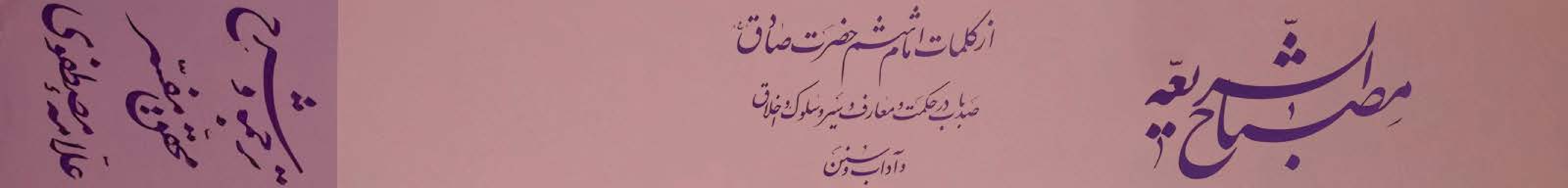
مصباح الشریعة

از کلمات امام ششم حضرت صادق (ع)

صد باب در حکمت و معارف و سیر و سلوک و اخلاق

و آداب و سنن

ترجمه و شرح
محقق مفسر
علامه مصطفوی


مصباح الشریعه
از کلمات امام ششم حضرت صادق (ع)
صد باب در حکمت و معارف و سیر و سلوک و اخلاق
و آداب و سنن
ترجمه و شرح
محقق مفسر
علامه مصطفوی

سعی نابرده در این راه بجایی نرسی

مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر

مرکز نشر آثار علامه مصطفوی

مصباح الشّریعة

از کلمات امام ششم حضرت صادق (ع)

صد باب در حکمت و معارف و سیر و سلوک

و اخلاق و آداب و سُنن

ترجمه و شرح
محقّق مفسّر
علّامهٔ مصطفوی

سعی نابرده در این راه بجایی نرسی   مُزد اگر می‌طلبی طاعتِ استاد بِـبَر

مرکز نشر آثار علّامهٔ مصطفوی تقدیم می‌دارد

با تأیید و توجّه پروردگار مهربان

در مقدّمۀ کتاب مصباح الشریعة که متن آن به وسیلۀ اینجانب منتشر شده است : به طور تفصیل و تحقیق از خصوصیّات آن کتاب شریف بحث و بیان گردیده است ، و فعلا فرصت برای تحقیق و تتبّع بیشتری نداریم .

و در اینجا اضافه میکنیم که : این کتاب به طور مسلّم از مراکز وحی و الهام گرفته شده ، و بوسیلۀ شخصیّتی که ارتباط با عالم غیب داشته است تألیف شده است .

در این کتاب دقائق معارف و اسرار حقایق و لطائف اخلاقیّات و مراحل سیر و سلوک و خصوصیّات مراتب ایمان ، به اندازه‌ای دقیق و تحقیقی و عمیق ذکر شده است که : کمترین نقطۀ ضعف و انحراف و سستی در خلال جملات و مطالب آن دیده نمیشود ، و آنچه مسلّم است این کتاب در مرتبۀ فوق کتب مؤلّفۀ متداولۀ علماء و محققین و عرفاء است .

و روی این نظر با تأیید پروردگار متعال و توفیق او : خواستم ترجمه و توضیحی از این کتاب ، باندازۀ فهم محدود و ضعیف خود ، بیان کنم ، تا برادران عزیز که علاقه‌مند باین مطالب بوده ، و در صراط سیر و سلوک و تکمیل نفس و درک فیوضات الهی هستند : از حقائق و معارف و لطائف این کتاب شریف استفاده کنند .

و چون اصل کتاب و همچنین ترجمه و توضیح آن باختصار و اجمال نوشته شده است : از مطالعه کنندگان گرامی تقاضاء میشود که در مطالعۀ آن کمال دقّت را داشته و هر باب و فصلیرا با نهایت توجّه و بتکرار مطالعه نمایند .

و ضمناً متن کتاب بر اساس تصحیح سابق تنظیم شده است ، و چون دو نسخۀ خطّی دیگر و یک نسخۀ شرح لاهیجانی که با همّت بلند دوست عزیز و دانشمند

معظّم جناب آقای محدث ارموی (وفقه اللّه تعالی لمرضاته) ، مطبوع شده است ، در اختیار ما بود : در بعضی از موارد استدراک شده ، و تغییرات مختصری حاصل شده است .

پس این مجموعه : گذشته از ترجمه و توضیح : از لحاظ تصحیح و مقابلهٔ متن کتاب نیز بر نسخهٔ سابق در مواردی امتیاز پیدا می‌کند .

و ما در مقام اختلاف نسخ : آنچه را که مناسبتر است متن قرار داده ، و عبارات و کلمات دیگر را در میان پرانتز ذکر نمودیم .

و هر باب را بدو یا سه قسمت تقسیم کرده ، و بعد از ذکر متن ، ترجمه آن را توأم با مختصر توضیح نوشته ، و سپس نتیجهٔ دقیق و حاصل آنمطالب را ببیان ساده یادآور شدیم .

ضمناً معلوم شود که : تألیف این کتاب شریف در ایّام مسافرتهای اینجانب به زیارت اعتاب مقدّسه و بدون وسائل عادی صورت گرفته است ، و از این لحاظ از نقل روایات وارده و مطالب منقولهٔ دیگر معذور بودیم ، و فقط برای استشهاد و شیرین بودن : اشعار مناسبی بعداً آورده شد .

امید است از این مجموعه بهرهٔ معنوی و اخروی برای مطالعه کنندگان عزیز و برای این بندهٔ محجوب حاصل گردد .

و ما توفیقی الّا باللّه العزیز المتعال علیه توکّلت و الیه انیب .

طهران - ۱۳۹۸ هجری قمری

حسن مصطفوی

متن

مصباح الشريعة
بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

الحمد للّه الذى نوّر قلوب العارفين بذكره ، و قدّس ارواحهم بسرّه ، و نـزّه أفئدتهم لفكره (بفكره) ، و شرح صدورهم بنوره ، و أنطقهم بثنائه و شكره ، و شغلهم بخدمته ، و وفّقهم لطاعته ، و استعبدهم بالعبادة على مشاهدته ، و دعاهم الى رحمته و صلّى اللّه على محمّد امام المتقين و قـائد المـوحّدين و مـونس المقرّبين ، و على آله المنتجبين الأبرار الأخيار ، و سلّم تسليما كثيراً .

ترجمه

حمد و ستايش مخصوص پروردگاريستكه قلوب عارفين را بواسطهٔ ذكـر و يـاد خود منوّر و روشن فرموده است ، و ارواح آنان را بتوجّه باطنى و فيض معنوى خود تقديس و پاک كرده است ، و باطن دلهاى آنانرا از تيرگيها تـنزيه و تـطهير نـموده است تا توفيق تفكر دربارهٔ او را پيدا كنند ، و سينه‌هاى آنان را به نور خود منشرح و باز كرده است ، و زبان آنانرا بثناء و شكر خود گويا فرموده است ، و پيوسته آنانرا به خدمت و بندگى خود مشغول سـاخته است ، و آنـانرا بـطاعت خـود مـوفّق فـرموده است ، و آنانرا به بندگى دعوت كرده است كه بوسيله عبادت بـمقام مشـاهدهٔ انـوار جلال و جمال الهى نائل گردند ، و آنان را بسوى رحمت خود خوانده است .

و صلوات و رحمت پروردگار بر خاتم النبيّين محمّد (ص) باد که پیشوای پرهیزکاران و رهبر اهل توحید و انیس مقرّبین است ، و بر آل اطهار او باد که پاکان و نیکوکاران و برگزیدگان از مردم هستند ، و سلام و درود فراوان برساند خداوند آنانرا .

شرح

بطوریکه در این خطبهٔ شریفه میگوید : تنها وسیلهٔ نورانیّت قلوب ذکر و یاد خداوند متعال است ، و نورانیّت قلوب وسیلهٔ انشراح صدور است ، و هنگامی قلوب منشرح و منوّر گردد که تاریکیهای اعمال و اخلاق سوء از زوایای دل بر طرف و زائل گردد ، تا اعضاء و جوارح برای طاعت و عبادت پروردگار متعال مهیّا شده و آثار طهارت و نورانیّت باطن در ظواهر هویدا گشته و جبروت سلطان حقّ در قلوب پرتو افکند .

متن

اما بعدُ : فهذا کتاب مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة ، من کلام الامام الحاذق و فیّاض الحقایق ، جعفر بن محمّد الصادق ، علی آبائه و علیه الصلوة والسلام ، و هو مُبوَّب علی مأة باب .

ترجمه

بعد از حمد و صلوات و سلام : این کتاب (مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة) است ، از سخنان امام حاذق و بخشاینده و آموزندهٔ حقایق ، جعفر بن محمّد

الصادق ، که درود پروردگار و مؤمنین بر پدران بزرگوار و بر حضرت او باد ، و این کتاب مرتّب گشته است بر صد باب .

شرح

شرح و تفصیل خصوصیّات این کتاب و انتساب آنرا به حضرت امام جعفر بن محمد الصادق (ع) در مقدمّهٔ آن که در سال (۱۳۷۸ - ه) در طهران طبع و منتشر شده است : ذکر نموده ، و ثابت کردیم که : این کتاب شریف ، لفظ و عباراتِ آن حضرت نیست ، و بلکه بهترین و پرارزشترین مجموعه ایست که یکی از بزرگان برجستهٔ شیعه ، آداب و معارف و اخلاق و سنن مذهب شیعهٔ جعفری را در مقابل مؤلّفات مذاهب دیگر تألیف و تدوین فرموده ، و بتناسب این مرام نسبت آنرا به حضرت صادق (ع) که یگانه مروّج و مبیّن أحکام و آداب این مذهب است نسبت داده است و حقیقت این نسبت از لحاظ معنی و حقیقت است نه لفظ و عبارت .

و احتمال قوی دارد که : مؤلّف بزرگوار این کتاب شریف ، تمام این مطالب را از روایات و أخبار منقوله از حضرت صادق (ع) استنباط و استنتاج کرده ، و مضامین و معانی آنها را به این صورت ترتیب و تنظیم کرده است .

و بهر صورت : این کتاب شریف از بهترین و جامعترین کتب شیعه است که در آداب و حکم و معارف کتابی به این اختصار که جامع دقایق و لطایف اخلاق بوده ، و در عین حال در نهایت اتقان و اعتبار تألیف شده باشد ، به دست ما نرسیده است .

اینست که سیّد جلیل و علّامهٔ زاهد علیّ بن طاوس (رضی اللّه عنه) می‌فرماید : لازمست که شخص مسافر این کتاب شریف را با خود همراه بردارد ،

زیرا آن بهترین کتاب جامع و لطیفی است که انسان را در راه سلوک به خدا کمک کرده ، و اسرار و حقایق آئین مقدس اسلام را تعلیم می‌دهد .

متن

الباب الاول – فی البیان[1]
(فی بیان نجوی العارفین)

قال الصادق (ع) نَجوی العارفین تَدور علی ثلثة اصول : الخوف و الرجاء و الحبّ . فالخوفُ فرع العلم و الرجاء فرع الیقین و الحبّ فرع المعرفة . فدلیل الخوف الهَرَب ، و دلیل الرجاء الطلب ، و دلیل الحبّ ایثار المحبوب علی ما سواه . فادا تَحقّق العلم فی الصدر خاف ، و اذا صَحّ الخوف هَرَب ، و اذا هَربَ نَجیٰ . و اذا أشرقَ نور الیقین فی القلب شاهَد الفضل ، و اذا تمکّن من رؤیة الفضل رَجی ، و اذا وجَد حلاوة الرجاء طَلَب ، و اذا وُفِّق للطلب وجَدَ . و اذا تجلّی ضیاء المعرفة فی الفؤاد هاجَ ریحُ المحبّة ، و اذا هاجَ ریح المحبّة و استأنس (استأنس) فی ظِلال المحبوب (المحبة) آثَر (وآثر) المحبوبَ علی ما سواه و باشَر أوامرَه و اجتنب نواهیه و اختارَهما علی کلّ شیء غیرِهما ، و اذا استقامَ علی بِساط الانس بالمحبوب مع أداء أوامره و اجتناب نواهیه وَ صَل الی روح المناجاة والقرب .

۱- نَجوتُه و ناجیته‌ای سارّرته ، و انتجوا و تناجَوْا ای تَسارّوا و انتَجاه‌ای خصّه بمناجاته و الاسم النَجوی . والبیان ما یتبیّن به الشیء من الدلالة و غیرها ، و بان الشیء و تبیّن‌ای اتضح .

ترجمه

باب اول در ظهور مراتب مکنونات قلب است

حضرت صادق (ع) فرمود : مکنونات قلب اهل عرفان روی سه اساس قرار میگیرد : روی خوف یا رجاء یا محبّت .

اما خوف : پس آن اثر و فرع علم است .

و اما رجاء : پس آن فرع و نتیجهٔ حصول یقین است .

و اما محبّت : پس آن در اثر معرفت حاصل میشود .

و علامت خوف : فرار و پرهیز کردن است .

و علامت رجاء : طلب و درخواستن است .

و علامت محبّت : اختیار کردن و برگزیدن محبوب است بچیزهای دیگر .

و به عبارت روشنتر ، هرگاه علم در سینهٔ کسی حاصل شده و از عظمت و مقام طرف اطلاع پیدا کرد : قهراً از او خائف خواهد شد ، و چون خوف در دل او برقرار شد : از خلاف و غضب او فرار خواهد کرد ، و چون از خلاف و عصیان پرهیز و خودداری کرد : از خطر و ضرر نجات خواهد یافت .

و هرگاه نور یقین در قلب انسان تابید : فضیلت و صفات جود و کرم و لطف طرف را مشاهده خواهد کرد ، و چون توانست از فضائل و صفات برجستهٔ طرف اطلاع پیدا کند : البته به لطف و فضل او امیدوار خواهد بود ، و چون حقیقت و حلاوت امیدواری را در خود یافت : قهراً بمقام جستجو و طلب خواهد آمد ، و هر که در صدد طلب شده و در این مرحله توفیق یافت : مطلوب و مقصود خود را به دست خواهد آورد .

دست از طلب نـدارم تـا کـام مـن بـرآیـد

یا جان رسد به جانان یا خود ز تن برآید

و هرگاه پرتو معرفت در باطن قلب جلوه گـر گشت : نسـمات مـحبّت بـهیجان و حرکت آید ، و چون نسیم محبّت وزیدن گرفته و در سایهٔ محبت و محبوب مأنوس و آرام شد : محبوب خود را بر چیزهای دیگر ترجیح و اختیار کرده و از فرمان و امر و نهی او پیروی نموده و اوامر و نواهی او را بر خواهشها و درخواستهای دیگر مـقدّم خواهد شمرد ، و اگر در بساط انس و مـقام مـحبّت اسـتقامت ورزیـده و در انـجام فرمان و اوامر و نواهی محبوب خود سعی وافی و مراقبت کرد : به حقیقت و روح راز و نیاز با محبوب خود رسیده و از مقرّبان پیشگاه او محسوب خواهد شد .

شرح

علم و یقین و معرفت هر یک در اینجا به معنی خاصّ و مخصوص خود استعمال شده است .

معنی مخصوص علم : علم پیدا کردن از راه دیدن آثار و علائم است .

و معنی مخصوص یقین : یقین پیدا کردن به دیدن و مشاهدهٔ خود طرف است .

و معنی مخصوص معرفت : معرفت و شناختن طرف و صـفات و خـصوصیّات او است .

پس مراتب و درجات شناختن پروردگار متعال بر این سه درجه بوده و هر یک از این مراتب سه گانه آثار و لوازمی دارد .

کسیکه در تمام حرکات و اعمال خود مراقب و محتاط و خائف بوده و از غضب و خلاف پروردگار متعال پرهیز و اجتناب میکند : در مرتبهٔ اول علم است .

و کســیکه بـا داشـتن صـفت خـوف و احـتیاط ، پـیوسته بـه فـضل و احسـان و نیکوییهای پروردگار متعال امیدوار است : در مرتبهٔ دوّم علم (یقین) است .

و کسیکه با رعایت احتیاط و با داشتن امید ، محبّت و شوق و علاقهٔ پـروردگار متعال در دل او جایگزین و ثابت شده است : در مرتبهٔ سوم (معرفت) می‌باشد .

و اگر کسی چیزی از این آثار و علائم را در وجود خود مشاهده نکرد : بـه طـور حتم از معرفت خداوند متعال بیگانه خواهد بود .

بنمای رخ که خلقی حیران شوند و واله   بگشای لب که فریاد از مرد و زن برآیـد

و لطیفه دیگر آنکه : محل علم را سینه (صدر) قرار داده است ، و منزل یقین را قلب معین کرده است ، و محلّ معرفت را فؤاد که باطن قلب است .

متن

و مثال هذه الاصول الثلثة کالحرم و المسجد و الکعبة ، فمن دخل الحرم أمِنَ من الخلق ، و مَن دخل المسجدَ أمِنت جوارحُه أن یستعملها فی المعصیة ، و من دخل الکعبة أمِن قلبه من أن یشغلَه بغیر ذکر اللّه تعالی . فانظُر أیّها المؤمن فان کانت حالتُک حالةً تَرْضیها لحلول الموت : فاشکر اللّه تعالی عـلی تـوفیقه و عصمته ، و ان کانت اخری : فانتقِل عنها بصحیح العَزیمة ، و اندم علی ما قد سلفَ من عمرک فی الغفلة ، و استعِن باللّه تعالی علی تطهیر الظاهر من الذنـوب و تنظیف الباطن من العیوب ، و اقطع رباط الغفلة عن قلبک ، و اطفأ نار الشهوة من نفسک .

ترجمه

و این اصول سه‌گانه (خوف و رجاء و محبت) مانند حرم و مسجد و خانهٔ کعبه میباشد : پس کسیکه در محیط حرم شهر مکه داخل شد : از آزار و اذیّتهای مردم مأمون است . و چون روی حقیقت و اخلاص داخل مسجد شد ، محفوظ میشود جوارح و اعضاء او از بکار بردن در معصیت و مخالفت . و چون داخل خانهٔ کعبه شد : لازمست که قلب خود را از اشتغال به غیر خدا و از توجّه و یاد مخلوق نگهدارد . پس بدقّت متوجّه باش : اگر حال تو طوریست که اجازه می‌دهد و راضی هستی که مرگ به تو فرا رسیده و رخت از زندگی دنیا بربندی : البتّه شکر خدا را بجای آور که تو را چنین توفیقی داده و از راههای ضلال و خلاف به صراط مستقیم هدایت فرموده است .

و اگر احوال و اعمال تو اقتضاء نمی‌کند که تن به مرگ داده و راضی به فرا رسیدن قاصد اجل شوی : حتمی است که باید از این حالت منصرف گشته ، و تصمیم جدّی و ارادهٔ قوی برای تحصیل سعادت خود گرفته ، و بر خطاها و غفلتها و بر آنچه از عمر تو به بیحاصلی گذشته است : نادم و پشیمان گردی ! و از پروردگار متعال یاری بطلب که تو را در راه تطهیر ظاهر از معاصی و تنظیف قلب و باطن از عیوب موفّق بدارد ! و علاقهٔ غفلت را از قلب خود پاره کرده ، و آتش شهوت را از نفس خود خاموش کن !

شرح

وجه تشبیه اصول خوف و رجاء و حُبّ بحرم و مسجد و کعبه : از این لحاظ است که آدم خائف در نتیجهٔ فرار و پرهیز از عصیان چون کسیکه وارد حرم باشد از آزار و

زحمت مأمون میشود . و چون وارد مرحلهٔ رجاء شد و خود را از طغیان و عصیان حفظ کرد و امید فضل داشت : مانند کسی میشود که داخل محیط مسجد مکه شده ، و به مقتضای آن محیط و برای حفظ آداب و احترام مسجد ، نهایت مراقبت را در تقوی و پرهیزکاری و حفظ آداب و اعمال و عبادات مسجد بکار برد . و چون به میدان محبت قدم گذاشته و از ما سوای پروردگار منقطع گشت : مانند کسی خواهد بود که وارد داخل خانهٔ کعبه شده ، و به اقتضای خانهٔ مخصوص خدا از همه جا منقطع گشته و تنها توجّه او بصاحب خانه باشد .

اما تناست این اصول با راضی شدن بمرگ : از این لحاظ است که شخص پرهیزکار و محتاط که قدر مسلّم از معاصی و خلافها اجتناب کرده و خائف است ، وحشت و اضطراب و ترسی از مرگ و لقاء پروردگار ندارد .

اِن زعمتُم انّکم أولياءُ لِلّه مِن دونِ الناس فتمنَّوُا الموتَ اِن کنتم صادقین – اگر شما براستی از دوستان خدا هستید و از صمیم دل چنین دعوی را مینمائید پس آرزوی مرگ کنید و مشتاق به دیدار یار خود باشید .

متن

الباب الثانی – فی الأحکام

قال الصادق علیه السلام : إعراب القلوب علی أربعة انواع ، رفعٌ و فتح و خَفض و وقف . فرفعُ القلب فی ذِکر اللّه تعالی ، و فتح القلب فی الرضاء عن اللّه ، و خفضُ القلب فی الاشتغال بغیر اللّه ، و وقف القلب فی الغفلة عن اللّه . ألا تَری ان العبد اذا ذکر اللّه بالتعظیم خالصاً : ارتفع کل حجاب کان بینه و بین اللّه تعالی من قبل ذلک . و اذا انقاد القلب لمَورد قضاء اللّه تعالی بشرط الرضاء عنه کیف ینفتح بالسرور و الرَوح و الراحة . و اذا اشتغل قلبه بشیء من أسباب الدنیا کیف تَجده اذا ذکر اللّه بعد ذلک و آیاته منخفضاً مُظلِماً کبیت خراب خُلو لیس فیه عمران و لا مونس . و اذا غفل عن ذکر اللّه تعالی کیف تَراه بعد ذلک موقوفا محجوبا قدقسَی و أظلَم منذُفارقَ نورَ التعظیم .

ترجمه

باب دوم در احکام و محمولات قلوب است

همینطوریکه کلمات علائمی دارند که دلالت میکنند بر حالات مختلف که باقتضای عوامل مختلف پیدا میشوند از حال رفع و نصب و جرّ و وقفِ کلمات : قلوب و دلها نیز به تناسب خود علائم و اعرابهائی دارند ، و دلالت میکنند بر ظهور مراتب و مکنونات قلب . حضرت صادق (ع) فرمود : اعراب قلوب باز بر چهار نوع میباشد :

رفع و فتح و خفض و وقف .

حالت رفع قلوب : در صورتیستکه در ذکر و یاد خدا باشد .

و حالت فتح : در موردیستکه از پروردگار خود راضی باشد .

و حالت خفض : در حالتیستکه به غیر خدا متوجه و مشغول باشد .

و حالت وقف : آنوقتیستکه از خدای خود غافل باشد .

آیا نمی‌بینی که چون انسان در یاد خدا بوده و او را روی خلوص نیت و محبّت تجلیل و تعظیم کند : چگونه حجابها و موانعی که در میان او و خدا بود برطرف شده ، و قلب به سوی خدا مرتفع و متوجه گردد .

و چون در مقابل قضا و حکم خدا راضی و تسلیم گشت : چگونه قلب انسان منفتح و باز شده ، و حالت سرور و آرامش و اطمینان پیدا کند .

و هنگامیکه انسان مشغول امور دنیوی و متوجّه بشهوات و زخارف دنیا شد : چگونه می‌بینی که در مقابل ذکر خدا و آیات او محجوب و منخفض و تاریک است ، مانند اطاقیکه مخروبه و خالی بوده و اثری از انس و عمران و سکنی در آن نباشد . و چون انسان از یاد خدا غفلت ورزید : چگونه میبابی آن را که متوقف و سرپوشیده و ظلمانی گشته ، و اثری از انوار عظمت و جلال در آن پیدا نمیشود .

شرح

آری ذکر خدا وسیلهٔ علوّ و بلند پروازی قلب است ، و این حالت رفع قلب می‌باشد . و رضا و انقیاد موجب گشایش و وسع و بهجت است ، و این حالت فتح قلب می‌باشد . و اعراض از خدا و اشتغال به غیر او سبب خفض و سقوط و محجوبیّت است ، و این حالت خفض و جرّ می‌باشد . و غفلت و جهالت ملازم با وقف

و قساوت و محجوبیّت است ، و این حالت وقف و سکون قلب میباشد . پس شخص سالک باید متوجه باشد که : ذکر خدا (ذکر لفظی و ذکر قلبی) یگانه وسیلهٔ ترقّی و تعالی نفس انسانی از آلودگیهای طبیعت و تاریکیهای غفلت است ، و باین وسیله (مخصوصاً ذکر و یاد قلبی و توجّه دائمی به سوی پروردگار جهان) میتواند خود را از گرداب و امواج خطرناک زندگی مادّی نجات بدهد .

و چون به ساحل نجات رسید : برای گشایش ابواب فیض و رحمت غیبی ، و درک انوار الهی ، میباید حالت رضا و تسلیم را در مقابل اوامر تشریعی و تکوینی خداوند متعال به خود گرفته ، و به این وسیله حجابهای دلرا برکنار کرده ، و موانع دید و پرده‌های ارتباط را برطرف سازد .

و علامتهای این دو حالت را به طور دقیق بررسی کند .

من کیستم که چشم گشایم بروی تو
این بس که می‌کنم بزبان گفتگوی تو
پایم چو سوده شد برهت بعد این چو اشگ
غلطم بخون و خاک پی جستجوی تو

متن

فعلامة الرفع ثلاثة أشياء : وجود الموافقة و فقد المخالفة و دوام الشوق .

و علامة الفتح ثلاثة أشياء : التوكّل و الصدق و اليقين .

و علامة الخفض ثلاثة أشياء : العُجب و الرياء و الحرص .

و علامة الوقف ثلثة أشياء : زوال حلاوة الطاعة و عدم مَرارة المعصية و التباس علم الحلال و الحرام .

ترجمه

و اما علائم رفع و فتح و خفض و وقف قلب :

پس علامت رفع (ذکر خدا) سه چیز است : موافقت کردن با فرمان و خواست پروردگار ، ظاهر نشدن خلاف ، و پیوسته اشتیاق لقاء و حضور داشتن .

و علامت فتح (راضی بودن) نیز سه چیز است : توکّل بخدا کردن ، بدرستی و راستی قدم برداشتن ، بحکومت و نفوذ و حکم پروردگار یقین داشتن .

و علامت خفض (اشتغال بغیر خدا) نیز سه چیز است : خودبینی ، خودنمائی ، حریص شدن بزندگی دنیا .

و علامت وقف (غفلت) نیز سه چیز است : از بین رفتن حلاوت عبادت ، تلخ نشدن معصیت ، فرق نگذاشتن در میان حلال و حرام .

شرح

کسیکه پیوسته متذکّر و در یاد خدا است : قهراً در همهٔ حرکات و اعمال خود ، موافقت او را منظور داشته ، و حضور و لقاء او را خواهانست .

و کسیکه از خدای خود راضی است : در کارهای خود او را وکیل قرار داده ، و با نهایت اطمینان و یقین وظائف خود را بآنطوریکه هست انجام میدهد .

پس ذکر خدا و در یاد خدا بودن هرگز با خلاف و عصیان و محجوبیّت سازگار نیست ، چنانکه حالت رضا داشتن مستلزم تسلیم بودن و توکّل کردن و تن دادن به فرمان او است .

و در مقابل ، کسیکه از پروردگار متعال اعراض کرده و به زندگی دنیا مشغولست : قهراً غرق خودنمائی و خودبینی و محبّت دنیا خواهد بود .

و کسیکه در وادی غفلت و جهالت است : مـفهوم لذّت در عـبادت و گـرفتگی و ناراحتی در معصیت را نفهمیده ، و در میان وظائف و فرائض خـود کـه لازم است و آنچه حرام و ممنوع است فرقی نخواهد گذاشت .

متن

الباب الثالث فی الرعاية

قال الصادق (ع) من رَعی قلبَه عن الغفلة و نفسَه عن الشهوة و عقلَه عــن الجهل ، فقد دخل فی دیوان المتَنبِّهين (المنتَبهين) . ثم من رعی علمَه عن الهوی و دينَه عن البدعة و مالَه عن الحرام ، فهو من جملة الصالحين .

قال رسول اللّه صلی اللّه عليه و آله : طلبُ العلم فريضةٌ علی کل مســلم و مسلمة ، و هو علم الأنفس ، فيجب ان يکون نفس المؤمن علی کل حال فی شکرٍ أو عُذر ، علی معنی ان قُبِل ففضلٌ و ان رُدّ فعدلٌ ، و تُطالعَ الحرکاتِ فی الطاعات بالتوفيق (ای يعتقد بطريق اليقين) و تُطالعَ السکونَ عن المعاصی بالعصمة ،

ترجمه

باب سوم در حفظ و رعايت قلب است

فرمود حضرت صادق (ع) : کسيکه محافظت کند قلب خود را از غفلت و نفسشرا از شهوت و عقلشرا از جهالت : پس داخل شده است در زمرهٔ آنطائفه‌ايکه بخود آمده و متنبّه هستند . و سپس هر که حفظ کند علم و دانش خود را از هوی و هوس ، و دين و آيين خود را از بدعت و عقائد ساخته شده و مالش را از حرام : پس او از جملهٔ صالحين است .

فرمود رسول اکرم : طلبيدن و تحصيل علم واجب است بر هر مرد مسلم و زن

مسلمه ، و مراد از این علمیکه بر همه واجب است : علومی است که مربوط به تربیت و تکمیل نفس می‌باشد .

پس واجب است بر هر فرد مؤمنی که در تمام حالات خود شاکر باشد ، و یا اگر توجّه به قصور و تقصیر خود میکند عذر به پیشگاه پروردگار آورد ، زیرا اگر خداوند متعال اقبال و انعام میکند : البته روی فضل و لطف است . و اگر منع و ردّ میکند : بطور مسلّم روی عدل بوده و اعمال عدالت کرده است . (ممکن است به صیغهٔ مجهول خوانده و بگوئیم : اگر این آدم مقبول پیشگاه و مورد عنایت شد که از نظر فضل است و اگر مردود شد البته روی عدل الهی خواهد بود .)

و لازمست متوجّه باشد که : تمام اعمال خیر و حرکات مطلوب او روی یاری و توفیق حضرت احدیّت است . و هرگونه محفوظ بودن او از معاصی و نزدیک نشدنش بر کارهای زشت و قبیح به حفظ و حراست و منع پروردگار است .

شرح

رعایت و تأدیب نفس لازمست از تمام جهات منظور شود : از جهت عقل ، و قلب ، و نفس ، و مالی که میخواهد استفاده کند ، و عقائد ، و علومیکه میخواهد داشته باشد ، و حالات مختلفیکه دارد ، و حرکات و سکنات و اعمالیکه از او سر میزند .

و معلوم است که : این گونه رعایت و تأدیب احتیاج و توقف کامل دارد به آشنا شدن و علم بخصوصیّات و آداب این جهات ، و تا انسان آشنا به راه نشده و از خصوصیّات و علائم و محذورات و نشانه‌های طریق آگاه نیست : چگونه ممکن است

مشغول سلوک و سیر و تأدیب نفس باشد . اینست که مؤلّف معظم بتناسب همین معنی ، روایت شریفه را ذکر فرمود که - طَلَبُ العِلم فریضةٌ علی کلِّ مُسلم و مُسلمة ، و سپس توضیح داد که مقصود از این علم : علومیستکه مربوط به تأدیب نفس باشد .

آری علمیکه از طرف رسول خدا و آیین پروردگار فریضه باشد : مسلّم آنعلومیستکه مربوط به تأدیب و تزکیهٔ نفس و در راه تربیت و تحصیل سعادت حقیقی نفس باشد ، و اگرنه : علوم دیگر مانند ریاضیّات و طبیعیّات و ادبیّات و علوم صنعتی ، کمترین مدخلیّتی در تهذیب و تأدیب نفس و سیر و سلوک نداشته ، و واجب شمردن و فریضه قرار دادن آنها از طرف صاحب شریعت برای تمام افراد ، کاملاً لغو و عبث خواهد بود .

توضیح اینکه : علوم بطور مطلق بر دو نوعست : اول علومیکه مستقیماً یا مقدمتاً مربوط به تکمیل و تزکیهٔ نفس است . دوّم علومیکه فقط مربوط است بجهات مادّی و امور دنیوی . قسم اول را علوم الهی و دینی نامند ، مانند علم معارف و حکمت و علم اخلاق و تربیت نفس و علم احکام و فقه و مقدّمات آنها ، و برگشت این علوم به تهذیب و تجرید و تکمیل نفس است ، و سعادت و خوشبختی انسان در همین راه است . و قسم دوّم مانند علوم مربوط به طبیعیّات (زمین و آسمان و نجوم و نیروهای مادّی) و آنچه برگشت به زندگی مادّی می‌کند ، و از این علوم تنها برای تأمین زندگی دنیوی میشود استفاده کرد ، و هیچگونه ارتباطی در تکمیل نفس و تحصیل سعادت روحانی و رسیدن به مراحل حقّ و حقیقت و جهان نورانی و وسیع الهی ندارند . شیخ بهائی رضوان اللّه علیه می‌گوید :

علم نبود غیر علم عاشقی   مابقی تلبیس ابلیس شقی

متن

و قوامُ ذلک کلّه بالافتقار الی اللّه تـعالی و الاضـطرارِ الیـه و الخشـوعِ و الخضوع ، و مفتاحُها الانابة الی اللّه تعالی مع قصر الأمل ، بدوام ذکر الموت و عیانِ الوقوف بین یدی الجبّار : لأنّ فی ذلک راحةً من الحبس و نجاةً من العدوّ و سلامةَ النفس . و سببُ الاخلاص فی الطاعات التوفیق ، و أصل ذلک ان یـردّ العمر الی یوم واحد ، قال رسول اللّه (ص) الدنیا ساعة فاجعلها طاعة . و بابُ ذلک کلّه ملازمة الخلوة بمداومة الفکر : و سببُ الخلوة القناعة و ترک الفضول من المعاش ، و سبب الفکر الفراغ ، و عماد الفراغ الزهد ، و تمام الزهد التقوی ، و باب التقوی الخشیة ، و دلیل الخشیة التعظیم للّه و التمسک بخالص طاعته فی أوامره و الخوف و الحذر مع الوقوف عن محارمه ، و دلیلها العلم ، قـال اللّـه عزوجل - انما یخشی اللّهَ مِن عبادِه العلماءُ .

ترجمه

مراتب رعایت و تأدیب نفس و همچنین طاعات خود را بـتوفیق الهـی دانسـتن متوقّف بآنستکه : انسان خود را سـراپـا نـیازمند و فـقیر و مـضطر بسـوی پـروردگار متعال دیده ، و از صمیم دل خاضع و خاشع باشد .

و وسیله و کلید آنها : برگشتن و توبه‌کردن است به سوی خدا ؛ با کوتاه و محدود کردن آمال و آرزوهای دنیوی ، و از راه متذکّر شدن و در نظر آوردن مرگ ، و فکر وقوف در مقابل پروردگار جهان در روز حساب .

زیرا چون به سوی خدا توبه کرده و خود را فقیر و نیازمند و عـاجز دیـد : قـهراً خود را از زندان هوی و هوسرانی بیرون آورده ، و از کید و تجاوز و عداوت دشمن

باطنی خود که نفس است نجات داده ، و در اثر رعایت و تأدیب نفس از مهالک و خطرها و گمراهیهای سلوک مأمون خواهد شد .

و به طوری که دانسته شد تنها سبب و وسیلهٔ راه بندگی و عبادت و سیر به خدا ، در حقیقت عنایت و توفیق پروردگار متعال است .

و البته توفیق اخلاص در بندگی و عبادت وقتی برای انسان حاصل می‌شود که : انسان در مجموع زندگی خود تفکّر کرده ، و مدت عمر خود را چون یکروز ببیند ، چنانکه حضرت رسول اکرم (ص) فرمود : زندگی دنیا چون ساعتی است پس آن یک ساعت را در طاعت خدا مصروف بدار .

و اینمعانی متوقّف است به ملازمت و اختیار خلوت از مردم ، مشروط بر آنکه پیوسته در فکر سعادت خود باشد .

و خلوت از مردم موقعی آسان شود که : انسان قناعت را پیشهٔ خود گرفته ، و از فضولات و تجمّلات زندگی صرف نظر کند .

و اما در فکر سعادت خود بودن و اندیشه کردن : متوقّف است بفراغت قلب .

و فراغت قلب : بزرگترین اساسش زهد است .

و حقیقت و تمامیّت زهد و ترک دنیا : با پرهیزکاری و تقوی حاصل می‌شود .

و راه تقوی : خوف از خدا و خشیت میباشد .

و باب خشیت : تجلیل و تعظیم پروردگار ، و در مقابل اوامر او بندگی و عبادت خالص بجا آوردن ، و خوف و حذر و توقف از محرّمات میباشد .

و راهنمای اینها : علم است ، چنانکه می‌فرماید - انما یَخشی اللّهَ من عباده العلماءُ - تنها علماء هستند که در مقابل عظمت پروردگار خشیت دارند .

شرح

و به طور خلاصه : اگر کسی خواسته باشد بخود برسد و رعایت حال خود نموده و سعادت و نیکبختی خود را به دست بیاورد : میباید صددرصد از آلودگیهای زندگی مادی و دنیوی (شهوت پرستی ، هوی خواهی ، محبت به مال و عنوان ، طمع و حرص و غضب ، خودنمائی و خودخواهی ، مشغول بودن به هوسها و آرزوهای دنیوی) و از آنچه دل آدمی را فریفته و مشغول میسازد : برکنار باشد . و در نتیجه : حالت فراغت و آرامش خاطر و صفای قلبی پیدا کرده ، و بتواند قدم بصراط حقیقت گذارده ، و برای رسیدن بمطلوب و به دست آوردن گمشدهٔ حقیقی خود که سعادت و کمال است ، سیر کند .

هر کسی نالد ز دست این و آن　　من همی نالم ز خود ای دوستان
آن منم من مایهٔ رنج و محن　　ایمسلمانان فغان از دست من
چون خودی مر کافرانرا شد قرین　　شد جهنم هم محیط کافرین

و باید با مهیّا کردن و آراستن خود و بلکه از نخستین قدم از پیشگاه جلال پروردگار متعال درخواست یاری و توفیق کرد ، و شرط آن اینستکه انسان خود را نیازمند و فقیر و خاضع بیند ، و در اثر نیاز و فقر و احتیاج دست حاجت به پیشگاه پروردگار مهربان بلند کرده ، و توفیق اطاعت و بندگی بخواهد ، و تا کسی خود را محتاج و فقیر نبیند ؛ مشمول توفیق نگردد .

آب کم جو تشنگی آور به دست　　تا بجوشد آبت از بالا و پست
با تضرّع باش تا شادان شوی　　گریه کن تا بی دهان خندان شوی

متن

الباب الرابع فی النیّة

قال الصادق (ع) صاحب النیّة الصادقة صاحبُ القلب السلیم ، لأنّ سـلامةَ القلب من هَواجِس المَحذورات بتخلیص النیة لِلّه فی الامور کلّها ، قال اللّه تعالی یومَ لا ینفعُ مالٌ و لا بَنونَ الا مَن أتی اللّهَ بقلبٍ سَلیم . و قال النبیّ (ص) نیّة المؤمن خَیرٌ من عمله . و قال (ص) انّما الأعمال بالنیّات و لکلّ امرء مانَوی . فلابدّ للعبد من خالص النیة فی کلّ حرکة و سکون ، لأنه اذا لم یکن بهذا المعنی یکون غافلا ، و الغافلون قد وصفهم اللّه تعالی فقال : اِن هم الّا کالأنعام بل هم اضلّ سبیلا ، و قال : اولئک هم الغافلون .

ترجمه

باب چهارم در نیّت است .

فرمود حضرت صادق (ع) : کسیکه نیّتش صاف و درست و صادق است آنشخصی باشد که قلبی سالم و دلی پاک دارد ، زیرا که سالم ماندن از خاطرات و اندیشه‌های سوء و نامطلوب به هنگام خالص کردن نیّت است برای خدا در همهٔ امور و اعمال .

فرمود رسول اکرم (ص) : نیّت شخص مؤمن بهتر است از عمل او . و فرمود : تمام اعمال به واسطهٔ قصدها و نیّتها امتیاز پیدا میکنند ، و برای هر شخصی است

آنچه نیت میکند .

پس لازمست که هر بنده‌ای از بندگان خدا نیّت خود را در حرکات و سکنات و اعمال خود خالص و صاف کند ، زیرا در غیر این صورت از جملهٔ غافلین محسوب شده و باقتضای بندگی خود رفتار نخواهد کرد ، و خداوند متعال غافلین را در قرآن مجید معرّفی می‌فرماید که - آنان مانند چهارپایان هستند و بلکه گمراهترند -

شرح

از کوزه تراود آنچه در اوست ، وقتیکه قلب انسان از رذائل صفات نفسانی و شهوات و اوهام و عقاید باطل و علائق مادّی تصفیه گردید : قهراً نیّت و فکریکه از قلب او میتراود سالم و پاک است ، و چون نیّت انسان خالص و صاف و پاک شد : البتّه اعمال و حرکاتی که در اثر نیّات حسنه از او صادر میشود ، پسندیده و صالح خواهد بود .

اینستکه نیّت مؤمن همیشه نیکوتر و صافتر و مهمّتر از عمل او است ، زیرا که سرچشمهٔ عمل نیّت است ، و تا نیّت به حدّ کامل صاف و خالص نشده است : ممکن نیست عمل صاف و صالح و خالص گردد .

چنانکه مقام نیّت نیز نسبت به صفا و کدورت قلب چنین است ، هر چه نیّت صافتر و یا تاریکتر باشد : صفا و تاریکی قلب که سرچشمهٔ نیّت است بیشتر خواهد بود .

متن

ثم النیّة تَبدو من القلب علی قدر صفاء المعرفة ، و تَختلف علی حسب

اختلاف الایمان (الاوقات) فی معنی قوّته و ضعفه . و صاحب النیّة الخالصة نفسُه و هواه معه مقهورتانِ تحت سلطان تعظیم اللّه تعالی و الحیاء منه ، و هو من طبعه و شهوته و مُنیة نفسه منه فی تَعب و الناس منه فی راحة .

ترجمه

و نیت ظاهر میشود از قلب به اندازه خلوص و به میزان صفاء معرفت ، و مختلف میشود باختلاف مراتب ایمان (یا باختلاف اوقات) از لحاظ قوت و ضعف آن . و کسیکه نیّت خالص دارد : نفس و هوی او هر دو در مقابل حیاء و تعظیم پروردگار مغلوب و مقهورند .

و این آدم که بمقام نیّت خالص رسیده است : از جهت خواهشها و درخواستهای طبیعت و شهواتش و آرزوهای نفسانی خود پیوسته در رنج و تعب است ، و باید برخلاف مقتضیات طبیعت و برخلاف شهوات نفسانی و برخلاف آنچه نفس او درخواست و آرزو میکند ، رفتار کرده ، و در عین حال حقوق آنها را تا آنجا که میباید حفظ کند ، ولی دیگران از این آدم و از شرّ و آزار او در آسایش و أمن هستند ، زیرا او از کسی توقّع و چشم طمع و امیدی نداشته و دست تعدّی و ظلم به طرف کسی دراز نمی‌کند .

دل بود پاینده تن گردد هلاک　　دل سوی جانان رود تن سوی خاک
کار تن سهلست فکر دل کنید　　نقش باطل را ز دل زایل کنید

شرح

خصوصیّات نیّت از جهت صفاء و شدّت و ضعف خلوص وابستگی کامل دارد

بشدّت و ضعف معرفت ، و هر چه معرفت انسان زیادتر و بیشتر و دقیقتر و کاملتر باشد : نیّت نیز خالصتر و صافتر خواهد شد .

و معرفت نیز از جهت شدّت و ضعف ملازم با شدّت و ضعف ایمان است . هر که ایمانش قویتر و محکمتر و کاملتر است : معرفتش بیشتر است ، و هر که معرفتش بیشتر باشد : ایمان او به همان اندازه قویتر بوده و نیتش صافتر و خالصتر خواهد بود .

و معلوم باشد که خصوصیّات نیّت تابع خصوصیّات و دقایق معارف است ، و معارف الهی هر چه در قلب متجلّی گردد : در چگونگی و خصوصیات فکر و نیّت آدمی تأثیر خواهد بخشید ، یعنی نیّت محکمتر و مستدلّتر و دقیقتر و عمیقتر گشته ، و جهات ضعف و سستی آن کمتر خواهد بود .

و همچنین شدّت و قوّت مراتب ایمان وابسته بحصول دقائق معارف الهی است ، هر چه مشاهدات قلب بیشتر باشد : مرتبهٔ ایمان نیز محکمتر و قویتر خواهد بود .

و از جهت دیگر تجلّی معارف و مشاهدهٔ حقائق نیز متوقّف است به طهارت و صفاء و جلاء آئینهٔ دل .

متن

الباب الخامس فی الذِکر

قال الصادق (ع) من کان ذاکراً لِلّه علی الحقیقة فهو مطیع ، و من کان غافلا عنه فهو عاصٍ . والطاعة علامة الهدایة ، و المعصیة علامة الضلالة ، و اصلهما من الذِکر و الغفلة . فاجعل قلبک قِبلة للسانک لا تُحرّکه الا باشارة القلب و موافَقة العقل و رضی الایمان ، فانّ اللّه عالم بسرّک و جهرک .

و کُن کالنازع روحَه أو کالواقف فی العرض الاکبر ، غیرَ شاغل نفسَک عمّا عنّاک بما کلّفک به ربُک فی أمره و نهیه و وعده ووعیده ، و لا تَشغلها بدون ما کلّف به ربُک ، و اغسل قلبک بماء الحزن (الخوف) .

ترجمه

باب پنجم در ذکر است .

فرمود حضرت صادق (ع) : کسیکه حقیقتاً و از صمیم قلب در یاد خدا باشد : او بندهٔ مطیع خدا است . و هر که در جریان امور و حالات خود از خدا غافل باشد : او بندهٔ عاصی است .

و اطاعت خدا علامت هدایت پیدا کردن و معصیت علامت ضلالت و گمراهی است ، و اصل و ریشهٔ اطاعت و معصیت ذکر پروردگار متعال و غفلت او است .

پس قلب خود را مرجع و قبلهٔ زبان قرار بده ، و بی اشارت قلب زبان خود را

حرکت مده ، و در سخن گفتن موافقت عقل و جهات ایمانی را لازم بشمار ، و متوجّه باش که خداوند به ظاهر و باطن تو مطّلع است .

و بوده باش مانند کسیکه در حالت نزع روح و احتضار است ، و یا کسیکه در عرصهٔ محشر برای عرض اعمال حاضر شده است ،

و از آنچه خداوند متعال تو را تکلیف فرموده است از اوامر و نواهی و وعد و وعید ، اعراض مکن ، و بغیر تکالیف خود مشغول مباش .

و قلب خود را به آب خوف و حزن غسل بده .

شرح

کسیکه در یاد خدا بوده و در حالات و جریان امور خود خدا را فراموش نکند : به طور مسلّم رفته رفته در صراط هدایت و اطاعت و بندگی محکمتر و ثابتتر شده ، و از عصیان و خلاف پرهیز خواهد کرد .

و حدّاقل از ذکر اینستکه : زبانش متذکّر و گویای نام خدا باشد .

و در مرتبه دوم لازمست : مراقب زبان خود بوده ، و بی اجازت قلب و عقل و دین سخنی نگوید .

ذکر حقّ پاکست و چون پاکی رسید   رخت بر بندد برون آید پلید

میگریزد ضدّها از ضدّها   شب گریزد چون برافروزد ضیا

و حقیقت ذکر : در یاد خدا بودن و پیوسته در قدمها و حرکات و اعمال خود خدا را فراموش نکردن است ، و اثر اینگونه ذکر : اطاعت پروردگار و از صراط عقل و دین بیرون نرفتن و از تکالیف الهی و از اوامر و نواهی پیروی کردن و وعد و وعید و ثواب و عقاب را در نظر گرفتن و از معاصی و راههای خلاف دوری کردن است .

متن

واجعل ذکرَ اللّه تعالی من أجل ذکره تعالی ایّاک ، فانه ذَکَرک و هو غـنیّ عنک ، فذکره لک أجلّ و أشهی و أثنی (ابهی و اسنی) و أتمّ من ذکرک له و أسبق ، و معرفتک بذکره لک تُورِثک الخضوعَ و الاسـتحیاء و الانکسـار ، و یتولّد من ذلک رؤیةُ کرمه و فضلِهِ السابق ، و تَصغُر عِندَ ذلک طاعتک و ان کثرتْ ، فی جَنبِ مِنّته ، (مننه) و تَخلص لوجهه ، و رؤیتُک ذِکرَک له تُورِثک الریاءَ و العجب والسفه و الغلظة فی خَلقه و استکثارَ الطاعة و نسیان فـضله و کرمه ، و لا تَزداد بذلک من اللّه تعالی الا بُعداً ، و لا تستجلبُ به علی مُضیّ الایام الاوحشةً .

ترجمه

و قرار بده ذکر خداوند متعال را به خاطر اینکه او تو را یاد میکند ، زیرا او تو را یاد کرده و میکند در حالیکه از تو بی نیاز است ، پس ذکر کردن او تو را مـهمّتر و بالاتر و تمامتر و روشنتر و هم سابقتر است از ذکر تو او را .

و معرفت پیدا کردن تو باینکه او تو را ذکر کرده است : موجب خضوع و حیاء و تواضع و انکسار تو است ، و از اینمعرفت حاصل میشود : دیدن فضل و کرم سابق او ؛ و هم کوچک و کم می‌شود در اینهنگام عبادتهای تو در مقابل احسان و کرم او ، اگرچه طاعت تو بیشتر باشد ، و باز خالص میشود اعمال تو برای او .

و اما رؤیت و توجه تو به ذکر پروردگار متعال : پس موجب خودبینی و خودنمایی و سفاهت و درشتخویی با مردم و زیاد شمردن عبادت خود و فراموش کردن فضل و احسان او است ، و اینمعنی زیاد نکرده و نتیجه نمیدهد مگـر دوری از حـق را ، و

تحصیل نکرده و بدست نمیآوری به مرور ایّام مگر وحشت و اضطراب خاطر را .

شرح

آری وظیفهٔ سالک اینستکه : همیشه خطاها و معاصی و بدیها و جهات ضعف و عیوب و نواقص خود را ببیند ، و این دیدن از دو راه حاصل می‌شود :

اول - به واسطهٔ توجّه به جزئیّات و خصوصیّات اعمال و کارهای خود در مقابل عظمت و جلال حق و هم نسبت بحقیقت وظائف خود بآنطوریکه لازم است ، که در این صورت همه را ناقص و معیوب خواهد دید .

دوّم - از لحاظ توجّه به لطف و احسان و کرم و مهربانی و فضل و نعمتهای فعلی و گذشتهٔ حقّ تعالی است که : در مقابل این الطاف نامتناهی ، آنچه بجا آورده و یا انجام داده شود ، همه ناقص و کم و بی‌ارزش خواهد بود .

واندرین صورت شماری بس حقیر طاعت خود گرچه بنماید کثیر
کی بود لایق ز ما کار حسَن در بر الطاف و فضل ذوالمنن

اینستکه : چون به این دو قسمت توجّه بیشتر شود : بر خضوع و محبّت و خشوع و بندگی و معرفت و حیاء و تواضع و انکسار انسان افزوده می‌شود .

متن

والذکر ذکرانِ : ذکر خالص بموافقة القلب ، و ذکر صارف لک بنفی (ذکر صادق ینفی) ذکرِ غیره ، کما قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله : أنا لا اُحصی ثناءاً علیک أنت کما اثنیتَ علی نفسک ، فرسول اللّه (ص) لم یَجعل لذکر اللّه (لذکره للّه) عزّوجلّ مقداراً عند علمه بحقیقة سابقة ذکر اللّه عزّوجلّ له مِن قبلِ

ذکرِه له ، و من دونه اولی . فمن أرادَ أن یذکرَ اللّهَ تعالی فلیعلم انه مالم یذکر اللّهُ العبدَ بالتوفیق لذِکره لا یَقدر العبدُ لذکره .

ترجمه

و ذکر بر دو قسم است : ذکر خالص پروردگار متعال که بموافقت قلب صورت میگیرد ، و ذکریکه اشعار داشته باشد بنفی ذکریکه از غیر خدا واقع میشود ، چنانکه رسول اکرم فرمود : من نمیتوانم تو را ثنا گویم به آنطوریکه تو خودت را ثنا گفته‌ای .

پس پیغمبر خدا برای ذکر خالص خود ارزش و قیمتی قائل نشد ، در مقابل ذکریکه از جانب خود خدا در سابق صورت گرفته است ، و البته رسول اکرم بحقیقت آن ذکر پیش از اینکه خودش ذکر خدا گوید مطلع و عالم بوده است .

پس در جائیکه پیغمبر خدا ذکر خود را نفی کرده ، و ذکریرا که از جانب خدا بوده است اثبات میکند : دیگران باینمعنی اولویّت دارند .

و باید شخص ذاکر باین نکته هم متوجه باشد که : تا پروردگار متعال بندهٔ خود را متذکّر نشده است بوسیله توفیق دادن او ، هرگز بنده‌ای نخواهد توانست مشغول ذکر خدا گشته و او را ذکر گوید .

شرح

ثنا گفتن پروردگار متعال خود را تکوینی است ، و ذکر هم اعم از تکوینی و لفظی و ثنا و غیر آنها میباشد . پس اِثناء پروردگار عبارت از خلق و تدبیر و نظم و تقدیر و رحمت و سایر صفات فعلیّهٔ او است که هر یک دلالت کامل بر مقام عظمت او دارد ،

و اِثناء لفظی بندگان هرگز بکمترین حدّ آن نرسد .

پس در این جملهٔ شریفه : رسول اکرم ذکر خود را (لا اُحصی ثناءاً) که ذکر خالص است نفی فرموده ، و تنها ارزش و واقعیت را بذکر پروردگار (أثنیتَ علی نفسک) قائل شده است .

آری این ذکر اگرچه در مرتبهٔ اول بطور تکوین و بحدّ تمام از جانب پروردگار متعال است که خود را با آن صفات فعلی معرّفی فرموده است ، ولی در مرتبهٔ دوم که بندگان خدا به آن مقامات متوجّه شده و اطلاع پیدا می‌کنند : از جانب آنان صورت گرفته ، و عنوان ذکر قلبی و توجّه باطنی و یا ذکر لفظی دارد .

متن

الباب السادس فی الشُکر

قال الصادق (ع) فی کلّ نَفَس من أنفاسک شکر لازم لک ، بل ألفٌ أو اکثر ، و أدنی الشکر رؤیة النعمة من اللّه تعالی ، من غیر علّة یتعلّق القلبُ بهادون اللّه عزّوجلّ ، و الرضاءُ بما أعطی ، و ان لا تَعصیه بنعمة و تُخالفه بشيءٍ ، من أمره و نهیه ، بسبب نعمته ، فکن لِلّه عبداً شاکراً علی کل حال تجد اللّه ربّا کریما علی کل حال ، و لو کان عند اللّه تعالی عبادة تَعبّد (یتعبّد) بها عبادهُ المخلِصون أفضلَ من الشکر علی کلّ حال لأطلَق لفظةً (لفظها) فیهم من جمیع الخلق بها (باختصاصهم بها) ، فلما لم یکن افضلَ منها خصّها من بین العبادات و خصّ أربابها ، فقال : و قلیلٌ من عبادی الشَکور .

ترجمه

باب ششم در شکر است

فرمود حضرت صادق (ع) در هر نَفَسی از نفسهای تو شکری لازم است برای تو و بلکه هزار شکر یا بیشتر است .

و کمترین حدّ شکر اینستکه : نعمت را از طرف خدا دیده و علّتی را که مورد علاقهٔ قلب و جالب توجّه باشد برای نعمت نتراشد ، و تنها علّت و سبب نعمت را خدا دانسته ، و بآنچه او عطاء میکند راضی باشد ، و بوسیله نعمتهای او معصیت و

مخالفت اوامر و نواهی او نکند .

پس در هر حال و در همه وقت بندهٔ شکرگزار خدا باش ، تا خدای خود را در هر مورد پروردگار بخشاینده و مهربان بینی .

و اگر نزد خداوند متعال عبادتی از عبادتهائیکه بندگان مخلص به آن عبادت میکنند بهتر و بالاتر از شکر بود : البته اسمی از آن برده و بندگان خود را به آن عبادت مخصوص امر می‌فرمود . ولی چون عبادتی بهتر و مطلوبتر از آن نبود : از این لحاظ این عبادت را انتخاب فرموده ، و از میان بندگان خود تنها اشخاصی را انتخاب کرده و از آنان اسم برد که شاکر هستند ، و فرمود : و کم است در میان بندگان من اشخاصیکه شاکر هستند .

شرح

آری مرتبه لازم شکرگزاری : معرفت بنده است بحقیقت نعمت و نعمت دهنده ، یعنی بوجود نعمت متوجّه شده ، و از اسباب و علل صوری وصول نعمت منصرف گشته ، و با رضایت قلب و کمال میل و خوشنودی : نعمت را فقط از پروردگار جهان دیده ، و سوء استفاده از نعمت نکند .

شکر باشد دفع علتهای دل	سود دارد شاکر از سودای دل
شکر جان نعمت و نعمت چو پوست	زآنکه شکر آرد تو را تا کوی دوست
نعمت آرد غفلت و شکر انتباه	صید نعمت کن بدام شکر شاه

متن

و تمام الشکر الاعتراف بلسان السرّ خالصاً لِلّه عزّوجلّ بالعجز عن بلوغ أدنی

شکره ، لأن التوفيق للشكر نعمةٌ حادثة يجب الشكر عليها ، و هى أعظم قدراً و أعزّ وجوداً من النعمة التي من أجلها وُفِّقتَ له ، فيلزمک على كل شكر شكـرٌ أعظمُ منه الى ما لا نهاية له ، مستغرقافى نعمه قاصراً عاجزاً عـن درک غـاية شكره ، فأنّى يلحق العبد شكرَ (شكر العبد) نعمة اللّه ، و متى يـلحق صـنيعُه بصنيعه ، و العبد ضعيف لا قوّة له ابداً الّا باللّه عزّوجلّ ، و اللّه غنىّ عن طاعة العبد ، فهو قوىّ على مزيد النعم على الأبد (على العبد) ، فكن للّه عبداً شاكراً على هذا الوجه (الاصل) تَرى العجبَ .

ترجمه

و كمال شكر اينستكه : به زبان حال و قلب و با خلوص نيّت اعتراف كند بعاجز مـاندن از بـجا آوردن كـمترين مـرتبه شكـر پـروردگار مـتعال ، زيـرا مـوفّق شـدن بشكرگزارى : خود نعمت جديديستكه موجب ميشود كه شكر ديگرى براى آن بجا آورده شود ، و اين نـعمت و لطـف جـديد بـمراتب از نـعمت اوّلى بـزرگتر و مـهمّتر است .

پس لازم ميشود كه براى هر شكرى شكـر ديگـرى بـجا آورده شـود ، و بـهمين ترتيب شكرگزارى تسلسل و ادامه پيدا ميكند .

و انسان در اينصورت توجّه پيدا ميكند كه : پيوسته غرق نعمتهاى الهى بوده ، و از بجا آوردن شكر لازم عاجز و قاصر است .

پس چگونه انسان ميتواند شكر نعمتهاى پروردگار متعال را بآنطوريكه بايد بجا آورد ! و چگونه عمل او با عمل خدا مقابله و برابـرى مـيكند ! در صـورتيكه بـنده ، عاجز و ضعيف بوده و او را قوت و قدرتى از خود نيست ، مگر اينكه خدا او را قوّت و

نیرو بدهد .

و خداوند از عبادت و اطاعت بندهٔ خود بی‌نیاز است ، و او قدرت و توانایی دارد که نعمت خود را پیوسته اضافه کند .

پس تو را باید که : اینچنین و روی این اصل بندگی کرده و شکرگزار باشی ، و در این صورت عجائبی از فضل خدا خواهی دید .

شرح

موضوع شکر هنگامی صددرصد محقّق میشود که : انسان توجّه به موضوع نعمت و مرتبهٔ نعمت و خصوصیّات نعمت و مقام مُنعم داشته ، و مناسب آنها شکرگزاری کند .

و اگر آدمی در اثر معرفت و روشن بودن دل ، بفهمد که پروردگار متعال وجود او را از نبود به هستی آورده ، و سپس هزاران وسائل عمومی و خصوصی برای ادامهٔ حیات او ترتیب داده ، و در هر زمان از ابتدای زندگی او همه رقم اسباب خوشی و عیش او را فراهم آورده ، و در این مورد نیز نعمت مخصوص و توجّه خاصّی مبذول داشته است : البته این توجّه و این معرفت خود حقیقت سپاسگزاری است . مخصوصاً اگر توجّه داشته باشد که : خود شکر هم نعمت توفیقی است که توأم با شرائط دیگر و باید از جانب خداوند متعال داده شود .

متن

الباب السابع فی اللباس

قال الصادق (ع) : أزینُ اللباس للمؤمن لباس التقوی و أنعمُه الایمان ، قال اللّه تعالی : و لباسُ التقوی ذلک خیرٌ ، و أما اللباس الظاهر فنعمة من اللّه تعالی تُستَر (لتستر) بها عوراتُ بنی آدم ، و هی کرامة أکرَم اللّه بها ذرّیة آدم ، ما لم یُکرَم بها غیرهم ، و هی للمؤمنین آلة لأداء ما افترض (فرض) اللّه علیهم . و خیرُ لباسک ما لا یَشغلک عن اللّه عزوجل ؛ بل یُقرّبک من ذکره و شکره و طاعته ، و لا یَحملک علی العُجب و الریاء و التزیین و التفاخر و الخُیَلاء ، فانها من آفات الدین و مُورِثة القسوة فی القلب .

ترجمه

باب هفتم در لباس است

فرمود حضرت صادق (ع) بهترین لباسها برای مؤمن از لحاظ زینت لباس تقوی است ، و نیکوترین لباس از جهت خوشی و راحتی لباس ایمان است ، فرمود خداوند متعال : و لباس تقوی بهتر است .

و اما لباس ظاهری : پس آن نعمتی است که پوشیده میشود بآن عورتهای بنی آدم ، و آن کرامتی است که گرامی داشته است بآن اولاد آدم را و بجز آنان ، موجودات دیگر مشمول این کرامت نیستند ، و آن برای مؤمنین وسیله‌ایست برای

اداء فرایض و انجام تکالیف الهی .

و بهترین لباس تو : آن رقم لباسی است که تو را از یاد خدا و از انجام وظائف لازم مانع نشود ، و بلکه تو را نزدیک کند بیاد و سپاسگزاری و اطاعت پروردگار متعال ، و باز تو را وا ندارد به خودبینی و خودنمایی و زینت دادن خود و افتخار کردن و خودستایی ، زیرا اینها همه از آفات دین و سبب قساوت و تیره بودن قلب است .

شرح

بهترین پوشاک و ساتر و حافظ انسان : لباس تقوی و ایمان است ، و از لباسهای ظاهری : آن لباسی است که انسان را ستر و حفظ کند ، نه آنچه انسان پیوسته خود را بخاطر آن به رنج و به زحمت انداخته و بخواهد آن را حفظ کند .

لباس اگر پرقیمت یا خیلی نازک یا خیلی سفید و چرک بردار شد : آسایش و راحتی را از انسان سلب کرده ، و تمام فکر و خیال او صرف حفظ آن خواهد شد ، و گذشته از اینها : جنس و شکل لباس در روحیّهٔ انسان مؤثر است ، و باید لباسی انتخاب کرد که افکار انسان را به سوی روحانیّت و قرب به خدا سوق داده ، و وسیلهٔ هدایت و اطاعت و بندگی گردد .

و باید توجّه داشت که : همینطوریکه تن آدمی محتاج به پوشاک است تا از سرما و گرما و ناملایمات محفوظ گشته ، و أعضاء و جوارح او پوشیده شود : روح و نفس انسانی نیز نیازمند بپوشاکی است که نواقص و عیوب او را بپوشاند ، و هم او را از گزند ناملایمات و تاریکیها و آفات روحانی محفوظ بدارد .

و این پوشاک لباس تقوی است ، یعنی روش و حالتی بخود بگیرد که جان خود

را از آفات روحی نگهداری کند ، و این لباس بمراتب مهمّتر و لازمتر از پوشاک بدن است .

آری اگر آدمی این پوشاک را نداشت : روح او در معرض هرگونه خطر و گمراهی و لغزش و عصیان قرار گرفته ، و از مقام پاک و بلند روحانیّت و سعادت و انسانیّت حقیقی منحرف خواهد شد .

و در این مورد است که خداوند متعال می‌فرماید - **اِن هم الّا کالأنعام بـل هـم أضلّ سبیلا .**

متن

فاذا لَبستَ ثوبک فاذکر سترَ اللّه علیک ذنوبَک برحمته ، و ألبِس بـاطنک (بالصدق) کما ألبستَ ظاهرک بثوبک ، ولِیکُن باطنُک (من) الصدق فی ستر الهیبة (الرهبة) و ظاهرک فی ستر الطاعة ، و اعتبِر بفضل اللّه عزّوجلّ حیث خلق اسباب اللباس لتستر العوراتِ الظاهرة ، و فَتح ابوابَ التوبة و الانابة والاغـاثة لتستر بها العوراتِ الباطنة من الذنوب و أخلاقِ السوء ، و لا تفضح احداً حیث ستر اللّه علیک ما (هو) اعظمُ منه ، و اشتغِل بعیب نفسک ، و اصفح عـمّا لا یُعینک (لا یعنیک) حاله و امره .

ترجمه

هرگاه لباس خود را به تن میکنی : متذکر باش که خداوند متعال به رحمت خود معاصی و خطاهای تو را پوشانیده است .

و باطن خود را ستر کن چنانکه ظاهر خود را به لباس میپوشانی .

و باطن تو از لحاظ پردهٔ هیبت و خوف و ظاهرت از لحاظ پردهٔ طاعت و عبادت ، صدق و راست باشد .

و فضل و احسان پروردگار متعال را در نظر بگیر که : لباس و پوشاک را برای تو درست کرده است تا عورتهای ظاهری تو پوشیده شود ، و ابواب توبه و استغفار را برای تو باز کرده است تا عورتهای باطنی خود را که از معاصی و اخلاق زشت حاصل می‌شود بپوشانی .

عیب کسی را آشکار و او را مفتضح مکن ، و بدان که پروردگار متعال عیوب بزرگتر و زیادتری را بر تو پوشانیده است .

و پیوسته بعیوب و نواقص نفس خود مشغول باش ، و از اموری که بحال تو فائده و سود نمیدهد چشم بپوشان !

شرح

لباسیکه انسان پوشیده و میخواهد خود را زینت داده و ظاهر تن را بیارایـد : چقدر سزاوار و مناسب است که به زینت باطن و رفع عیوب نفسانی و تزکیهٔ اخلاق سوء قلبی خود نیز پرداخته ، و باطن خود را نیز با لباس توبه و انابه و توجّه به پروردگار متعال زینت بدهد . و جای بسی شرم و انفعال است که : انسان ظاهر خود را با لباسهای فاخر و زیبا بیاراید ، و در باطن او نیّات سوء و اخلاق فاسد و خویهای زشت و شهوات حیوانی نهفته باشد .

متن

و احذَر أن یفنی عمرُک بعمل غیرک ، و یتّجِرَ برأس مالک غیرُک و تهلک

نفسک ، فانّ نسیان الذنوب من أعظم عقوبة اللّه فی العـاجل و أوفـر أسـباب العقوبة فی الآجل ، و مادام العبدُ مشتغلا بطاعة (بعبادة) اللّه تعالی و مـعرفةِ عیوب نفسه و ترکِ ما یشین فی دین اللّه عزوجل : فهو بمعزل عـن الآفـات ، غائضٌ فی بحر رحمة اللّه عزّوجلّ ، یفوز بجواهر الفوائد من الحکمة و البیان ، و مادام ناسیاً لذنوبه جاهلا لعیوبه راجعا الی حوله و قوته : لا یُفلح اذاً ابداً .

ترجمه

و پرهیز کن از آنکه ساعات عمر تو دربارهٔ اعمال و حرکات و امور دیگران سپری شده ، و آنان به سرمایهٔ تو تجارت کنند ، و تو خود را هلاک کنی .

و متوجه باش که : فراموش کردن و غفلت از معصیت و گناه ، از بزرگترین عذابها و عقوبتهای خداوند است در دنیا ، و از مؤثّرترین اسباب گرفتاری و سختی است در روز قیامت .

و تا بندهٔ مؤمن اشتغال بطاعت خدا و معرفت عیوب نفسانی خود داشته ، و آنچه را که بدین او صدمه و ضرر دارد ترک میکند : پس او از آفات دور و محفوظ بوده ، و در دریای رحمت پروردگار غوطه ور خواهد شد . و چنین شخصی از جواهر حکمت و از لطائف معارف و حقایق استفاده خواهد کرد .

و اگر کسی در انجام وظائف خود غفلت ورزیده و معاصی خود را فراموش کرده ، و تمام اعتماد و توجّه و اتّکاء او به قدرت و قوت و نیروی خود شد : به طور مسلّم چنین آدمی رستگار نخواهد بود .

شرح

نهایت بدبختی انسان آنستکه : اوقات عمر عزیز خود را در تعریف و تکذیب و مدح و قدح دیگران صرف کرده ، و پرارزشترین سرمایه را که عمر گرانمایه است بهمین طریق از دست بدهد . و دیگران از سرمایهٔ او بنفع دنیوی یا اخروی خودشان استفاده کنند : و او در خسارت تمام باقی باشد .

و بدتر و بالاتر از این بدبختی : آنست که انسان از این گمراهی و سوء عمل و خسارت و ضرر خود غفلت ورزیده ، و با تمام جهالت و خودبینی پیوسته با این حرکات تیشه به ریشهٔ خود بزند .

رفته از عمر تو پنجه بلکه بیش　　از هزار افزون ترا منزل به پیش
وقت تنگ و راه صعب و ناقه لنگ　　کوه و دشت از تیغ دشمن پر شرنگ

متن

الباب الثامن فی السواک

قال الصادق (ع) قال رسول اللّه (ص) السواک مَطهرة للفم مَرضات للربّ ، و جعلَها من السنن المؤكّدة ، و فيها منافع للظاهر و الباطن ما لا يُحصَى لمن عقلَ ، فكما تُزيلُ التلوّثَ من أسنانک من مَأكللک و مطعمک بالسواک : كذلک فأزِل نجاسةَ ذنوبک بالتضرّع و الخشوع و التهجّد و الاستغفار بالأسحار ، و طهِّر ظاهرَک من النجاسات و باطنک من كدورات المخالفات و ركوب المناهی كلّها خالصاً للّه . فانّ النّبی (ص) أراد باستعمالها مَثَلا لاهل التنبّه و اليقظة : و هو أنّ السواک نبات لطيف نظيف و غُصنُ شجر عَذب مبارک ، و الأسنان خلق خلقه اللّه تعالی فی الفم آلة للاكل و أداة للمضغ و سببا لاشتهاء الطعام و اصلاح المعدة ، و هی جوهرة صافية تتلوّث بصحبة تمضيغ الطعام و تَتغيّر بها رايحةُ الفم ، و يتولّد منها الفساد فی الدماغ ، فاذا استاک المؤمن الفطِن بالنبات اللطيف ، و مسحها علی الجوهرة الصافية : زال عنها الفساد و التغيّر و عادت الی اصلها .

ترجمه

باب هشتم در مسواک است

حضرت صادق (ع) از حضرت رسول (ص) نقل میفرماید که : مسواک کردن تطهیر دهان و خوشنودی پروردگار متعال است .

و خــداونـد آن را از آداب و سـنّتهای مـؤکد قـرار داده است ، و در آن مـنافع و فوائدیست برای ظاهر بدن و باطن انسان کـه نـزد شـخص عـاقل از شـماره بـیرون است .

پس چنانکه آلودگیهای دندانهای خود را به طعام و خوراک ، به وسیلهٔ مسواک ازاله و پاک میکنی : همینطور آلودگیهای قلبت را بمعاصی و خطاها بوسیله تضرّع و زاری و خشـــوع و شب بـــیداری و اســتغفار در آخــر شب و طــرف صــبح ، ازاله کن .

آری تو را لازمست که : ظاهر بدن خود را همیشه از نجاسات و کثافات و قلبت را از تیرگیهای معاصی و ظلمت خلاف تزکیه و تطهیر کرده ، و در این عـمل بـا نـیّت خالص و پاک قدم برداری .

رسول اکرم (ص) در مورد این سنّت خواسته است برای افراد متنبّه و متدیّن مثلی باشد تا بآن منوال عمل کنند ، و آن اینستکه : مسواک یکی از نباتات نظیف و لطیف بوده و شاخه ایست از درخت مبارک شیرین . و دندانها را خداوند متعال در دهان انسان قرار داده است که وسیلهٔ خوردن و آلت جویدن و سبب میل و اشتها به طعام و اصلاح معده باشد .

و دندانها جوهر صاف و تمیزی دارند که : در اثر جـویدن طـعام آلوده شـده ، و طعم و بوی دهان را تغییر داده ، و فسادی در دماغ ایجاد میکند ، و چون انسان با آن چوب لطیف دندانهای صاف خود را مسواک کرد : آن تغیّر و فسادی که عارض شده بود ، برطرف شده ، و دندانها و دهان و دماغ انسان سالم میشود .

شرح

علماء طبّ و بهداشت امروز مینویسند که : قسمت مهمّ بهداشت بدن و مخصوصاً جهاز هاضمه و قلب انسان وابسته به تمیز و سالم بودن دندانها است ، و چون دندانها فاسد و کثیف شد : صدها مرض و ابتلاء و زحمت ممکن است برای انسان تولید شود . و چون دندان وسیلهٔ تحویل و خورد کردن غذای بدن بوده ، و بزرگترین عامل برای تغذیه و ادامهٔ حیات است : از این لحاظ لازمست در حفظ و بهداشت آن کمال مراقبت را رعایت کرد ، تا غذای لازم ببدن رسیده و هیچگونه آلودگی و اختلال و بی نظمی در این راه پیدا نشود .

البتّه قلب و نیروهای روحانی هم باید همیشه سالم و پاک و نظیف بوده و از هرگونه آلودگیها و نامنظّمیها و شهوتهای بیجا و مضرّ محفوظ گشته ، و نهایت مراقبت را در رعایت بهداشت و نظم آن بجا آورد ، تا غذاهای روحانی سالم و لازم اخذ شده ، و حیات روحانی ادامه پیدا کند .

متن

کذلک خلق اللّه القلب طاهراً صافیا ، و جعل غذاءَه الذکرَ و الفکرَ و الهیبة والتعظیم ، و اذا شیبَ القلبُ الصافی بتغذیته بالغفلة و الکدر : صُقِّل بمصقلة التوبة و نُظِّف بماء الانابة ، لیعود علی (الی) حالته الاولی و جوهرته الأصلیة . قال اللّه تعالی : ان اللّه یُحبّ التوابین و یُحبّ المتطهّرین . و قال النبی (ص) علیکم بالسواک . فانّ النبی أمر بالسواک (باستواک ظاهر) فی ظاهر الاسنان واراد هذا المعنی (والمثل) ، و من أناخَ تفکّرَه علی باب عتبة العبرة فی استخراج مثل هذه الامثال فی الاصل و الفرع : فتح اللّه له عیونَ الحکمة ، و المزیدُ من

فضله ، و اللّه لا یضیع أجر المحسنین .

ترجمه

و مثل مسواک اینستکه خداوند متعال قلب انسان را پاک و صاف آفریده است و قرار داده است غذاء آنرا : ذکر خدا و تفکّر در صفات پروردگار متعال و توجّه بهیبت و عظمت خدا . و چون این قلب پاک در اثر غذاهای غفلت و کدورت و جهالت تیره و آلوده گشت : لازمست آن را بوسیلۀ توبه و توجه بخدا تطهیر و صیقلی کرده ، و بحالت اوّلی و جوهر اصلی خود برگردانید .

خداوند متعال میفرماید : خدا دوست میدارد توبه کنندگان و آنانرا که خودشان را پاک و طاهر میکنند . و رسول اکرم (ص) فرمود : توصیه میکنم شماها را به مسواک کردن .

پس رسول خدا (ص) مردم را امر کرده است از لحاظ ظاهر : بمسواک و پاک کردن دندانها، و اشاره فرموده است با این مثل : بتطهیر و تزکیۀ قلوب از تیرگیهای غفلت و جهالت .

و هرگاه کسی در نظایر این امثال و آداب ظاهری به دقّت تدبّر و تفکّر کرده ، و از لطایف و جزئیّات و اشارات آنها آگاه باشد : خداوند متعال عیون حکمت و أبواب معرفت را بقلب او باز کرده ، و بیش از آنچه انتظار دارد در مورد لطف و فضل پروردگار متعال قرار میگیرد ، و خدا جزای اعمال نیکوکاران را ضایع نمیکند .

شرح

چنانکه بدن ظاهر انسان غذایی دارد که اگر چند روزی غذای لازم آن نرسید ،

مزاج افسرده و پژمرده شده و از بین میرود : همچنین قلب انسان به تناسب خود ، غذایی دارد که مانند نباتات و گلهای بسیار لطیف همیشه باید از غذای خود بتدریج استفاده برد ، و با کوچکترین تسامح و غفلت و محجوبیّت : پـژمردگی و اخـتلال و ظلمت اطراف قلب را فرا گرفته ، و نورانـیّت و روحـانیّت و زنـدگی حـقیقی خـود را بکلّی از دست داده ، و از فیوضات معنوی محروم میشود .

متن

الباب التاسع فی التَبرُّز

قال الصادق (ع) انما سُمّی المستراح مستراحاً : لاستراحة الأنفُس (النفوس) من أثقال النجاسات و استفراغ الکثافات و القَذَر فیها . و المؤمن یَعتبر عندها ان الخالص من حُطام الدنیا کذلک یصیر عاقبته ، فیستریح بالعدول عنها و بترکها ، و یفرغ نفسه و قلبه من شغلها ، و یستنکف عن جمعها و أخذها استنکافه عن النجاسة و الغائط و القذر ، و یتفکّر فی نفسه المُکرَّمة فی حال : کیف تصیر ذلیلة فی حال .

ترجمه

باب نهم در بیت الخلا رفتن است

فرمود حضرت صادق (ع) : نامیده شد مستراح باین کلمه بخاطر استراحت نفوس از حمل سنگینی نجاسات ، و برای فارغ شدن از کثافات در آنمحلّ .

و شخص مؤمن باید از موضوع مستراح عبرت بگیرد که : متاع لذیذ دنیا و خوردنیهای خوشمزه چگونه باینصورت درآمده است ، و عاقبت امر آنها بکجا میرسد .

پس شخص مؤمن چنانکه از نجاست و کثافت پرهیز میکند و از حفظ و حمل آنها استنکاف مینماید ، چون از زینتهای دنیا منصرف شده و از جمع و جلب متاع

دنیا خودداری کند : از هموم و غموم دنیا راحت شده ، و آرامش خاطر و فراغت قلب پیدا خواهد کرد .

و ضمناً شخص عاقل باید بخود آمده و تفکّر کند که : نفس انسانی که در ساعت پیش گرامی و عزیز و خودستائی داشت ، در این حال که محتاج بمستراح رفتن است چگونه عاجز و ذلیل و کوچک میشود .

شرح

همینطوریکه با دفع و تخلیه فضولات غذا ، کمال استراحت و آرامش و سکونت بدن حاصل میشود : روح انسان نیز برای آرامش و سکونت و رفع اضطراب و گرفتگی باطنی محتاج به تخلیهٔ فضولات است .

و این معنی در علم اخلاق به عنوان تخلیهٔ اخلاق و صفات رذیله و تزکیهٔ قلب از ذمائم اندیشه‌ها و خویها عنوان میشود .

و تا تخلیه از فضولات و آلودگیها حاصل نشده است : تغذیه و تجدید قوی و تحلیه (آراستن با نیکوییها و خوبیها) امکان‌پذیر نخواهد شد .

جاروب کن تو خانه و پس میهمان طلب .

پس توقّع ایمان و نورانیّت و روحانیّت و دعوی سیر و سلوک و توجّه و حال و ارتباط و مقام : پیش از تخلیهٔ کامل ، کاملا بیمورد و باطل بوده ، و هرگز صحیح و پسندیده نیست .

و اگر توجّه و حالی برای چنین آدم پیدا شد موقّتی است ، زیرا روایات شریفه قریب به مضمون « الحسدُ یأکل الحسناتِ کما تأکل النارُ الحطب » و در مورد صفات رذیله دیگر زیاد است .

متن

و یَعلم أنّ التمسّک بالقناعة و التقوی یورِث له راحةَ الدارین ، فان الراحة فی هَوان الدنیا و الفراغ (و الفرار) من التمتّع بها ، و فی ازالة النجاسة من الحرام و الشبهة ، فیغلق عن نفسه باب الکبر بعد معرفته ایّاها ، و یفرّ من الذنوب ، و یَفتح باب التواضع و الندم و الحیاء ، و یَجتهد فی أداء أو امره و اجتناب نواهیه طلباً لحسن المآب و طیب الزلفی ، و یُسجِّن نفسه فی سجن الخوف و الصبر و الکفّ عن الشهوات الی ان یتصل بأمان اللّه تعالی فی دار القرار ، و یذوق طعم رضاه ، فان المُعوَّل ذلک و ماعداه فلا شیء .

ترجمه

و باید شخص باایمان بداند که : متمسّک شدن بقناعت و پرهیزکاری موجب راحتی و آسایش در دنیا و آخرت است ، زیرا استراحت و خوشی در خوار شمردن دنیا و فارغ شدن و فرار کردن از لذائذ آن و در زائل و پاک کردن نجاسات و اجتناب از محرّمات و مشتبهات میباشد .

پس چون حقیقت دنیا را فهمید : باب خودستایی و خودپسندی و خودبینی را به روی خود بسته ، و از معصیت و گناه پرهیز میکند .

و ابواب تواضع و ندامت و توبه و حیا ، را بروی خود باز کرده ، و در انجام تکالیف خود و اطاعت أوامر و فرمایشهای پروردگار و در اجتناب از نواهی نهایت کوشش را خرج میکند ، و هیچگونه نظر و مقصدی از این کوشش و مجاهدت بجز حسن عاقبت و قرب بخدا ندارد .

و شخص مؤمن نفس خود را در زندان صبر و خوف و پرهیز از شهوات محبوس

کرده ، و از این زندان چند روزی خود را بمحلّ امن همیشگی و جوار رحمت الهی رسانیده ، و طعم رضای پروردگار متعال را می‌چشد ، و می‌فهمد که : آنچه سزاوار اعتماد و اعتناء باشد همین است و بس .

شرح

از عاقبت مکروه و صورت نامطلوب لذائذ و أطعمهٔ دنیا ، و از حصول راحتی و آسایش از فراغت و ترک آنها ، و از تبدّل حالت کبر و خودبینی به حال خواری و ذلّت : بایستی بخود آمده ، و محبّت و علاقهٔ دنیا را از خود قطع کرده ، و حال کبر و خودستایی و خودبینی را زائل نمود .

و باید متوجّه شد که : لذائذ مادّی و مشتهیات دنیوی همه همین حالت و صورت را داشته و عاقبت و نتیجه دنیا همان است ، و مرد عاقل و عاقبت اندیش امکان ندارد که دل به این زندگی پوچ و بی‌حقیقت داده ، و از زندگی دائمی حقیقی خود دست بکشد .

بـاده‌ها از حبّ دنـیا کـرده نـوش — حبّ دنیا برده از وی عقل و هـوش
گـر نـه مستی ای رفـیق خـوبروی — مـقصدت بـاشد کـجا بـا مـن بگـوی
هـیچ عـاقل دیـده اسـتی ای رفـیق — کـو نـدانـد مـقصد و پـوید طـریق؟

متن

الباب العاشر فی الطهارة

قال الصادق (ع) اذا أردتَ الطهارة والوضوء ، فتقدّم الی الماء تقدّمَک الی رحمة اللّه ، فان اللّه تعالی قد جعلَ الماء مفتاحَ قُربته و مناجاته ، و دلیلا الی بِساط خدمته . و کما انّ رحمة اللّه تُطهّر ذنوبَ العباد ، کذلک النجاسات الظاهرة یُطهّرها الماءُ لاغیر . قال اللّه تعالی : هوالّذی أرسلَ الریاحَ بُشراً بین یدی رحمته و أنزلنا مِن السماء ماءاً طهوراً . و قال اللّه تعالی : و جعلنا من الماء کلَّ شیء حیٍّ أفلا یُومنون . فکما أحیَی به کلَّ شیء من نعیم الدنیا کذلک برحمته و فضله جعلَ حیوةَ القلوب بالطاعات .

ترجمه

باب دهم در طهارت است

فرمود حضرت صادق (ع) : چون قصد تطهیر و وضوء کنی : نزدیک باش بآب مانند آنشخصیکه میخواهد خود را به رحمت پروردگار متعال نزدیک کند ، زیرا خداوند آب را وسیلهٔ مناجات و قرب خود قرار داده ، و او را مقدّمه و دلیل بر بساط بندگی و عبادت خود معیّن فرموده است .

و چنانکه رحمت پروردگار متعال معاصی و ذنوب بندگان را محو میکند ، آب نیز نجاسات و کثافات ظاهری را تطهیر و پاک میکند .

خداوند میفرماید : خدائی که میفرستد بادها را بشارت دهنده در پیشروی رحمت خود و سپس نازل میکند از آسمان آب پاکیرا .

و باز میفرماید : و قرار دادیم از آب هر چیز زنده‌ای را پس آیا بخدا ایمان نمیآورید ؟

پس چنانکه خداوند متعال هر چیزی را از نعمتهای دنیا به وسیلهٔ آب زندگی و حیوة بخشیده است : همچنین بفضل و رحمت خود ، زندگی و حیوة قلوب را بوسیلهٔ عبادات و طاعات قرار داده است .

شرح

در اشتراط عبادات بطهارت (طهارت بدن ، وضو ، غسل) تنبیه است بمطلوبیّت طهارت و منفور و نامطلوب بودن ضد آن ، و از اینجا فهمیده میشود که : طهارت قلب بطور مسلّم مطلوبتر و منظورتر است ، زیرا پاک بودن قلب و طهارت نفس منشأ طهارت افکار و اعمال است ، و بطوریکه گفته شد تطهیر و اصلاح نیّت و عمل بدون پاکی و سالم بودن قلب امکان‌پذیر نیست . و همینطوریکه در وظائف مربوط ببدن نیّت و ذکر و فکر و شکر و مسواک و مستراح و سپس طهارت و عبادت است : انجام وظائف روحی و قلبی نیز به همین ترتیب لازم است رعایت شود .

و بلکه دقت کردن و مراقبت نمودن در انجام وظائف مربوط به باطن بمراتب مهمّتر و مؤثّرتر و مفیدتر بوده ، و آثار و نتایج ظاهری و معنوی آن بیشتر و افزونتر است .

و اشخاصیکه هنگام عبادت قصد تطهیر ظاهر را کرده ، و از تطهیر باطن غفلت و مسامحه میکنند : سخت در اشتباه و گمراهی هستند .

متن

فتفكّر فى صفاء الماء و رِقّته و طُهره و بركته و لطيف امتزاجه بكلّ شىء ، و استعمِله فى تطهير الأعضاء التى أمرک اللّه بتطهيرها ، و تَعبّدک بادائها (و آت بآدابها) فى فرائضه و سننه ، فانّ تحت كلّ واحدة منها فوائدَ كثيرة ، فاذا استعملتها بالحرمة انفجرت لک عيونُ فوائده عن قريب . ثم عاشِر خلقَ اللّه تعالى كامتزاج الماء بالاشياء ، يودّى كلَّ شىء حقّه و لا يتغيّر عن معناه ، معتبراً لقول الرسول صلى اللّه عليه و آله و سلم : مثل المؤمن المخلِص (الخالص) كمثل الماء . ولتكن صفوتُک مع اللّه تعالى فى جميع طاعتک كصفوة الماء حين أنزله من السماء و سمّاه طهوراً ، و طهِّر قلبک بالتقوى و اليقين عند طهارة جوارحک بالماء .

ترجمه

پس تأمل کن در صفاء و رقّت و برکت و لطیف بودن آب که با هر چیزی مخلوط میشود ، و آن را استعمال کن در تطهیر و پاک کردن اعضاء و تن خود که خداوند متعال امر فرموده است بتطهیر آنها ، و تو را متعبّد کرده است (و بیاور به آداب آن) برای بجا آوردن آن در جملهای از فرائض و سنن خود ، زیرا در ذیل هر یک از آنها فوائد بیشمار و أسرار زیادی هست . و چون آداب طهارت را رعایت کرده و در استعمال آن مطابق آنچه وارد شده است عمل کردی : عیون فوائد آن برای تو منفجر و روشن گردد .

و تو را باید که : چون آب لطیف با بندگان خدا معاشرت و اختلاط کرده ، و مانند آب دیگرانرا تطهیر و در آنها تأثیر کرده ، و خود هرگز از حال و مقام خود تغییر پیدا

نکنی ! و در اینمورد از کلام حضرت رسالت پناه عبرت بگیر که فرموده است : مثل مؤمن خالص مانند آب است .

و با خدای خود در مقام عبادت و بندگی : مانند آب ، صاف و خالص و روشن باش ! چنانکه خداوند متعال بهنگام نزول آب آنرا بعنوان طهور و پاکی نامیده است .

و تطهیر کن قلب خود را با تقوی و یقین ، هنگامیکه اراده کنی که ظاهر بدن و جوارح خود را با آب تطهیر بکنی !

شرح

آب فی نفسه طاهر است و هم کثافات و نجاسات را تطهیر میکند ، و آبیکه آلودگیهای دل را تطهیر میکند : عبارتست از نیّت و افکار خالص روحانی و اعمال و عبادتهای صحیح و صاف و خالص ، البتّه نیّتها و توجّهات روحانی : أفکار و وساوس و خیالات و اندیشه‌های شیطانی و ظلمانی و ناپاک را از قلب بیرون میبرد . و عبادتهای خالص : قلب را نورانیّت و روشنائی و صفا بخشیده ، و تاریکی و آلودگیها را زائل میکند . ولی چنانکه گفتیم لازمست نیّت و همچنین عبادت صاف و خالص و پاک بوده و آلوده و کثیف و مخلوط بأغراض و اندیشه‌های فاسد و دنیوی نگردد . و از طرف دیگر : شخص مؤمن پاکدل نیز مثل آبست ، و چون آب صفا و طهارت و روحانیّت دارد ، و در سیر و جریان معنوی خود مانند آب روح افزا و جانبخش و جاذبهٔ عمیق دارد .

ولی باید خوب مراقب شد که : زیاد با أشیاء متعفّن و کثیف مصاحبت و اختلاط نکند ، و اگر نه :گذشته از اینکه در وجود آنها تأثیری نمیکند ، خصوصیّات و صفات

صفاء و طهارت و لطافت و طعم مطلوب خود را نیز از دست خواهد داد .

این نجاست ظاهر از آبی رود   آن نجاست باطن افزون می‌شود
جز به آب دیده نتوان شستن آن   چون نجاسات بواطن شد عیان
این نجاست بویش آید هفت گام   و آن نجاست بویش از ری تا به شام

متن

الباب الحادی عشر فی الخروج من المنزل

قال الصادق (ع) اذا خرجتَ من منزلک فاخرج خروجَ من لا یعود ، و لا یکن خروجُک الا لطاعة او سببٍ (بسبب) من أسباب الدین ، و الزم السکینةَ والوقار ، و اذکر اللّه سرّاً و جهراً .

سَئَل بعضُ اصحاب ابی ذرّ أهلَ داره عنه ؟ فقالت : خرج . فقال : متی یرجع . فقالت متی یرجع مَن روحه بید غیره و لا یملک لنفسه شیئاً . (نفعاً و لا ضراً) واعتبر بخلق اللّه بَرِّهم و فاجرهم أینما مَضیتَ ، فاسئل اللّه تعالی ان یجعلک من خُلَّص عباده الصادقین (الصالحین) و یلحقک بالماضین منهم و یَحشرک فی زمرتهم .

ترجمه

باب یازدهم در خارج شدن از منزل است

فرمود حضرت صادق (ع) : چون از منزل خود خارج میشوی مانند کسی بیرون رو که نمیخواهد مراجعت کند ، و خارج شدن تو فقط به خاطر اطاعت خدا یا بسبب امری از امور دین باشد ، و حالت سکینه و وقار را همیشه با خود داشته ، و پیوسته پروردگار خود را در پنهان و آشکار یاد کن .

یکی از دوستان ابی‌ذر به خانهٔ او آمده ، و از اهل منزل او پرسید که آیا ابوذر در

خانه هست ؟ جواب شنید که : بیرون رفته است .

گفت : کی مراجعت می‌کند ؟

جواب داد : کی بر می‌گردد آنکسیکه اختیار روحش با دیگریست ، و از خود بچیزی از منفعت و ضرر مالک نیست .

و تو را لازمست که : از ملاقات و دیدن افراد نیکو و صالح و اشخاص بد و فاجر عبرت گرفته ، و از اعمال آنان پند بگیری .

و پیوسته از پروردگار متعال درخواست کن که : تو را از جملهٔ افراد صالح و پرهیزکار قرار داده ، و تو را بگذشتگان از صالحین و خوبان ملحق کرده ، و در زمرهٔ آنان محشور کند .

شرح

وقتی که انسان از منزل خود که محلّ سکنی و مورد علاقه و مرکز علائق او میباشد ، بیرون میرود : باید متوجّه باشد که این علائق پاینده ، و همیشگی نبوده ، و قابل انفصال و انقطاع است ، و روزی در آیندهٔ او هست که این جدائی حاصل شده ، و از همهٔ این علائق (خانه و اثاثیه و مال و عیال و فرزند) منقطع خواهد شد .

پس چه بهتر است که : از این سفر آیندهٔ خود پیش بینی کرده ، و برای این سفر وسائل و مقدماتی تهیّه دیده و ذخیره و پس اندازی داشته باشد .

و ضمناً چون متوجّه بانقطاع علائق شد : علاقهٔ خود را با پروردگار أبدی و توانای مهربان محکمتر و بیشتر کرده ، و پیوسته از او استمداد نماید .

نرفت از لوح دل نامت اگر چند ز لوح آب و گل شد نقش من پاک

نهانی هر شب آیم من به کویت گریبانی دریده دامنی چاک

متن

واحَمْده و اشکره علی ما جَنَّبک من الشهوات و عصَمک من قبیح أفعال المُجرمین ، و غُضَّ بصرَک من الشهوات و مواضع النهی ، و اقصد فی مشیک ، و راقب اللّه فی کل خُطوة کأنّک علی الصراط جایز ، و لا تکن لَـفّاتا ، و اَفشِ السلام لأهله مبتدئاً و مجیباً ، و أعِن مَن استعانَ بک فی حق ، و أرشِد الضالَّ ، و أعرِض عن الجاهلین ، و اذا رجعتَ و دخلتَ منزلَک : فادخُل دخولَ المیّت فی القبر حیث لیس له همّة الا رحمةَ اللّه تعالی و عفوَه .

ترجمه

و ستایش و سپاس کن پروردگار خود را در برابر آنچه تو را از شهوات دور کرده ، و از اعمال قبیح بدکاران تو را حفظ فرموده است .

و چشم خود را از شهوات و از مواضعی که منع و نهی شده است بپوشان .

و در راه رفتن خود میانه روی را در نظر بگیر .

و در هر قدمی که بر میداری : مراقب خود و متوجّه خدا باش ، و مانند آن کسی باش که از صراط عبور میکند .

و در راه رفتن خود به طرف راست و چپ خود میل مکن .

و چون در رفتن و برگشتن با مردم صالح بر میخوری سلام و تحیّت بگوی .

و اگر کسی از تو یاری بطلبد : او را یاری و کمک کن در راه حق .

و اشخاص گمشده را به راه خودشان هدایت کن .

و از مردم جاهل و غافل اعراض کن .

و چون برگشته و به منزل خود وارد شدی : مانند شخص مرده‌ای که داخل قبر میشود وارد شو .

و متوجه باش که : شخص مرده را همّت و مقصدی بجز درک رحمت پروردگار متعال و عفو و مغفرت او نیست .

شرح

هر کسی از منزل خود خارج شده و سپس به سلامتی و عافیت و در سایهٔ توفیق و یاری و توجّه پروردگار متعال باز به منزل خود برگشت : لازمست از این نعمت و توفیق جدید شکر فراوان و قدردانی بسیاری کرده ، و این عهد تازه و ادامهٔ زندگی و طول عمر خود را غنیمت شمرده ، و غفلتهای گذشته را جبران کند .

متن

الباب الثانیعشر فی دخول المسجد

قال الصادق (ع) اذا بلغتَ بابَ المسجد : فاعلم انّک قد قصدتَ بابَ ملِک عظیم ، لا یطأُبِساطَه الا المطّهِرون ، و لا یُؤذَن لمجالسته (لمجلسه) الا الصِدّیقون . فهَبْ القدومَ الی بساط هیبة الملک (خدمة الملک) فانّک علی خَطَر عظیم ان غفلتَ ، فاعلم (واعلم) انه قادر علی ما یشاء من العدل والفضل معک و بک ، فان عطف علیک برحمته و فضله : قَبِل منک یسیرَ الطاعة و أجزَل لک علیها ثوابا کثیراً . و اِن طالبَک باستحقاقه الصدق و الاخلاص عدلاً بک : حجَبک و ردَّ طاعتک و ان کثُرَت ، و هو فَعّال لما یُرید . و اعترِف بعجزک و تقصیرک و انکسارک و فقرک بین یدیه ، فانّک قد توجّهتَ للعبادة له و المؤانسة به .

ترجمه

باب دوازدهم در دخول مسجد است

فرمود حضرت صادق (ع) : هرگاه بدرب مسجد رسیدی : پس متوجّه باش که تو بدرگاه سلطان بزرگی رسیده‌ای ، و به بساط او پای نمیگذارند مگر آنان که طاهر باشند ، و برای مجلس و مجالست او اذن داده نمیشود مگر کسیکه درست کردار و راستگو باشد .

پس هنگام ورود به پیشگاه با عظمت سلطان : مراقب خـود بـوده و از هـیبت و جلال او خود را حفظ کن ، و متوجّه باش که تو در مورد خطر بزرگی هستی اگر در انجام آداب و وظائف لازم کوتاهی کنی .

و بدان که : خداوند متعال قادر است بهر طوریکه خواست از عدل و فضل خود با تو معامله کند . پس اگر بموجب فضل و رحمت خود با تو مهربانی و عطوفت کرد : البتّه طاعت کمی را از تو قبول کرده ، و در مقابل عمل قلیلی جزای کثیر و اجر زیاد به تو عطا میکند .

و اگر بخواهد موافق عدل با تو رفتار کـرده ، و درخـواست صـدق و اخـلاص در اعمال از تو بکند : در اینصورت تو محجوب و از پیشگاه جلال او مـردود خـواهـی شد ، اگر چه اعمال تو زیاد باشد ، و خداوند متعال آنچه را که بخواهد بجا آورد .

و در اینهنگام به تقصیر و عجز و فقر و إنکسار خود متوجه شده و اعتراف کن ، زیرا تو میخواهی بر بساط سلطان بزرگی قـدم گـذاشـته و در پـیشروی و مـقابل او مشغول عبادت گشته و با او انس بگیری .

شرح

مسجد جای بسیار شریف و محترمی است ، و در میان امکنه و زمینها محلّی به شرافت و عظمت مسجد نیست ، زیرا آنجا جای ارتباط بنده با خدا و محلّ خضوع و خشوع در پیشگاه عظمت پروردگار است .

آری مسجد خانهٔ خداوند متعال و بنام او و برای او بناء میشود ، از این لحـاظ بهترین محلّ و روحانیترین زمین برای عرض بندگی است .

و همینطوریکه پس از تهیّهٔ مقدّمات و تطهیر و قطع علایق در مـحیط مسـجد

داخل میشوند : شخص سالک پس از تصمیم و نیّت پاک و تخلیه نفس و مهیّا کردن وسائل طهارت و آماده شدن و انقطاع از علائق مادی (که به ترتیب در فصول این کتاب ذکر شده است) قدم به محیط پاک و خالص روحانیّت و انس میگذارد .

در این مرحله عظمت و جلال الوهیّت جلوه گر است ، اینجا مقام صدق و صفا و اخلاص و نور است .

شخص سالک چون باین مقام رسید : بهجت و سرور و انبساطی در خود مشاهده میکند که هرگز قابل مقایسه با لذّات مادی نیست .

هیچ نقلم بدهان چون دهنت نیست لذیذ
میوه‌ای پیش لبم چون ذقنت نیست لذیذ
یوسف عهد توئی ای گل و یعقوب منم
جز مرا رایحهٔ پیرهنت نیست لذیذ

متن

واعرِض أسرارَک علیه ، و لیُعلَم انّه لا یَخفی علیه أسرارُ الخلایق أجمعین و علانیتُهم ، و کُن کأفقر عباده بین یدیه ، و أخلِ قلبک عن کلّ شاغل یَحجُبک عن ربّک ، فانه لا یَقبل الا الأطهر الأخلص ، و انظر من أیّ دیوان یخرج اسمک ، فان ذُقتَ حلاوةَ مناجاته و لذیذَ مخاطَباته و شربتَ بکأس رحمته و کراماته من حُسن إقباله علیک و إجابته (و اجاباته) : فقد صلُحتَ لخدمته ، فادخُل فلک الاذنُ و الأمان ، و الّا فقِف وقوفَ من (وقوف مضطر) قد انقطع عنه الحِیَل و قصُر عنه الأمل و قُضِی علیه الأجل ، فان عَلِم اللّه من قلبک صدقَ الالتجاء الیه : نظَر الیک بعین الرأفة و الرحمة و اللطف (و العطف) ، و وفّقک لما یُحبّ و

یَرضی ، فانه کریم یُحبّ (اوجب ، مجیب یحب) الکرامة لعباده المضطرّین الیه المُحدِقین علی بابه لطلب مرضاته ، قال تعالی : أمّن یُجیب المضطرَّ اذا دعاه و یَکشف السوء .

ترجمه

اسرار خود را از صفات نفسانی و اعمال پنهانی به پیشگاه پروردگار خود عرض و اظهار کن ، و آگاه باش که آشکار و پنهان مردم بر او مخفی نیست .

و بوده باش چون یکی از نیازمندترین بندگان خدا در پیشگاه او .

و قلب خود را خالی کن از هر چیزیکه تو را مشغول کرده ، و قلب تو را محجوب میکند از پروردگارت ، زیرا او بنده‌ای را می‌پذیرد که خالص و پاک و صاف باشد .

و ببین که نام تو در کدام دفتر ثبت شده است ، و از کدام دیوان اسم تو خارج خواهد شد .

پس اگر حلاوت و طعم خوش مناجات با خدا را چشیده ، و لذت مخاطَبه و گفتگوی با او را درک کرده ، و از کاسهٔ رحمت و کرامت او که همه در اثر توجّه و حسن اقبال او صورت میگیرد نوشیدی : هر آینه برای بندگی و خدمت او سزاوار و مستعدّ شدی ، پس داخل در زمرهٔ بندگان خالص خدا باش که تو مأذون و مأمون هستی .

و اگر نه : پس توقّف کن مانند توقّف آنکسیکه راههای حیله بروی او بسته شده و آمال او کوتاه گشته و مدّت زندگی او سپری شده است ، پس اگر خداوند متعال در اینصورت از تو خلوص نیّت و صدق دعوت و صمیمیّت مشاهده فرمود : البتّه با نظر مهربانی و لطف و رحمت در تو خواهد نگریست ، و تو را توفیق خواهد داد به آنچه

دوست میدارد و خوشنود میشود ، زیرا خداوند کریم است و دوست میدارد که به بندگان مضطرّیکه بدرگاه او رو آورده‌اند ، بخشش و عنایت فرماید . خداوند میفرماید : ای پروردگاریکه دعوت مضطرین را اجابت فرموده و گرفتاری سوء آنان را برطرف میکنی .

شرح

اوّلین مرتبهٔ توفیق و سعادت و نخستین قدم سلوک : درک حلاوت مناجات و احساس لذت مخاطبه و راز و نیاز است ، و در این منزل بندهٔ سالک با پروردگار خود مربوط و آشنا شده ، و خواهد توانست از عالم روحانیّت و مقام نور کسب فیض کرده ، و مطالب و خواستنیهای خود را بیواسطه بخواهد .

نیست در افسردگان شوق سماع　　ورنه عالم را گرفتست این سرود
جای زاهد ساحل وهم و خیال　　جان عارف غرقهٔ بحر شهود
عکس ساقی دید جامی زان فتاد　　چون صراحی پیش جام اندر سجود

متن

الباب الثالث عشر فی افتتاح الصلوة

قال الصادق (ع) اذا استقبلتَ القبلةَ فآيِس من (فانسَ) الدنيا و ما فيها و الخلق و ما هم فيه ، و فرِّغ قلبک عن کلّ شاغل يَشغلک عن اللّه تعالى ، و عايِن بسرّک عظمةَ اللّه عزّوجل ، و اذکُر وقوفَک بين يديه . قال اللّه تعالى : هنالک تَبلو کلُّ نفس ما أسلفت و رُدّوا الى اللّه مَوليهم الحقّ ، وقِف على قدم الخوف و الرجاء . فاذا کبرَّتَ فاستصغِر ما بين السموات العُلى و الثَرى دون کبريائه ، فانّ اللّه تعالى اذا اطّلع على قلب العبد و هو يُکبِّر و فى قلبه عارض عن حقيقة تکبيره : فقال يا کذّابُ أتَخدعُنى و عزّتى و جلالى لأحرِمنّک حلاوةَ ذکرى و لأحجُبنّک عن قُربى و المَسرّةِ بمناجاتى .

ترجمه

باب سيزدهم در شروع کردن بنماز است

فرمود حضرت صادق (ع) : چون رو بقبله ايستادى : پس مأيوس باش از دنيا و از آنچه در دنيا است و از مردم و از آنچه در دست آنان است و همه را فراموش کن . و قلب خود را از هر چيزى که تو را مشغول کرده و از خدا باز داشته ، و به سوى خويش جلب مى‌کند به جز خداوند متعال خالى و فارغ کن .

و از صميم دل و خلوص قلب خود به عظمت و جلال پروردگار متوجّه باش .

و سپس ایستادن خود را در پیشگاه با عظمت او ببین .

میفرماید خداوند متعال : در روز قیامت روبرو و امتحان میشود هر نفسی به آنچه از پیش فرستاده است . و بر میگردند بسوی پروردگار خود که مولی حق آنان است .

و قیام تو بر قدم و مقام خوف و رجاء باشد .

و چون تکبیر نماز گفتی : همه را در مقابل عظمت و مقام کبریای او کوچک دیده ، و مخلوقات ما بین آسمان و زمین را ذلیل و ناچیز بدان : زیرا چون بندهٔ نمازگزار تکبیر گوید در حالیکه قلب او برخلاف اظهار و تکبیر او بوده و از حقیقت تکبیر بی خبر باشد : از جانب پروردگار متعال خطاب میرسد که : ای بندهٔ دروغگو ! آیا مرا خدعه میزنی ! سوگند به عزّت و جلال خودم ، از حلاوت ذکر خود تو را محروم میکنم ، و از مقام قرب و سرور بمناجات ، تو را محجوب گردانم .

شرح

حقیقت بندگی و عبادت که به صورت نماز جلوه می‌کند : از تکبیر شروع می‌شود ، و حقیقت تکبیر آنستکه : تمام موجودات و مخلوقات جهانرا در مقابل عظمت و جلال پروردگار ، کوچک و ذلیل و خاضع و فانی بیند .

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
از هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
مجلس تمام گشت و بآخر رسید عمر
ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم

آری در حال نماز سیر ظاهری با سیر معنوی تطابق میکند ، و برنامهٔ نماز

بهترین برنامه و دستوریست برای ارتباط بنده با خدای مهربان خود .

و از اعمال و حالات انسان چیزیکه باندازه نماز لذّت بخش و انبساط آور و روح پرور باشد : نیست .

البته مشروط به آنکه : مراحل سیر و مقدّمات سلوک خود را تا اینجا درست کرده ، و طبق فصول گذشته قدم برداشته باشد .

اینست که رسول اکرم (ص) فرمود : الصلوة معراج المؤمن .

نماز نمونه‌ای است از سیر بنده بسوی پروردگار متعال ، و شخص سالک پیوسته و در همه حال در حال ارتباط و نماز است .

متن

واعلم انّه غیرُ محتاج الی خدمتک ، و هو غنیّ عنک و عن عبادتک و دعائک ، و انّما دَعاک بفضله لِیَرْحَمک و یبعّدَک عن عقوبته و یَنشر عَلیک من برکات حنّانیّته و یَهدیَک الی سبیل رضاه و یَفتَح علیک بابَ مغفرته ، فلو خلَق اللّه عزّوجلّ علی ضِعف ما خلق من العوالم أضعافا مُضاعَفَة علی سرمَدالأبد : لکان عند اللّه سواءاً ، کفروا به بأجمعهم أو وحَّدوه ، فلیس له من عبادة الخلق الّا اظهار الکرم و القدرة ، فاجعل الحیاءَ رداءاً ، و العجزَ إزاراً ، و ادخُل تحت سَریر سلطان اللّه تعالی : تَغتنِم فوایدَ ربوبیّته ، مستعیناً به مستغیثاً الیه .

ترجمه

و بدان که : پروردگار متعال نیازمند به خدمت تو نبوده ، و از تو و از عبادت و دعاء تو مستغنی است .

و تو را به فضل و لطف خود بسوی خویش دعوت فرموده است که : مورد رحمت و احسان خود قرار داده ، و از عقوبت و غضب خود رهانیده ؛ و از برکات لطف و رحمت خود در حقّ تو نازل کند ، و هم باب مغفرت خود را به روی تو باز کرده ، و براه رضا و خوشنودی خود هدایت فرماید .

و اگر خلق می‌کرد خداوند متعال چند برابر این عوالم را تا آخر دهر : هر آینه نزد او مساوی بود که همهٔ افراد و اهل آن عوالم کافر باو میشدند و یا مؤمن بودند ، زیرا او نظری از عبادت و اطاعت خلق به جز اظهار کرم و بخشش و قدرت ندارد .

پس قرار بده حیاء را پوشاک خود و عجز و نیازمندیرا لباس خود ، و داخل باش در تحت سلطنت و نفوذ و حکومت پروردگار متعال : تا از فوائد ربوبیّت و از فیوض و انوار حق استفاده بری . و پیوسته از خدا یاری بطلب ، و در امور خود بدرگاه او پناهنده شو .

شرح

آری تنها نظر حق تعالی از هدایت مردم و عبادت و اطاعت و بندگی آنان اینستکه : در اثر اطاعت تصفیه و تزکیه شده و قابل تجلّی انوار حق و فیوضات غیبی گشته ، و رحمت و فیض و جود و کرم پروردگار بمقام ظهور و جلوه برسد ، و حقیقت عبادت هم همین است . و البته آن عبادتیکه جلب رحمت و فیض و توجّه حق تعالی را نمی‌نماید : فقط به ظاهر عبادت است .

و این گونه عبادت و طاعت که تنها جنبهٔ ظاهری داشته ، و از روح و حقیقت عاری است : هرگز منشأ اثر نبوده ، و هر چند ادامه پیدا کند مورد توجّه و عنایت و لطف قرار نخواهد گرفت .

و این رقم عبادت کاملاً مانند داروئی است که ساختگی بوده ، و از مـواد لازم و صحیح تهیه نشده باشد .

من نکردم خلق تا سودی کنم		بلکه تا بر بندگان جودی کـنم

متن

الباب الرابع عشر فی قرائة القرآن

قال الصادق (ع) مَن قرء القرآن و لم یَخضع لِلّه و لم یَرِقّ قلبهُ و لا ینشی حزنا وَ وجَلا فی سرّه : فقد استهان بعظم شأن اللّه تعالی و خَسِر خُسرانا مُبیناً ، فقاری القرآن محتاج (یحتاج) الی ثلثة أشیاء : قلبٍ خاشع و بدن فارغ و موضع خال ، فاذا خشع لِلّه قلبُه فرّ منه الشیطان الرجیم ، قال اللّه تعالی : فـاذا قـرأتَ القرآن فاستعِذ باللّه من الشیطان الرجیم . فاذا تَفرَّغ نفسُه من الاسباب تَجرَّد قلبه للقرائة ، ولایعترضه عارض فیحرمَه (فیُحرَم) برکةَ نور القرآن و فوائده . فـاذا اتّخذَ مجلسا خالیا و اعتزَل عن الخلق بعد أن أتی بالخَصلتین خضوعِ القـلب و فراغ البدن : استأنس روحُه و سرّه بالله عزوجل و وجَد حلاوة مخاطَباتِ اللّـه عزوجل عبادَه الصالحین ، و عَلِم لطفَه بهم و مقامَ اختصاصِه لهم بفنون کراماتِه و بدایع اشاراته .

ترجمه

باب چهاردهم در قرائت قرآن است

هر کسیکه قرآنرا تلاوت کرده و قلب او خـضوع نـنماید بـرای پـروردگار ، و رقّت پیدا نکند ، و خوف و حزنی در باطن او ایجاد نشود : هر آینه عظمت شأن پروردگار متعال را خوار و کوچک شمرده ، و بضرر و خسارت بزرگی دچار شده است .

پس تلاوت کنندۀ قرآن مجید محتاج بسه امر است : قلب خاشع ، بدن فارغ ، و محل خالی .

پس چون قلب انسان هنگام قرائت برای خدا خاشع شد : از تصرّف و وسوسۀ شیطان مأمون و خارج خواهد شد ، چنانکه خداوند متعال میفرماید : چون قرآن را تلاوت کردی پناهنده و متمسّک باش به پروردگار متعال از شیطان مَطرود .

و چون بدن او از اسباب و تعلّقات دنیوی و گرفتاریهای ظاهری فارغ شد : البتّه موجب فراغت و تجرّد قلب شده ، و قلب او از تعلّق به علایق و عروض عوارض محفوظ و دور شده ، و از برکات انوار و فوائد و معارف و حقایق قرآن مجید محروم نخواهد ماند .

و چون محل خالی و مجلس ساکت و بی مزاحمتی برای تلاوت قرآن مجید انتخاب کرده ، و از مردم کناره گرفت ، البته بعد از رعایت دو شرط گذشته : مأنوس خواهد شد باطن و روح او با پروردگار متعال ، و خواهد یافت حلاوت مکالَمات خدا را با بندگان صالح خود ، و خواهد فهمید لطف و مهربانی پروردگار متعال را بآنان ، و متوجّه خواهد شد به اختصاص دادن آنانرا بانواع کرامات و اشارات مخصوصه .

شرح

در تلاوت الفاظ قرآن مجید : هیچ گونه شرط و قیدی نیست ، و همه از مؤمن و کافر و صغیر و کبیر و عالم و جاهل در اینجهت مشترک هستند ، و البتّه از این لحاظ که این الفاظ و عبارات منتسب به پروردگار متعال است : قهراً آثار و خواصی به آن مترتب می‌شود .

و اما استفاده کردن از معانی ظاهری و مطالب عمومی و محکمات آن : برای

اشخاصی میسور است که به زبان و ادبیّات عرب آشنا باشند .

و امّا استفاده کردن از حقایق و لطائف و اشارات و معارف و متشابهات و بطون قرآن مجید : مخصوص اشخاصی است که دارای سه شرط گذشته بوده ، و قلوب خود را برای تابش انوار کلمات حق تعالی تزکیه کنند .

متن

فان شرِبَ کاساً من هذا المشرب حینئذ : لایَختار علی ذلک الحال حالا و علی (و لا علی) ذلک الوقت وقتاً ، بل یُؤثِره علی کل طاعة و عبادة ، لانّ فیه المناجاة مع الربّ بلاواسطة ، فانظر کیف تقرء کتابَ ربّک و منشورَ و لایتک ، و کیف تُجیب أوامره و تَجتنبُ نواهیَه ، و کیف تَمتثِلُ حدودَه ، فانه کتاب عزیز لایأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید . فرتِّله ترتیلاً وقِف عند و عده و وَعیده ، و تفکّر فی أمثاله و مواعظه ، واحذر أن تقع من اقامتک حروفَه فی اضاعة حدوده .

ترجمه

پس اگر جامی در اینمقام نوشیده و از کرامات و اشارات و از حلاوتهای کلام پروردگار متعال استفاده کرد : البتّه بر این حال و بر این وقت ، هرگز حال و وقتی را اختیار و ترجیح نداده ، و آنرا بر انواع عبادات و اطاعات برتری خواهد داد ، زیرا او در اینحال بی واسطه کلمات خدا را استماع کرده و با او مناجات و راز و نیاز میکند .

پس در حال تلاوت قرآن مجید ، بدقت متوجه باش که : چگونه و با چه حال و توجّهی کتاب خدای خود را قرائت کرده ، و منشور عهد ولایت خود را میخوانی ! و

چگونه اوامر او را اجابت کرده ، و از نواهی او اجتناب نموده ، و حدود و أحکام آن را رعایت میکنی ! زیرا او کتاب عزیز و حقّی است که از جانب پروردگار حکیم و مهربان نازل شده ؛ و باطل و خلافی از پیشروی و پشت سر او عارض نخواهد شد .

البتّه کتاب خدای خود را بدقت هر چه تمامتر تلاوت کن ، و در مواقع وعد و وعید آن سکوت کرده و در امثال و مواعظ آن تفکر کن ، و مواظب باش که به خاطر رعایت آداب تجویدی و حفظ مخارج حروف : از معانی و حقایق و حفظ آداب معنوی آن محروم نگردی .

شرح

متأسفانه اکثر مردم به طور کلی از این کتاب حکیم آسمانی غافلند ، و عدهٔ قلیلی هم که علاقمند و متوجّه به آن هستند : اغلب آنان تنها در حفظ ظاهر و رعایت الفاظ و قواعد تجویدی آن کوشیده ، و از وعد و وعید و مواعظ و حقایق آن غفلت ورزیده ، و تصوّر میکنند که : رعایت آداب قرآن ، تنها تلاوت عبارات و الفاظ آن میباشد و بس ، گویی که قرآن مجید همان الفاظ و عبارات تنها است .

حقیقت اینستکه فهم حقائق و معارف قرآن مجید متوقّف بشهود اسماء و صفات الهی است ، زیرا اکثر مطالب و آیات این کتاب آسمانی ارتباط مستقیم با اسماء و صفات دارد ، و تا این حقائق آنطوریکه واقعیت دارند مشهود نگردند : تفسیر قرآن و آیات کریمه تفسیر برأی بوده ، و تمام معارف الهی متنزّل و منطبق به افکار و فهم خواننده خواهد شد .

پس قاری قرآن مجید اگر اهل معرفت و شهود نیست : اقلاً لازمست با خضوع کامل و فراغت قلب و در محلّ خالی و آرامی شروع بقرائت کرده ، و توجّه تمام

بخصوصیات تعبیرات بنماید .

و ممکن است با حفظ این شرائط : از اسرار و لطائف و خصوصیّات کلمات خداوند عظیم متعال به اندازهٔ اقتضای حالش استفاده کند .

دیدهٔ ما چون بسی آفت در او است　　رو فنا کن دید خود در دید دوست
دید ما را دید او نعم العوض　　یابی اندر دید او کلّی غرض

متن

الباب الخامس عشر فی الرکوع

قال الصادق (ع) لا یَرکع عبدللّه تعالی رکوعاً علی الحقیقة ، الا زیَّنه اللّـه بنور بَهائه و أظلّه فی ظِلال کبریائه و کساه کِسوةَ أصـفیائه . و الرکـوعُ اوّل و السجود ثانٍ ، فمن أتی بمعنی الاول صَلُح للثانی ، و فـی الرکـوع أدب و فـی السجود قرب ، و مَن لا یُحسن الادب لا یَصلح للقرب . فـارکع رکـوع خـاضع (خاشع) للّه عزوجل بقلبه ، متذلّل وَجِل تحت سلطانه ، خافض للّه بجوارحه ، خفض خائف حزین علی ما یفوته من فوائد الراکعین .

ترجمه

باب پانزدهم در رکوع است

فرمود حضرت صادق (ع) رکوع نمیکند بنده‌ای بـرای خـداونـد مـتعال بـرکوع حقیقی : مگر اینکه خدا او را به نور بهاء خود زینت داده و در سـایهٔ عـظمت خـود ساکن نموده و بپوشاند به او لباس برگزیدگان خود را .

رکوع در مرتبهٔ اول و سجود در مرتبهٔ دوم است ، و هر کـه رکـوع را بآنـطوریکه هست بجا آورد : برای سجده کردن صلاحیّت پیدا میکند .

و اثر رکوع اظهار أدب است ، و سجده موجب قرب است ، و هر کـه نـتوانـد بـه خوبی عرض ادب کند : برای مقام قرب صلاحیّت پیدا نمیکند .

پس رکوع بجا آور چون رکوع کسی که بقلب خود در مقابل پروردگار متعال خاضع است ، و در ظلّ سلطنت حقّ ذلیل و خائف است ، و جوارح او برای خداوند مطیع و تسلیم است ، و پیوسته متواضع و ترسانست از آنچه او را فوت شده است از فوائد و عوائد راکعین .

شرح

در رکوع : شخص راکع خم میشود ، به حدّیکه در حال متوسّط قیام و سجده قرار می‌گیرد ، مانند تجلیل و تعظیم و اظهار أدبی که عرفاً در مقابل اشخاص بزرگ معمول و مرسوم است ، ولی در سجده بطور کلّی و تا آخرین حدّ اظهار خضوع و خشوع و بندگی کرده ، و باندازه‌ای در مقابل عظمت و نفوذ پروردگار متعال تذلل و تواضع می‌شود که چهره به خاک مالیده و تسلیم صرف می‌شود .

متن

و حکی انّ ربیعَ بن خُثیم کان یَسهر باللیل الی الفجر فی رکوع واحد (رکعة واحدة) ، فاذا أصبَح یَزفُر ، و قال أوَّه سبق المخلِصون و قُطِع بنا . و استوفِ رکوعک باستواء ظهرک ، وانحطَّ عن همّتک فی القیام بخدمته الّا بعَونه ، و فِرَّبالقلب من وسوسة (وساوس) الشیطان و خَدایعه و مکائده ، فان اللّه یَرفع عباده بقدر تواضعهم له ، و یَهدیهم الی اصول التواضع و الخضوع و الخشوع بقدر اطلاع عظمته علی سرائرهم .

ترجمه

و حکایت شده است که : ربیع بن خثیم شب را تا طلوع فجر در رکوع واحد و یا در یک رکعت به آخر می‌رسانید ، و چون صبح می‌شد نفس عمیقی با اندوه کشیده و می‌گفت : اوه که اشخاص مخلص پیش رفتند و راه بر ما مسدود شده است و مانده‌ایم .

و رکوع خود را به واسطهٔ خم شدن و صاف کردن پشت خود اتمام کن .

و در این خم شدن متوجّه باش که : قیام به خدمت و تصمیم به عبادت و بندگی لازمست به توفیق و یاری پروردگار صورت گیرد ، و از اتکاء بنفس و دیدن قوّت و قدرت نیروی خود ، تنزل و انحطاط نموده ، و عبادات و اعمال خود را به توفیق و یاری او انجام داد .

و بواسطهٔ فروتنی و تواضع از وساوس و حیله‌ها و خدعه‌های شیطانی خود را دور کرده ، و قلب خود را تزکیه و تنزیه کن : زیرا خداوند متعال بندهٔ خود را به اندازه‌ای که تواضع و خضوع دارد ، بلند و بزرگ میکند .

و هر چه عظمت و جلال پروردگار متعال در قلب و باطن انسان جلوه‌گر شد : خداوند او را بحقیقت تواضع و خضوع و خشوع هدایت خواهد فرمود .

شرح

آری یکی از معارف و حقایقی که موجب سعادت و خوشبختی و موفقیّت انسان است : معرفت پیدا کردن بحقیقت نفس از لحاظ خضوع و خشوع و فروتنی ذاتی او میباشد که انسان را به حقیقت بندگی و عبودیّت آشنا کرده ، و صفات خودبینی و خودستایی و غرور را از قلب خارج میکند .

و این معرفت یا با تفکّر دربارهٔ امور و قوای محدود و ضعیف خود و با اقامهٔ براهین حاصل میشود ، و یا با شهود مقام خود در مقابل شهود عظمت و جلال حقّ ، و البته در طریق دوّم صددرصد حالت یقین و حقّ الیقین برای قلب انسان صورت گرفته ، و جای شک و تردید باقی نمیماند .

و چون این شهود برای سالک و مؤمن حقیقی پیدا شد : در همه حالات خود (در حرکت و سکون و در حال انفراد و اجتماع) راکع است بحقیقت رکوع ، اگرچه صورت رکوع بعمل نیامده باشد.

در قیام این گفتها دارد رجوع — وز خجالت شد دو تا اندر کوع

باز فرمان میرسد بردار سر — از رکوع و پاسخ حق برشمر

متن

الباب السادس عشر فی السجود

قال الصادق (ع) ماخسِر وَاللّه تعالی قطُّ من أتی بحقیقة السجود ولو کان فی عمره مرّة واحدة ، و ما أفلَح مَن خلا بربّه فی مثل ذلک الحال شبیهاً بمُخادع نفسَه ، غافل لاهٍ عما أعدّ اللّه تعالی للسجادین من البِشر العاجل و راحة الآجل ، و لا بعُدَ عن اللّه تعالی أبداً من أحسنَ تقرُّبه فی السجود ، و لا قرُبَ الیه أبداً من اساءَ أدبَه و ضیَّع حرمته ، بتعلیق قلبه بسواه فی حال السجود ، فاسجد سجودَ متواضع للّه ذلیل عَلِم انه خُلق من تراب یَطؤُه الخلق ، و انه رُکِّب من نطفة یَستقذرها کلُ احد ، و کُوِّن و لم یکن .

ترجمه

باب شانزدهم در سجود است

فرمود حضرت صادق (ع) : سوگند به خداوند متعال که خسارت و ضرر نکرد کسیکه حقیقت سجده را بیاورد . اگر چه در عمر خود یکبار باشد ، و رستگار نشد آنکسیکه با خدای خود در حال سجده باشد شبیه به شخصیکه خود را خدعه زده و غافلست از آنچه خداوند متعال برای ساجدین مهیا کرده است از بشارتهای دنیوی و آسایش و خوشی در آخرت .

و بعید و محجوب نمیشود از خداوند متعال آنکسیکه در حال سجود آداب قرب

پروردگار متعال را رعایت کند ، و هرگز نزدیک نمیشود باو کسیکه سوء ادب نشان داده و احترام مقام الوهیت را رعایت نکند ، و رعایت نکردن احترام بآن است که قلب خود را بماسوی پروردگار متعلّق کند .

پس سجده کن مانند سجدهٔ کسیکه در پیشگاه پروردگار متعال خاضع و ذلیل بوده ، و میداند که او از خاکی آفریده شده است که همه او را لگد میکردند ، و سپس از نطفه‌ای ترکیب یافته است که همه او را مکروه میشمردند ، و هم او از نیستی و عدم قدم بمیدان وجود گذاشته است .

شرح

سجده بالاترین و بهترین سبب و وسیلهٔ قرب است ، بشرط آنکه حقیقتاً سجده باشد . یعنی از خلوص نیّت و از صمیم قلب و روی حقیقت صدق و صفا در پیشگاه پروردگار متعال صورت بخاک گذاشته ، و نهایت مرتبه ذلّت و انکسار و انقطاع و خشوع را از خود نشان دهد .

اینست که در آیه شریفه : قرب را بیواسطه در نتیجهٔ همان سجده بیان میفرماید .

البته باین معنی هم باید متوجه شد که دریافتن حقیقت سجود و موفق شدن بآن با تصنّع و یا از راه تفکّر و یا استدلال امکان‌پذیر نباشد . و بلکه متوقف است به رسیدن به مقام ایمان حقّ الیقینی ، یعنی خضوع و ذلّت و انقطاع و عجز خود را در مقابل عظمت و قیّومیت و جلال و جبروت پروردگار متعال با چشم قلب و بصیرت ایمان مشاهده کند ، و این مشاهده قویتر و نافذتر و بالاتر از مشاهده چشم ظاهری است .

و بطور مسلّم اگر کسی در طول زندگی خود یکمرتبه چنین حالت را مشاهده کرده ، و سجدهٔ واحده‌ای با شهود حقیقت سجده و معارف مربوط بآن بجا آورده باشد : هرگز خسرانی برای او پیش نخواهد آمد .

متن

و قد جعل اللّه معنی السجود سببَ التقرّب (القرب) الیه بالقلب و السرّ و الروح ، فمن قَرُب منه بَعُد عن غیره ، ألاتری فی الظاهر انّه لا یَستوی حال السجود الا بالتَواری من جمیع الاشیاء و الاحتجاب عن کل ماتَراه العیون ، کذلک أراد اللّه تعالی أمر الباطن . فمن کان قلبُه متعلّقا فی صلوته بشیء دون اللّه تعالی فهو قریب من ذلک الشیء بعیدٌ عن حقیقة ما أرادَ اللّهُ تعالی منه فی صلوته . قال اللّه تعالی ما جعلَ اللّه لرجل من قلبین فی جَوفه . و قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله : قال اللّه عزوجل ما أطّلعُ علی قلب عبد فأَعْلم فیه حبَّ الاخلاص لطاعتی ، لِوجهی و ابتغاءِ مَرضاتی الا تولّیتُ تقویمَه و سیاسته و تقرّبتُ منه ، و من اشتغَل فی صلوته بغیری فهو من المستهزِئین بنفسه ، اسمُه مکتوب فی دیوان الخاسرین .

ترجمه

و قرار داده است خداوند متعال حقیقت سجده را سبب تقرّب باو از جهت قلب و روح و باطن ، پس کسیکه نزدیک شد به پروردگار : از دیگران دور میشود ، آیا دقت و تأمل نمیکنی که : انسان چون بظاهر سجده کرد ، از جمیع موجودات متواری و پوشیده شده و چشم از دیگران میپوشد ، و وظیفهٔ باطنی و معنوی انسان نیز

چنین است .

پس کسیکه در حال نماز قلب او متعلّق بغیر خداوند شد : هر آینه نزدیک بآن چیز شده ، و از حقیقت آنچه در حال نماز مقصود و مطلوب است دور خواهد شد . خداوند متعال میفرماید : خدا برای کسی دو قلب در باطن او قرار نداده است .

و رسول اکرم میفرماید : فرمود خداوند متعال ، چون اطلاع پیدا کنم بقلب کسی که محبّت خالص و علاقهٔ جِدّی بعبادت و طاعت من داشته ، و تنها نیّت و مقصد او تحصیل رضا و بدست آوردن مقام بندگی است هر آینه خودم بسیاست و تنظیم امور او مباشرت کرده و باو نزدیک میشوم . و اگر کسی در حال نماز بغیر من اشتغال داشته باشد : پس او از استهزاء کنندگان بوده و نام او در دفتر خسارت‌کاران ثبت خواهد شد .

شرح

اعمال و حالات ظاهری در ایجاد معانی معنوی و حالات روحی تأثیر بسیاری دارد ، مثلا طهارت لباس و مکان و بدن و وضوء و غسل تأثیر کلّی در ایجاد طهارت قلب و باطن دارد . و صورت قیام و توجّه بقبله ارتباط شدید با توجّه قلبی پیدا میکند . و صورت رکوع و سجده تأثیر کاملی در ایجاد حالت خضوع و خشوع و انکسار و ذلّت نفس دارد . و عملی از اعمال ظاهر انسان مانند سجده کردن نباشد که تا این اندازه و در منتهی درجهٔ دلالت بر انکسار و ذلّت و خضوع کند ، اینستکه سجده کردن در مقابل غیر خداوند متعال هرگز جائز نیست .

و ارتباط شریعت با طریقت (احکام فقهی با قواعد اخلاقی) روی همین اصل و

تأثیر است . و کسانیکه در مقام اخلاق اهتمام بظواهر اعمال ندارند : از مرحلهٔ حقیقت برکنار هستند .

متن

الباب السابع عشر فی التَشهّد

قال الصادق (ع) التشهّد ثناء علی اللّه ، فکن عبداً له فی السرّ ، خاضعاً له فی الفعل ، کما انک عبدٌ له بالقول و الدعوی ، و صِلْ صدقَ لسانک بصفاء صدق سرّک ، فانّه خَلقک عبداً و أمرک ان تَعبده بقلبک و لسانک و جوارحک ، و ان تُحقّق عبودیّتک له بربوبیّته لک ، و تَعلم ان نواصی الخلق بیده ، فلیس لهم نَفَس و لا لحظة الا بقدرته و مشیّته ، و هم عاجزون عن اتیان اقلّ شیء فی مملکته الا باذنه و ارادته ، قال اللّه تعالی : و ربّک یَخلق ما یشاء و یَختار ما کان لهم الخیرة (من أمرهم) سبحان اللّه و تَعالی عمّا یُشرِکون .

ترجمه

باب هفدهم در تشهّد است

فرمود حضرت صادق (ع) : که تشهّد در حقیقت ثناء گفتن است بر پروردگار متعال . پس در باطن و حقیقت بندهٔ او باش ، و در مقام عمل خضوع کن او را ، چنانکه از لحاظ قول و دعوی بندهٔ خاضع هستی .

و متصل کن صدق زبان خود را بصفاء و صدق باطن خود : زیرا تو بندهٔ او هستی ، و تو را امر کرده است که در مقابل او از قلب و زبان و سایر اعضاء و جوارح خود عبادت و بندگی کرده ، و عبودیّت و بندگی خود را در مقام ربوبیّت او تثبیت

کنی . و باید متوجه باشی که : مقدّرات و امور مردم بدست اختیار پروردگار متعال است ، و کسیرا نیروی نفس کشیدن و چشم بهمزدن و حرکت و سکونی نیست مگر بقدرت و قوّت و مشیّت او ، و مردم از بجا آوردن کمترین عملی در محیط مملکت او عاجز هستند ، مگر آنکه او اذن داده و اراده فرماید .

خداوند متعال می‌فرماید (قصص ۶۹) پروردگار تو خلق می‌کند آنچه را که بخواهد ، و اختیار مخلوق و موجودات با او است و کسیرا در مقابل او اختیاری نیست ، و منزّه و برتر است پروردگار جهان از آنچه او را شریک قرار میدهند .

شرح

شخص نمازگزار بعد از قیام به عبودّیت و عرض ادب و خضوع و سجده : در مقام تشهّد شروع به ثناء و حمد پروردگار متعال میکند ، و در مقام ثناء : کلمهٔ حمد و توحید را ذکر می‌کند ، و لازمست در ذکر حمد : از قلب و باطن وز بان و از روی صدق و صفا حمد و ستایش کند .

و همچنین در مقام ذکر توحید : لازمست هرگونه تأثیر قدرت و نفوذ و اختیار را از مخلوقات دیگر سلب و نفی کرده ، و تنها برای او ثابت نماید .

متن

فكُن للّه عبداً شاكراً بالفعل كما انّک عبد ذاكر بالقول و الدعوى . وصِلْ صدقَ لسانک بصفاء سرّک ، فانّه خلقک ، فعزّوجلّ أن تكون ارادة و مشيّة لأحد الّا بسابق ارادته و مشيّته ، فاستعمِل العبوديّةَ فى الرضا بحكمته و بالعبادة فى أداء أوامره ، و قد أمرک بالصلوة على حبيبه النبىّ محمد صلّى اللّه عليه و آله ،

فأوصِل صلاتَه بصلواته (بصلوته) و طاعتَه بطاعته و شهادتَه بشهادته ، و انظر الی أن لا یفوتک (وانظر لا یفوتک) برکات معرفة حرمته ، فتُحرَم عن فائدة صلواته ، و أمره بالاستغفار لک و الشفاعة فیک ان أتیتَ بالواجب فی الامر و النهی و السنن و الاداب ، و تعلم جلیل مرتبته عند اللّه عزوجل .

ترجمه

پس در تشهد که مقام ثناء گفتن است : بندهٔ شاکر پروردگار متعال باش عملاً ، چنان که از جهت قول و ادّعاء ، بندهٔ او بوده ، و در حال تشهّد ذاکر اینمعنی هستی .

و ذکر زبان و صدق آنرا با صفاء سَریره و باطن توأم کن .

و او آفرینندهٔ تو است ، و خالق متعال جهان منزّه و بالاتر از آن است که : کسیرا در مقابل اراده و مشیّت و حکومت او ، اراده و مشیتی باشد ، مگر باراده و خواست او .

پس حقیقت بندگی و عبودیّت خود را در آن قرار بده که : بحکمت و تقدیر او راضی شده و در انجام أوامر او جدّیت کنی .

و تو را أمر فرموده است که بعد از کلمهٔ توحید : صلوات بر حبیب او حضرت خاتم النبیین محمد بن عبداللّه (ص) فرستاده ، و نماز پروردگار متعال را بصلوات او و طاعت خداوند را باطاعت او و شهادت بتوحید را بشهادت برسالت رسول اکرم وصل و ضمیمه کنی .

پس مواظب باش که : از معرفت و شناختن مقام رسول اکرم محجوب نگردی ، تا از برکات و فوائد صلوات محروم نشوی .

و باز متوجه باش که : خداوند متعال امر فرموده است رسول خود را کـه بـرای افراد مؤمن که بوظائف خود عمل کرده و از اوامر او اطاعت میکنند ، طلب مغفرت و آمرزش کرده و شفاعت فرماید . و تو را لازمست که در عمل کردن بوظائف و آداب و سنن الهی و در محبّت و معرفت رسول گرامی ، نهایت سعی و مراقبه را بذل کنی ، تا از شفاعت و استغفار آنحضرت بهره‌مند گردی .

شرح

معرفت پروردگار متعال و اطاعت او لازمست که ملازم با معرفت رسول اکـرم و اطاعت او باشد (أطیعوا اللّه و أطیعوا الرسولَ) و یکی بی دیگری سود نـمیدهد ، زیرا اطاعت پروردگار و حقّ معرفت او و توجّه بآداب و وظائف عبودیّت و اطلاع بـر اوامر و نواهی خداوند متعال : بدون اطاعت و معرفت رسول اکرم صورت نـخواهـد گرفت .

پس در حال تشهّد که نتیجه و آخر نماز است : پس از حمد و ثنا و ذکر توحید و اخلاص و توجّه کامل به پروردگار متعال ، توجّه می‌شود به یگـانه واسـطهٔ مـا بـین خـالق و مـخلوق ، و تـنها مـوجودی کـه مـظهر اسـماء و صـفات است ، و بـلحاظ سپاسگوئی و قدردانی و تجلیل و تعظیم او ، و هم از نظر اعتراف برسالت و نبوّت او از جانب پروردگار متعال : شـروع مـیشود بـه شـهادت بـعبودیّت حـقیقی و رسـالت آنحضرت ، و سپس دعائی برای او و برای پیروان او بعنوان انـجام وظـیفه و حـفظ احترام آنان اظهار شده ، و صورت نماز با این عمل خاتمه پیدا میکند .

متن

الباب الثامن عشر فی السلام

قال الصادق (ع) معنی التسلیم فی دُبُر کلّ صلوة معنی الأمان ، ای مَن أتی بأمر (من أدی امر) اللّه تعالی و سُنّة نبیه خاضعاً له خاشعاً فیه (منه) فله الأمان من بلاء الدنیا و البرائةُ من عذاب الآخرة . و السلامُ اسم من أسماء اللّه تعالی أودعــه خــلقَه لیسـتعمِلوا مـعناه فـی المـعاملات و الأمـانات و الالصـاقات (والاضافات) و تصدیقِ مصاحبتهم و مجالستهم فیما بینهم و صحّةِ معاشرتهم .

ترجمه

باب هیجدهم در سلام است

فرمود حضرت صادق (ع) : معنی سلام در آخر هـر نـماز امـان است ، یـعنی کسیکه بجا آورد امر پروردگار متعال را و عمل کند بسنّت پیغمبر خدا بحال خضوع و خشوع : پس او در أمن میشود از بلاء دنیا و از عذاب آخرت .

و سلام یکی از نـامهای پـروردگار مـتعال است کـه آن را بـمردم تـعلیم فـرموده است ، تا معنای آنرا که امن است در میان خودشان در معاملات و در قسمت امانات و در امور مربوط بخودشان رعایت کنند .

و رعایت حـقیقت سـلامتی و امـن در مـیان خـودشان بـرای تـثبیت و تـصدیق مصاحبت و همنشینی و تصحیح معاشرت و آمیزش خودشان لازم است .

شرح

سلام نماز در آخر نماز و بعد از اتیان قیام و رکوع و سجود است ، یعنی بعد از عمل کردن بتکلیف و برآوردن نماز و اطاعت امر پروردگار متعال است ، و از این لحاظ جای بشارت به امن و سلام باشد .

متن

فان أردتَ ان تَضَع السلام موضعَه و تُؤدّی معناه : فاتّقِ اللّه تعالی و لیسلَم (لیسلم) منک دینُک و قلبک و عقلک ، لا تُدنِّسها بظُلَم المعاصی ، و لتَسلم منک حفظتُک ، لا تُبرِمهم و لا تَملّهم ، و توحِشَهم منک بسوء معاملتک معهم ، ثم صدیقک ثم عدوّک ، (مع صدیقک ثم مع) فانّ مَن لم یَسْلَم منه من هو أقربُ الیه فالأبعد اولی ، و من لا یضَعُ السلامَ مَواضعه هذه فلاسلام و لا تسلیم ، و کان کاذباً فی سلامه و ان أفشاه فی الخلق . واعلم أنّ الخلق بین فِتَن و مِحَن فی الدنیا ، إمّا مبتلًی بالنعمة لیظهر شکرُه ، و امّا مبتلًی بالشدّة لیَظهر صبرُه . و الکرامةُ فی طاعته و الهَوان فی معصیته ، و لا سبیلَ الی رضوانه و رحمته الا بفضله ، و لا وسیلة الی طاعته الّا بتوفیقه ، و لا شفیع الیه الّا باذنه و رحمته .

ترجمه

پس اگر بخواهی که در موارد سلام معنای آن را رعایت کرده و بحقیقت آن عمل کنی : لازمست که تقوی پیدا کرده و دین و قلب و عقل خود را سالم نگه داشته ، و آنها را به تاریکیها و ظلمات معاصی آلوده نکنی .

و مواظب باش که فرشته‌هاییکه تو را نگهداری میکنند : از زحمت اعمال سوء تو سالم بمانند ، و آنان را منضجر و ملول مکن ، و در اثر مصاحبت و معامله سوء با آنان از تو رنجیده و متوحش نگردند .

سپس مواظب باش که : دوستان و أصدقاء تو از لحاظ همنشینی و رفاقت و مصاحبت تو در رنج و زحمت نبوده ، و از آزار و أذیّت و زحمت تو سالم بمانند .

و در مرتبهٔ سوم متوجّه باش که : دشمنان و اعداء و مخالفین تو نیز از دست و زبان و سوء اعمال تو سالم و مأمون باشند .

و اشخاصیکه أقرباء و نزدیکترین افراد آنان از آزار و اذیّت ایشان مأمون نباشند : افراد دورتر مسلّم است که مأمون نخواهند بود .

و کسیکه در تمام موارد سلام معنی آن را رعایت نکرده ، و مقید بعمل کردن به حقیقت سلام نباشد : از اینموضوع استفاده نخواهد کرد ، و سلام و تسلیم و امنی نسبت باو متحقق نخواهد شد .

و چنین آدمیکه رعایت حقیقت سلام را در تمام موارد آن نمیکند : در سلام گفتن و سلام دادن خود نیز کاذب است ، اگرچه مقیّد به افشاء سلام و زیاد گفتن سلام در میان خلق باشد .

و بدانکه مردم از دو حال بیرون نیستند : یا مبتلی به نعمت هستند و یا بشدّت و نقمت ، در صورت نعمت : لازمست شکرگزاری کرد . و در صورت ابتلاء بشدّت و نقمت : بایستی صبر و تحمّل بخرج داد . و بهر صورت اگر انسان اطاعت کرده و راضی باشد : در مورد کرامت و لطف واقع خواهد شد ، و اگر مخالفت و عصیان ورزید : موجب خواری و گرفتاری او خواهد بود .

و باید دانست که : راه وصول به رحمت و رضوان پروردگار متعال نیست مگر

لطف و فضل او ، و وسیلهٔ اطاعت و بندگی او نیست مگر توفیق او ، و کسی نتواند در پیشگاه او شفاعت کند مگر باذن و رحمت او .

شرح

هیجده باب از این کتاب مربوط به نماز و مقدّمات آن بود ، و خاتمه نماز با سلام پایان میپذیرد ، و اشاره باینستکه : نتیجه این همه عبادت و توجّه و عرض بندگی و سپاس و ستایش ، حصول حالت سلامتی باشد . برای خود و برای برادران مؤمن دیگر .

البتّه سلامتی به طور مطلق شامل جسم و روح می‌شود ، و نتیجهٔ عبادت و بندگی آن باشد که ظاهر و باطن و بطور انفراد و اجتماع ، از هرگونه ناملائمات و ضررها و گرفتاریها و خسارت‌ها و آلودگیهای مادّی و معنوی ، محفوظ و مصون باشد .

و اللّهُ یَدعو الی دار السلام - یَهدی به اللّهُ مَن اتّبع رضوانَه سُبُل السلام .

و باندازه‌ای اینمعنی اهمیت دارد که : خداوند متعال بهشت را که مَقرّ بندگان مخصوص او است ، باین عنوان معرفی می‌فرماید - لهم دارُ السلام عند ربّهم .

پس هر سالکی باید متوجّه باشد که برنامه سلوک و هدف از سلوک سلامتی مطلق خود و درخواست سلامتی برای دیگران است .

و در اینمرحله است که : تمام نقائص و رذائل و عیوب و حجب از انسان برطرف شده ، و بجز نور و حقیقت و صفای خالص چیزی در وجود او باقی نمیماند .

متن

الباب التاسع عشر فی الدعاء

قال الصادق (ع) : احفظ أدبَ الدعاء ، و انظر مَن تدعو کیف تدعو و لماذا تَدعو ، و حقِّق عظمةَ اللّه و کبریائه ، و عاینِ بقلبک علمَه بما فی ضمیرک و اطّلاعَه علی سرّک و ما تکون فیه مِن الحقّ و الباطل ، و اعرِف طُرُق نجاتک و هلاکک ، کیلا تَدعوا للّه بشیء عسی فیه هلاکُک و انت تظنّ أنّ فیه نجاتَک ، قال اللّه تعالی : و یَدعو الانسانُ بالشرّ دعائَه بالخیر و کان الانسان عَجولا . و تَفکّر ماذا تَسأل و کم تَسأل و لِماذا تَسأل . و الدعاءُ استجابةُ الکلّ منک للحقّ و تذویبُ المُهجَةِ فی مشاهَدة الربّ و ترکُ الاختیار جمیعاً و تسلیمُ الامور کلِّها ظاهراً و باطناً الی اللّه تعالی ، فان لم تأتِ بشرط الدعاء فلا تنتظر الإجابة ، فانّه یَعلم السرّ و أخفی ، فلعلّک تَدعوه بشیء قد علم من سرّک خلافَ ذلک . قال بعضُ الصحابة لبعضهم : أنتم تَنتظِرون المَطَر بالدعاء و أنا أنتظر الحَجَر .

ترجمه

باب نوزدهم در دعاء است

فرمود حضرت صادق (ع) : رعایت و حفظ کن آداب و شرائط دعاء را ، و متوجّه باش که ، که را میخوانی و چگونه میخوانی و برای چه میخوانی .

و عظمت و کبریاء و جلال پروردگار متعال را همیشه در نظر گرفته ، و با قلب و

چشم دل خود معاینه کن : عالم بودن او را به آنچه در ضمیر تو است ، و اطلاع و آگاه بودن او را بباطن و بآنچه از حق و باطل در وجود تو هست .

و لازمست طرق نجات و هلاکت و راههای سعادت و گرفتاری خود را فهمیده ، و در مقام دعاء کردن چیزی را نخواهی که هلاکت و گرفتاری تو در آن باشد : و تو از روی جهالت خیر و صلاح خود اندیشی . خداوند متعال می‌فرماید : و درخواست می‌کند انسان شر و ضرر را مانند درخواست کردن او خیر و صلاح را ، و انسان همیشه عجله کننده است .

و خوب متفکّر باش که چه سؤال میکنی ، و چه اندازه سؤال میکنی ، و برای چه سؤال میکنی !

و حقیقت دعاء اینستکه : تمام اعضاء و جوارح با تو موافق و هم آواز شده و همه در مقابل حق تعالی طلب حاجت و درخواست مطلب کنند ، و قلب در مشاهده و حضور پروردگار متعال فانی گشته ، و تمام اختیار در مقابل عظمت و حکومت او سلب شده ، و همهٔ امور خود را در ظاهر و باطن به خداوند متعال تسلیم و واگذار کند .

اینها شرائط دعاء بود ، و اگر این شرائط را رعایت نکردی : منتظر اجابت و قبولی دعاء خود مباش ، زیرا خداوند متعال از ظاهر و ضمیر تو آگاه است ، و ممکن است تو مطلبیرا بخواهی که برخلاف درخواست و طلب باطنی تو باشد .

یکی از اصحاب بدیگری گفت : شماها در اثر دعاء منتظر باران هستید ، و من منتظر باریدن سنگ هستم .

شرح

آری دعاء ، وقتی باجابت میرسد که حقیقت پیدا کند ، و حقیقت پیدا کردن دعوت و درخواست : در صورتی محقّق گردد که انسان یکنواخت از ظاهر و باطن و روی حقیقت و با زبان و قلب و در حالیکه عظمت پروردگار متعال را مشاهده کرده ، و در مقابل او حال خضوع و خشوع کامل و فناء پیدا کرده است : مطلب خود را درخواست کند .

و البتّه این حال در صورتی پیدا شود که : انسان بعظمت و قدرت و نفوذ پروردگار متعال آگاه شده ، و امور خود را جزءاً و کلاً به او تفویض کرده ، و خود را در مقابل او ذلیل و فقیر و عاجز بیند .

اینستکه می‌بینیم : اغلب دعاها از لحاظ دارا نبودن باین شرائط باجابت نرسیده ، و اثر و نتیجه‌ای نمیدهد .

و اغلب مردم درخواست سعادت و آخرت و توفیق عبادت و حال روحانیّت و محبّت بخدا و اولیا ، و زهد و تقوی و سایر مقامات عالیه را از پیشگاه احدیّت میکنند ، در صورتی که باطناً و از ته دل موافق و راضی نبوده ، و حاضر به ترک حالات و اعمال خود نیستند ، اینستکه اینگونه از ادعیه کمترین اثر و نتیجه‌ای نداده و به اجابت نخواهد رسید .

و جمعی از مردم نیز در اثر اعمال سوء و قدمهای خلاف و اصرار بر معصیت و ظلم و تجاوز : ابتلاء و گرفتاری پیدا کرده ، و سپس که بخود آمده و تلخ کام و ناراحت میشوند ، شروع بدعاء و رفع بلا ، میکنند ، و در اغلب موارد اینگونه دعاها که پس از اتمام حجّت است به هدف اجابت نرسیده ، و رفع گرفتاری نخواهد کرد .

و اینگونه ابتلائات یا برای فرا رسیدن موقع عذاب و غضب الهی است ، و یا برای

تخفیف مسئولیّت و عذاب آخرت است ، و بهر صورت : اینگونه گرفتاریها مشکل است که با دعاء و درخواست رفع بشود .

متن

واعلم انّه لو لم یکن اللّهُ أمرَنا بالدعاء : لکان (لکنّا) اذا أخلصنا الدعاءَ ، تَفضّلَ علینا بالإجابة ، فکیف و قد ضَمِن ذلک لمَن أتی بشرائط الدعاء . و سُئل رسولُ اللّه (ص) عن اسم اللّه الأعظم ؟ فقال کلّ اسم من أسماء اللّه أعظمُ . ففرِّغ قلبَک عن کلّ ماسواه ، و ادعُه بأیّ اسم شئتَ ، فلیس فی الحقیقة للّه اسمٌ دون اسم بل هو اللّه الواحد القهّار . و قال النبیّ (ص) إنّ اللّه لا یَستجیب الدعاءَ من قلبٍ لاهٍ . قال الصادق (ع) اذا أراد أحدُکم أن لا یَسئل ربّه الا أعطاه فلییأس من الناس کلِّهم ، و لا یکن رجائُه (رجاء) الّا مِن عند اللّه عزّوجلّ ، فاذا عَلِم اللّه تعالی ذلک مِن قلبِه لم یسئله شیئاً الّا أعطاه .

ترجمه

و معلوم باد که اگر خداوند متعال ما را بدعاء امر نمیفرمود ، هر آینه در آن موقعیکه روی خلوص نیّت دعاء میکنیم : دعاء ما را اجابت میفرمود ، و چگونه میشود که بعد از امر کردن بدعاء اجابت نفرماید ، در صورتیکه خداوند متعال تعهد و ضمانت فرموده است که دعاهای بندگان خود را که مقرون بشرائط شد باجابت برساند .

و از حضرت رسول اکرم (ص) پرسیدند که : اسم اعظم پروردگار متعال کدامست ؟ فرمود : هر اسمی از نامهای خداوند متعال اعظم و بزرگ است .

پس لازمست که قلب خود را از غیر پروردگار متعال فارغ و تخلیه کرده ، و سپس بهر یک از اسماء شریف او که میخواهی او را بخوان .

پس او را اسم مخصوص که اعظم و بزرگتر از اسماء دیگر باشد ، نیست ، بلکه او خدای یگانه و قهّار است که دعاء بندگان خود را اجابت میفرماید .

و فرمود رسول اکرم که : خداوند متعال قبول نمیکند دعاء را از قلبیکه مشغول لهو و لعب باشد .

و فرمود حضرت صادق (ع) : چون یکی از شماها بخواهد که آنچه دعاء میکند مستجاب گردد : لازمست از تمام مردم مأیوس و منقطع شده ، و او را امید و نظری غیر از پروردگار متعال نباشد ، و هرگاه خداوند متعال از قلب بندهٔ خود آگاه شده و او را در چنین حالی ببیند : آنچه سؤال و دعاء کند بهدف اجابت رسیده و حاجت او را خواهد برآورد .

شرح

خطاب کننده وقتی نظر مخاطب را جلب میکند که : توجّه باو پیدا کرده و بدون مانع و فاصله و بوسیلهٔ یکی از اسماء و عناوین و القاب مخصوص ، مخاطب را دعوت کرده و بخواند .

و هنگامی مسؤول و درخواست دعوت کننده به اجابت میرسد که : او با تمام خضوع و خشوع و با حال تسلیم و تفویض و با کمال اخلاص و انقطاع ، دعوت خود را آغاز کرده و حاجت خود را بخواهد .

پس در اینجا سه مقام است که باید هر یک به دیگری مخلوط نشود :

اسماء - دعوت به اسماء - اجابت دعوت .

در مقام اول نسبت بأسامی و نامهای پروردگار متعال : هر یک از اسامی خداوند متعال اعظم است ، با این تفاوت که هر یک از آنها دلالت بیکی از صفات و مقامات الهی کرده ، و در مورد مناسب آن صفت و مقام استعمال شده ، و بهمان عـنوان و صفت خداوند متعال دعوت میشود . و تشخیص این عنوان و مورد دعوت هر یک از اسامی ، در مقام ندا و دعاء ، خود بحث دقیق و مطلب دیگری است .

البتّه این مقام ارتباطی بمقام دوّم و سوّم نداشته ، و اعظم بودن اسم ملازم بـا تحقّق دعوت و یا اجابت دعوت نیست .

و بطوریکه ذکر شد : در مقام دوم و سوم شرایطی مأخوذ است که اگر تمام آنها رعایت و عملی شود ، آثار آنها نیز مترتب خواهد شد .

و اغلب مردم سه مقام را بهمدیگر مخلوط کرده ، و تصوّر میکنند که اسم اعظم اسم مخصوصی است که هر کسی با هر شرائط و کیفیتی آن را ذکر کند : بهر نیّت و مقصدی باشد انجام خواهد گرفت .

پس اسم اعظم توجّه قلب است بحقیقت آن اسـم و صـفت کـه قـلب مـنقطع و خالص انسان اتصال بنور و حقیقت آن اسم پیدا کرده و در آنحال : آن اسم اعظم الهیرا از قلب یا از زبان جاری کرده و حاجت بخواهد .

متن

فاذا أتیتَ بما ذکرتُ لک من شرائط الدعاء ، و أخلصتَ سرّک لوجهه : فابشِر بإحدی ثلثٍ ، إمّا أن یُعجِّل لک ما سألتَ ، و إمّا أن یَدّخِّر لک ما هو أفضل منه ، و امّا أن یَصرفَ عنک من البلاء ما لو أرسلَه علیک لهلکتَ . قال النبیّ (ص) قال اللّه تعالی : مَن شغله ذکری عن مَسئلتی أعطیتُه أفضَل ما أُعطِی للسائلین .

قال الصادق (ع) لقد دعوتُ اللّه مـرّةً فـاستجابَ لی و نسـيتُ الحـاجة . لأنّ استجابَته باقباله علی عبده عند دعوته أعظمُ و أجلّ مما يُريد منه العبد ، و لو کانت الجنّةَ و نعيمَها الأبـدی . و ليس (ولکـن لا) يَـعقل ذلک الا العـامِلون المحبّون العارِفون صفوةُ اللّه و خواصُّه .

ترجمه

و چون در مقام دعاء کردن شرائط مذکور را رعايت کرده ، و باطن و قلب خود را برای خدا خالص و تصفيه نمودی : پس مژده باد تو را بيکی از سه امر .

يا اينستکه مسؤول و حاجت تو هر چه زودتر برآورده ميشود .

و يا آنکه چيزی که بهتر از مسؤول تو است : برای تو ذخيره ميشود .

و يا در مقابل دعای تو : بلاء مهلک و گرفتاری شديدی از تو رفع ميشود .

از حضرت رسول اکرم است که فرمود خداوند متعال : کسيکه مشغول کند ذکر من او را از دعاء و درخواست حاجت کردن ، عطاء ميکنم او را بـهترين و بـالاترين چيزيرا که برای دعاء کنندگان عطا ميکنم .

فرمود حضرت صادق (ع) يکبار پروردگار متعال را خواندم ، و چون مرا جواب داد : حاجت خودم را فراموش کردم .

آری جواب دادن پروردگار و اقبال او به بندهٔ خود به هـنگام دعـوت : بـزرگتر و بالاتر است از برآورده شدن آنچه درخواست ميشود ، اگرچه آن مسـؤول بـهشت و نعمت‌های هميشگی بهشت باشد ، و ايـنمعنی را نـميفهمد مگـر اشـخاصيکه اهـل عمل و محبّت و معرفت بوده ، و از برگزيدگان و خواصّ بندگان پروردگار باشند .

شرح

در اینجا مناسب است حقیقت دعـاء و طـلب حـاجت را کـه دو مـفهوم مـخالف همدیگرند ، به دقّت متوجّه شده و از هم جدا کرد .

دعاء : دعوت کردن خدا و خواستن او است ، و اجابت دعوت یعنی قـبول ایـن دعوت و رو آوردن بسوی او ، تا جدائی و فاصله داشتن و محجوب بودن و پوشیده شدن برطرف گردد .

طلب حاجت : یعنی درخواست کردن حاجتی از خداوند متعال .

و باید متوجّه شد که طلب حاجت پس از دعـاء است ، و تـا دعـاء و اجـابت آن متحقق نشده است : طلب حاجت مفهومی پیدا نمیکند .

و اهمیّت اجابت دعاء و حصول رابطه و مواجهه و حضور : هزاران مرتبه بالاتر از برآوردن حاجت است ، و اگر ارتباط و اقبال و مواجهه صورت گرفت به طور مسلّم و صددرصد برآورده شدن حاجت نیز محقق خواهد شد .

و اگر در اینصورت ، حاجت برآورده نشد : باید بیقین و قطع فـهمید کـه قـبول شدن این درخواست مطلقاً یا فعلاً به صلاح نیست ، و خداوند توانا روی مهربانی و حکمت و تدبیر و صلاح بینی بنده خود : نمیخواهد خواسته او که به صلاح و خیر او تمام نخواهد شد ، صورت خارجی بگیرد .

آری تشخیص و فکر و دانش ما بسیار محدود و ناقص بوده ، و در مقابل علم و روشن بینی و احاطه و ادراک پروردگار مهربان ، بسیار ناچیز است .

پس چه بهتر است که : در طلب حاجت اصرار نورزیم ، و مخصوصاً بعد از اجابت دعوت و حصول مواجهه ، از هر جهت تسلیم حکم و فرمان او باشیم .

ای خـــدا زاری ز تــو مــرهم ز تــو هــم دعــا از تــو اجــابت هــم ز تــو
وآنکه خـواهـی کـز بـلایش واخـری جـــــان او را در تـــــضرّع آوری
حـــقتعالی کـــه ســماوات آفــرید از بـــرای رفـــع حـــاجات آفــرید

متن

الباب العشرون فی الصوم

قال الصادق (ع) قال النبیّ (ص) الصوم جُنّة (ای ستَر) من آفات الدنیا و حجاب من عذاب الاخرة . فاذا صُمتَ فانوِبصومک کفَّ النفس عن الشهوات ، و قطعَ الهِمّة عن خُطُوات الشیاطین ، و أنزِل نفسَک منزلةَ المرضی لا تَشتهی طعاماً و لا شراباً و توقّع (متوقعاً) فی کلّ لحظةِ شفاک مِن مرض الذنوب ، و طهِّر باطنک من کلّ کذب (کدر) و غفلة و ظلمة یَقطعک عن معنی الاخلاص لوجه اللّه . قیل لبعضهم انک ضعیف و إنّ الصیام یضعفک ! قال انّی أُعدّه بشرّ یوم طویل ، و الصبر علی طاعة اللّه أهون من الصبر علی عذابه .

ترجمه

باب بیستم در صوم است

نقل میکند حضرت صادق (ع) از حضرت رسول اکرم (ص) که فرمود : روزه گرفتن سپری است از آفات و گرفتاریهای دنیا و حجاب و مانعی است از عذاب آخرت .

و چون روزه میگیری : پس نیّت و مقصد تو از روزه ، نگهداری نفس خود باشد از شهوات نفسانی ، و قطع کردن و بریدن قدمهای شیطانی .

و خود را مانند افرادیکه مریض بوده و اشتهاء بآب و غذا ندارند ، فرض کرده ، و

امساک کامل داشته باش از شهوات تا بهبودی پیدا کنی .

و در هر لحظه و در هر ساعت منتظر و متوقّع شفا یافتن از بیماریهای معاصی باش .

و قلب خود را تطهیر کن از هرگونه کدورت و غفلت و ظلمتیکه از حقیقت اخلاص و قصد قرب بخدا مانع میشود .

به بعضی از اهل تقوی گفتند که : تو ضعیف هستی و روزه گرفتن تو را ضعیفتر و لاغرتر میکند !

جواب داد که : من آن را برای گرفتاری و شدت روزیکه بسیار طولانی است ذخیره میکنم ، و صبر و تحمّل کردن من بطاعت پروردگار متعال آسانتر است از صبر و تحمّل عذاب و شدت روز آخرت .

شرح

روزه به طور مستقیم قوای حیوانی و طبیعی را که سرکش شده‌اند : در اثر فشار و محدود کردن معتدل کرده ، و توجّه انسان را از مشتهیات نفسانی (أکل ، شرب ، شهوات نفسانی ، آزادی زبان) بسیر حقیقی و روحانی انسان سوق داده ، و جاذبهٔ روحانیت را در وجود آدمی زنده کرده ، و دستور سلوک به سوی جهان نور و سعادت انسانی را عملا تعلیم میدهد .

آری روزه یکماه تمرینی است برای افراد متنبّه و خداپرست که : از آلودگیهای تاریک دنیوی و از گرفتاریهای نفسانی فراغت پیدا کرده ، و بمراحل حقیقت و نور و ایمان توجّه نموده ، و بنقاط ضعف و أمراض روحی و ابتلاءات و محدودیّت خود رسیدگی کرده ، و توفیق بهبودی و نگهداری و تقوی نفس پیدا کنند .

هر که کاه و جو خورد قربان شود — هـر کـه نـور حـق خـورد پـرّان شـود
لیک از عـــلّت در ایـــن افـتاده دل — که خورد او روز و شب زین آب و گل
قـــوّت جـــبریل از مـــطبخ نـــبود — بــــود از دیـــدار خـــلّاق وجـــود

متن

و قال رسول اللّه (ص) قال اللّه تعالی : الصوم لی و أنا أُجزِی به . و الصوم یُمیت مرادَ النفس و شهوةَ الطبع ، و فیه صفاءُ القلب و طهارة الجوارح و عمارةُ الظاهر و الباطن و الشکرُ علی النِعَم و الاحسان الی الفقراء و زیادةُ التـضرّع و الخشوع و البکاء و حبلُ (وحب) الالتجاء الی اللّه تعالی و سببُ انکسار الهمّة و تخفیفُ السیّئات و تضعیف الحسنات ، و فیه من الفوائد مالا یُحصی (و لا یُعدّ) و کفی بما ذکرناه منه لمن عَقلَه و وُفِّق لاستعماله .

ترجمه

فرمود رسول خدا که خداوند متعال فرموده است : روزه بـرای مـن است و مـن خود جزای آن میشوم و جزای آن را میدهم .

و روزه از بین میبرد خواستهای نفسانی و شهوات طبع را .

روزه آئینۀ دل را صفا میدهد ، و اعضاء و جوارح را پاک میسازد ، و ظاهر و باطن را آباد میکند ، و انسانرا در مقابل نعمتهای پروردگار متعال سپاسگزار قرار میدهد ، و موجبات دستگیری از نیازمندان و احسان بـر فـقراء را فـراهـم مـیکند ، و حـالت خضوع و خشوع قلب و گریه و تضرع را ایجاد مینماید ، و یگانه وسیلۀ توجه و پناه بسوی خداوند مهربان است ، و موجب انقطاع و اعراض از مخلوقات بوده و اهتمام

انسانرا از غیر راه حق مصروف میدارد ، و سبب می‌شود که بر حسنات و اعمال خیر انسان افزوده شده و بهمان نسبت از کارهای بد و ناشایست که مخالف صلاح و روحانیّت و سعادت است کاسته شود .

و در روزه گرفتن فوائد بیشمار است ، و همین اندازه که اشاره شد برای اشخاص عاقل و خردمند که توفیق عمل به این عبادت مهم را پیدا کرده‌اند کفایت خواهد کرد .

شرح

اشخاصیکه در مقام سلوک مبتلا به علائق دنیوی و شهوات نفسانی بوده و از این لحاظ در تحت فشار و زحمت هستند : لازمست در مقام معالجه و برای استخلاص نفس از چنگال طبیعت و شهوت ، به این عبادت بزرگ (اضافه بر صوم واجب) که یگانه وسیلهٔ حصول صفاء و روحانیّت و تجرّد و توجّه و خشوع و تضرّع است متمسّک گشته ، و این منزل پرخطر و وحشتناک را به نور این عمل روحانی طی کنند . اینستکه در آیهٔ شریفه نیز نتیجهٔ این عبادت را حصول تقوی (لعلکم تتقون) و پرهیز از شهوات و هوی قرار داده است .

متن

الباب الحادی و العشرون فی الحَجّ

قال الصادق (ع) : اذا أردتَ الحجّ فجرِّد قلبَک لِلّه عزوجل من قبل عزمک من کلّ شاغل و حَجْب کل حاجب ، و فوِّض امورَک کلّها الی خالقک ، و توکّل علیه فی جمیع مایَظهر من حرکاتک و سکونک (و سکناتک) ، و سلِّم لقضائه و حُکمه و قَدَره ، و ودِّعْ (ودع) الدنیا و الراحةَ و الخلق .

ترجمه

باب بیست و یکم در حجّ است

فرمود حضرت صادق (ع) : چون خواستی که حجّ بجای آوری قلب خود را پیش از شروع کردن در عمل متوجّه پروردگار خود نموده ، و آنرا از هرگونه مشغول کننده و مانع و حاجب بر کنار کن ، و جریان امور خود را بخداوند متعال وابگذار ، و در جمیع حرکات و سکنات خود و در تمام کارها خدای مهربان را وکیل خود قرار بده ، و در مقابل فرمان و حکم و تقدیر او مطیع و تسلیم باش ، و زندگی مادّی و خوشی و راحتی دنیوی و توجه مردم را ترک کرده و آمادهٔ عیش معنوی و برنامهٔ روحانی باش .

شرح

شخصیکه به عزم حجّ حرکت میکند، باید متوجّه باشد که میخواهد بزیارت خانهٔ خدا و میهمانی پروردگار متعال برود، و در اینصورت لازمست عظمت و احترام و مقام صاحب خانه را آنطوریکه باید رعایت کرده، و مانند کسیکه مهمان است خود را در اختیار میزبان گذاشته، و اشتغالات و اعمالیرا که منافی انس و مصاحبت است ترک کند. و باید شخصیکه عازم حج است متوجّه باشد که: برنامهٔ حجّ نمایش کامل و آزمایشی است عملی از سیر انسان به سوی پروردگار متعال.

و در این برنامه برنگهای مختلف و أطوار گوناگون، انقطاع انسان از عوالم طبیعت، و انعزال از علائق مادّی، و پیدا کردن حالت تجرّد، و توجّه بعالم روحانیّت، و تمرین قدمهای روحانی، و تصویر حالات خضوع و خشوع و از خودگذشتگی: عملی میشود.

ناصر خسرو اشعاری جالبِ توجه در موضوع اسرار حج دارد، و میگوید:

گفتم ای دوست پس نکردی حجّ   نشدی در مقام محو مقیم
رفته و مکّه دیده، آمده باز   محنت بادیه خریده بسیم

متن

واخرُج من حقوق تَلزمک من جهة المخلوقین، و لا تَعتمد علی زادک و راحلتک و اصحابک و قوّتک و شَبابک و مالک، مَخافةَ ان تَصیر (یصیروا) لک اعداءاً و وَبالاً لیُعلَم (فانّ من ادّعی رضا اللّه و اعتمد علی شیء صیّره علیه عدوّاً و وَبالا لیعلم) انّه لیس له قوّة و لا حیلة و لا لأحد الّا بعصمة اللّه تعالی و توفیقه، و استعدّ استعداد من لایرجو الرجوعَ، و أحسِن الصحبةَ.

ترجمه

البتّه لازمست پیش از آنکه قدم در این راه برداری : حقوقیرا که از مردم در گردن تو هست ادا کنی ، تا مردم از تو طلبکار و ناراضی و ناراحت نباشند ، و در این راه هیچگونه اعتماد بتوشه و مرکب و یاران و توانایی و جوانی و ثروت خود نداشته باش ، زیرا تو به سوی خدا میروی و میهمان خدا هستی و باید امور و جریان حرکت و سکون خود را به میزبان توانای خود وابگذاری و پروردگار متعال است که بهمه مهمّات تو و در هرگونه نیازمندی تو کافی است .

و ممکن است در صورت توجّه و اعتماد تو بچیز دیگر ، آنچیز به ضرر تو تمام شده و موجب ناراحتی و گرفتاری تو گردد ، زیرا کسیکه دعوی مقام رضا و تسلیم و تفویض نموده و با اینحال بچیز دیگری اعتماد و اتّکاء کند : خداوند متعال آنرا موجب گرفتاری و ناراحتی و ضرر او قرار میدهد تا متوجه باشد که بجز خدا کسیرا قوّت و قدرت و تصرّفی در امور نباشد ، مگر آنکه خدا توفیق و یاری عنایت فرماید .

و در این راه به اندازه‌ای خود را مستعدّ و آماده کن که گویا امید مراجعت برای تو نیست ، و در مصاحبت و همراهی دیگران خوش رفتار و نیکوکردار باش .

شرح

شخصیکه بعنوان مهمان وارد خانه‌ای میشود لازمست در مرتبهٔ اوّل با اهل بیت و افراد عائلهٔ میزبان دشمنی و خلاف نداشته باشد ، و سپس آذوقه و وسائل دیگر آسایش و زندگی را همراه خود نبرد .

مردم عیال خدا هستند ، و کسیکه به سوی خانهٔ خدا میرود میباید سوابق انزجار و رنجیدگی و خلاف را که در میان او و افراد عائله و بندگان خدا بوده است

برطرف سازد ، بطوریکه همه از او راضی و خشنود گردند ، و از این راه مقدمات رضایت خاطر پروردگار متعال را تحصیل نماید . و سپس با دست تهی و دل پر از محبّت و خلوص و بی آنکه اعتماد و اتّکائی بیچیزی داشته باشد : وارد خانهٔ خدا و میهمان پروردگار متعال شود .

و همچنین در طول مدت این سفر : کاملاً مراقب باشد که کسی از بندگان خدا از او رنجیده دل و آزرده خاطر نگردد ، و با تمام مهربانی و عطوفت با دیگران رفتار نماید ، و همیشه این حدیث را در خاطر داشته باشد که النّاسُ عِیالُ اللّه و أحبّهم الیه تعالی أنفعُهم لعیال اللّه .

و ضمناً توجّه داشته باشد که : غرض در این سفر بدست آوردن نتیجه روحانی و تحوّل فکری و زندگی است ، و نباید مقصودش انجام دادن و ترتیب برنامه‌های مادّی و حیوانی باشد .

متأسّفانه از این عبادت بزرگ نیز مانند سایر عبادات ، بجز ظاهر و صورت بیروح ، چیزی باقی نمانده است . و زائر خانه خدا بجز ازدحام و کثرت خلق و حرارت آفتاب و برنامه‌های خالی از روحانیّت ، با چیز دیگری مواجه نمیشود .

متن

وراعِ اوقاتَ فرائِض اللّه و سننِ نبیّه (ص) و ما یجبُ علیک من الأدب والاحتمال و الصبر و الشکر و الشفقّة و السَخاء و ایثار الزاد علی دوام الأوقات ، ثمّ اغتسِل بماء التوبة الخالصة ، من الذنوب (ذنوبک) و البس کِسوةَ الصدق و الصَفاء و الخضوع و الخشوع .

ترجمه

و پیوسته مراعات و مراقبت بکن تا وظائف واجبه و آداب و سنن رسول اکرم (ص) در اوقات مخصوص آنها بجای آورده شود ، و در این راه آداب عرفی را رعایت کن ، و در مقابل پیش آمدها ، و ناگواریها و سختیها متحمّل باش ، و در مقابل ناراحتیها و ابتلائات بردباری کن ، و پیوسته بخاطر نعمتها و خوشیها سپاسگزار باش ، و مهربانی و بخشش و سخاوت را از دست مده ، و از عطاء مال و ثروت و نیروهایی که در اختیار تو هست به افراد نیازمند دریغ مدار .

و سپس که بجای احرام رسیدی خطاهای گذشته و معاصی و گناهان خود را بنظر آورده و از آنها استغفار و توبه کرده ، و با غسل احرام آنها را شستشو بده ، و پس از غسل کردن لباس احرام را که شعار صدق و صفا و خضوع و خشوع است پوشیده ، و خود را با این صفات روحانی و حالات معنوی آراسته کن .

شرح

شخصیکه بزیارت خانهٔ خدا میرود اگر قدم بقدم رعایت این نکات و لطائف نموده ، و بحقیقت و از صمیم قلب این شرائط و مراحل را طی کرد : میتواند در مراحل بعد توفیق پیدا کرده ، و از جمله مهمانان و زائران حقیقی بشمار آمده ، و نتیجهٔ مطلوب از این مراحل را به دست آورد . و اگر نه بجز سقوط تکلیف و انجام دادن یکعمل مجهول و بآخر رسانیدن یک برنامهٔ خشک مفصّل چیزی بدست او نخواهد آمد .

پس در مرحلهٔ اول که میخواهد شروع به برنامهٔ حج کند : بعد از مهیّا شدن و نیّت خالص و فراهم کردن مقدّمات ، بقصد تطهیر بدن و قصد توبه از خطاهای

گذشته غسل میکند ، تا ظاهر و باطنش پاک گردد .

و چون بدن و باطنش طهارت پیدا کرد : لباسهای تن را نیز عوض کرده ، و یک لباس بسیار ساده و پاکی به نام لباس احرام می‌پوشد .

اینجا اوّل مرحلهٔ برنامهٔ حج است .

مــــــرمرا در مــــیان قــــافله بــــود دوســـــتی مــخلص و عــزیز و کــریم
گـــفتم او را بگـــوی چـــون رســتی زیــن سـفر کـردن بـرنج و بـه بـیم
شــاد گشــتم بـدانکـه حـجّ کـردی چـون تـو کس نـیست انـدرین اقـلیم
بـــاز گـــو تـــا چگـــونه داشـتهای حــــرمت آن بـــــزرگوار حـــریم
چون هـمی خـواستی گـرفت احـرام چـه نـیت کـردی انـدر آن تـحریم
جـمله بـر خـود حـرام کـرده بدی هـــر چـــه مـادون کـردگار عـظیم؟
گـــفت نــی ، گـفتمش زدی لبّـیک از ســـر عـــلم و از ســـر تـــعظیم

متن

و أحرِم عن کلّ شیء یَمنعُک عن ذکر اللّه عزّوجل و یَحجُبک عن طاعته ، و لَبِّ بمعنی اجابةٍ صافیة خالصة زاکیة للّه عزّوجلّ فی دعوتک له متمسّکا بالعروة الوثقی ، و طُف بقلبک مع الملائکة حولَ العرش کطوافک مع المسلمین بنفسک حولَ البیت ، و هَروِل هرولةً فَرّاً (هرباً) من هواک و تَبرّیاً من جمیع حَولک و قوّتک ، و اخرُج من غفلتک وَ زلّاتک بخروجک الی مِنی و لا تمنّ مالا یَحلّ لک و لا تَستحقّه .

ترجمه

پس از پوشیدن لباس احرام : نیّت احرام کن ، و آنچه را که باز می‌دارد تو را از ذکر پروردگار متعال و مانع میشود از اطاعت امر خدا بر خود حرام کن .

و سپس تلبیه (لبیک گفتن) بگوی ، باین قصد که دعوت خدای متعال را با نهایت صفای خاطر و خلوص نیّت و نظر پاک اجابت میکنم ، و نسبت بآنموضوعی که دعوت شده‌ام صمیمانه قدم برداشته ، و بوسیلۀ محکم ایمان و توجّه بخداوند متمسّک میشوم .

و همینطوریکه بصورت باطراف خانۀ کعبه طواف میکنی : دل تو نیز مانند ملائکه بحول عرش پروردگار متعال طواف کرده ، و قلبت چون بدنت مشغول طواف و توجّه و حضور باشد .

پس از آن در میان صفا و مروه حاضر شده ، و هوی و هوس و خودبینی و قدرت و شخصیت را برکنار کرده ، و مشغول هروله باش .

و بعد از آن با خارج شدن از شهر مکّه و از هیاهوی اجتماع و گرفتاریها و قیودات : از مراحل غفلت و از لغزشهای خود بیرون آمده و به سوی منی حرکت کن ، و آنچه را که برای تو جایز و حلال نیست آرزو مکن ، و هر آنچه را که سزاوار مقام تقوی و اخلاص نباشد در دل خود راه مده .

شرح

در این دستورهای اجمالی نکاتی دیده میشود :

۱- توجّه پیدا کردن به موانع سلوک و عیوب و حجابهای نفسانی و صفات ناپسند باطنی که سالک را از سیر به سوی خدا مانع میشوند .

۲- آماده شدن برای سیر و سلوک با تصفیه خاطر و اخلاص نیّت و نظر پاک .

۳- متمسّک شدن بحقیقت ایمان بخدا ، و طرح وسائل و علائق دیگر .

۴- توجّه خالص پیدا کردن به پروردگار متعال و طواف قلب بعرش روحانی الهی .

۵- رها شدن و فرار کردن از هوی و هوس و خودبینی ، و روی صفا و محبّت در جنب خانهٔ خداوند متعال هروله کردن .

۶- قطع علائق اجتماعی و انصراف از قیودات زندگی شهری .

۷- تصمیم گرفتن به ترک حرام و آنچه سزاوار نیست .

و باید توجّه کرد که در حالت احرام که لبّیک گفته میشود ، بزرگترین نعمت و مهمّترین حالت روحانی برای انسان رو آورده است ، زیرا موقعیّتی که انسان بمهمانی پروردگار متعال دعوت شده ، و مطابق دستور و شرائط و مقدمّات برای این دعوت پذیرفته شده ، و قدم به اوّلین مرحلهٔ برنامهٔ مهیمانی گزارده ، و در مقابل توجّه میزبانیکه آفریننده و مالک و سلطان جهان است ، لبیک میگوید ، در طول مدت زندگی کمتر نظیر آنحالت را می‌شود بدست آورد .

و چون این توفیق و سعادت برای یکفرد پیدا شد : میباید از این توفیق قدردانی و تجلیل نموده ، و با تمام توجّه و احترام این برنامه را با بهترین نحوی انجام بدهد .

متن

واعترِف بالخطأ بالعَرَفات (بالخطایا بعرفات) و جَدِّد عهدَک عند اللّه تعالی بوَحدانیّته ، و تقرَّبْ الیه و اتّقِه (ذائِقة) بمُزدَلِفة ، واصعد بروحک الی الملأ الأعلی بصُعودک الی الجبل ، و اذبح حنجرةَ الهوی و الطمع عند الذبیحة ، وارمِ الشهواتِ والخساسةَ و الدناءة و الافعالَ الذمیمة عند رمی الجَمَرات .

ترجمه

و اعتراف کن بخطاها و لغزشهای خود در عرفات ، و در موضوع توحید و توجّه به پروردگار یگانه تجدید عهد کن .

و در مزدلفه و مشعرالحرام نزدیکی بجوی بسوی خداوند متعال ، و تقوی پیدا کرده و اطمینان و وثوق قلبی تحصیل کن ، و چون به کوه مشعرالحرام بالا رفتی : روح و قلب تو متوجّه عوالم روحانی شده و بسوی خدا معراج کند .

و هنگامی که خواستی ذبح قربانی کنی : حلقوم هوی و طمع را ذبح کن .

و چون رمی جمرات میکنی : شهوات و اعمال زشت و کارهای پست و ناپسندیده را از خود دور کن .

شرح

کلمهٔ (منی) از مادهٔ تمنّی و مُنیه است و مُنیه به معنی آرزو است ، و لازمست در محیط منی تمام آمال و آرزوها برکنار شده و تنها بخداوند متعال توجه پیدا کرد .

و کلمه (عرفات) از مادّهٔ معرفت و عرفان و به معنی شناختن است ، و عرفات محلّ ظهور و تجلّی جلال احدیّت است ، و لازمست در این محلّ از شناسائیهای دیگر و از ارتباطات و توجّهات دیگر منقطع شده ، و تنها با جلوه‌های عظمت و جلال پروردگار متعال آشنایی پیدا کرد . و کلمه (مزدلفه) از ماده زُلفی و به معنی قرب است ، و لازمست در این محلّ مبارک در اثر تقوی و ترک توجّهات دیگر ارتباط و قرب با خداوند پیدا کرده ، و از حضیض عالم جسمانی به اوج مقامات روحانی و علوی معراج نمود .

ناصر خسرو گوید :

مـــی‌شنیدی نـــدای حـــقّ و جـواب — بـــــاز دادی چـــــنانکه داد کـــلیم
گـفت نـی ، گـفتمش چـو در عـرفات — ایســــــتادی و یـــــافتی تـــقدیم
عـارف حـق شـدی و مـنکر خـویش — بـــه تـــو از مـــعرفت رســید نسـیم
گـفت نـی ، گـفتمش چـو مـی‌رفتی — در حـریم هـمچو اهـل کـهف و رقـیم
ایـــمن از شـــرّ نـــفس خـود بـودی — در غـــم حـــرقت و عـــذاب جـحیم
گفت نـی ، گـفتمش چـو سـنگ جـمار — هـــمی انـــداخـــتی بـه دیـو رجـیم
از خـــود انـــداخـــتی بـرون یکسـو — هـــمه عـــادات و فـــعلهای ذمـــیم
گـفت نـی ، گـفتمش چـو می‌کُشتی — گـــوسفند از پـــی اســیر و یـــتیم
قـــرب حـــق دیـــدی اوّل و کـــردی — قـــتل و قـــربان نـــفس دون لئـــیم
گـفت نـی ، گـفتمش چـو گشـتی تـو — مـــــطّلع بـــر مـــقام ابـــراهـــیم
کـــردی از صـدق و اعـتقاد و یـقین — خـویشی خـویش را بـه حـق تسـلیم

متن

و احلِق العیوبَ الظاهرةَ و الباطنةَ بحَلق شعرک (رأسک) ، و ادخُل فی أمان اللّه تعالی و کنَفه و سَتره و کِلائه من متابعة مرادک بدخول الحرم ، و زُرِالبیتَ متحقّقاً لتعظیم صاحبه و مَعرفة جلاله و سلطانه ، و استَلِم الحجرَ رضیً بقسمته و خضوعاً لعظمته ، و وَدِّع ما سواه بطواف الوَداع ، و صَفِّ روحَک و سرَّک لِلقاء اللّه تعالی یوم تَلقاه بوقوفک علی الصَفا .

ترجمه

و زائل کن عیبهای ظاهری و باطنی خود را هنگامیکه میخواهی بعنوان تقصیر موهای سرت را بتراشی ، و پس از حلق و تقصیر رو بسوی حرم گذاشته و بخاطر ازالۀ عیوب و دخول حرم : در امان و حفظ و حراست و سایه و حمایت پروردگار متعال وارد شده ، و از پیروی کردن هوی‌های نفسانی و خواهشهای خود محفوظ باش .

و در اینموقع خانه خدا را با کمال صفا و محبت زیارت کرده ، و عظمت و جلال مقام کبریای صاحب خانه را منظور نموده ، و بمقام جلال و سلطنت پروردگار متعال آشنایی پیدا کن ، و حجرالاسود را بوسیده و صورت بروی آن بگذار و اینعمل نشان تسلیم و رضا و خضوع و خشوع در مقابل عظمت و جلال و اوامر و قضا و قدر پروردگار متعال باشد .

و چون طواف وداع بجا آوردی : توجّه خالص تو تنها بخدا بوده و از غیر خدا منقطع و وداع کن .

و چون در صفا وقوف کردی : باطن و روح خود را پاک و صاف و خالص کن برای لقاء پروردگار متعال در روزیکه میباید لقاء اللّه صورت گیرد .

شرح

شخصیکه رو بسوی خدا و خانه خدا آورده ، و سپس از اعمال خلاف و رفتارهای ناپسند احرام بسته ، و با قلب پر از مهر و خلوص به دور خانه خدا طواف کرده ، و با دور کردن علائق و قیودات در میان صفا و مروه هروله نموده ، و آثار عظمت و جلال و جمال پروردگار متعال را در عرفات و منی و مشعر مشاهده کرده ، و بوسیله رمی و

ذبح از هویهای نفسانی و خودپرستی و خودبینی رسته ، و داخل حرم محبوب گشته ، و در امان و حراست و سایه حمایت و لطف مخصوص او قرار گرفته است : البته میباید در اینجا مستعد لقاء اللّه و منقطع از ما سوی اللّه گردد .

ناصر خسرو گوید :

گفت نی ، گفتمش بوقت طواف — که دویدی بهروله چو ظلیم
از طواف همه ملائکیان — یاد کردی به گرد عرش عظیم
گفت نی ، گفتمش چو کردی سعی — از صفا سوی مروه بر تقسیم
دیدی اندر صفای خود کونین — شد دلت فارغ از جحیم و نعیم
گفت ازین باب هر چه گفتی تو — من ندانستهام صحیح و سقیم
گفتم ای دوست پس نکردی حجّ — نشدی در مقام محو مقیم

متن

و کن ذا مُروّة من اللّه بفناء (تقیاً) أوصافک عند المروة ، واستقِم علی شروط حَجَّتک و وفاء عهدک الذی عاهدتَ ربک و أوجبتَه له الی یوم القیامة ، و اعلم بانّ اللّه تعالی لم یَفترض الحجّ و لم یخصّه من جمیع الطاعات الّا بالاضافة الی نفسه بقوله تعالی : و لِله علی الناس حِجّ البیت من استَطاع الیه سبیلا ، و لا شرعَ نبیُّه (ص) سنّةً فی خلال المناسک علی ترتیب ما شرَعَه الّا للاستعداد و الاشارة الی الموت و القبر و البعث و القیامة و فصل بیان السُبّق (السابقة) من دخول الجنة أهلُها و دخول النار اهلُها ، بمشاهدة مناسک الحج من أولها الی آخرها لاولی الباب و اولی النهی .

ترجمه

و چون در مروه وقوف کردی : اوصاف و شخصیّت خود را بمردانگی در مقابل صفات جلال پروردگار متعال محو و فانی دیده ، و با کمال صدق و صفا و مروّت مقام بندگی و فقر و فناء خود را برقرار کن .

و پس از این : برای همیشه بر عهود و پیمانها و حالات خود برقرار و ثابت باش ، و این مقامات و مراتب را که در ایّام حجّ بدست آوردی از دست مده .

و متوجّه باش که : خداوند متعال عبادت حج را از میان عبادات دیگر امتیاز نداده است مگر از لحاظ آنکه آنرا بخودش نسبت داده است ، میفرماید : - و لِله علی الناس حِجّ البیت - زیارت خانه خدا برای خدا است که مردم میباید آنرا انجام بدهند ، و پیغمبر اکرم (ص) در ضمن مناسک حجّ عملیرا تشریع و امضاء نکرده است مگر بخاطر مستعدّ و مهیّا کردن مردم برای عوالم موت و قبر و بعث و قیامت ، و تمییز و جدا کردن مراتب آنانکه سابقین از اهل بهشت و یا از اهل نار هستند .

البتّه افراد خردمند و منوّر الفکر با مشاهده کردن اعمال و خصوصیّات حجّ و با دقّت در ترتیب مناسک و اسرار آنها به پرده‌هایی از عوالم آخرت از منزل موت تا آخرین مرحلهٔ دخول جنّت یا جحیم آگاه خواهند شد .

شرح

شخصیکه میخواهد شروع بمناسک حجّ کند ، در مرتبه اوّل غسل احرام میکند ، و مانند یک فرد مرده دل از زندگی مادّی و آرزوهای دنیوی بر میدارد ، و سپس لباس احرام را که چون کفن مردگان است پوشیده و رنگهای مختلف و تظاهرات و تشخّصات و خودنماییها را کنار گذاشته و لبّیک گویان بسوی لقاء

پروردگار میرود .

این یک رنگی و حرکت مخصوص دسته جمعی بسیار شبیه است به ابتدای حشر که مردگان از قبور برخاسته و همه از تمام جوانب بسوی محشر میروند .

در اینجا لباس و شخصیّت و عنوان و تظاهر و نشانه‌های ظاهری همه از میان برداشته شده است ، ارزش اشخاص با روحانیّت و معنویّت و صفای قلب است ، الّا مَن أتی اللّهَ بقلب سلیم .

و پس از این مراحل : همه و همه در بیابان دور از آبادانی و دور از اسباب و وسائل مادّی که چون فضای محشر و بنام وادی عرفات است ، جمع آمده و منتظر نزول رحمت و توجّه مخصوص پروردگار متعال میشوند .

خوشا بحال آنانکه در این وادی مشمول عنایت و لطف مخصوص گشته ، و با دل پر از مهر و خلوص و محبّت وارد حرم امن شده ، و با نهایت صفا و صمیمیّت در حول خانه خدا مشغول طواف باشد .

تو و طوبی و ما و قامت یار — فکر هر کس به قدر همت او است
من که باشم در آن حرم که صبا — پرده دار حریم حرمت او است

متن

الباب الثانی و العشرون فی الزکوة

قال الصادق (ع) علی کلّ جزء من أجزائک زکوة واجبة للّه تعالی ، بل علی کلّ شَعرة (کل مَنبت شعر) من شَعرک ، بل علی کلّ لَحظة من لِحاظک زکوة ، فزکوة العین : النظرة بالعِبرة و الغَضّ عن الشهوات و ما یُضاهیها ، و زکوةُ الأُذن : استماع العلم و الحکمة و القرآن و فوائد الدین من الموعظة و النصیحة و ما فیه نجاتک و الإعراض عمّا هو ضدّه من الکذب و الغیبة و أشباههما . و زکوةُ اللسان : النُصح للمسلمین و التَیقّظ للغافلین و کثرةُ التسبیح و الذکر و غیرُها ، و زکوة الید : البذل و العطاء و السخاء بما أنعم اللّه علیک به و تحریکُها بکتابة العلم (بکِتبة العلوم) و منافعَ یَنتفع بها المسلمون فی طاعة اللّه و القبضُ عن الشُرور (الشرّ) .

ترجمه

باب بیست و دوم در زکوة است

فرمود حضرت صادق (ع) : بر هر عضو و جزوی از اجزای تو زکوة واجبی است که باید در راه خدا تأدیه کنی ، و بلکه بر هر مویی از مویهای تو و بر هر نگاهی از نظره‌های تو حقّی لازم و زکوتی است .

پس زکوة چشم : آنستکه نظر تو توأم با عبرت و پند گرفتن باشد ، و از شهوات

نفسانی و آنچه بمانند آنها است چشم بپوشی .

و زکوة گوش :گوش دادن است به علم و معرفت و آیات قرآن و وکلمات دینی و موعظت و نصیحت و آنچه موجب سعادت و نجات انسان است ، و همچنین اعراض کردن از گفتگوها و سخنانیکه موجب گرفتاری و عذاب میشود ، چون غیبت و تهمت و دروغ و غیر آنها .

و زکوة زبان : آنستکه نصیحت گفته شود به مسلمین و بیاناتی برای تنبیه و بیدار کردن غافلین اظهار گردد و تسبیح و ذکر پروردگار شود ، و امثال اینها از تلاوت آیات و گفتن سخنان مفید .

و زکوة دست : بوسیلۀ بخشش و احسان کردن و سخاوت باشد بآنچه خداوند متعال باو عطا فرموده است ، و همچنین بکار بردن دست است در نوشتن مطالب دینی و علمی و مفیدیکه برای مسلمین فایده بخشد ، و مردم از آنها استفادۀ اخلاقی و دینی برده و یا موجب جلوگیری از فساد و شرور گردد .

شرح

زکوة دادن بمنظور دستگیری از نیازمندان و رسیدگی بحال بیچارگان است ، و ضمناً سپاسگزاری از نعمت و نیروی و قدرتیستکه شخص نیرومند در اختیار خود دارد ، و اینمعنی مخصوص مال و ثروت نیست ، بلکه بحکم وجدان و بمقتضای فطرت ، هر کسی باید در حدود توانایی و وسعت قدرت خود از راههای مختلف (زبان ، دست ، چشم ، گوش ، پا ، مال ، عنوان) از نیازمندان دستگیری کرده و حوائج و گرفتاریهای آنانرا برطرف سازد .

و این باب در اغلب نسخ بعد از باب حجّ ذکر شده است . البته ابوابیکه تا باب

حجّ آمده است بترتیب در مقامات سیر الی اللّه بود . و این باب مربوط بانجام وظیفهٔ اجتماعی است ، یعنی خدمت بخلق و دستگیری از افراد نیازمند و مساعدت به بندگان خداوند متعال .

و لازم است که عمل باین وظیفه : روی محبّت و علاقه به پروردگار باشد ، زیرا محبّت به خداوند ملازم با محبّت به بندگان او است .

کمتر از ذرّه نه‌ای پست مشو مهر بورز تا بخلوتگه خورشید رسی چرخ زنان

متن

و زکوة الرِجل : السعیُ فی حقوق اللّه تعالی مِن زیارة الصالحین و مجالسِ الذکر و اصلاح الناس وصلةِ الارحام (الرحم) و الجهادِ و ما فیه صلاحُ قلبک و سلامةُ دینک ، هذا مما تَتحمّل (تحتمل) القلوبُ فهمَه و النفوسُ استعمالَه ، و مالا یُشرِف علیه الا عبادُه المخلِصون المقرّبون اکثرُ من أن تُحصی ، و هم أربابُه و هو شعارُهم دون غیرهم .

ترجمه

و زکوة پای : سعی کردن در انجام حقوق پروردگار متعال است ، مانند قدم برداشتن برای زیارت افراد نیکوکار و رفتن بسوی مجالس ذکر خدا و حرکت کردن برای اصلاح مابین مردم و صلهٔ ارحام و جهاد در راه خدا و رفتن بخاطر اصلاح قلب خود و یا بمنظور دین .

این خصوصیّات و لطائف که ذکر شد : آن مقداریستکه دلهای اغلب مردم میتوانند آنها را متحمّل شوند ، و اکثر افراد میتوانند آنها را صورت عمل بدهند ، و

امّا آن جزئیّات و لطائفیکه تنها بکار دستهٔ مقرّبین و مخلِصین میخورد : بیش از حدّ شماره است ، و آنان هستند که اهلیّت فهم اسرار و لطائف دارند ، و دیگران از درک اسرار و فهم حقائق محروم هستند .

شرح

این جمله که وارد است مسلّم است - حَسَناتُ الأبرار سَیّئات المُقرَّبین - مقربین باندازه‌ای باریک بین و دقیق بوده ، و وظائف لطیف و سنگین دارند که دیگران استعداد تحمّل و عمل به آنها را نداشته ، و بلکه از قبول کردن و از درک و فهم آنها عاجزند .

متن

الباب الثالث و العشرون فی السلامة

قال الصادق (ع) : اطلُب السلامةَ أینما کنتَ و فی أیّ حال کنتَ لدینک و قلبک و عواقب امورک من اللّه عزّوجلّ ، فلیس مَن طلبها وجَدها ، فکیف مَن تَعرّض للبلاء و سلَک مَسالک (مسلک) ضدّ السلامة و خالَف اصولَها بل رأی السلامة تلفا و التلفَ سلامة . و السلامةُ قد عزلت من (قد عزّت فی) الخلق فی کل عصر خاصّة فی هذا الزمان ، و سبیلُ وجودها فی احتمال جفاء الخلق و أذیّتهم ، و الصبرِ عند الرَزایا و خِفّة المَؤُن و الفرارِ من أشیاء (الاشیاء التی) تَلزمک رعایتُها و القناعة بالاقلّ و المیسور (من المیسور) .

ترجمه

باب بیست و سوم در سلامتی است

فرمود حضرت صادق (ع) : در هر مکان و بهر حالیکه هستی سلامتی را برای دین و دل و انجام امور خود از پیشگاه پروردگار متعال بخواه ، زیرا سالم بودن از خطر و عیب و نقص نه بآن آسانی است که هر کس بخواهد زود آن را دریابد . پس چگونه میتواند موفّق بسلامتی باشد آنکسیکه خود را در معرض فتنه و گرفتاری قرار داده ، و راهیرا سلوک میکند که برخلاف سلامتی دین و دل است ، و بلکه با اساس و اصول سلامتی که پیروی از دلالت عقل و از راه دین و ترک هوی و هوس

است مخالفت کرده ، و سلامتی و نجات را در هلاکت و گرفتاری دیده ، و تصور میکند که هلاکت و خسارت در راه نجات و سلامتی است .

و در اکثر زمانها سلامتی دل و دین برای مردم عزیز و ناپیدا است ، و مخصوصاً در این زمان که مردم از لحاظ قلوب آلوده خاطر و از جهت دین ضعیف هستند .

و راه پیدا کردن سلامتی دل و دین آنستکه : بآزار و اذیّت مردم تحمّل شود و با آنان بجنگ و جدال و خلاف و عداوت پرداخته نشود ، و هنگام ابتلاء و مصیبت صبر نموده ، و شکوه و ناراحتی اظهار نکند ، و با اندک مؤنه ساخته و زندگی را بسادگی و آسانی بگذراند ، و پرهیز کردن از اموریکه در میان مردم عادت و متعارف و مرسوم شده است ، و قناعت کردن به حدّاقلّ و مقدار میسور زندگی .

شرح

همینطوریکه با تندرستی و سلامتی بدن توفیق عبادات و اعمال صالح و کارهای نیکو حاصل می‌شود ، و اگر بدن سالم نشد ، کارهای نیکو انجام دادن نیز بسختی صورت خواهد گرفت : قلب سالم و دین سالم نیز چنین است .

دل اگر صاف و پاک و سالم نشد : اعمالیکه از قلب برمیخیزد ناسالم خواهد شد ، قصد پاک ، نیّت خالص ، فکر خوب ، و روحانیّت و نورانیّت دل ، در اثر سلامتی دل است ، دل اگر سالم نشد : حرکات و کارهای انسان توأم با نیّت سوء و فکر ناپاک و خودبینی و خودنمایی و آلودگیهای دیگر است .

و دین انسان اگر سالم و صحیح نشد : آلوده به هزاران افکار سست و عقائد فاسد و خرافات و اعمال ناروا و کارهای نادرست خواهد شد .

در باب نماز گفته شد که : نتیجهٔ این عبادت بزرگ ، سلام گفتن و سلام خواستن

است برای خود و هم برای برادران دینی خود .

پس بزرگترین نعمت و توفیق و خوشبختی انسان در آنستکه در سایهٔ توجّه و هدایت پروردگار متعال بتواند قلب خود را سالم و پاک کرده و دین سالم و درستی داشته باشد .

و کسیکه این نعمت بزرگ و گنج روحانی پرعظمت را در وجود خود یافت : لازمست با نهایت قدرت و استقامت در حفظ آن سعی و کوشش مبذول داشته ، و با گرفتاریها و پیش آمدهای مخالف متزلزل نگشته ، و با ادبار و اقبال و آزار و بدگویی مردم سست نشده ، و با قناعت و صبر و حوصله زندگی ظاهری خود را بپایان برساند .

متن

فان لم تکن (لم تَتمکّن) فالعُزلة ، و ان لم تَقدر فالصَمت و لیس کالعُزلة ، و ان لم تَستطع فالکلام بما یَنفعک و لا یضرّک و لیس کالصَمت ، و ان لم تَجد السبیلَ الیه فالانقلابُ فی الأسفار من بلَد الی بلد و طَرحُ النفس فی بَوادی (بَراری) التلف بسرّ صاف و قلبٍ خاشع و بدَن صابر ، قال اللّه تعالی : ان الذینَ تَوفّیهم الملائکةُ ظالمی أنفسهم قالوا فیمَ کنتم قالوا کنّا مستضعَفین فی الارض قالوا ألم تَکن أرضُ اللّه واسعة فتُهاجروا فیها .

ترجمه

پس اگر نتوانی باین خصال عمل کنی : میباید عزلت اختیار کرده و از اجتماعات مردم که مفید نیست برکنار شوی . و اگر از گوشه نشینی هم عاجز باشی : تا میتوانی

سکـــوت اخـــتیار کـــرده و از حـرف زدنـیکه صـددرصد مـفید نـیست پـرهیز کن ، و البتّه فوائد عزلت و آثار مفید آن بیشتر از صمت است .

و اگر نتوانی صمت و سکوت را شعار خود قرار بدهی : مواظب باش که سخن و کلامیرا که بضرر دین و دل تو است نگویی ، و متوجّه بـاش کـه سـاکت نشسـتن و صمت اختیار کردن بـهتر از آنست کـه سـخن بگـویی و در عـین حـالیکه مـراقب و مواظب خود هستی خود را در معرض ضرر و خطر بگذاری .

و اگر از مراقبت در حرف زدن نیز عاجز باشی : لازمست از شهری به شهر دیگر و از آن آبادی بآبادی دیگر حرکت کرده و پیوسته با مسافرت و غربت بسر بری .

آری تحمّل زحمات سفر و صبر برنج غربت ، و خود را در معرض خطر و تلف قرار دادن ، بهتر از آنستکه دل و دین خود را از دست بدهد ، ولی مشروط بآنکه صفا و سلامتی دل محفوظ مانده ، و با خضوع قلب و بردباری و تحمّل بدن ، این مسافرتها صورت بگیرد .

خداوند متعال میفرماید : آنکسانیکه بخودشان ستم روا داشته و هنگام فوت و مرگ آنان فرا میرسد ، ملائکه آنانرا گویند که شماها در کجا و در چه حالی بودید که چنین عقب مانده و دست خالی هستید ؟ پاسخ مـیدهند کـه : مـا در مـیان مـردم ضعیف و زیردست بودیم و افراد بی‌دین و دنیاپرست مسلط و نیرومند و حاکم بر ما بودند ، و ما را قدرت بر انجام دادن کارهای خیر و نیکو نبود . مـلائکه گـویند : آیـا زمین خدا منحصر بهمان قطعهٔ محدود و آبادی شما بـود ؟ و آیـا نـمیتوانسـتید از میان آنمردم کوچ کرده و در سرزمین مناسب و خوبی سکنی کنید ؟

شرح

کسیکه بسلامتی و بهداشت تن خود علاقه‌مند است ، لازمست از معاشرت اشخاص مریض مخصوصاً از بیمارانیکه مبتلا به امراض مسریه هستند پرهیز کرده ، و از اجتماعات آلوده و از غذاهای مختلف و از اماکن عمومی خودداری نماید .

و در مورد سلامتی دل و دین نیز لازمست بهمین اندازه و بلکه بیشتر دقّت و اهمیّت داده ، و از معاشرت اشخاص ناپاک و آنان که بهداشت روحانی را رعایت نمیکنند ، و همچنین از رفتار و کرداریکه برخلاف عافیت و سلامتی دل است ، پرهیز کرده و پیوسته مراقب بهبودی و سلامتی دل خود بوده ، و در راه حفظ اینقسمت از هرگونه صبر و تحمّل و زحمت دریغ نداشته باشد .

رو أشدّاءُ علی الکُفّار باش　　خاک بر دلداری اغیار باش
بر سر اغیار چون شمشیر باش　　هین مکن روباه بازی شیر باش
وای آن زنده که با مرده نشست　　مرده گشت و زندگی از وی بجست
دل ز هر یاری غذائی میخورد　　دل ز هر علمی صفائی میبرد
از لقای هر کسی چیزی خوری　　وز قِران هر قرین چیزی بری

متن

و انتهِز مَغنَم عبادِ اللّه الصالحین ، و لا تُنافِس الأشکالَ ، و لا تُنازِع الأضدادَ ، و من قال لک أنا فقل أنت ، و لا تَدّعِ شیئاً و ان أحاطَ به علمُک و تحقّقت به معرفتُک ، و لا تکشِف سرَّک الالمن هو أشرفُ منک فی الدین فتَجِد الشرفَ ، فان فعلتَ ذلک أصبتَ السلامةَ و بقیتَ مع اللّه عزّوجل بلا عِلاقة .

ترجمه

و برای اینکه بهتر از مزایای سلامتی دل و دین استفاده کنی : بسوی مجالس بندگان صالح حرکت کرده و از محضر آنان کسب فیض کن .

و با همردیفان و همنوع خود به مفاخرت و خودستایی مپرداز ، و با مخالفین و دشمنان به منازعت و اختلاف مشغول مباش .

و اگر کسی خودستایی کرده و من و من گفت : در جواب او بگوی تو هستی ، و با سکوت و قبول ، خودبینی و خودستایی او را خاتمه بده .

هرگز چیزیرا بطور قطع دعوی مکن ، اگرچه در اطراف آن تحقیق و بررسی کرده ، و علم و یقین پیدا کرده باشی .

و اسرار و حقائقیرا که آگاه شدی پیش دیگران فاش مکن ، مگر برای اشخاصیکه از لحاظ معرفت و روحانیّت و سلوک از تو پیشروتر هستند ، و مذاکره نمودن با این اشخاص موجب ترقّی و شرف و استفادهٔ تو خواهد بود .

و هرگاه باین آداب و شرائط عمل کردی : توفیق سلامتی دین و دل را پیدا کرده ، و به دل خالص و دین پاک و بدون وابستگیهای قلبی و آلودگیهای روحانی از حضور و خشوع در پیشگاه پروردگار متعال مستفید گردی .

شرح

خودستایی و خودبینی و دعوی کردن و اظهار مقام نمودن از آثار و عواقب کسالت قلب و سالم نبودن دل است ، و لازم است با داروی عُزلت و صَمت و غربت و معاشرت با صلحاء و اولیاء و انوار الهی این امراض را برطرف کرد .

و برای سالم و محفوظ ماندن دین : لازمست از معاشرتهای مفسد و گفتگوهای

نفسانی و مذاکراتیکه برخلاف حق و اخلاص است و اظهاراتیکه شایسته نیست ، دوری و پرهیز کرده ، و پیوسته رضای پروردگار متعال را در نظر گرفت .

متن

الباب الرابع و العشرون فی العُزلة

قال الصادق (ع) : صاحب العُزلة مُتحصِّن بحِصن اللّـه تـعالی و مُـتحرِّس بحِراسته ، فیاطوبی لمن تَفرّد به سرّاً و عَلانیة ، و هو یحتاج الی عشرة خِصال : علمُ الحقّ و الباطل ، و تَحبُّب (و حُبّ) الفقر ، و اختیار الشدّة ، و الزهد ، و اغتنامُ الخلوة ، و النظر فی العواقب ، و رؤیة التقصیر فی العبادة مع بذل المَجهود ، و ترکُ العُجب ، و کثرة الذکر بلا غفلة ، فان الغفلة مُصطادُ الشیطان و رأس کلّ بَلیّة و سببُ کلّ حجاب ، و خلوةُ البیت عمّا لا یُحتاج الیه فی الوقت .

ترجمه

باب بیست و چهارم در عزلت است

فرمود حضرت صادق (ع) : کسیکه گوشه‌گیری از خلق اختیار کرد در حصار محکم پروردگار متعال متحصّن گشته و در تحت حمایت و حفظ و توجّه خداوند محفوظ و نگهداری شده است ، پس خوشا بحال کسیکه تمام توجّه او در ظاهر و در باطن به سوی خدای مهربان باشد .

و گوشه گرفتن و منقطع شدن از مردم محتاج به دارا بودن ده چیز است :

۱- در رفتار و کردار و وظائف خود حقّ را از باطل بتواند تشخیص بدهد .

۲- علاقه و محبت پیدا کند به نداشتن ثروت و مال .

۳- بسختی و زحمت و فشار زندگی راضی و متحمّل باشد .
۴- به ترک لذائذ دنیوی و مشتهیات نفسانی حاضر باشد .
۵- از محیط خلوت و گوشه نشینی راضی و خوشحال شود .
۶- پیوسته توجّه و اندیشهٔ او در تأمین عاقبت و آینده باشد .
۷- با اینکه مجاهده و کوشش میکند عبادات خود را بی‌ارزش و کم بیند .
۸- هیچگونه خودبینی و خودپسندی نداشته باشد .
۹- پیوسته مشغول ذکر و توجّه بخدا بوده و غفلت نکند ، زیرا که غفلت کردن موجب تسلّط و نفوذ شیطان و منشأ هرگونه ابتلاء و گرفتاری و سبب همه جور محجوبیّت و محرومیّت از فیوضات و انوار الهی است .
۱۰- خانه و مسکن خود را از آنچه مورد لزوم و ضروری نیست خالی کند .

شرح

منظور از عزلت برکنار شدن و انقطاع از خلق است ، یعنی انس و توجّه خود را با خداوند متعال داشتن و از مردم منقطع شدن ، و در حقیقت عزلت قلب است نه عزلت از آبادی و شهر ، و ممکن است کسی در میان مردم باشد و از مردم نباشد ، و یکی دیگر در سر کوهی زندگی کند و قلبش هنوز از مردم منعزل و برکنار نشود . آری تا این ده خصلت در دل انسان برقرار و ثابت نگشته است : ممکن نیست بتواند عزلت حقیقی پیدا کرده و گوشه‌گیری خود را ادامه بدهد .

و بهر صورت عزلت بظاهر کنار شدن از شرور و آفات و قسمتی از معاصی است ، و چون انقطاع ظاهری متحقق شد : میتواند با ریاضت نفس و مراقبت و محاسبت ، قلب خود را تزکیه و تهذیب و تطهیر کند .

روی در دیـــوار کـن تـنها نشـین — وز وجود خویش هـم خـلوت گـزین
قعر چَـه بگـزید هـر کـو عـاقل است — زانکه در خلوت صـفاهای دل است
ظلمت چَه بـه کـه ظـلمتهای خـلق — سر بزد آنکس کـه گـیرد پـای خـلق
خـــلوت از أغــیار بــاید نــی ز یــار — پــوستین بــهر دی آمـد نــی بــهار

متن

قال عیسی بنُ مریم علیهما السلام أُخزُن لسانَک لعمارة قلبک ، و لیَسعک بیتُک ، و احذر من الریا (الربا) و فضولِ معاشک ، و استحیِ من ربّک ، و ابکِ علی خَطیئتک ، و فِرَّ من الناس فِرارَک من الأسد و الأفعی ، فانهم کانوا دواءاً فصاروا الیوم داءاً ، ثم، إلقَ اللّه متی شئتَ . قال ربیعُ بن خُثَیم : ان استطعتَ أن تکون الیوم فی موضع لا تَعرفُ و لا تُعرف فافعل . و فی العُزلة صِیانة الجوارح و فَراغ القلب و سلامة العیش و کسر سِلاح الشیطان و المُجانَبة من کـل سـوء و راحة القلب . و ما من نبیّ و لاوصیّ الّا و اختارَ العُزلة فی زمانه إمّا فی ابتدائه و إمّا فی انتهائه .

ترجمه

حضرت عیسی (ع) فرمود : زبان خود را اندوخته کن تا بتوانی دل را معمور و آباد کنی ، و خانه‌ات وسعت تو را داشته باشد و تا ممکن است از خانه بیرون مرو ، و از خودنمایی و زندگی فراخ و زایـد از انـدازهٔ حـاجت پـرهیز کـن ، و پـیوسته بـرای خطاها و لغزشهای خود اندوهناک و متأثر شده و در فکر چاره باش ، و همیشه از پروردگار متعال در مقابل کارهای خود حیاء کرده و مراقب خود شو ، و از نوع مردم

فرار و دوری کن همچنانکه از یک حیوان درنده فرار میکنی زیرا مـردم در گـذشته برای رفع ابتلا و برای خوشی و سعادت انسـان یـار و دوا بـودند ولی امـروز وسـیلهٔ گرفتاری و بیماری گشته‌اند ، و پس از رعایت این چند قسمت آماده و سزاوار آن خواهی بود که با خدای عزیز و مهربان خود انس و لقاء پیدا کنی .

و ربیع بن خثیم گفت : اگر بتوانی در جایی زندگی کنی که مردم تو را نشناسند و تو نیز دیگران را نشناسی : البته چنین کن .

و در عزلت فوائدی هست :

۱- اعضاء و جوارح انسان از معاصی محفوظ میماند .

۲- در اثر انقطاع از خلق و رفع خیالات بیهوده : فراغت قلب حاصل میشود .

۳- در اثر نبودن اختلاط بـا مـردم و رفـع تـعارفات لغـو : سلامتی در زنـدگی و خوشی در معیشت پیدا خواهد شد .

۴- در اثر نبودن وسائل معصیت اسلحه و دامهای شیطانی شکسته میشود .

۵- در اثر دور بودن از مردم و اجتماع : از شرور و فتنه‌ها محفوظ میماند .

۶- در اثر نبودن آمیزش و توقّعات و رسومات : دل انسان آسوده میشود .

از اینجا است که : هر پیغمبر و جانشین پیغمبری در دورهٔ زندگی خود خواه در ابتدای زمان زندگی یا در انتهای زمان حـیوة خـود ، مـدّت مـعیّنی را بـرای عـزلت اختیار کرده بود .

شرح

گوشه‌گیری ظاهری برای کسیکه هنوز قدرت پرهیز از معاصی و حفظ نفس از شهوات و خودداری از فتنه‌ها و محرمات نـدارد : لازمست . و گـذشته از ایـنکه در

اینمدّت پرهیزکاری قهری پیدا میشود : نفس شخص سالک در اثر دور شدن از اسباب معاصی بمقامات صفا و روحانیّت و تجرّد آشنا شده ، و صفات تقوی و زهد و اجتناب از محرّمات در قلب او جایگیر و راسخ میشود .

و امّا عُزلت در ایام آخر سلوک : برای تکمیل مقامات تجرّد و توحید و اخلاص و فنا و مشاهدهٔ انوار جلال و جمال و تثبیت مقام عبودیّت و توجّه به حقایق و معارف ماوراء طبیعت و احاطه کامل بمراتب عوالم است .

و عزلت انبیاء بخاطر این معانی و برای انس بیشتر و بدست آوردن انقطاع کامل و توجّه تمام و مشاهدهٔ مقامات جلال و جمال است .

متن

الباب الخامس و العشرون فی العِبادة

قال الصادق (ع) : داوِم علی تَخلیص المَفروضات (المفتَرضات) و السُنَن ، فانّهما الأصل ، فمن أصابهما و أدیّهما بحقّهما فقد أصاب الکلّ ، و انّ خیر العبادة أقربُها بالأمن و أخلَصُها من الآفات و أدومُها و إن قلّ ، فان سَلِم لک فرضُک و سنّتُک فأنت عابد ، و احذر أن تَطأبِساط مَلِکک الابالذُلّ والافتقار و الخَشیة والتعظیم ، و أخلِص حرکاتِک من الریاء و سرَّک من القَساوة ، فانّ النّبی (ص) قال : المصلّی مُناجٍ ربَّه ، فاستحیِ من المطّلِع علی سرّک و العالِم بنجویک و ما یُخفِی ضمیرُک .

ترجمه

باب بیست و پنجم در عبادت است

فرمود حضرت صادق (ع) : پیوسته برای بجا آوردن واجبات و وظائف دینی و مستحبات آنها اهتمام کرده ، و مراقبت تمام کن که عبادات تو صحیح و خالص و بی‌عیب باشد ، و متوجّه باش که پایهٔبندگی و اساس سلوک بسوی خدا همان انجام وظائف واجبه و مستحبّهٔ دینی است ، و اگر کسی بتواند بآنطوریکه باید و شایسته و لازم است این وظائف و سنن را بجا آورد : البته بحقیقت بندگی و بتمام وظائف و آداب عبودیّت عمل کرده است .

و بهترین عبادتها آن عبادتیست که : در امن بوده و از آفات و عیوب محفوظ و برکنار شده (آفات و عیوب نسبت به آداب و شرائط ظاهری و احکام لازم است و امن نسبت بعوارض خارجی است که صدمه به عبادت میزند) و دائم و همیشگی باشد ، اگرچه کم باشد ، پس چون اعمال و عبادات تو سالم و بی عیب شد : عنوان بندگی تو را شاید .

و پرهیز کن از آنکه : قدم بر بساط سلطان گذاشته و در پیشگاه عظمت او قیام بنمایی ، مگر بحال ذلّت و فقر و خشیت و تعظیم او .

و مواظبت کن که : در خلال حرکات و اعمال تو اثری از خودنمایی نباشد ، و دل تو از معاصی محجوب و سخت و گرفته نشود .

رسول اکرم (ص) فرمود : شخص نمازگزار با خدای خود مناجات میکند .

پس در حال عبادت مواظب خود باش ، و حیاء و شرم بدار از پروردگار عزیزیکه بظاهر و باطن تو آگاه است ، و اعمال و نیات تو را میداند .

شرح

در این جملات کوتاه مطالب مهمّی ذکر شده است :

۱- برخلاف نظر برخی از مردم : عمل کردن بواجبات و مستحبات در مرتبهٔ اول برای شخص سالک از همه چیز مهمّتر و لازمتر است .

۲- عملیکه سالم و بی عیب و توأم با اخلاص است اگرچه کم باشد بهتر است .

۳- اطاعت و عبادت باید خالص و دائمی باشد .

۴- پیوسته در مقام بندگی و در پیشگاه پروردگار متعال با خشوع و خشیت و ذلّت باید بود .

۵- باید مواظب بود که عبادات توأم با قصد اخلاص و توجّه و شرم و حیاء بوده ، و اثری از ریاء و دل سنگینی نباشد .

پـنج وقت آمـد نـماز رهـنمون　　عـاشقانت فـی صـلوةٍ دائـمون
نـیست زُرغـبّاً وظـیفه عـاشقان　　سخت مُستسقی است جان صادقان
مـیکنی طـاعات و افـعال سَـنِی　　لیک یکـذرّه نـدارد چـاشنی
ذوق بـاید تـا دهـد طـاعات بَـر　　مـغز بـاید تـا دهـد دانـه ثـمر
دانـهٔ بـیمغز کـی گـردد نـهال　　صـورت بـیجان نـباشد جـز خـیال
خـدمت خـود را سـزا پـنداشـتی　　تـو لوای جـرم از آن افـراشـتی
مـا خـلقتُ الجـنَّ والانسَ بـخوان　　جز عـبادت نـیست مـقصود از جـهان

متن

و کن بحیث یَراک لِما أرادَ منک و دَعاک الیه ، و کـان السـلفُ لا یـزالون یشتغلون من وقت الفرض الی وقت الفرض فی اصـلاح الفـرضین جـمیعاً فـی اخلاص حتی یأتوا بالفرضین جمیعاً ، و أری أهل هذا الزمان یشتغلون بالفضائل دون الفرائض ، و کیف یکون جسدٌ بلا روح (و أرَی الدولةَ فـی هـذا الزمـان للفضائل ...) ، قال علیّ بنُ الحسین (ع) عجِبتُ لطالبِ فضیلة تارکِ فریضة و لیس ذلک الا لحِرمان معرفة الأمر و تعظیمِ و ترکِ رؤیة مشیّته (مِنَنه) بـما أهَّلَهم لأمره واختارهم له .

ترجمه

و در آن حالت و کیفیّتی باش که خداوند متعال از تو خواسته و تو را بسوی آن

دعوت فرموده است ، و بطوری مراقب خود باش که خداوند در غیر آنحالت تو را مشاهده نکند .

و مسلمانان گذشته باندازه‌ای به عبادات خود اهمیّت می‌دادند که در میان دو وقت فریضه مشغول تکمیل فریضهٔ سابق و تعقیبات آن بوده و سپس برای تهیّهٔ مقدّمات فریضهٔ لاحق اهتمام میداشتند ، و در نتیجه میتوانستند فرایض و عبادات خود را با حفظ شرائط و مقدّمات و مقارنات و توأم با اخلاص و محبت بجا آورند .

متأسّفانه افراد این زمان برای تحصیل فضیلت و امور غیرواجب نهایت اهتمام و کوشش را خرج کرده ، و از انجام فرائض و عمل بواجبات طاعات مسامحه و سستی میکنند ، و متوجّه نیستند که فرائض چون روح باشد و فضائل و اعمال دیگر مانند جسد و بدن ، و هرگز جسد بدون روح قوامی ندارد .

حضرت سجّاد (ع) میفرماید : تعجب میکنم از کسیکه در جستجوی تحصیل فضیلت است ولی از انجام فرائض واجب کوتاهی میکند ، و چنین آدمی از معرفت حقیقت امر و از تشخیص وظیفهٔ خود محروم بوده ، و حقیقت را سبک و حقیر شمرده ، و غفلت کرده است از آنچه خداوند متعال او را برای آن ساخته و از او آنرا خواسته است .

شرح

تشخیص وظیفه از امور بسیار مهمّ است ، بطوریکه سالکین کار کرده و متدیّنین روشن ضمیر و حتی آنانکه دارای مکاشفه هستند از تشخیص این امر مهمّ عاجز بوده و در اینمرحله انحرافات و گمراهیهایی پیدا میکنند .

یکی وظیفه‌اش کسب و تأمین معاش خود و عائله است : و از اینجهت تسامح

میورزد . دیگری وظیفه‌اش تحصیل علم بفرائض و آداب و سنن است : و تحقیر و سبک میشمارد . یکی دیگر موظّف است که نهایت اهتمام بواجبات و محرّمات داشته باشد : و بامور غیرلازم و کارهای مستحبی میپردازد . آن یکی نماز نمیخواند : دم از دین داری میزند . یا روزه نمیگیرد : و از فوائد روزه مذاکره میکند . یا اموال مردم را میخورد : و دست و صورت آب میکشد . یا بکتاب و سنت عمل نکرده و بحرف خدا و پیغمبر گوش نمیدهد : و خود را عالم به حقیقت تصور میکند . یا اهل علم و دانش را مسخره کرده و عقل و برهان را کوچک شمرده : و بسخن هر مدعی دروغگو تسلیم میشود ، یا مرتکب صدها خیانت و جنایت و بی انصافی و رباخواری و ظلم و دروغ و حیله و تزویر و تهمت و غیبت و بدگویی میشود : و در صف اول جماعت جا میگیرد . و بطور اجمال : أغلب مردم متدیّن در مقام تشخیص وظیفه دچار اشتباه و انحراف میگردند ، و بسا هست که بخاطر بجا آوردن امری مستحبّ : ترک تکلیف واجب میکنند ، یعنی آن اندازه که بامور مستحبّی و یا مرسوم و عرفی و متداول اهمیت میدهند ، به وظائف و فرائض لازم خود اهتمام ندارند ، و میتوان گفت : نود درصد از مرسومات میان مردم برخلاف شرع و عقل میباشد ، و اینمعنی با دقّت کردن در رسوم متداول در مجالس جشن و عقد و تعزیت و دید و بازدید و مهمانی ، خوب روشن میشود .

و مفهوم بدعت گاهی در بعضی از این امور صدق میکند . و اگر کسی بخواهد تقوی داشته و مراقب حرکات و اعمال خود باشد : میباید از اینگونه مجالس و از این رقم مصاحبتها بپرهیزد .

سودای تو اندر دل دیوانهٔ ما است
هر جا که حدیث تو است افسانهٔ ما است
بیگانه که از تو گفت آن خویش من است
خویشی که نه از تو گفت بیگانهٔ ما است

متن

الباب السادس و العشرون فی التفکّر

قال الصادق (ع) : اعتبِر بما مَضی من الدنیا هل ما بقیَ (هل بقی) علی أحد ، أو هل أحدٌ فیها باقٍ من الشریف و الوضیع و الغنیّ و الفقیر و الولیّ و العـدوّ (والمولی والعبد) ، فکذلک ما لم یأتِ منها بما مضی أشبهُ من الماء بالماء . قال رسول اللّه (ص) : کفی بالموت واعظاً و بالعقل دلیلا و بالتقوی زاداً و بالعبادة شُغلاً و باللّه مونساً و بالقرآن بیاناً . و قال رسول اللّه (ص) : لم یبقَ من الدنیا الابلاء و فتنة ، و ما نَجا من نجا الا بصدق الالتجاء . و قال نوح : وجدتُ الدنیا کبیتٍ له بابان دخلت من أحدهما و خرجت من الآخر .

ترجمه

باب بیست و ششم در تفکر است

فرمود حضرت صادق (ع) : از جریانهای گذشته و وقایع تاریخی دنیا پند بگیر ، آیا زندگی دنیوی برای کسی باقی مانده است ؟ و آیا کسی در دنیا همیشگی و پایدار بوده است ؟ و آیا از لحاظ زوال زندگی دنیوی ، فرقی در میان فرد شریف و حقیر و ثروتمند و فقیر و دوست و دشمن دیده میشود ؟

و باید متوجّه شد که : آیندۀ دنیا بگذشته شبیه‌تر است ، چنانکه آبـیرا اگـر دو قسمت کنیم از هر جهت شبیه یکدیگر میشوند .

فرمود حضرت رسول اکرم (ص) : مردن برای مردم بهترین واعظ است . و عقل بهترین رهنما است ، و پرهیزکاری بهترین سرمایه است ، و عبادت کردن بهترین اشتغال است ، و خداوند بهترین مونس است ، و قرآن بهترین بیان و کاملترین گوینده است ، و با داشتن اینها انسان از هر واعظ و رهنما و سرمایه و شغل و مونس و بیانی مستغنی میشود .

و باز آنحضرت فرمود : باقی نمانده است از دنیا مگر گرفتاری و ابتلائات ، و کسی نجات و خلاصی پیدا نمیکند مگر آنکه روی صدق و اخلاص متوسّل و پناهنده به پروردگار متعال گردد .

و فرمود حضرت نوح (ع) : یافتم دنیا را چون خانه‌ای که دارای دو درب باشد ، و من از یکی وارد آنخانه شده و از دیگری بیرون رفتم .

شرح

دنیا خانهٔ محدود و محلّ تعارض و تزاحم است ، و آنانکه میخواهند از مال و ملک و جاه و عنوان و ریاست و زندگی دنیا بیشتر حیازت کنند : قهراً با همدیگر تزاحم و تعارض و مقابله پیدا خواهند کرد ، البته هر چه مال و جاه‌طلبی بیشتر باشد ، تعارض و تزاحم نیز بیشتر خواهد بود .

گذشته از این : بدن انسان لازمست به وسائل و زندگی مادّی تأمین شود ، و تحصیل وسائل مادّی و رفع موانع برای زندگی خود و عائله خود محتاج بزحمت و تحمّل رنج و ناراحتی است .

و از طرف دیگر : مجاهدت با نفس ، و مخالفت با هویهای نفسانی ، و برخلاف شهوات و تظاهرات جهان طبیعت عمل کردن ، و منظور داشتن حقیقت و

روحانیّت : خود مرحلهٔ سخت و کار بسیار مشکلی است .

و بهر صورت انسان نباید در دنیا و از دنیا توقّع راحتی و خوشی و آسایش داشته ، و متوقّع آن باشد که : از هر جهت سالم و مأمون و آسوده خاطر و مطمئن گردد ، بلکه خود را همیشه محکوم جریان طبیعی دنیا و تقدیرات الهی بیند .

متن

هذا حالُ نَجیّ اللّه (نبیّ اللّه) فکیف حالُ من اطمأنّ فیها و رکَن الیها و ضیَّع عمرَه فی عِمارتها و مزَّق دینَه فی طلبها . و الفِکرة مِرآت الحَسنات و کفّارة السّیئات و ضیاء القلب و فُسحة للخُلق و اصابة فی اصلاح المَعاد و اطّلاع علی العواقب و استزادة فی العلم ، و هی خَصلة لا یُعبَد اللّه بمثلها . قال رسولُ اللّه (ص) : فِکرة ساعة خیرٌ من عبادة سنة . و لا یَنال منزلةَ التفکّر الّا مَن خصّه اللّه تعالی بنور المعرفة والتوحید .

ترجمه

اینسخن از حضرت نوح است که پیغمبر خدا میباشد ، پس دیگران که تکیه بدنیا کرده و بزندگی دنیا اعتماد نموده و مدّت عمر خود را در بهبودی و بالا بردن زندگی دنیوی صرف کرده و در راه بدست آوردن دنیا از دین خود دست کشیده‌اند : چگونه خواهند بود ؟ و درگذشت و بی وفایی دنیا را چگونه احساس خواهند کرد ؟

و تفکّر و بررسی کردن اوضاع و احوال خود و دیگران که گذشته‌اند و پند گرفتن از واقع تاریخی نتایجی دارد :

۱- اخلاق نیکو و اعمال صالح را برای انسان معرّفی میکند .

۲- انسانرا به خطاها و معاصی و اعمال ناپسند متوجّه کرده ، و به ترک آنها وامیدارد .

۳- قلب انسانرا برای تشخیص وظائف خود و توجّه بخصوصیّات زندگی روشن میکند .

۴- برای انسان شرح صدر و سعه قلب داده و اخلاق را تزکیه میکند .

۵- انسان را برای عالم دیگر توجّه داده ، و زندگی پس از مرگ را روشن میکند .

۶- پایان زندگی و عواقب امور را مجسّم میکند .

۷- حقائق و معارف را برای اشخاص پاکدل میآموزد .

و بطور اجمال میتوان گفت : تفکّر وسیله‌ای است که هرگز نظیر آن را برای وصول به مقامات بندگی و عوالم عبودیّت نتوان پیدا کرد .

فرمود رسول اکرم (ص) : تفکّر یک ساعت بهتر از عبادت یکسالست .

البتّه کسی موفّق به تفکّر میشود که : خداوند متعال قلب او را بنور معرفت و توحید روشن کرده ، و در راه سلوک و عبودیّت باشد .

شرح

تفکّر در خصوصیات مخلوقات : انسان را بمبدأ جهان و صفات عالیهٔ او آشنا میکند ، و تفکّر در نفس خود : مرحلهٔ بندگی و وظیفه داشتن و اطاعت اوامر پروردگار متعال را تعلیم میکند ، و تفکّر در اعمال و رفتار خود و دیگران : نواقص و عیوب و نقاط ضعف خود را نشان میدهد ، و تفکر در حالات گذشتگان : انسانرا برای عواقب امور و نتائج اعمال و مراحل خوشبختی و گرفتاری و عالم ماوراء طبیعت متوجّه میکند .

مزرع سـبز فـلک دیـدم و داس مـه نـو   یادم از کِشتهٔ خویش آمد و هنگام دِرو
تکیه بر اختر شب دزد مکن کاین عیّار   تــاج کــاووس بــبرد و کــمر کــیخسرو

متن

الباب السابع و العشرون فی الصَمت

قال الصادق (ع) : الصَمت شِعار المُحقّقین بحقایق ماسبقَ و جفَّ القلم به ، و هو مفتاح کل راحة من الدنیا و الآخرة ، و فیه رِضی اللّه ، و تخفیفُ الحساب ، و الصونُ من الخطایا و الزَلل ، و قد جعلَه اللّه سِتراً علی الجاهل و زَیناً (و تزیّنا) للعالم ، و معه (و فیه) عَزلُ الهوی ، و ریاضة النفس ، و حلاوة العبادة ، و زوال قسوة القلب ، و العَفاف ، و المُروّة ، و الظَرف . فأغلِق بابَ لسانک عمّا لک منه بُدّ ، لا سیّما اذا لم تَجد أهلاً للکلام و المُساعدَ فی المذاکرة للّه و فی اللّه . و کان ربیع بن خثیم : یَضَع قرطاساً بین یدیه فیکتب کلَّ ما یتکلم به ثمّ یُحاسب نفسَه فی عشیّته ماله و ما علیه ، و یقول آه آه نَجا الصامِتون و بقینا .

ترجمه

باب بیست و هفتم در سکوت است

فرمود حضرت صادق (ع) : صَمت و حرف نزدن شعار آن کسانیستکه بررسی و رسیدگی کامل کرده‌اند در حقائقیکه ثابت و محقّق است و آن امور و مطالبیکه قابل تغییر و تبدیل نیست .

و در سکوت فوائد و آثاری است :

۱- کلید هرگونه راحتی و آسایش دنیوی و اخروی است .

۲- موجب رضا و خوشنودی پروردگار متعال است .

۳- حساب انسان در روز رستاخیز سبک و آسان میشود .

۴- از خطا و لغزش و اشتباه محفوظ میماند .

۵- برای شخص جاهل پردهٔ ساتر و برای عالم زینت است .

۶- با سکوت هویها و هوسهای نفسانی قطع میشود .

۷- بخاطر سکوت و جلوگیری از تظاهرات مجاهدت با نفس حاصل میشود .

۸- در اثر قطع هوی و مجاهدت با نفس : توجّه بروحانیّت و عبادات پیدا شده و حلاوت و لذّت عبادت فهمیده میشود .

۹- سختی قلب و قساوت دل مرتفع میشود .

۱۰- برای نفس عفّت و حیاء و پرهیزکاری حاصل میشود .

۱۱- در اثر سکوت : تدبّر و تعقّل و سپس مروّت و مردانگی حاصل میشود .

۱۲- موجب تدبّر صحیح و سپس موجب فهم و کیاست و عقل است .

پس تا مجبور و ناچار نشدی : لب به سخن گفتن مگشای ، و زبان فروبند ، مخصوصاً اگر شنوندهٔ اهل و مناسبیکه برای خدا و در راه خدا باشد مشاهده نکردی .

ربیع بن خثیم کاغذی در پیش خود گذاشته و هر حرفی که میزد در آن کاغذ مینوشت ، و هنگام شام قبل از خوابیدن همهٔ آنها را حساب میکرد که کدام بنفع او و کدام بضرر او شده است ، و میگفت : آه آه که کم گویان و آنانکه حرف نزدند نجات یافتند ، و ما گرفتار حرف و سخن هستیم .

شرح

آری آنانکه به حقایق و اسرار الهی آگاه شدند سکوت اختیار کردند .

هــر کــه را اسـرار حـقّ آمـوختند مــهر کــردند و دهــانش دوخـتند

سخن زیاد گفتن علامت نادانی و دور بودن از حقیقت است .

العلمُ نقطة كَثّرها الجاهِلون - در هـر مـوضوع حـقّ مـطلب در یک جـملهٔ کـوتاه خلاصه میشود ، ولی افرادیکه بحق مطلب نرسیده‌اند : ده‌ها احتمال و شقوق ذکر نموده ، و بعد از احتمالات و ذکر برهان و استدلال : باز بحقیقت مطلب توجّه پیدا نکرده و از حقّ منحرف میشوند .

و حق مطلب اینستکه : کسیکه در هر موضوعی بحقیقت آن که یکـنقطه بـیش نــیست ، نـرسیده است ، بـاید لب از گـفتار فـرو بـندد، و بـا احـتمالات و اوهـام و متشابهات أذهان و افکار دیگران را مشوش و منحرف نکند ، و با گفتن نمیدانم که نصف علم است و واقعیّت دارد : خود را و دیگرانرا راحت و آسوده خاطر سازد .

یارب سببی که آب حسرت نـخورم در جــام هـوا شـراب غـفلت نـخورم

از نــعمت مــعرفت غــنی ســاز مـرا تا نان خسان به زهـر مـنت نـخورم

یک لحــظه اگــر نـفس تـو مـحکوم شــود

عـــــلم هـــمه انــبیات مــعلوم شـــود

آن صــورت غــیبی کـه جـهان طـالب اوست

در آئـــــینهٔ فــهم تـــو مــفهوم شـــود

متن

و كان بعضُ اصحاب رسول اللّه (ص) يَضَع الحَصاةَ فى فمِه ، فاذا أراد أن يتكلّم بما علِم أنّه للّه و فى اللّه و لوجه اللّه أخرجَها من فَمِه ، و إنّ كثيراً من الصحابة رضى اللّه عنهم كانوا يَتنفّسون تَنفّسَ الصُعَداء (الغرقاء) و يتكلّمون شِبهَ المَرضى ، و انما سببُ هلاک الخلق و نجاتِهم الكلام و الصَمت ، فطوبى لمن رُزِق معرفةُ عيب الكلام و صوابه و فوائدِ الصَمت (و علم الصمت و فوائده) ، فانّ ذلک من أخلاق الأنبياء و شِعار الاصفياء ، و من عَلِم قدرَ الكلام أحسنَ صُحبةَ الصَمت ، و من أشرَف على ما فى لطائف الصَمت (على لطائف الصَمت) و أئتمنه (و أتُمِن) على خزائنه كان كلامه و صَمته كلّه عبادة ، و لا يَطلع على عبادته هذه الّا الملِکُ الجبّار .

ترجمه

و برخی از یاران رسول اکرم (ص) سنگی بدهان خود میگذاشتند ، و چون میخواستند حرف بزنند و میدانستند که برای خدا و در راه خدا و برای انجام وظیفهٔ الهی است : سنگ را از دهان بیرون آورده و سخن میگفتند .

و جمعی از یاران پیغمبر اکرم (ص) صمت اختیار کرده و گاهی آه بلندی چون تنفّس آدم مهموم از سینه میکشیدند ، و مانند اشخاص مریض حرف میزدند .

و تنها سبب و منشأ هلاکت و نجات مردم از جهت حرف زدن و صمت میباشد : پس خوشا بحال آن کسیکه توفیق معرفت سخن سالم و صالح و سخن معیوب و ناصواب را پیدا کرده ، و بفواید و آثار پسندیده صمت آگاه باشد ، و اینمقام مخصوص حضرات أنبیاء و روش صالحین و أولیاء است .

و اگر کسی ارزش و مقدار تأثیر کلام را فهمیده باشد : صمت را شعار خود قرار داده ، و بدون دقّت و تفکّر سخن نمیگوید .

و کسیکه اطّلاع و احاطه پیدا کرده است بر آثار لطیف و خصوصیّات دقیق صمت ، و صمت را نگهبان أمین اسرار و حقائق قلبی خود قرار داده است : البته کلام و سکوت چنین آدم ، عبادت خواهد بود .

آری چنین شخصی برای خدا و در راه خدا سخن میگوید ، و برای خدا و بقصد خالص و روی صلاح خاموشی میگزیند ، و بهر حال بوظیفهٔ الهی خود عمل میکند ، و با نهایت دقّت مراقب و متوجّهٔ حقّ و روحانیّت و وظیفه است ، و این عبادت و بندگی را به جز پروردگار متعال کسی آگاه نیست .

شرح

تشخیص سخن گفتن که آیا موافق رضای پروردگار متعال است ؟ و آیا برخلاف هوی و هوس و خودنمایی است ؟ و آیا بمنظور اظهار حقّ و روی اخلاص در نیّت است ؟ و آیا بمقتضای عقل و روحانیّت است یا به اقتضای میل و خواهش نفسانی ؟ و آیا موجب نورانیّت قلب خواهد شد یا موجب کدورت و ظلمت ؟ و آیا بصلاح دین و شرع است یا بضرر دین ؟ :کار هر کسی نیست و انبیاء و اولیاء و آنانکه دلهای منوّر و پاک دارند میتوانند اینقسمتها را تشخیص داده ، و از عهدهٔ این موضوعات بخوبی برآیند .

و باید افراد متوسّط تا میتوانند کمتر سخن گویند ، و پیش از سخن گفتن اگر چه یک جمله و بلکه یک کلمهٔ آری یا نه باشد : مختصر تأمّلی نمایند ، یعنی متوجّه باشند که حرفیکه میخواهند بزنند ، روی خودنمایی و هوی پرستی و یا اهانت

بدیگری و تحقیر و یا بمقتضای حسد و خودبینی و سائر صفات ذمیمهٔ نفسانی صورت نگیرد .

کم گوی و بجز مصلحت خویش مگوی　　چیزیکه نپرسند تو خود پیش مگوی
گوش تو دو دادند و زبان تو یکی　　یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی

آنرا که شراب معرفت نوش کنند　　از هر چه بجز اوست فراموش کنند
آنرا که زبان دهند ، دیده ندهند　　و آنرا که دهند دیده خاموش کنند

متن

الباب الثامن و العشرون فی الراحة

قال الصادق (ع) : لا راحةَ لمؤمن علی الحقیقةِ الّا عند لِقاء اللّه تـعالی ، و ماسوی ذلک ففی أربعة أشیاءَ : صَمتٌ تَعرف به حالَ قلبک و نفسک فیما یکون بینک و بین بارئک ، و خلوة تَنجوبها من آفات الزمان ظاهراً و باطناً ، و جوعٌ تُمیت به الشهوات و الوسواسَ ، و سَهَر تُنوّر به قلبک و تُصفّی بـه طـبعَک و تُزکّی به روحَک . قال النبی (ص) : من أصبَح فی سِربه آمناً و فی بدنه مُعافاً و عنده قوت یومه فکأنّما خِیرت (حِیزت) له الدنیا بحَذافیرها .

ترجمه

باب بیست و هشتم در راحتی است

فرمود حضرت صادق (ع) : آسایش و راحتی کامل برای شخص مؤمن نـیست مگر هنگامیکه زندگی دنیوی او سپری شده و لقاء پروردگار متعال برای او حـاصل شود ، و تا لقاءاللّه حاصل نشده است در چهار مورد مـمکن است اسـتراحت پـیدا شود :

۱- در حال سکوت است که : بخود آمده و توجّه پیدا کند بحالات قلبی خود که در چه حال است و چه صفاتی را دارد و چه علائقی در دلش هست ، و به بیند که ارتباط او با خدای خود چه اندازه است ، و از مقامات رضا و تسلیم و تفویض و صبر

و معارف الهی چه مقامیرا دارا است .

۲- در حال خلوت است که : در گوشه‌ای نشسته و از ابتلائات و گرفتاریهای مردم و از ناراحتیهای اجتماع فراغت پیدا کند .

۳- در حال گرسنگی است که : وسوسه‌های نفسانی و شهوات حیوانی در این حالت قطع شده ، و حال صفا و روحانیّت پیدا شود .

۴- در حال شب زنده داری است که : پس از نیمه شب که همه بخواب رفته و سکوت و خاموشی همه جا را فرا گرفته است ، از خواب برخاسته و چشم دل باز کرده ، و با حالت نورانیّت و اخلاص مشغول راز و نیاز با پروردگار متعال بوده ، و قلب و روح خود را پاک و منوّر و روشن سازد .

فرمود حضرت رسول اکرم (ص) : کسیکه صبح کند در میان قوم خود بحالت امن و اطمینان و تنش سالم بوده و معاش آن روزش را داشته باشد : مانند آنستکه همهٔ دنیا برای او فراهم و برقرار باشد .

شرح

زحمت و ابتلاء و ناراحتی دنیا برای اهل دنیا است ، یعنی افرادیکه تعلّق بدنیا داشته ، و برنامهٔ زندگی آنان از هر لحاظ مادّی است .

در اینصورت برخورد به تزاحم و تعارض و محدودیّت و موانع داخلی و خارجی و محرومیّت و جدایی و ضعف و حوادث دیگر خواهد کرد .

پس نود درصد از ناراحتی‌ها و گرفتاریهای دنیوی از جانب خود انسان صورت میگیرد که برنامهٔ آسایش و راحتی و خوشی را بهم زده ، و خود را سخت مبتلا و گرفتار و ناراحت میکند .

انسان اگر از صفات خودپسندی و طمع و حرص و غضب و هوی خواهی و حبّ مال و جاه خود را دور کرده ، و فروتنی و قناعت و سکوت و فراغت و صبر و رضا و تسلیم و توجّه بروحانیّت و عدالت را پیشۀ خود قرار بدهد : نود درصد از گرفتاریهای او برطرف خواهد شد .

در نهج البلاغه می‌فرماید : ان الدنیا دارُ صِدق لمن صدقَها ، و دارُ عافیة لمن فَهم عنها ، و دار غِنی لمن تزوّد منها ، و دار موعظة لمن اتَّعظ بها ... الخ .

متن

و قال وَهَب بن مُنبِّه : فی کُتُب الاوّلین مکتوب : یا قناعةُ العزُّ و الغنا معک ، فازَ من فازَبک . و قال ابوالدرداء رضی اللّه عنه : ما قسَم اللّه لی لا یَفوتنی و لو کان فی جَناح ریح . و قال أبوذر رضی اللّه عنه : هُتِک سِتر من لا یَثِقُ بِرَبّه ولو کان محبوساً فی الصُمّ الصَیاخید (الصَلاخید) ، فلیس أحد أخسَرو أرذلَ (اذل) و أنزلَ ممّن لا یُصدِّق ربَّه فیما ضَمِن له ، و تکفَّل به من قبل أن خلقَه ، و هو مع ذلک یَعتمد علی قوّته و تدبیره و جُهده و سعیه ، و یتعدّی حدودَ ربه بأسبابٍ قد أغناه اللّه عنها .

ترجمه

وَهَب بن مُنبِّه گوید که در کتابهای گذشتگان نوشته شده است : ای قناعت ، عزّت و ثروت همراه تو میباشد ، ظفر و نجات یافت کسی که تسّلط بقناعت پیدا کرد .

و ابوالدرداء میگوید : آنچه خداوند متعال برای من قسمت کرده است ، هرگز از

من فوت نخواهد شد اگرچه بر روی بال بادی باشد .

و ابوذرّ میگوید : دریده و پاره میشود پردهٔ آنکسیکه اطمینان به پروردگار متعال پیدا نکرده است ، اگرچه در میان سنگ‌های بزرگ و محکمی خود را محفوظ و پوشیده نگه بدارد .

پس کسی در جهان خوارتر و پست‌تر و فقیرتر نیست از آنمردی که ضمانت و عهده داری خداوند عزیز را نپذیرفته است ، در صورتیکه پروردگار متعال پیش از آنکه مردم را بیافریند ، معاش و زندگی آنان را کفالت و بعهده گرفته است ، و چقدر موجب جهالت و نفهمی است که : انسان اعتماد به توانایی و کوشش و فکر و نیروی خود نموده ، و از حدود الهی و وظائف عبودیّت خود تجاوز کرده ، و از آفریدگار جهان که همهٔ نیروها بدست توانای او است دست کشیده و به اسباب ظاهری توجه کند .

شرح

از این باب فهمیده میشود که آسایش و راحتی با مقدّماتی پیدا میشود .

۱- عادت کردن بسکوت و کمتر سخن گفتن و لب از گفتار فرو بستن .

۲- عادت کردن بانزواء و گوشه نشینی و دور شدن از اجتماعات .

۳- عادت کردن باندک خوردن و ترک پرخوری .

۴- شب زنده داری و اختصاص دادن ساعت معیّن برای راز و نیاز و خلوت با خداوند عزیز جهان .

۵- توجّه به تندرستی و سلامتی بدن و دور شدن از ناراحتیها .

۶- قناعت را در زندگی پیشهٔ خود قرار دادن ، و از توسعهٔ معیشت و از زیاده‌روی

در مخارج پرهیز کردن .

۷- راضی شدن بقسمت پروردگار و آنچه او عطاء کرده است .

۸- اعتماد و وثوق داشتن بخداوند متعال و اطمینان باو .

۹- توکّل بر خدا کردن و امور خود را باو واگذاشتن .

۱۰- ایمان داشتن بتکفّل و ضمانت پروردگار متعال ، و اضطراب و پریشانی خاطر و تزلزل و ناراحتی فکر را از خود دور داشتن .

متن

الباب التاسع و العشرون فی القَناعة

قال الصادق (ع) : لو حلَف القانعُ بتَملّكه الدارینِ لَصدَّقه اللّه عزّوجل بذلک و لأبرَّه ، لعِظم شأن مرتبة القناعة ، ثمّ کیف لا یَقنع العبد بما قَسم اللّه له (اللّه عزوجل) و هو یقول : نحن قَسمنا بینَهم معیشتَهم فی الحَیوةِ الدنیا . فمَن أذعَن و صدَّقه بما شاء و لما شاء بلا غفلة و أیقَن بربوبیّته : أضافَ تولیةَ الأقسام الی نفسه بلا سبب ؛ و من قَنع بالمقسوم استراح من الهمّ و الکرب و التَعب ، و کلّما نَقص من القناعة زاد فی الرغبة .

ترجمه

باب بیست و نهم در قناعت است

فرمود حضرت صادق (ع) : اگر سوگند یاد کند شخص قانع که دنیا و آخرت را مالک شده است : البته خداوند عزیز سخن او را تصدیق کرده و سوگند او را امضاء و تصحیح خواهد فرمود ، زیرا مقام قناعت بسیار بزرگ و مهمّ است .

و چگونه میتوان به قسمت پروردگار متعال راضی نشد ، در صورتی که خدا میفرماید : ما در میان مردم قسمت کرده‌ایم معیشت دنیوی آنانرا در دنیا .

پس کسیکه ایمان داشته و پروردگار جهان را تصدیق کند بآنچه خواسته و برای آنچه خواسته است ، و غفلت را از خود دور کرده ، و بمقام ربوبیّت و مربّی و مدبّر

بودن او یقین پیدا کند : البته قسمتها را از خدا دانسته و بدون توجّه باسباب و وسائل ظاهری متوجه پروردگار متعال میشود .

و کسیکه بقسمت و دادهٔ خدا راضی و قانع شد : از فکر و غصّه و زحمت نجات پیدا کرده و راحت میشود ، و هر چه قناعت کمتر باشد : حرص و طمع بیشتر شده و زحمت و ناراحتی و فکر افزونتر خواهد شد .

شرح

قناعت اگر در تمام مراحل زندگی (پوشاک ، خوراک ، مسکن ، شهوات ، تمایلات نفسانی ، ثروت ، ملک) صورت بگیرد : ریشهٔ طمع و شهوت و هویهای نفسانی قطع شده ، و با آسایش خاطر و راحتی تن و دل می‌توان توجّه کامل بعالم روحانیّت و لقاء پروردگار محبوب پیدا کرد .

و باید متوجّه شد که : بمقتضای (مَنهومانِ لا یَشبعانِ طالبُ علم و طالبُ مال) طالب دنیا از نظر علاقه و محبّت قلبی هرگز سیر نخواهد شد اگر چه تمام دنیا را مالک باشد ، زیرا دنیا محدود است ، ولی علاقه و طلب همیشه در ازدیاد و شدّت بوده و تمام شدنی نیست .

و طالب دنیا پس از دارا شدن تمام دنیا میباید باز بهمان مقدار قناعت کرده ، و حرص و طمع خود را محدود نماید .

پس چه بهتر است که این امر (قناعت) در همان مرحلهٔ اوّل صورت گرفته ، و پس از بدست آوردن حدّاقلّ وسائل زندگی ، حرص و طمع و شهوت و علاقهٔ خود را محدود کرده ، و از فعّالیت بیجا و زحمت و مشقّت بی‌نتیجه خودداری نموده ، و خود را مبتلا و گرفتار نسازد .

البتّه استفاده از دنیا بمقدار حاجت و لزوم در زندگی است ، و اضافه بر آن غیر از تحمّل زحمت و مشقّت نتیجه‌ای نداشته ، و از توجّهات غیبیّه و عوالم روحانیّت و سیر به سوی سعادت و کمال و حقیقت نیز محروم خواهد شد .

در سر نه هوای مال و جاهی دارم — در دل نه غم زر و سپاهی دارم
صاحب نظری توجّهی گر بکند — چون آینه چشم یک نگاهی دارم

متن

والطمعُ فی الدنیا أصل کلّ شرّ ، و صاحبُها لا یَنجو من النار الا أن یَتوب ، و لذلک (عن ذلک) قال النبیّ (ص) القناعة ملک لا یزول ، و هی مَرکب رِضَی اللّه تعالی تَحمل صاحبَها الی داره ، فأحسِن التوکّلَ فیما لم تُعطَ و الرضا بما أُعطِیتَ ، و اصبِر علی ما أصابَک فانّ ذلک من عَزم الامور .

ترجمه

و طمعکاری در دنیا ریشهٔ هرگونه کارهای زشت و اعمال قبیح است ، و شخص طمعکار از آتش و عذاب الهی استخلاص و نجات ندارد مگر آنکه از این خصلت توبه کند .

فرمود رسول اکرم (ص) : قناعت مالکیّت و سلطنتی است که پاینده است . قناعت مرکب رضایت و خوشنودی پروردگار متعال است ، و شخص قناعتکار که سوار قناعت است بوسیلهٔ آن بسوی خداوند سیر میکند .

پس در آنچیزهاییکه تو را داده نشده است : لازمست توکّل بخدا کنی . و نسبت بآن امور و نعمتهایی که تو را عطاء شده است : راضی و خوشحال گردی . و در مقابل

پیش‌آمدها و حوادث و ناگواریها که به تو میرسد : باید صبر و تحمّل کنی ، زیرا صبر به ناملائمات و تحمّل در مقابل ناگواریها علامت تصمیم گرفتن و هدف داشتن و جِدّی بودن است .

شرح

همینطوریکه قناعت ملازم است با صفات رضا و توکّل و موجب قطع شهوات نفسانیه است : طمع نیز منشأ شهوات و تمایلات نفسانی بوده ، و برخلاف قناعت ملازم با اضطراب و نارضایتی و تجاوز از حدود و ناراحتی فکر و خیالات فاسده است .

و آنیکه بسیار مهمّ است ، و در این احادیث هم تصریح شده است : جهت عظمت و بزرگواری روحی و شخصیّت و بی نیازی حقیقی و مالکیّت و سلطنت معنوی شخص قانع است که چنان بر نفس خود مسلّط و به مال و جاه دنیا بی‌اعتناء است که گوئی تمام ملک دنیا را مالک است .

و در مقابل او شخص طمعکار است که : اگر تمام دنیا را داشته باشد باز از ته دل فقیر و نیازمند و بی شخصیّت است .

متن

الباب الثلاثون فی الحرص

قال الصادق (ع) : لا تحرص علی شیء لو ترکته لوصل الیک و کنت عنداللّه مستریحاً محموداً بترکه ، و مذموماً باستعجالک فی طلبه ، و ترکِ التوکّل علیه ، و الرضا بالقسم ، فان الدنیا خلقها اللّه تعالی بمنزلة الظِلّ (ظـلک) اِن طـلبتَهُ أتعبَک و لا تَلحقه أبداً ، و ان ترکتَه تَبِعک (یَتبعُک) و أنت مستریح . قال النبی (ص) الحریصُ محروم . و هو مع حرمانه مذموم فی أیّ شیء کان ، و کـیف لایکون محروماً و قد فرَّ من وَثاق اللّه عزوجل و خالَف قولَ اللّه تعالی حـیث یقول : أللّه الذی خلَقکم ثم رزَقکم ثم یُمیتکم ثم یُحییکم .

ترجمه

باب سی‌ام در حرص است

فرمود حضرت صادق (ع) : حریص مباش بچیزی که اگـر آن را تـرک کـرده و تعقیب نکنی هر آینه بتو رسیده و در پیشگاه خداوند متعال در خوشی و آسـایش فکری بوده و مورد توجّه و لطف او قرار خواهی گرفت .

و در صورتیکه از خود حرص نشان دادی : از سه جهت نزد خداوند متعال مورد مؤاخذه خواهی شد :

۱- شتاب کردن و حرص داشتن در تحصیل چیزیکه نباید شتاب کرد .

۲- در موردیکه باید بخدا واگذاشت ترک توکل کردن .

۳- بقسمت و دادهٔ خدا راضی نشدن .

و متوجّه باش که : دنیا به منزلهٔ سایهٔ تو است ، و همینطوریکه سایه پیوسته در پیرو و تبع تو بوده و خواه و ناخواه از تو جدا نگشته و نباید تو تابع و در پی او باشی : زندگی و معیشت دنیوی نیز چنین است .

فرمود رسول اکرم (ص) : « شخص حریص بالاخره محروم می‌شود . »

آری آدمیکه حریص است گذشته از آنکه با محرومیّت به سر میبرد : نزد پروردگار متعال نیز در هر موردی صورت گیرد مذموم و ناپسند است ، زیرا این آدم از قرار و پیمان الهی تجاوز کرده ، و برخلاف فرمودهٔ خدا رفتار میکند .

خداوند متعال میفرماید : پروردگار جهان شخصیّتی دارد که شماها را آفریده است و سپس زندگی و روزی شما را تعیین و عطا فرموده است و پس از آن میمیرید و بعد دوباره شما را زنده میکند .

شرح

مقدّرات و مراتب زندگی و خصوصیّات معیشت افراد انسان از جانب پروردگار متعال از روز نخست تعیین و مقرّر شده است ، و همینطوریکه سایهٔ انسان توأم و همردیف او بوده و خواه و نخواه ملازم است با او : همچنین مقدّرات و مراحل معیشت انسان که از جانب آفریدگار جهان مقرّر شده است در همه احوال و اطوار او قرین و ملازم بوده ، و حرص و اشتهاء و توسّل به وسائل هیچگونه تغییری در خصوصیّات زندگی نخواهد داد .

پس بهتر آنستکه شخص مؤمن که اعتراف بعبودیّت خود و ایمان بعلم و قدرت

پروردگار متعال دارد : در جریان امور خود متوکّل و راضی باشد . و ما مِن دابّـةٍ الا علَی اللّه رزقها .

متن

والحریص بین سبع آفات صعبة : فکرٌ یَضرّ بدنَه (بدِینه) و لا ینفعُه ، و هَمّ لا یَتمّ له أقصاه ، و تَعَبٌ لا یَستریح منه الا عند الموت و یکون عند الراحة أشـدّ تَعباً ، و خوفٌ لا یُورثه الا الوقوعَ فیه ، و حُزنٌ قد کدَّر علیه عیشَه بلا فائدة ، و حسابٌ لا مَخلصَ له معه من عذاب اللّه الّا أن یعفواللّه تعالی عنه ، و عقابٌ لا مَفرّ له منه و لا حیلة . و المُتوکّل علی اللّه یُمسی و یُصبح فی کَنَف اللّه تعالی و هو منه فی عافیة ، و قد عجَّل اللّه له کفایتَه و هَیّأ له من الدرجات ما اللّهُ تعالی به علیم .

ترجمه

شخص حریص در مقابل هفت آفت و گرفتاری نگران است :

۱- حرص پیوسته موجب اندیشه و فکرهای گوناگون است که سبب ناراحـتی و زحمت و صدمهٔ بدن میشود .

۲- شخص حریص برای همیشه در ناراحتی فکری و غصّه و خیال است .

۳- شخص حریص هرگز خوشی و آسایش نداشته و همیشه در زحمت و فعالیّت است ، و از زحمت و مشقت خلاص نخواهد شد مگر هنگام مرگ .

۴- شخص حریص پیوسته در حال وحشت و خوف و اضطراب است ، زیرا حال رضا و تسلیم و توکل در دل او نیست .

۵- شخص حریص بخاطر نرسیدن بمقصود پیوسته محزون و متألّم است ، و بدون فائده و بی نتیجه اندوهناک میشود .

۶- شخص حریص همیشه مشغول حساب و نقشه‌کشی بوده و فراغتی ندارد ، و در صورتیکه حرکات و اعمال او در مورد بررسی و حساب واقع شود : هرگز نخواهد توانست از محکومیّت دفتر حساب و از گرفتاری محاسبه نجات یابد .

۷- شخص حریص در قیامت هیچ‌گونه راه فرار از عذاب جهنم ندارد : زیرا بحکم و قسمت پروردگار متعال راضی نشده ، و برخلاف وظیفهٔ خود فعالیت کرده ، و از عهدهٔ وظائف و تکالیف خود برنیامده است .

و در مقابل حریص : شخص متوکّل است که امور خود را به پروردگار متعال واگذاشته و او را در کارهای خود وکیل قرار داده است ، این آدم برای همیشه در زیر سایهٔ حمایت و عنایت و لطف خدا زندگی کرده ، و با کمال خوشی و عافیت و سلامتی و آسایش در تحت کفایت و کفالت او مشغول انجام وظیفه شده ، و در جهان دیگر مشمول رحمت و توجّه و عطوفت او قرار خواهد گرفت .

شرح

در صورتیکه انسان معرفت بعظمت و قدرت و علم و احاطه و عطوفت پروردگار متعال پیدا کرده ، و فهمید که امور جهان و جهانیان بدست توانای او بوده ، و خود انسان هیچگونه قدرت و نفوذی در مقابل حکومت او ندارد : آیا صلاح او نیست که در جریان امور خود خدای حکیم و مهربان را وکیل خود قرار داده و کارهای خود را باو وابگذارد ؟

آیا صلاح بینی و نقشه پروردگار متعال بهتر و عالی‌تر نیست ؟

و اگر بنا باشد که حرص ورزیدن افراد ، در نظام طبیعت و در جریان امور جهان تأثیری داشته ، و شرائط و اسباب و امکانات را بر وفق خواستهٔ شخص حریص تغییر داده ، و آنانرا در این مجری موفق بدارد : البته نظم عادلانهٔ جهان رو باختلال و فساد خواهد گذاشت .

پس حرص ورزیدن بجز ایجاد ناراحتی همیشگی و سلب آسایش فکری ، اثر و نتیجه‌ای نخواهد داشت .

گر جهان را پر دُر مکنون کنند   روزی تو چون نباشد چون کنند

بر سر هر لقمه بنوشته عیان   که فلان ابن فلان ابن فلان

هین توکل کن ملرزان پا و دست   رزق تو بر تو ز تو عاشق‌تر است

متن

والحِرصُ ماءٌ (ما) یَجری فی مَنافذ غضب اللّه تعالی ، و ما لم یُحرَم العبدُ الیقینَ لا یکون حریصاً ، و الیقینُ أرضُ الاسلام و سَماءُ الایمان .

ترجمه

و صفت حرص آبیستکه در مجاری غضب خداوند متعال جریان پیدا میکند ، و در مواردیکه غضب و قهر خداوند جریان دارد : صفت حرص هم ظهور میکند . و تا کسی از صفت یقین دور و محروم نشده است : بصفت حرص مبتلا نخواهد شد. و یقین سرزمین تسلیم است ولی از مراتب آخر ایمان حساب میشود .

شرح

حرص توأم با غضب الهی است ، و بطوریکه گفته شد : در موردیکه ایمان یقینی نیست حرص جریان پیدا میکند .

و در صورتیکه ایمان کسی بمرتبه یقین منتهی شد : از آثار یقین تسلیم شدن در مقابل فرمان و حکم و صلاح دید پروردگار متعال است ، و هرگز طمع و حرص در این مرحله صورت خارجی پیدا نخواهد کرد .

توضیح اینکه : حرص عبارت است از تعدّی و افراط علاقه و تجاوز میل انسان بسوی امور مادّی و منافع دنیوی ، بطوریکه از حدّ اعتدال و میزان صحیح و حدود وظائف الهی خود خارج گشته ، و فعّالیّتهای ناروا و حرکات برخلاف عبودیّت از او سر بزند .

و مسلّم است که مهربانی و رحمت و توجّه و لطف حقّ تعالی در مواردیکه جریان عدالت و انجام وظائف عبودیّت رعایت میشود : جریان پیدا کرده و ظهور میکند . و قهراً مواردیکه بیرون از مجاری عبودیّت و اطاعت و عدالت و وظیفه باشد : مشمول غضب و قهر الهی واقع خواهد شد .

گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند   نگاه دار سر رشته تا نگه دارد
دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای   فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد

متن

الباب الحادی و الثلاثون فی الزُهد

قال الصادق (ع) : الزُهد مفتاحُ بابِ الآخرة و البراءةُ من النار ، و هو تركُ كلّ شیء يَشغلُک عن اللّه تعالی ، من غير تأسّف علی فوتها ، و لا إعجابٍ فی تركها ، و لا انتظار فَرَج منها ، و لا طلب محمَدة عليها ، و لا غرض (عوض بها) لها ، بل تَری فوتَها راحة و كونَها آفة ، و تكونُ أبداً هارباً من الآفة مُعتصماً بالراحة ، و الزاهد الذی يَختار الآخرةَ علی الدنيا ، و الذُلَّ علی العِزّ ، و الجُهدَ علی الراحة ، والجوعَ علی الشِبَع ، و عافيةَ الآجِل علی المحنة (محبّة) العاجِل ، و الذِكرَ علی الغفلة ، و تكونُ نفسه فی الدنيا و قلبُه فی الآخرة .

ترجمه

باب سی و یکم در زهد است

فرمود حضرت صادق (ع) : زهد کلید درب جهان آخرت و کلید خلاص شدن از آتش است .

زهد آنستکه : هر آنچیزیرا که تو را مشغول کند از یاد پروردگار متعال ترک کنی ، و برای این ترک کردن تأسّف و دریغ نخوری ، و در اینعمل عُجب و خودبینی پیدا نشود ، و بخاطر گشایش کار و رونق بازار و جلب اعتبار نباشد ، و بمنظور ستایش و تعریف و ثناگویی مردم نشود ، و غرضهای دیگر و مقاصدی در دل خود منظور

نکنی ، بلکه ترک دنیا را وسیلهٔ آسایش و خوشی خود دیده و از زندگی و لذائذ دنیوی که موجب گرفتاری است بگریزی .

آری حقیقت زهد وقتی پیدا میشود که : زندگی روحانی را توأم با راحتی و خوشی دیده ، و از زندگی دنیوی و شهوات نفسانی منزجر باشی .

پس زاهد آنکسی است که : زندگی معنوی را بر عیش دنیوی مقدّم بدارد ، و بی اسمی و کم عنوانی را بر مقام و عزّت ظاهری ترجیح بدهد ، و مجاهده و کوشش و مخالفت نفس را بر راحتی و عیش اختیار کند ، و از حالت گرسنگی بهتر راضی باشد تا حال پرخوری و سیری ، و عافیت و خوشی آینده را مقدّم بشمارد بر نعمتهای دنیوی که وسیلهٔ امتحان است ، و همیشه متذکّر شده و از غفلت بیرون آید ، و ظاهراً اشتغال به امور دنیوی داشته باشد ولی دلش با خدا بوده و متوجّه بآخرت باشد .

شرح

برخی از مردم دنیا پرست از عنوان این کلمه استفاده کرده ، و با تظاهر بزهد و ترک دنیا : تحصیل عنوان و مقام کرده و تأمین زندگی میکنند .

و باید متوجّه شد که : حقیقت زهد وقتی محقّق میشود که دل انسان زاهد باشد ، یعنی دل در اثر توجّه بخدا و علاقه بزندگی معنوی و روحانی : ترک دنیا و عیش دنیوی و اعراض از اسم و رسم و عناوین ظاهری کند .

و اگر زهد حقیقی نباشد : گذشته از آنکه این آدم غرق در دنیا است : از مردم دنیاپرست و مادّی هم بمراتب بدتر و محجوبتر است ، زیرا او میخواهد با هزاران تزویر و فریب و حیله گری و شرک و ریاکاری مقاصد دنیوی خود را تأمین کند .

چـیست دنـیا از خـدا غـافل شـدن — نــی قـماش و نـقدونی فـرزند و زن
آب در کشـتی هـلاک کشـتی است — لیک انـدر زیـر کشـتی پشـتی است
مال را گـر بـهر دیـن بـاشی حَـمول — نِـعمَ مـالٌ صالحٌ خـوانـدش رسـول
مــــی‌توان از مــــال کسب آخــرت — هم شود حاصل بدان صد مـعصیت

متن

قال رسول اللّه (ص) : حُبّ الدنیا رأسُ کلّ خَطیئة . ألا تَری کیف أحبَّ ما أبغضَه اللّه ، و أیُّ خَطیئة أشدّ جُرماً من هذا . و قال بعض أهل البیت لو کانت الدنیا بأجمعها لقمةً فی فم طفل لَرَحِمناه (لرجمناه) کیف حال من نبذَ حدودَ اللّه وراءِ ظَهره فی طلبها و الحرص علیها . و الدنیا دار لَـو أحسـنَتْ الی سـاکـنها (حسنَتْ سکناها) لرحمَتْک و لأحبَّتک و أحسنَتْ و داعَک . قال رسـول اللّـه (ص) لما خلَق اللّه الدنیا أمرَها بطاعته فأطاعَتْ ربّها ، فقال لهـا خـالِفی مَـن طلبک و وافِقی مَن خالفک ، فهی علی ما عهدَ اللّهُ الیها و طبعَها علیها (بها) .

ترجمه

فرمود رسول اکرم (ص) : محبت بدنیا سرچشمهٔ همهٔ خطاها است .

آیا نمی‌بینی که او چگونه علاقه پیدا کرده است بچیزیکه خـداونـد مـتعال او را دشمن میدارد ، و کدام خطاء و خلافیست که بالاتر از این باشد .

و فرمود بعضی از اهل بیت : اگر دنیا بهمگی در یک لقمه جمع شده و در دهان بچّه‌ای قرار میگرفت ، ما هرگز از آن دنیا چیزی را طلب نمی‌کردیم ، و هرگز راضی نمیشدیم که آنطفل را ناراحت کرده و چیزی از دهان طفل بیرون آوریم .

پس چگونه میشود حال آنکسیکه در راه طلب دنیا و حرص بمال : وظائف دینی و حدود الهی و حقایق روحانی را ترک کرده باشد .

و باید توجّه داشت که : دنیا خانه‌ای است که اگر وفا و علاقه‌ای نسبت بساکن و مجاور خود داشت : البته دربارهٔ آنان شرائط و آثار محبّت و علاقه را رعایت کرده و وفاداری مینمود ، و در اینصورت در حال جدا شدن و وداع کردن بنحو احسن و روی مهربانی وداع میکرد .

فرمود رسول اکرم (ص) : چون خداوند متعال دنیا را آفرید ، امر کرد که او را اطاعت کند ، و اطاعت کرد ، پس امر کرد که : مخالفت کن با کسیکه تو را طلب کند و موافقت کن با آنکه مخالف تو بوده و از تو دوری کند ، پس دنیا مطابق همان عهد و قرار و پیمانیکه خداوند متعال مقرّر فرموده است عمل میکند .

شرح

برای انسان دو رقم زندگی متصوّر میشود :

اوّل زندگی مادّی و جسمانی که تنها برای تأمین بدن و قوای بدنی و مشتهیات جسمانی کوشش و فعالیت میشود ، مانند تأمین خوراک و وسائل آن ، و تأمین پوشاک و مسکن برای بدن و وسائل آنها ، و تأمین قوای شهوانی و وسایل آنها ، و تأمین تمایلات نفسانی و و وسائل آسایش و عیش ، و تحصیل علومیکه در راه تأمین اینگونه از زندگی مادّی به کار آید .

دوّم زندگی روحانی و الهی که بمنظور تأمین جهات ارتباط انسان با پروردگار متعال ، و تأمین مراتب روحانیّت و مقتضیات قوای روحانی ، و انجام وظائف الهی ، و تحصیل معارف و علوم الهی ، و مجاهدات سیر و سلوکی ، صورت میگیرد .

رقم اوّل زندگی اگر بمنظور رسیدن به مرحلهٔ دوّم و مقدمهٔ زندگی الهی باشد : البته مطلوب و پسندیده خواهد بود .

و در صورتیکه فقط زندگی مادّی منظور بوده ، و شب و روز تمام مساعی و مجاهدات خود را در این راه مصروف بدارد : البته این زندگی برخلاف رضای الهی ، و برخلاف مقصود از آفرینش ، و برخلاف وظائف عبودیّت ، و برخلاف سعادت و خوشبختی ، و برخلاف تحصیل و تأمین کمال ، خواهد بود .

اینستکه زندگی رقم اوّل که از آن مرحله به دنیا (زندگی پست) تعبیر می‌شود : مبغوض پروردگار متعال میباشد .

حجاب چهرهٔ جان می‌شود غبار تنم
خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست
روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

متن

الباب الثانی و الثلاثون فی صفة الدنیا

قال الصادق (ع) : الدُنیا بمنزلة صورة رأسُها الکِبر و عَینها الحِرص و اُذنها الطمَع و لسانُها الرِیاء و یدها الشهوة و رِجلُها العُجب و قلبها الغفلة و لونها (و کونها) الفَناء و حاصلها الزوال ، فمن أَحبَّها أورثته الکبر ، و من استحسنَها أورثته الحرص ، و من طلبها أورثته الطمع ، و من مدحها ألبسته الریاء ، و من أرادها مکّنته من العجب ، و من رکن الیها (اطمأن الیها) أولَتْه (ارکَبْته) الغفلة ، و من أعجَبه متاعُها أفتنَتْه و لا تبقی له ، و من جَمعها و بخل بها ردَّته (أوردَتْه) الی مستقرّها و هی النار .

ترجمه

باب سی و دوم در صفت دنیا است

فرمود حضرت صادق (ع) : زندگی دنیوی چون تمثالیست که سر آن تکبّر و چشم آن حرص و گوشش طمع و زبانش ریاء و دستش شهوت و پایش عجب و خودپسندی و قلبش غفلت و رنگش فنا و نتیجه و آیندهٔ او زوال و نیستی باشد .

پس کسی که زندگی دنیوی را دوست بدارد : تکبّر برای او حاصل شود ، و چون از دنیا خوشش آید و پیش او پسندیده شود : صفت حرص برای او حاصل شود ، و اگر آن را بجوید و طلب کند : طمع برای او حاصل شود ، و اگر آن را مدح و تعریف

نماید : لباس ریاء به تن خود میکند ، و اگر آن را بخواهد : خودپسندی در دل او برقرار میشود ، و چون به آن تکیه و اعتماد کند : دچار بغفلت و توأم با آن میشود ، و چون متاع و لذائذ دنیوی را پسندد : بمعرض امتحان و ابتلاء درآمده و از دنیا نمیتواند استفاده کند ، و اگر شروع بجمع مال و بدست آوردن دنیا کرد : در نتیجه دنیا او را در آتش جا خواهد داد .

شرح

تشکیل زندگی دنیوی و تشریح آن بهمین خصوصیّت و نقشه‌ای است که نموده شد ، و امّا جهت تناسب و ارتباط این صفات با أعضاء :

تکبّر : به معنی خودبینی و خود را بزرگ شمردن ، که اولین مرحله انحراف از حقیقت ، و در اثر قدم اول به سوی دنیا که محبّت بزندگی دنیوی است ، و در اثر افکار فاسد و محجوبیّت عقل و ضعف تعقّل ، حاصل میشود .

حرص : پس از محبّت به دنیا ، شوق و علاقه شدید پیدا کردن بآنست ، مانند نظر کردن با چشم که توجّه و میل را میرساند ، و بوسیلهٔ آن توجّه شدید عملی میشود .

طمع : درصدد جمع کردن دنیا بودن ، و همیشه منتظر بدست آوردن فرصت بودن ، برای تحصیل منافع دنیوی از هر راهیکه باشد ، و چون گوش وسیلهٔ بدست آوردن اخبار و اطلاعات بوده و همیشه مترصّد است برای تحصیل خبرهای مفید : از این لحاظ طمع بجای گوش از هیکل زندگی دنیوی استعمال شده است .

ریاء : خودنمایی است ، و آن زبان هیکل زندگی دنیوی است ، و مانند زبان وسیلهٔ نشان دادن و اظهار مقامات و حالات خود است .

عجب : خودپسندی است ، و چون پای که تنها وسیلهٔ رسیدن و حرکت بسوی مقصود مادّی بوده ، و بآن اتکاء میشود .

غفلت : نقطه مرکزی دائرهٔ زندگی مادّی است ، و بجای قلب بدن است که جریان زندگی دنیوی از آن نقطه شروع کرده و بسوی آن بر میگردد .

فناء : زندگی دنیوی رنگ ثابتی ندارد ، و بهر رنگی باشد تغییر پیدا میکند ، و از این لحاظ بهترین معرّف رنگ او رنگ فناء است .

زوال : چون زندگی دنیوی پیوسته در تبدّل و اختلاف و فناء است : پس در نتیجه ، بقاء و ثباتی نداشته و از بین خواهد رفت .

اینست اعضاء و جوارح و خصوصیات تمثال زندگی دنیوی .

این یک دو دم که مهلت دیدار ممکنست
دریاب کار ما که نه پیداست کار عمر
اندیشه از محیط فنا نیست هر کرا
بر نقطهٔ دهان تو باشد مدار عمر
در هر طرف زخیل حوادث کمین گهیست
زان رو عنان گسسته دواند سوار عمر
بی عمر زنده‌ام من و این بس عجب مدار
روز فراق را که نهد در شمار عمر

متن

الباب الثالث و الثلاثون فی الورع

قال الصادق (ع) : أَغلِق أبوابَ جوارحک عمّا یقع ضـررُه الی قـلبک ، و یَذهب بوجاهتک عند اللّه ، و یُعقّب الحسرةَ و الندامةَ یوم القیامة ، والحیاءَ عما اجترحتَ من السّیئات . والمتورِّع یَحتاج الی ثلثة اصول : الصـفحِ عـن عَـثَرات الخلق أجمع ، و ترکِ خطیئته فیهم ، و استواءِ المدح و الذم .

ترجمه

باب سی و سوم در ورع است

فرمود حضرت صادق (ع) : به بـند دریـچه‌ی اعـمال جـوارح را از چـیزهاییکه بقلب تو ضرر میزند ، و خوبی و احترام تو را که نزد پروردگار هست زائل میکند ، و حسرت و پشیمانی را در روز قیامت باقی گذارد ، و در نـتیجه در مـقابل مـعاصی و اعمال زشت خود شرمنده خواهی شد .

و شخص با ورع (پرهیزکار) محتاج بسه اصل است :

۱- چشم پوشی از لغزشها و خطاهای مردم ، خواه نسبت بخداوند یا دربارهٔ تو .

۲- ترک کردن خطا و خلاف در مقابل مردم نسبت بخدا یا دربارهٔ مردم .

۳- برابر بودن ثناگویی و بدگویی مردم دربارهٔ تـو ، کـه از هـیچکدام مسـرور یـا ناراحت و متأثر نگردی .

شرح

قلب انسان مخزن اسرار و خانه‌ای است که سزاوار است پر از مهر و محبّت و اخلاص و معرفت و نور و روحانیّت و جذبه و حقیقت باشد ، یعنی اگر آلوده بکدورت و ظلمت خویهای زشت نبوده و غرق توجّه بزندگی دنیوی و شهوات نفسانی نباشد : نورانیّت و لطافت و طهارت و روحانیّت ذاتی او جلوه کرده ، و از دریچه‌های قوای ظاهری و از اعضاء و جوارح ، صفاء و نور و پاکی و حقیقت تراوش و ظهور پیدا میکند .

پس لازم است که : نهایت مراقبت و مواظبت را دربارهٔ حواسّ و دریچه‌های ظاهری قلب رعایت کرده ، و نگذاریم از راه چشم و یا گوش و یا زبان و یا دست و یا پای و یا خیال : صفاء و طهارت و نورانیّت دل مبدّل بظلمت و محجوبیّت و کدورت گردد .

البتّه برای توفیق پیدا کردن باینمعنی : لازمست که قلب خود را از مخلوق منقطع کرده ، و مشغول بمدح و ثنای و اقبال و ادبار مردم و یا موافقت و مخالفت و حبّ و بغض و دوستی و دشمنی با غیر خدا نباشد .

متن

و أصلُ الورع دوامُ محاسَبة النفس (المحاسبة) ، و صدق المُقاوَلة ، و صفاء المعاملة ، و الخروج من كلّ شبهة ، و رفضُ كل عَيبة و رَيبة ، و مفارقة جميع مالا يَعْنيه (لا يُعينه) ، و ترک فتح ابواب لا يَدری كيف يُغلقها ، و لا يُجالس من يُشكل عليه الواضح ، و لا يُصاحب مستخِفَّ الدّين . و لا يُعارض من العلم ما لايَحتمل قلبُه ، و لا يتفهّمه من قائله (مَن قابَله) ، و يَقطع عمّن يقطعه (يَقطع)

عن اللّه عزوجل .

ترجمه

و ورع روی پایه‌های زیر برقرار میشود :

۱- پیوسته در همهٔ رفتار و کردار خود حساب داشته باشی تا متضرّر نشوی .

۲- همهٔ گفتگوهای تو از روی صدق و صفا و درستی باشد .

۳- همهٔ معاملات تو با خدا و با مردم روی نیّت پاک و صاف باشد .

۴- از موارد مشتبه و اعمالیکه روشن نیست دوری کن .

۵- از هرگونه اموریکه سوء نظر در آنها هست و پاک نیست پرهیز و دوری کن .

۶- آنچه را که برخلاف مقصود و بی فائده است ترک کن .

۷- موضوعاتیکه بیرون رفتن و استخلاص از آنها نامعلوم و مبهم است نباید وارد شده و داخل آنقسمتها گردید .

۸- با اشخاصیکه در موضوعات روشن و معلوم اشکال تراشی میکنند مصاحبت نکن .

۹- با افرادیکه نسبت بدین احترام و اهتمام و تعظیم نمی‌کنند مجالست نکن .

۱۰- با آن علوم و معارفیکه نمیتوانی آنها را تحمّل کنی معارضه نکن .

۱۱- از اشخاصیکه با خداوند متعال ارتباط و علاقه ندارند قطع رابطه کن .

شرح

آری اگر کسی بخواهد روی حقیقت با صفت ورع متّصف گردد ، نه تنها لازمست

که ترک محرّمات و عمل بواجبات کند : بلکه آن اعمال و اموریرا که موجبات خلاف و مقدّمات عصیان را فراهم میسازد ، میباید ترک نماید .

حساب نداشتن از کارها و افعال خود ، و پرهیز نکردن از اموریکه مشتبه و مشکوک است ، و وارد شدن به ابوابیکه در بیرون رفتن از آنها باشکالات برخورد میشود ، و مصاحبت و مجالست با اشخاصیکه اشکال تراشی‌های بیربط میکنند مانند برخی از مقدّس‌نماها ، و رفاقت با آنانکه از حقائق و شعائر دینی احترام نمیکنند ، و یا با حقائق و خداوند متعال ارتباطی ندارند ، و اشتغال و توجّه بعلومیکه از عهدهٔ فکر و تحمل او خارج است : همه از این قبیل است .

امثال این قبیل از امور اگرچه در شمار فرائض محسوب نیست : ولی اهمیّت آنها بیشتر و اثر آنها مهمّتر و نتیجهٔ آنها زیادتر است .

الا یا ایّها الساقی اَدِر کاساً و ناوِلها
که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکلها
شبِ تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل
کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها

متن

الباب الرابع و الثلاثون فی العِبرة

قال الصادق (ع) : قال رسول اللّه (ص) المُعتَبِر فی الدنیا عیشُه فیها کَعیش النائم یَراها و لا یَمسّها ، و (و هو) یُزیل عن قلبه و نفسه باستقباحه معاملةَ (معاملات) المغرورین بها ما یورثه الحساب و العقاب ، و یُبدِّل بها ما یُقرّبه من رضا اللّه تعالی و عفوه ، و یَغسِل بماء زوالها مواضعَ دعوتها الیه و تزیینِ نفسها الیه .

ترجمه

باب سی و چهارم در عبرت است

حضرت صادق (ع) از حضرت رسول اکرم نقل میکند : شخصیکه بنظر عبرت مینگرد ، زندگی او در دنیا مانند کسی است که خواب می‌بیند ، و همینطوریکه شخص نائم می‌بیند ولی با بدن مسّ جسمانی نمی‌کند : آدم عبرت گیرنده نیز مطالبیرا که درک میکند قابل مشاهده و مسّ نیست .

و شخص عبرت گیرنده در اثر قبیح شمردن معاملات و کارهای آنانکه فریفتهٔ زندگی دنیوی شده‌اند : از قلب و نفس خود پاک میکند آنچه را که موجب حساب و عقاب و عذاب باشد ، و در مقابل آن توجّه و اقبال به اعمالی میکند که وسیلهٔ قرب بخداوند متعال و موجب خوشنودی و عفو او است ، و سپس بوسیلهٔ آب زوال

موجبات عقاب و حساب ، پاک و شستشو میکند مواضعی را که تمایل به دنیا شده و دنیا را بسوی خود دعوت میکند ، و همچنین مواضعی را که زینتهای دنیوی و جلوه‌های آن در آنمواضع ظاهر میشود .

شرح

عبرت از عبور کردن است ، و در مورد عبور نظری و قلبی اطلاق میشود ، پس عبرت و اعتبار : به معنی پند گرفتن و نتیجه اخذ کردن و بنظر معنوی در نتایج امور و قضایا و حوادث نگاه کردن ، و از جریان صوری بمعنی و نتیجه عبور کردن است .

البته رسیدن باین مقام متوقّف است به حصول تقوی ، و تقوی هنگامی حاصل میشود که شهوات نفسانی و علائق دنیوی از دل بیرون رفته ، و در مقابل جلوه‌ها و زینتها و تظاهرات مادّی فریفته نگردد .

عبرت گرفتن یا از تکوینیّات و جهان خلقت است : مانند عبرت از تغییر و تبدّل و فناء و زوال موجودات و عوالم انسان و حیوان و نبات و جماد ، و از حالات گوناگون و اختلافات و تظاهرات و جلوه‌های امور مادی . و یا از اعمال و آثار : مانند اطاعت و معصیت و اخلاق و اعمال و رفتار مردم و نتایج و ثواب و عقاب و کیفرهایی که مترتب می‌شود .

مَزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو   یادم از کِشتهٔ خویش آمد و هنگام درو
تکیه بر اختر شب دزد مکن کاین عیّار   تاج کاووس ربود و کمر کیخسرو

گوشوار زر و لعل ارچه گران دارد گوش
دور خوبی گذرانست نصیحت بشنو

آسمان گو مـفروش ایـن عـظمت ، کـاندر عشـق
خـرمن مـه بـه جـوی خـوشه پـروین بـه دو جَـو

متن

والعبرةُ تورث صاحبَها ثلثةَ أشياء : العلمَ بما يعمل و العملَ بما يعلم ، و العلمَ بما لا يَعلم (لم يعلم) و العبرة اصلُها اوّل يُخشَى آخِرَه و آخر قد تحقّق الزهدُ فی اوّله ، و لا يَصحّ الاعتبار الّا لأهل الصفاء و البصيرة ، قال اللّه تعالی : فاعتَبِروا يا اولی الأبصار ، و قال اللّه عزّوجل أيضاً : فانّها لا تَعمی الابصارُ ولكـن تَـعمی القلوبُ التی فی الصدور ، فمن فتح اللّه عينَ قلبه و بصيرتَه بالاعتبار فقد أعطاه مَنزلة رفيعة و ملكاً عظيماً .

ترجمه

عبرت برای صاحبان خود سه اثر می‌بخشد :

اوّل - بحقیقت اعمال خود علم پیدا میکنند ،

دوم - به آنچه میدانند عمل میکنند ،

سوم - بآنچه آگاه نیستند عالم و مطلع میشوند .

عبرت نسبت بمقام زهد متأخّر است ، و نسبت بمقام خشـیت اوّل است ، پس زهد مقدّمهٔ مقام عبرت است ، و چون نظر انسان توأم با عبرت شد : بمقام عظمت و جلال حقّ متعال مطّلع گشته و خشیت حاصل خواهد شد .

و تا انسان در نتیجهٔ زهد : قلب صاف و پاک و بینا و روشن پیدا نکـرده است : نخواهد توانست نظر عبرت داشته باشد ، خداوند متعال میفرماید : فاعتبروا یا اولی

الابصار - ای صاحبان بصیرت و بینائی عبرت بگیرید . و باز میفرماید : افرادیکه کافر و محجوب گردند نه از نظر ظاهر و بینائی چشم است ، بلکه از نظر باطن و بصیرت قلبی است .

پس کسیکه پروردگار متعال روشن کند چشم قلب او را برای عبرت گرفتن : بطور مسلّم بمقام بسیار بلند و به سلطنت بزرگی رسیده است .

شرح

بطوریکه گفتیم نظر عبرت هنگامی حاصل میشود که انسان از دائرۀ محدود زندگی مادّی قدم فراتر گذاشته ، و بخواهد از قضایا و جریانهای دنیوی ظاهری بحقایق و علوم و معارف روحانی عبور کرده و آگاهی یابد .

پس در اینصورت از موارد جزئی بحکم کلّی پی برده و از اسرار اعمال و از مجهولات علوم و از معارف الهی و از صفات جلال و جمال و عظمت حقّ متعال مطّلع خواهد شد ، و در نتیجه این علوم حال خوف و خشیت حاصل خواهد شد .

تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون   کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد

متن

الباب الخامس و الثلاثون فی التَکلّف

قال الصادق (ع) : المتکلِّف مُخطیءٌ (متخلف عن الصواب) و ان أصاب ، و المتطوِّع مُصیبٌ و ان أخطأ ، و المتکلّف لا یَستجلب فی عاقبة أمره اِلّا الهَوانَ و فی الوقت الّا التَعبَ و العَناء و الشَقاء ، و المتکلِّف ظاهره ریاء و باطنه نِفاق و هما جناحان یَطیر بهما المتکلّف ، و لیس فی الجملة مِن أخلاق الصالحین و لا من شِعار المتّقین (المؤمنین) التکلّفُ فی أیّ باب کان ، قال اللّه تعالی لنبیّه (ص) : قل ما أسئلکُم علیه من أجر و ما أنا من المتکلّفین .

ترجمه

باب سی و پنجم در تکلّف است

حضرت صادق (ع) میفرماید : کسیکه بتکلّف کار میکند خطاکار است اگرچه عمل او صحیح باشد ، و هر که به قصد اطاعت و امتثال عمل می‌کند اعمال او درست است اگرچه برخلاف واقع باشد .

و شخصیکه روی تکلّف عمل میکند در عاقبت امر خود نتیجه‌ای بدست نخواهد آورد مگر خواری و ذلّت را ، و در حال حاضر نیز بجز زحمت و مشقت و ناراحتی اندوخته‌ای نخواهد داشت .

و ظاهر امر شخص متکلّف خودنمایی و ریاکاری بوده ، و باطن امر او بنفاق و

خلاف خواهد برگشت ، و با این دو بال ریاء و نفاق حرکت کرده و خواه ناخواه بسوی دوزخ و گرفتاری خواهد رسید .

و در نتیجه باید متوجّه شد که : افراد صالح و پرهیزکار هرگز روی تکلّف عمل نکرده و با این صفت متّصف نخواهند شد .

خداوند متعال به رسول گرامی خود میفرماید : بگوی بمردم که من اجر و مزدی از شماها درخواست نمیکنم ، و من در رفتار و گفتار و کردار خود هرگز برخلاف دستور پروردگار متعال تکلّفی را مرتکب نمیشوم .

شرح

تکلّف اینستکه انسان در گفتار یا در کردار خود برخلاف جریان حقیقت و روی مشقّت و زحمت اظهاراتی بنماید ، و وادارندۀ بتکلّف در اغلب اوقات خودنمایی و خودبینی است .

و در مقابل آن : تعبّد است ، یعنی اقوال و اعمال انسان فقط و فقط برای امتثال امر و اطاعت فرمان مولی و طبق دستور معیّن شده بوده ، و بجز انجام وظائف بندگی و خدمات هیچگونه منظوری نباشد .

شخص متعبّد چون بقصد خالص و نیّت پاک و بمنظور اطاعت امر پروردگار متعال کار میکند : عمل او بهر صورت خواه مطابق واقع باشد یا مخالف ، مطلوب و پسندیده است . ولی اعمال شخص متکلّف اگرچه مطابق واقع هم باشد : نامطلوب و بی نتیجه خواهد بود .

متن

و قال النبیّ (ص) : نحن مَعاشرَ الأنبیاء و الاُمَناء و الأتقیاء بُرَآءُ من التکلّف ، فاتّقِ اللّهَ و استقِم یُغنِک عن التکلّف و یَطبعک بطِباع الایمان ، و لا تشتغِل بلباس آخرُه البِلاء و طعامٍ آخره الخَلاء و دار آخرها الخراب و مال آخره المیراث و إخوان آخرهم الفِراق و عزٍّ آخره الذلّ و وَقار آخرهُ الجَفاء و عیش آخره الحسرة .

ترجمه

و فرمود رسول اکرم (ص) : ماها گروه پیغمبران و امنای پروردگار و پرهیزکاران از عیش و آلودگی دنیوی از تکلف دور هستیم .

پس در راه خدا تقوی پیدا کرده و در مقابل اوامر او استقامت داشته باشید : تا بی‌نیاز کند شما را از تکلّف و پابرجا و بر قرار کند شما را به طبیعت ایمان .

و مشغول مکن خود را با لباسیکه در آخر پوسیده خواهد شد ، و با خوراکیکه در آخر محتاج بخلاء است ، و با خانه و ساختمانیکه رو بویرانی دارد ، و با مالیکه عاقبت بورّاث منتقل خواهد شد ، و با همراهان و برادرانیکه در آخر بجدائی منتهی میشود ، و با عزّت و بزرگواری که در نتیجه بخواری و ذلّت مبدّل می‌گردد ، و با وقار و سنگینی ساختگی که هر چه زودتر کنار میرود ، و عیش و لذّتی که بحسرت و ندامت پایان میپذیرد .

شرح

ساختمان و مال و عزّت و رفقاء و برادران و عیش و لباس و خوراک از مظاهر

زندگی دنیوی مادّی هستند ، و علاقه پیدا کردن و وابستگی بآنها نشانهٔ علاقه بدنیا میباشد ، و چون یکی از اینعلاقه‌ها در دل انسان جایگیر گشت : قهراً و بی اختیار تکالیف و وظائف خود را بتکلّف انجام خواهد داد ، و بعبارت دیگر : مجبور خواهد بود که اعمال و اقوال و تکالیف دینی را طوری کش داده و بصورتی در بیاورد که با هدف باطنی و علاقهٔ قلبی خود تطبیق بدهد ، و بلکه خواه و ناخواه چنین انحرافی برای او پیدا خواهد شد .

پس یگانه وسیله ، و تنها چارهٔ دوری از تکلّف : همان تحصیل تقوی و استقامت و پافشاری در راه حقیقت است .

اینست که : مقام نبوّت ملازم با امانت و تقوی است ، تا بتواند بدون کوچکترین اعمال غرض و نظر ، وظیفهٔ الهی و دستورهای آسمانی را طبق حقیقت و واقع انجام بدهد .

بَلِّغ ما اُنزِل الیک من ربک - آنچه نازل شده است ابلاغ کن .

مستم کن آنچنان که ندانم ز بیخودی
در عرصهٔ خیال که آمد کدام رفت
زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه
رند از ره نیاز بدارالسلام رفت

متن

الباب السادس و الثلاثون فی الغُرور

قال الصادق (ع) : المَغرور فی الدنیا مِسکین و فی الآخِرة مَغبون ، لأنّه باع الافضلَ بالأدنی ، و لا تَعجب من نفسک فرُبّما اغتررتَ بمالک و صِحّة جِسمک أن لعلّک تبقی ، و ربّما اغتررتَ بطول عمرک و أولادک و أصحابک لعلّک تَنجوبهم ، و ربّما اغتررتَ بحالک (بجمالک) و مُنیَتِک و إصابتِک مأمولَک و هواک فظننتَ أنّک صادق و مُصیب ، و ربّما اغتررتَ بما تُرِی الخلقَ من الندم علی تَقصیرک فی العبادة و لعلَّ اللّه یَعلم من قلبک بخلاف ذلک .

ترجمه

باب سی و ششم در غرور است

فرمود حضرت صادق (ع) : شخص مغرور در دنیا فقیر است و در آخرت مغبون خواهد بود ، زیرا که او آخرت خود را که برتر است فروخته است بدنیای پست .

و عجب مدار از نفس خود ! پس بسا هست که مغرور میشوی بوسیلهٔ مال خود و یا بهبودی و تندرستی مزاج خود ، و تصوّر میکنی که بخاطر این وسیله زندگی تو ادامه پیدا کرده و باقی خواهی بود . و بسا میشود که مغرور میشوی از جهت طول عمر خود و یا فرزندان و یاران خود ، و خیال میکنی که آنها وسیلهٔ نجات و خلاصی تو خواهند بود . و گاهی مغرور میشوی از لحاظ حال خوش خود و فکر و نقشهٔ

جالب و آرزوهای برآورده شده و تمایلات و خواهشهای نفسانی خود که بدست آوردی ، و گمان میبری که تو در راه صدق و حق هستی . و گاهی مغرور میشوی بخاطر آنچه در مقابل مردم اظهار توبه و ندامت کرده و بر اعمال بد خود پشیمان میشوی ، و خیال میکنی که همین اندازه برای مقام عبودیت و انجام وظائف طاعت کافی است ، در صورتیکه ممکن است باطن و قلب تو برخلاف اظهار و زبان تو باشد .

شرح

غرور اینستکه انسان از ناحیهٔ خود و از راه خیالات باطل و تصوّرات برخلاف حقیقت و افکار پوچ فریفته شده و از صراط حقّ و درک واقع باز بماند ، و بطوریکه در متن گفته شد : وسائل غرور و اسباب فریفته شدن زیاد است ، و هر کسی بمناسبت شغل و مقام خویش با یک وسیله مخصوصی (از مال و عنوان و فرزندان و اصحاب و تندرستی و طول عمر و حالات خوب و جور آمدن آمال و آرزوها و برآورده شدن مقاصد و حوائج و علم و اظهار زهد و تقوی و غیر اینها) به خود بالیده و از درک حق محروم میشود .

و چون کسی باین مرض مهلک اخلاقی مبتلا گردید : کوچکترین قدمی برای کمال و سعادت در راه سیر و سلوک نخواهد توانست بردارد .

ای بی خبر از هستی خود همچو کتاب   در جلد تو آیات الهی به حجاب
یعنی ز تو حق پدید و تو از اثرش   آگاه نه‌ای چو شیشه از بوی گلاب

متن

و ربما أقمتَ نفسَک علی العبادة متکلِّفا و اللّـه یُـرید الاخـلاص ، و ربّـما افتخرتَ بعلمک و نَسَبک و أنت غافل عن مُضمَرات ما فی غَیْب اللّه تعالی ، و ربّما تَوهّمتَ أنک تَدعو اللّهَ و أنت تَدعو سواه ، و ربّما حسـبتَ أنک نـاصح للخلق و انت تُریدهم لنفسک أن یَمیلوا الیک ، و ربّما ذمـمتَ نـفسَک و أنت تَمدحها علی الحقیقة .

ترجمه

وگاهی خود را به عبادت وا میداری و روی تکلّف عبادت میکنی ، در صورتیکه مطلوب نزد پروردگار متعال اخلاص در عبادت است . و بسا هست که بوسیلهٔ علم و نسب خود بخود بالیده و مغرور میگردی ، در صورتیکه از باطن و از غیب و نتیجهٔ جریان کارهای خود غافل هستی . وگاهی خدا را می‌خوانی ، ولی در حقیقت توجه و اقبال تو بغیر خداوند است . و بسا هست که خود را نصیحت کن و خدمتگزار مردم قرار میدهی ، در صورتیکه مـقصد و مـنظور تـو دعـوت مـردم است بسـوی خـود و میخواهی خود را معرّفی کرده و دیگرانرا بجانب خود سوق بدهی . وگاهی هست که در مقابل مردم خود را کوچک شمرده و مَـذمّت مـیکنی ، در صـورتیکه مـنظور تـو بزرگ کردن و تعریف خود است .

شرح

برگشت اینهمه غرور به خودبینی است ، و خودبینی بـزرگترین حـجاب و مـانع وصول بحقّ و خدابینی است ، و تا انسان خود را می‌بیند و خود را میخواهد محال

است خدا را ببیند و روی اخلاص خدا را بخواهد ، و چون از خود گذشت و خود را ندید بخداوند رسید .

پس راه رسیدن بخدا یک قدم بیش نیست و آن از خودگذشتگی است .

گر جان به تن بـبینی مشـغول کـار او شـو

هـر قـبله‌ای کـه بـینی بـهتر ز خـودپرستی

تا فضل و عـقل بـینی بـی مـعرفت نشـینی

یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی

متن

و اعلم أنّک لن تَخرجَ من ظُلمات الغُرور و التمنّی الا بصِدق الإنابة الی اللّه تعالی ، و الإخباتِ له و معرفةِ عیوب أحوالک ، من حیث لا یُوافق العقلَ و العلمَ ، و لا یَحتمله الدینُ و الشریعةُ و سُنَنُ القُدوةِ و أئمّةِ الهدی ، و ان کنتَ راضیاً بما أنت فیه فما أحد أشقی بعلمه (عملا) منک و أضیعُ عمراً و أورثُ (فاورثت) حسرةً یوم القیامة .

ترجمه

و بدانکه تو نخواهی توانست از گرفتاریها و تاریکیهای خودبینی و آرزوهای دراز داشتن بیرون بروی ، مگر آنکه روی صدق و حقیقت بسوی خدای بزرگ برگشته ، و در مقابل عظمت او خضوع کرده ، و عیوب و نواقص احـوال خـود را بشـناسی ، آن عیوب و نواقصیکه برخلاف عقل و علم بوده ، و با دین و شریعت و سنّت رسول اکرم (ص) و طریقت حضرت ائمه (ع) موافقت نمیکند .

و هرگاه تو راضی باشی بآن حالاتیکه داری : پس کسی نیست که از لحاظ علم و عمل شقی‌تر باشد از تو و نه عمرش را ضایع کننده‌تر باشد از تو و نه در روز قیامت تأثّر و حسرت او بیشتر باشد از تو .

شرح

برای شخص مبتدی که هنوز بنور بصیرت نمیتواند حجابهای نفسانی و علائق مادّی و تاریکیهای باطنی را تشخیص بدهد : بهترین وسیله در سیر و سلوک و اصلاح نفس ، تطبیق اعمال و رفتار و گفتار و پندار خود است با موازین و آداب و احکام دینی ، پس یادگرفتن آداب و احکام و اخلاق و عقائد دینی برای هر شخصی که می‌خواهد در راه حقیقت سیر کند : از اهمّ واجبات است .

و از لحاظ کلی و اجمالی میباید : در تمام اقوال و اعمال خود مراقب خداپرستی و توجّه بخدا بوده ، و از خودپرستی و خودستایی به پرهیزد .

هر چه جز حق بسوز و غارت کن — هر چه جز دین از آن طهارت کن
تا بجاروب لا نروبی راه — نرسی در سرای الا اللّه
چون بکُشتی تو نفس را در راه — روی بنمود زود فضل اللّه

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف
مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی
خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات
مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

متن

الباب السابع و الثلاثون فی صفة المنافق

قد رضی (قال الصادق علیه السلام المنافق قد رضی) ببُعده عن رحمة اللّه تعالی ، لأنّه یأتی بأعماله الظاهرة شبیهاً بالشریعة و هو لاهٍ و لاغٍ و باغٍ (لاه لاغ باغ) بالقلب عن حقّها مستهزءٌ فیها . و علامةُ النفاق قلّةُ المبالاة بـالکذب ، و الخیانةُ ، و الوَقاحةُ ، و الدعوی بلامعنی ، و استخانةُ العین (و سُخنة العین) ، والسفهُ ، و قلّة الحیاء ، و استصغارُ المعاصی ، و اسـتیضاعُ أربـاب الدیـن ، و استخفافُ المَصائب فی الدین ، والکبرُ ، و حبُّ المدح ، و الحسدُ ، و ایثارُ الدنیا علی الاخرة ، و الشرِّ علی الخیر ، و الحثُّ علی النمیمة ، و حبُّ اللهو ، و معونةُ اهل الفسق و البغی ، و التخلّفُ عن الخیرات ، و تَنقّصُ أهلها ، و استحسانُ مـا یفعله من سوء ، و استقباحُ ما یفعله غیرُه من حَسَن ، و أمثالُ ذلک کثیرة .

ترجمه

باب سی و هفتم در صفت منافق است

فرمود حضرت صادق (ع) : شخص منافق راضـی شـده است بآنکـه از رحـمت پروردگار متعال دور باشد ، زیرا که او اعمال ظاهری خود را مطابق شـریعت انـجام میدهد ولی در باطن و از قلب کارهای خود را لهو و لغو و فساد تصوّر میکند ، و از شریعت تعدّی کرده و آن را استهزاء مینماید .

و علامتهای نفاق عبارت است از : بیباک بودن در دروغ گفتن ، و خیانت کردن به دیگران ، و شدّت بی‌حیائی ، و دعویهای پوچ بی معنی کردن ، و خائن بودن چشم ، و سبک عقلی ، و کم حیا بودن ، و به معاصی اهمیت ندادن ، و دینداران را خوار شمردن ، و گرفتاریها و ابتلأات دینی را سبک و بی‌ارج دیدن ، و خودپسندی و خودبینی ، و دوست داشتن مدح ، و حسد ورزیدن ، و دنیا را بر آخرت ترجیح دادن ، و عمل شرّ را بر اعمال خیر مقدّم داشتن ، و تمایل پیدا کردن بر سخن چینی ، و لهو و لغو را دوست داشتن ، و بر اهل فسق و ظلم همراهی کردن ، و از اعمال نیکو روگردان شدن ، و اهل خیر را کوچک شمردن ، و کارهای زشت خود را نیکو دیدن ، و کارهای نیکوی دیگران را بد اندیشیدن ، و امثال اینها .

شرح

شخص منافق روی حقیقت معتقد بشریعت نبوده ، و هدف معیّن و مرام مخصوص و عقیدهٔ ثابتی ندارد ، و گفتار و رفتار او برخلاف باطن و قلب او است ، اینستکه : بمقتضای حال و مقام و موافق اعتقاد اشخاص متدیّن تظاهر بدین و اعتقاد میکند ، دروغ میگوید ، ادعای بی حقیقت میکند ، خودبینی و خودستایی مینماید ، حقّ و اهل حقّ را کوچک و خوار میشمارد ، از کارهای باطل و اعمال زشت و از ظلم و لهو و شرّ خودداری نمیکند ، و بجز تأمین زندگی دنیوی و تحصیل مال و عنوان هدفی ندارد .

گـــوئیا بـــاور نـــمیدارنـــد روز داوری

کاین همه قلب و دغل در کار داور میکنند

متن

و قد وصفَ اللّهُ المنافقينَ فی غیر مَوضع ، فقال عزّ مِن قائل : و مِن الناسِ مَن یَعبدُ اللّه علی حَرْف فان أصابَه خیرٌ اطمأنّ به و ان أصابَتْه فِتنة انقلبَ علی وجهه خسِرَ الدنیا و الاخرةَ ذلک هو الخُسرانُ المبین . و قال عزّ مِن قائل ایضاً فی صفتهم : و مِن الناس مَن یَقول آمنّا باللّهِ و بالیَوم الاخر و ما هم بمُؤمنین یُخادِعون اللّهَ و الّذینَ آمَنوا و ما یَخدعون الّا انفسَهم و ما یَشعُرون فی قلوبِهم مَرضٌ فزادَهم اللّهُ مرضاً . و قال النبی (ص) : المنافق اذا وعد أخلفَ ، و اذا فَعل أفشی (اساء) ، و اذا قال کذَب ، و اذا ائتُمِن خان ، و اذا رُزِق طاشَ ، و اذا مُنِع غاشَ . و قال النبیّ (ص) أیضاً : مَن خالفت سریرتُه علانیتَه فهو منافق ، کائناً مَن کان و حیث کان و فی أیّ زمان کان ، و علی ایّ رُتبة کان .

ترجمه

خداوند متعال در موارد متعدد منافقین را معرّفی کرده است : برخی از مردم هستند که پروردگار جهان را به زبان عبادت میکنند ، پس اگر خیری پیش آید ثابت و پابرجا میشوند ، و اگر شرّی برسد رو برمیگردانند ، آنان از لحاظ دنیا و آخرت در خسارت هستند و این خسران بزرگیست .

و باز خداوند متعال در وصف آنان میفرماید : برخی از مردم هستند که گویند ما ایمان داریم به خدا و بروز قیامت ، و آنان ایمان ندارند ، و میخواهند با این تظاهر خدا و دینداران را گول بزنند ، در صورتی که خودشان را گول میزنند ، و هیچگونه توجّه و شعوری ندارند ، و دلهای آنان بیمار است و خداوند بیماری قلوب آنان را زیاد کرده است .

و حضرت رسول اکرم (ص) میفرماید : منافق آن کسی است که چون وعده‌ای بدهد تخلّف میکند ، و هرگاه عملی بجا آورد پیش مردم آشکار مینماید ، و چون بخواهد حرف بزند دروغ میگوید ، و اگر باو اطمینان کنند خیانت میورزد ، و هرگاه وسعتی پیدا کرده و مالدار باشد بی بند و بار میشود ، و اگر در فشار باشد شروع می‌کند به تقلّب و حیله ورزی .

و باز آنحضرت فرمود : کسیکه ظاهر او مخالف باطن و قلب او شد منافق است ، هر که میخواهد باشد و در هر کجا باشد و در هر زمانی باشد و در هر رتبه و مقامی باشد .

شرح

اشخاصیکه هدف صحیح و برنامهٔ قطعی و راه صددرصد مستقیم و درست و واقعیّت‌داری برای خودشان اتخاذ نکرده‌اند : در مرتبهٔ اول به خود ستم روا داشته و خود را از مرحلهٔ سعادت و خوشبختی و خیر و کمال محروم ساخته‌اند .

منافق به هر درجه‌ای باشد : به همان اندازه محرومیّت دارد .

منشأ نفاق : سالم نبودن قلب و محجوب بودن او است بوسیلهٔ صفات رذیله و اخلاق حیوانی ، مانند خودبینی و خودنمایی و خودپسندی و محبّت بدنیا و بی حیائی و حسد و محبّت به لهو و لعب . و در اثر این صفات و این محجوبیّت : از ایمان به پروردگار جهان و از ایمان بروز قیامت محروم میشود .

غلام همت دُردی کشان یکرنگم   نه آن گروه که ازرق لباس و دل سیهند

متن

الباب الثامن و الثلاثون العقل و الهَوی

قال الصادق (ع) : العاقل مَن کانَ ذلولا عند إجابة الحقّ ، مُـنصِفاً بـقوله ، جَموحاً عند الباطل ، خَصیما بقوله ، یَترُکُ دنیا و لا یَترُک دینَه . و دلیلُ العاقل شیئانِ صدقُ القول و صوابُ الفعل ، و العاقلُ لا یُحدِّث بـما یُـنکره العـقول و لایتعرّض للتُهمة و لا یَدَعُ مداراتَ من ابتُلِی به ، و یکون العلم دلیلَه فی أعماله و الحلم رفیقَه فی أحواله و المعرفةُ رفیقَه فی مَذاهبه .

ترجمه

باب سی و هشتم در عقل و هوی است

فرمود حضرت صادق (ع) : عاقل کسی است که در قبول کردن حق آرام و نرم باشد ، و در مقابل قول حق انصاف بدهد ، و سرکش باشد در مقابل باطل ، و با قول بـاطل و نـاحق مـخالفت کـند ، و از مـنافع دنـیوی دست مـیکشد ، ولی از آخـرت صرفنظر نمیکند . و علامت شخص عاقل دو چیز است : راستگویی و درستکرداری .

و شخص عاقل : هرگز سخنی نمیگوید که نزد عقل منکَر و مردود باشد ، و کاری نمیکند که خود را در معرض تهمت قرار بدهد ، و با افراد ناملائم و ناجوریکه برخورد میکند مدارا مینماید ، و پیوسته براهنمایی و هدایت عقل کار میکند ، و حلم را در احوال و امور خود قرین قرار میدهد ، و در مذهب و سیر و راه خـود روی مـعرفت

قدم بر میدارد .

شرح

عقل شدّت و قوّت نورانیّت روح است که بوسیلهٔ آن راه سعادت و خوشبختی و کمال انسانیّت را در تمام احوال و اقوال و اعمال خود تشخیص داده ، و مصالح و مفاسد و خیر و ضرر امور خود را تعقّل میکند .

و علائمی که اشاره شد : همه از جزئیّات و مصادیق صلاح و سعادت و خیر انسان است که در راه تکمیل نفس و تأمین روحانیّت و تحصیل کمال محتاج بعملی کردن و اجراء آنها خواهد بود .

کدخدای تـن بشـر عـقلست   از همه حال با خبر عقلست
هـر کـه بـا عـقل آشـنا بـاشد   از هــمه عــیبها جــدا بـاشد

متن

والهَوی عدوُّ العقل و مُخالف الحقّ و قَـرین البـاطل ، و قـوّةُ الهَـوی مـن الشَهوات ، و أصلُ علاماتِ الهَوی مِن أکلِ الحرام و الغـفلةِ عَـن الفَـرائـض و الاستهانةِ بالسُنَن و الخوضِ فی المَلاهی .

ترجمه

و هوی دشمن عقل و مخالف حق و حقیقت و همراه باطل است .

و هوی از شهوات نفسانی نیرو میگیرد .

و ریشهٔ علامات و آثار هوی : از چهار چیز تولید میشود .

۱- از خوردن مال حرام ،

۲- از غفلت کردن در انجام فرائض و تکالیف واجب ،

۳- از سستی و مسامحت در بجا آوردن آداب و سنن الهی ،

۴- از بیباکی در فرو رفتن در شهوات نفسانی و لهو و لغو .

شرح

هوی نفس : عبارت از تمایلات نازلهٔ نفس است ، زیرا در لغت برای هوی دو مفهوم منظور می‌شود : اول - میل و محبّت ، دوم - نزول و سقوط و انحطاط . پس رفتار و کردار و گفتار انسان اگر روی تعقّل و تدبّر و فکر صحیح و بملاحظهٔ صلاح و خیر انجام بگیرد : آن را عقلانی گویند . و اگر روی تمایلات مادّی و حیوانی و شهوات جسمانی صورت بگیرد : آن را نفسانی و به عبارت دیگر هوی و هوس خوانند .

و همینطوریکه چهار امر گذشته ریشه و مُولِّد درخت هوی است : طرف مقابل آنها نیز مؤیّد و مقوّی درخت عقل میباشد .

پس کسیکه میخواهد جنبهٔ روحانیت و عقل خود را تقویت و تربیت و تکمیل کند : ناچار میباید این چهار چیز را رعایت نماید :

اول - از غذا و خوراک حرام و مشتبه اجتناب کند ،

دوم - در انجام فرائض و تکالیف واجب الهی نهایت کوشش و مراقبت را داشته باشد ،

سوم - تا حدود امکان مواظب آداب و سنن و مستحبّات دینی باشد ،

چهارم - از لهو و لعب و لغو و شهوت به پرهیزد .

متن

الباب التاسع و الثلاثون فی الوَسْوسة

قال الصادق (ع) : لا یَتمکّن الشیطان بالوسوسة من العبد الا وقد أعرضَ عن ذکر اللّه و استَهانَ بأمره و سکَن الی نَهیه و نَسِی اطّلاعَه علی سِرّه . و الوسوسةُ ما تکون من خارج القلب باشارة معرفة العقل و مجاورة الطبع ، و أما اذا تَمکّن فی القلب فذلک غیّ و ضلالة و کفر ، و اللّه عزوجل دعا عبادة بلطف دَعوته و عرّفهم عداوةَ ابلیس ، فقال عزّ مِن قائل : اِنّ الشیطانَ لکم عدوّ مُبین ، و قال تعالی : اِنّ الشیطانَ لکم عدوّ فاتّخِذوه عدوّاً .

ترجمه

باب سی و نهم در وسوسه است

فرمود حضرت صادق (ع) : شیطان در راه وسوسه کردن برقرار و پابرجا نمیشود مگر آنکه انسان از ذکر پروردگار متعال اعراض کرده و فرمانها و دستورهای الهی را خوار شمرده و بر نواهی و مَناهی او تکیه زده و از علم و آگاهی و احاطهٔ خداوند متعال غفلت بورزد .

و وسوسه در زمینهٔ معرفت عقل و تمایل به عالم طبیعت از خارج قلب وارد قلب میشود ، و چون جنبهٔ طبیعت و شهوات مادّی بر جنبهٔ عقل غالب شده و توجّه و معرفت عقل رخت بربست : وسوسه چنان محکم و برقرار میگردد که بمرحلهٔ کفر و

ضلالت منتهی میشود .

و خداوند متعال بلطف و مهربانی بندگان خود را بسوی خود دعوت فرموده ، و دشمنی و عداوت شیطان را به آنان معرّفی نموده است ، میفرماید : شیطان دشمن محکم و آشکاری است با شما . و باز میفرماید : شیطان دشمن شما است پس او را دشمن خود قرار بدهید .

شرح

جوهر نفس و قلب انسان به مقتضای (کلّ مولود یولَد علی الفطرة) پاک و صاف است ، و در این لوحهٔ صاف و لطیف از دو طرف فعالیت و نفوذ و تصرفاتی بعمل آید ، از طرف جنود الهی رحمانی الهامات توأم با خیر و صلاح و سعادت نموده میشود ، و از طرف جنود ابلیسی شیطانی وسوسه‌های گمراه کننده و وحی‌های منحرف کننده عرضه میشود (و ان الشیاطینَ لیوحون الی اولیائهم) ، و جنود الهی از عالم ملکوت و جبروت بر میخیزند ، چنانکه جنود شیطانی از عالم ملک و طبیعت روی کار آیند .

پس انسان را دو وجهه هست : یکروی بجانب عقل و ملکوت ، و یکروی بجانب ملک و طبیعت ، و بهر طرف که متمایل گشته و روی نمود : در تحت حکومت و تصرّف و نفوذ جنود آن سرزمین واقع خواهد شد .

و یگانه برنامهٔ تمام و کامل سیر به سوی جهان ملکوت و روحانیّت : همان آداب و احکام و اوامر و نواهی دینی است ، چنان که تنها علامت ارتجاع و برگشت به سوی طبیعت و شیطنت : ترک دستورهای الهی و مخالفت تکالیف دینی می‌باشد .

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل   مطیع نفس و شیطانی چه حاصل

بـــود قـدر تـو افـزون از مـلایک   تو قدر خـود نـمیدانـی چـه حـاصل

متن

فکُن معه کالغریب مع کَلب الراعی یَفزع الی صاحبه فی صَرفه عنه ، کذلک اذا أتاک الشیطانُ مُوسوِساً لیُضلّک عن سبیل الحق و یُنسیک ذکر اللّه : فاستعِذ منه بربّک و ربّه ، فانه یُؤیّد الحقَ علی الباطل و یَنصر المظلومَ ، بقوله عزوجل : انه لیسَ له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتَوکّلون . و لن تَقدر علی هذا و معرفةِ اتیانه و مذاهبِ وسوسته اِلّا بدوام المـراقـبةِ و الاسـتقامةِ عـلی بِسـاط الخدمة و هیبة المطّلِع و کثرةِ الذکر ؛ و اما المُهمِل لاوقاته : فهو صیدُ الشیطان لامحالة .

ترجمه

و معامله کن با شیطان مانند معاملهٔ شخص غریب با سگ چوپان که چون سگ بسوی او حمله کند ناچار از شر او بصاحب سگ که چوپان است پـناهنده خـواهـد شد ، پس تو را نیز میباید هنگام وسوسه و حملهٔ شیطان که میخواهد تـو را از راه حق منحرف کرده و از ذکر پروردگار متعال منصرف نماید : پناهنده به خدای خود و خدای او باشی ، تا تو را در صراط حق و حقیقت پایدار کرده ، و با توجه و یاری او بر باطل غالب و مسلّط گشته ، و شرّ دشمن ظالم را از سر تو برطرف سازد .

خـداونـد مـتعال مـیفرماید : شـیطان را تسـلّط و حکـومتی نـیست دربـارهٔ آن اشخاصیکه ایمان و اعتماد به خدا پیدا کرده و امور خود را باو واگذاشته‌اند .

و البته باید متوجه باشی که : تو هرگز نخواهی توانست شـرّ شـیطان را از خـود

برطرف کرده و کیفیّت و خصوصیّات نفوذ شیطان و راههای وسوسهٔ او را خوب بفهمی ؛ مگر آنکه پیوسته حالت مراقبت و مواظبت داشته ، و در آستانهٔ بندگی و خدمت ، استقامت و ثبات پیدا کرده ، و از عظمت پروردگاریکه آگاه و محیط است هراسیده ، و تا ممکن است در یاد خداوند متعال باشی .

و امّا اگر برخلاف مراقبت و استقامت و ذکر و خوف ، اوقات خود را به بیهوده و لغو و لهو صرف کرده و عمر گرانمایه را با اهمال و مسامحه سپری کردی : ناچار صید شیطان خواهی شد .

شرح

بطوریکه گفته شد ، وسوسه در زمینهٔ معرفت عقل هنگام مجاورت طبع حاصل میشود ، وکسی میتواند از اصل وسوسه و از خصوصیّات آن و از کیفیّت ردّ آن آگاه باشد که : در مقام مراقبت و در حال استقامت در بندگی باشد ، و امّا دیگران نه تنها وسوسه را تشخیص نمیدهند ، بلکه مغلوب وسوسه و پیوسته در تحت تأثیر آن قرار گرفته ، و از محیط فعّالیّت عقل و از مقامات روحانی و معارف الهی منحرف گشته‌اند .

این اشخاص که تحت تأثیر وساوس شیطانی قرار گرفتند : افکار و عقاید خود را صحیح و درست تصوّر کرده ، و از راههای دیگر انتقاد مینمایند .

متن

واعتبِر بما فعلَ بنفسه من الإغواء و الاغترار و الاستکبار ، حیث غرّه و أعجَبه عملُه و عبادته و بصیرته و رأیُه و جرأتُه علیه ، قد أورثَه علمُه و معرفته و

استدلاله بعقله (بمعقوله) اللعنةَ علیه الی الأبد ، فما ظنّک بـنصحه و دعـوته غیرَه ؟ فاعتصِم بحبل اللّه الأوثق و هو الالتجاء الی اللّـه و الاضـطرار بـصحة الافتقار الی اللّه فی کل نَفَس ، و لا یَغرّنک تزیینه الطاعات (للطاعة) علیک ، فانه یَفتح لک تسعةً و تسعین باباً من الخیر لِیَظْفر بک عند تمام المائة ، فقابِله بالخلاف و الصدّ عن سبیله و المضادّة باستهوائه (باهوائه) .

ترجمه

و عبرت بگیر از آنچه شیطان دربارهٔ خود عمل کـرده ، و گـمراه کـردن و مـغرور شدن و تکبّر نمودن را نسبت به خود روا داشته است ، هنگامی که عمل و بصیرت و عبادت و رأی و جرأت و جسارت او موجب غرور و فریفته شدن او گشته ، و علم و معرفت و استدلال عقلی او باعث شده است که برای همیشه در مورد طعن و لعـن قرار گیرد ، پس چگونه میتوان به چنین فردی اطمینان پـیدا کـرده و بـنصیحت و دعوت و صلاح دید او اعتماد نمود .

پس بحبل محکم خـداونـد مـتعال چـنگ بـزن ، و آن پـناهنده شـدن است بـه پیشگاه پروردگار متعال ، و از صمیم قلب و با کمال بیچارگی و در هر حال خود را نیازمند دیدن است .

و چون شیطان طـاعات و اعـمال تـو را تـزیین بـنماید : هـرگز مـغرور و فـریفته مباش ، زیرا ممکن است نود و نه باب از خیر و نیکویی را به روی تو باز کند ، و پس از نود و نه امر در قدم صدم کار خود را صورت بدهد .

پس در مخالفت او پیوسته برقرار باش ، و راه نفوذ و فریب او را بگیر ، و با میل و هوی خواهی و مقاصد او مبارزه کن .

شرح

این قاعده در تمام موارد و نسبت باشخاصیکه نظر اغواء و اضلال دارند : جاری است ، یعنی صدها عمل خیر انجام میدهند ، و مدتها اظهار صلاح و خودنمایی میکنند ، و لاف زهد و تقوی میزنند ، و لباس اهل ایمان و قدس میپوشند ، تا مقصد نهایی و نیت باطنی و فاسد خود را اجراء نمایند .

این عمل شیطان دربارهٔ افراد معمولی تنها نیست ، بلکه نسبت بآنانیکه در مراحل سیر و سلوک و مکاشفه هستند : باز جریان پیدا میکند .

متن

الباب الاربعون فی العُجب

قال الصادق (ع) : العَجَب کلَّ العَجَب ممّن یُعجَب بعمله و هو لا یَدری بِمَ یُختَم له ، فمن أُعجِب بنفسه و فعله (فی فعله) فقد ضلّ عن مَنهج الرشاد و ادّعی ما لیس له ، و المدّعِی من غیر حق کاذب و ان خفی دعویه و طال دهرُه ، فانّ اولَ ما یُفعل بالمُعجَب نزع ما اُعجِب به لیَعلم انه عاجز حقیر و یَشهَد علی نفسه لتکون الحجةُ أوکدَ علیه کما فُعِل بابلیس .

ترجمه

باب چهلم در عُجب و خودبینی است

فرمود : حضرت صادق (ع) عَجَب و تمام عَجَب ازکسی است که بسبب اعمال و عباداتش خودبینی پیدا کند ، و او نمیداند که عاقبت امر و انجام کارش چگونه خواهد بود .

پس کسیکه بسبب حالات و اعمال خویش بخود ببالد : بطور مسلّم از راه هدایت و سعادت منحرف وگمراه گشته و چیزی را که اهلیّت ندارد ادعاء کرده است ؛ و هر که امریرا که سزاوار آن نیست و برخلاف حقیقت دعوی نماید : دروغگو خواهد بود ، اگرچه دعوی او در دل نهان بوده و مدّت و مهلت به او داده شود .

و نخست چیزیکه بیک شخص مبتلا بخودبینی وارد میشود : اینستکه آنچه

وسیلهٔ عجب و خودبینی است از او گرفته میشود تا بعجز و حقارت خود آگاه گشته و دربارهٔ خود باین معنی که عاجز و ناتوان است شهادت بدهد ، و در اینصورت حجت خدا برای او تمام خواهد شد ، چنانکه عاقبت امر ابلیس اینطور شد .

شرح

منشأ خودبینی جهالت است ، یعنی جهالت بعظمت و جلال و جمال و نفوذ پروردگار متعال ، و نتیجهٔ اینجهالت : توجه نکردن به فقر و ضعف و عیوب و محدودیّت خود میباشد . و در اثر این دو نادانی : صفات و حالات و اعمال و عبادات انسان جلوه پیدا کرده ، و حالت خودبینی و عجب و خودپسندی پدیدار میشود . پس خودبینی برخلاف حقیقت است ، و در واقع غفلت کردن از ضعف و فقر و عیوب خویش می‌باشد .

متن

والعُجب نَباتُ حَبّةِ الکفر (حبُّها الکفر) و أرضُه النفاق و ماؤه البَغی (الغی) و أغصانُه الجهل و وَرَقه الضلالة و ثمرته اللعنة و الخلود فی النار فمن اختار العُجب فقد بذَر الکفر و زرَع النفاق ، فلا بدّ من أن یُثمر بأن یصیر الی النار .

ترجمه

و عُجب فرع دانهٔ کفر است ، که در زمینهٔ نفاق نمو و رشد پیدا کرده ، و با آب ظلم سیراب میشود ، و شاخه‌های آن جهالت است ، و برگهای آن ضلالت است ، و میوهٔ آن لعنت و خلود در آتش است .

پس کسیکه با صفت عجب متصف گردید : البته تخم کفر را کاشته ، و با زراعت و کشاورزی نفاق ، ناچار نتیجهٔ آن گرفتاری و آتش خواهد بود .

شرح

خود را دیدن در مقابل خدابینی است ، و هنگامی انسان خود را دیده و از خود ستایش کرده و خود را می‌پسندد که : نتواند عظمت و جلال پروردگار متعال را دیده و در مقابل او خضوع و خشوع کند . و اینمعنی در حقیقت مرتبه‌ای است از مراتب کفر ، و چون این مرتبه در دل انسان جایگیر گشت : زمینهٔ نفاق و خلاف فراهم شده ، و بوسیلهٔ تعدّی کردن از حقّ و تجاوز از صراط حقیقت و معرفت و ظلم بر خود و دیگران ، جهالت و ضلالت شاخ و برگ پیدا خواهد کرد .

متن

الباب الحادی و الاربعون فی الأكل

قال الصادق (ع) : قلّةُ الأكل محمود فی كلّ حال و عند كلّ قوم ، لأنّ فيه مصلحةً للظاهر و الباطن ، و المحمودُ من المأكولات اربعةٌ ، ضَرورة و عُدّة و فُتوح و قُوّة : فالأكلُ الضَروریّ للأصفياء ، و العُدّة لقوام الاتقياء ، و الفتوح للمتوكّلين ، و القوة للمؤمنين ، و ليس شیء أضرَّ علی قلب المؤمن من كثرة الاكل ، فيُورث شَيئينِ قسوَة القلب و هيجانَ الشهوة والجوعُ إِدام للمؤمنين و غِذاء للروح و طعام للقلب و صِحّة للبدن .

ترجمه

باب چهل و یکم در خوردن است

فرمود حضرت صادق (ع) :کم خوردن بهر حال و نزد همه پسندیده است ، زیرا در آن صلاح و خیر ظاهر و باطن است .

و آنچه از انواع خوردنها مطلوب و پسندیده است ، چهار است :

اوّل - خوردن ضروری است که : برای انبیاء و افراد برگزیده میباشد .

دوّم - خوردن عُدّه (به ضم اول) که به معنای مهیّا شده برای امر دیگر است : و این برای پرهیزکاران است که خوراک را مقدّمهٔ انجام وظایف قرار میدهند .

سوم - خوردن فتوح است که : وسیلهٔ گشایش امر متوکلین است .

چهارم - خوردن قوت است که : برای توانایی و نیرو گرفتن مؤمنین است .

و چیزی که ضرر و صدمهٔ آن بر قلب مؤمن بیشتر و شدیدتر از بسیار خوردن باشد نیست ، زیرا آن دو اثر می‌بخشد : قساوت و سنگدل شدن ، و هیجان و جوش قوهٔ شهوت .

و گرسنگی نان و خورشت مؤمنین است ، و غذای روح است ، و طعام قلب است ، و موجب تندرستی تن میباشد .

شرح

غذا خوردن سه مرتبه دارد :

۱- بمنظور لذّت بردن از غذا و طعام است و بس : و این موافق مقام و فهم حیوانات است که تا آنجا که از خوراکی لذّت میبرند میخورند ، و هیچگونه رعایت بهداشت و تندرستی و یا ملاحظهٔ روحانیّت و معنویّت نمیکنند .

۲- بمنظور لذّت بردن از خوراکی با حفظ بهداشت تن : و در اینمقام هر دو قسمت رعایت میشود ، و اشخاصیکه اینطور هستند : در اثر علوم پزشکی و بهداشتی و یا تجربه ، مقیّدند که خوردن و التذاذ از طعام بیش از حدود بهداشتی نباشد .

۳- به منظور حفظ روحانیّت و برای توفیق در انجام وظائف الهی : و در اینمرتبه است که چهار نوع مزبور متصوّر میشود ، و باختلاف مقامات اصفیاء ، اتقیاء ، متوکلین ، مؤمنین ، نیّت و مقصود در خوردن متفاوت خواهد شد .

متن

قال النبی (ص) : مامَلأابنُ آدم وِعاءاً أشرَّ من بطنه . و قال داود (ع) : ترک لقمة مع الضرورة الیها أحبُّ الیَّ من قیام عشرین لیلةً . و قال رسول اللّه (ص) : المؤمن یأکل فی معاً واحد و المنافق فی سبعة أمعاء . و قال النبی (ص) : ویل للناس من القَبْقبین ، قیل و ما هما یا رسولَ اللّه ؟ قال : البطنُ و الفرجُ . و قال عیسی بن مریم علیهما السلام : ما أمرض قلب بأشدَّ من القسوة ، و ما اعتلّت نفس بأصعبَ من بُغض الجوع ، و هما زِماما الطَرد و الخِذلان .

ترجمه

فرمود حضرت رسول اکرم (ص) : پر نکرده است آدمی ظرفی را که شرّ و ضررش بیشتر از شکم خود باشد . و فرموده است حضرت داود (ع) : ترک کردن یک لقمه با نیازمند بودن بآن محبوبتر است پیش من از قیام بیست شب برای عبادت . و فرمود رسول خدا (ص) : مؤمن بیک روده میخورد و منافق به هفت روده . و باز فرمود : وای باد مردم را از شر دو عضو : شکم و فرج . و فرمود حضرت عیسی (ع) : هیچ دلی بیمار نمیشود که شدیدتر باشد از بیماری قساوت ، و هیچ علّت و مرضی برای نفس انسان دشوارتر و بدتر از علاقه به پرخوری و بغض گرسنگی نیست ، و این دو بیماری دو مهارند برای مطرود شدن و دور گشتن از رحمت الهی و نزدیک شدن به شقاوت و گمراهی .

شرح

امتلاء معده بزرگترین مانع از پدید آمدن حال توجّه و حضور و خضوع و خشوع

و روحانیّت است ، و تا معده پر است : اقبال بطاعت و عبادت پیدا نشده ، و مجال پرداخت بدل و فرصت برای انجام وظائف باقی نخواهد ماند .

اندرون از طعام خالی دار   تا در او نور معرفت بینی

پس اولین قدم برای مهیّا شدن در راه سیر و سلوک : پرهیز کردن از خوردن زائد از حدّ لازم است ، تا بتواند همیشه خود را مهیّای حضور و توجّه و خضوع و عبادت و خشوع نماید .

بی سود بود هر چه خورد مردم در خواب
بیدار شناسد مزه از منفعت و ضر
بیدار شو از خواب خوش ای خفته چهل سال
بنگر که ز یارانت نماندند کس ایدر
تا کی تو بتن برخوری از نعمت دنیا
یک چند بجان از نعم دانش برخور
از خواب و خور انباز تو گشته است بهائم
آمیزش تو بیشتر است انده کمتر
چیزی که ستورانت بدان با تو شریکند
منّت ننهد بر تو بدان ایزد داور

متن

الباب الثانی و الاربعون فی غَضّ البصر

قال الصادق (ع) : ماغتَنم أحد بمثل ماغتَنم بغَضّ البصر ، لان البصر لایُغَضّ عن مَحارم اللّه الّا و قد سبَق الی قلبه مشاهدة العظمة و الجلال ، سُئل امیر المؤمنین (ع) بماذا یُستعان علی غضّ البصر ؟ فقال بالخُمود تحتَ سلطان المطّلِع علی سرّک . والعینُ جاسوس القلب و بَرید العقل ، فغُضَّ بصرَک عمّا لایَلیق بدینک و یُکرهه قلبک و یُنکره عقلُک ، قال النبی (ص) : غُضّوا أبصارکم تَرَوْن العجائب . قال اللّه عزوجل : قل للمؤمنین یَغضّوا من أبصارهم و یَحفظوا فروجَهم . و قال عیسی بن مریم علیهما السلام للحَواریّین : اِیّاکم و النظرَ الی المَحذورات (المخدورات) فانّها بَذرُ الشهوات و نَبات الفسق .

ترجمه

باب چهل و دوم در پوشیدن چشم است

فرمود حضرت صادق (ع) : استفاده و غنیمت نمیبرد کسی بمانند آنچه از چشم پوشیدن استفاده میکند ، زیرا که چشم از محرّمات پوشیده نمیشود مگر آنکه جلوهٔ عظمت و جلال پروردگار متعال در قلب مشاهده شود .

از حضرت امیرالمؤمنین (ع) پرسیدند : بچه وسیله استمداد میشود برای موفّق شدن به پوشیدن چشم ؟ فرمود : به وسیلهٔ خضوع و اطمینان پیدا کردن در

تحت سلطنت و حکومت کسیکه آگاه است بر باطن تو .

و چشم جاسوس قلب و سفیر عقل است ، پس چشم خود را بپوشان از آنچه سزاوار دین تو نیست و از آنچه قلب تو آنرا مکروه میدارد و یا عقل انکار میکند .

فرمود رسول اکرم (ص) : چشم از محرّمات بپوشانید تا امور عجیب مشاهده کنید .

و خداوند متعال فرموده است : بگوی به مؤمنین که چشمهای خود را بپوشانند و فروج خود را حفظ کنند .

و حضرت عیسی (ع) بحواری خود فرموده است : پرهیز کنید از نظر به سوی محذورات و آنچه ممنوع شده است ، زیرا اینچنین نظر تخم شهوات بوده و فرع و شاخهٔ فسق و فجور است .

شرح

فرمانده و حاکم چشم مانند قوای ظاهری دیگر بدن : قلب است ، و قلب نیز در تحت سیطره و حکومت و نفوذ پروردگار جهان که حکومت بر همهٔ قوای مادّی و معنوی و نیروهای جهانی دارد ،کار می‌کند . پس قلب اگر در مقابل عظمت پروردگار متعال خاشع و فرمانبردار و مطیع گشت : حکومت و فرمان او نیز از محیط خواست و رضایت و دستور خداوند متعال خارج نخواهد شد .

و در صورتیکه قلب انسان منزل شیطان و محلّ نفوذ و وحی و تصرّف ابلیس قرارگرفت : قهراً چشم و گوش و زبان و دست و پای انسان نیز مقهور و مغلوب هوی و هوسهای شیطانی و تحت نفوذ و اراده و تصرّف و حکومت جنود ابلیسی واقع خواهد شد .

چشم گذشته از آنکه وسیلهٔ بروز صفات قلبی و آلت درک و احساس است :

موجب شدّت تیرگی و امتداد محجوبیت قلب بوده ، و سبب مزید فسق و فجور و شهواترانی خواهد بود . و بعبارت دیگر : نظر اول چشم به اقتضای باطن و بدستور و ارادهٔ قلب صورت میگیرد ، و در عین حال همین نظر مقام اقتضاء و قوهٔ باطنی را بمرتبهٔ فعلیّت آورده ، و تحریک و تشدید و تقویت و تمدید میکند .

متن

قال یحیی بن زَکریّا علیهما السلام : الموتُ أحبُّ الیّ مِن نَظرة بغیر واجب . و قال عبدُاللّه بن مسعود رضی اللّه عنه لرجل نظَر الی امرأة قد عادها فی مرضها : لوذهبَتْ عیناک لکان خیراً لک من عیادة مریضک . و لا تَتوفّی (و لا تتوفر) عینٌ نصیبَها من نظر الی مَحذور الا و قد انعقدَ عقدةٌ علی قلبه مـن المُـنیة ، و لاتنحلّ الا باحدی الحالتین : امّا ببکاء الحَسرة و الندامة بتوبة صـادقة ؛ و امّـا بأخذ حظّه (نصیبه) مما تَمنّی و نَظَر الیه ، فآخِذُ الحظّ من غیر توبة مَصیره الی النار ، و أما التائبُ الباکی بالحسرة و الندامة عن ذلک فمأویه الجنّة و مُنقلَبه الی الرضوان .

ترجمه

فرمود حضرت یحیی (ع) : مرگ بهتر است برای من از نگاهی که واجب و لازم نباشد .

و عبداللّه بن مسعود (رض) بمردیکه از زنی عیادت کرده ، و بـصورت او نگـاه کرده بود ، گفت : اگر چشمهای تو از بین میرفت بهتر بود برای تو از عیادت کردن این مریض .

و چشمی از نگاه کردن به چیز ممنوع و حرام حظّ نمیبرد مگر آنکه گرهی از آرزوهای مادّی و شهوات نفسانی در دل او بسته شود ، و این گره باز نمیشود مگر بوسیلهٔ یکی از دو حالت : یا بوسیلهٔ توبهٔ خالص و گریهٔ حسرت و پشیمانی کامل ، و یا برسیدن بآرزوی خود و بدست آوردن شهوت و خواهش نفسانی .

در این صورت اگر در نتیجه موفّق بتوبه و پشیمانی کامل نشد : بسوی آتش و گرفتاری شدید و عذاب سخت خواهد برگشت . و اما در صورت اول که توبه و پشیمانی و حسرت و گریه و زاری باشد : برگشت به سوی بهشت و خوشنودی پروردگار متعال خواهد بود .

شرح

به طوری که گفته شد ، ادامهٔ نظر و استیفاء حظّ بصر موجب شدّت محجوبیّت قلب است (انعقَد عُقدةٌ) ، و عقدهٔ قلبی هم اگر به اشک حسرت و توبه و ندامت زائل و پاک نشود : سبب ظهور اعمال فاسد و افعال نامشروع خواهد بود (فانها بذر الشهوات و نبات الفسق) .

پس در اثر مراقبت و محاسبت و توجّه چون جلوگیری از نظر گردید : بتدریج از حالت اقتضایی و قوّت نفسانی قلب کاسته خواهد شد ، و چون از ادامه و تکرار نظر جلوگیری بعمل آمد : قهراً عقدهٔ قلبی منعقد نگشته ، و نوبت به اجرای نیات سوء و اعمال شهوات و تمایلات نفسانی نخواهد رسید .

اینستکه خداوند حکیم در قرآن مجید در آغاز دستور عفّت و حجاب ، برای مردها و هم برای زنها ، میفرماید : قل للمؤمنین یَغضّوا من أبصارهم ، و قل للمؤمنات یَغضُضن من أبصارهنّ - مردها و زنهای مسلمان را بگوی که چشمهای

خود را فرو گذارند و نظر خود را پایین بیاندازند و بافرادی که مَحرم نیستند نگاه نکنند ، تا بدین وسیله خواهشهای نفسانی آنان و مقتضیات شهوات تحریک نشود ، و قلوب آنان از تمایلات سوء و انحرافات از عوالم روحانیّت و نورانیّت محفوظ بماند .

ز دست دیده و دل هر دو فریاد　　هر آنچه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز پولاد　　زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

خوشا آنان که هر شامان تو وِینند　　سخن واتَه گرن واتَه نشینند
گریم دسترس نبی آیُم تو وِینم　　بشُم آنان بوِینم که تو وینند

متن

الباب الثالث و الاربعون فی المشی

قال الصادق (ع) : ان كنتَ عاقلا (عارفا) فقدِّم العزيمةَ الصحيحة و النّـية الصادقة فی حين قصدک الی أیّ مكان اردتَ ، و انهَ النفسَ عـن التـخطّی الی مَحذور ، و كُن متفكّراً فی مَشيک ، مُعتبراً بعجائب صُنع اللّه تعالی أينما بلغتَ ، و لا تكن مستهزِءاً و لا متبخترِاً فی مَشيک ، و غُضّ بصرَک عمّا لا يليقُ بالدين ، و اذكر اللّه كثيراً ، فانه قد جاء فی الخبر : انّ المَواضع التی يُذكر اللّه فيها وعليها تَشهد بذلک عند اللّه يومَ القيامة و تَستغفر لهم الی أن يُدخلهم اللّه الجنّة .

ترجمه

باب چهل و سوم در راه رفتن است

فرمود حضرت صادق (ع) : اگر خردمند و فهميده باشی مـيبايد بـهر جـاييكه ميخواهی بروی با نيّت پاک و راست و قصد صحيح و درست صورت بگيرد .

و از قدم برداشتن به سوی آنچه ممنوع و حرام است خـودداری كـن ، و در راه رفتن بحال تفكّر بوده و از ديدن عجائب آفرينش و غرائب خلقت عبرت و پند بگير ، و هرگز كسی را استهزاء و مسخره مكن ، و با تبختر و تكبّر راه مرو .

و چشم خود را از آنچه موافق دين و سزاوار حقيقت نيست بپوشان ، و پيوسته و در همه حال در ياد خدا باش .

و در روایت آمده است که : جاهائیکه انسان در آنمواضع یا روی آن محلّها ذکر پروردگار متعال میکند : در روز قیامت شهادت برای او داده ، و پیوسته او را طلب آمرزش و مغفرت مینمایند تا هنگامیکه او داخل بهشت گردد .

شرح

تمام حالات و اطوار انسان از دو حالت تشکیل میشود :

اول : حالت سکون و توقّف .

دوم : حالت حرکت و سَیر .

در این باب از آداب و خصوصیّات لازم سیر و حرکت بحث شده است .

در هر حرکت و راه رفتنی سه مرحله موجود است :

۱- مرحلهٔ مقدمات حرکت که : عبارت از نیّت و قصد و تصمیم و عزم گرفتن است ، و لازم است در اینمرحله خلوص و صدق و صفاء و محبت رعایت شود .

۲- مرحلهٔ هدف و نتیجه و مقصد است که : میباید مقصود و مطلوبیکه در نظر گرفته میشود مشروع و جائز و مورد رضا و میل پروردگار متعال باشد .

۳- مرحلهٔ عمل و خود حرکت است : در اینمرحله هم لازمست که انسان از لحاظ قلب و از جهت جوارح مراقب خود بوده ، و با حال تفکّر و توجّه و عبرت باشد ، و ضمناً از استهزاء و تحقیر دیگران و تکبّر و تبختر پرهیز کرده ، و چشم خود را سخت تحت نظر عقل قرار بدهد .

و مخصوصاً متوجه باشد که هر قسمتی از حرکت خود حرکتی است به سوی عالم دیگر .

من کز وطن سفر نگزیدم به عمر خویش
در عشــق دیــدن تــو هــواخــواه غـربتم
دریا و کوه و در ره و من خسته و ضعیف
ای خضر پی خجسته مدد کن بهمّتم

بســـامانم نـــمی‌پرسی نـمیدانـم چـه سـر داری
بـــدرمانم نـــمی‌کوشی نـــمیدانـــی مگـــر دردم
نه راهست اینکه بگذاری مرا بر خاک و بگریزی
گـــذاری آر و بـازم پـرس تـا خـاک رهت گـردم
ندارم دستت از دامن بجز در خاک و آندم هم
کـه بـر خـاکم روان گردی بگیرد دامنت گردم

متن

و لا تُکثِرنَّ الکلامَ مع الناس فی الطریق فانّ فیه سوءَ الادب ، و أکثرُ الطرق مَراصدُ الشیطان و مَتجرته فلا تأمن کیدَه ، و اجعل ذَهابک و مَجیئک فی طاعة اللّه و السعی فی رضاه ، فانّ حرکاتِک کلّها مکتوبة فی صحیفتک ، قال اللّه تعالی : یومَ تَشهد علیهم ألسنتُهم و أیدیهم و أرجُلُهم بما کانوا یَعملون . و قال اللّه عزوجل ایضاً : و کلّ انسان ألزمناه طائرَه فی عُنقه .

ترجمه

در خلال حرکت و در وسط راه با مردم بسیار حرف مزن ، زیرا این امر برخلاف

ادب و اخلاق است ، و بسیاری از راهـها کـمینگاههای شـیطان و مـحلّ تـجارت او میباشد ، پس از حیله و مکر و دام او مطمئن مباش .

و رفت و آمد خود را در راه اطاعت و امتثال امر پروردگار و در تحصیل رضای او قرار بده ، زیرا تمام حرکات و سکنات تو از جزئی و کلی در نامۀ اعـمال تـو نـوشته میشود .

خداوند متعال میفرماید : روزی خواهد آمد که زبان و دست و پای آنان بآنـچه عمل کرده‌اند گواهی بدهند .

و باز میفرماید : ما ملازم میکنیم بگردن هر انسان اعمال او را .

شرح

یکی از مصادیق مهمّ حرکت انسان ، سیر او است بسوی آخرت ، زیرا هر فردی خواه و ناخواه بسیر طبیعی و حرکت قهری منازل زنـدگی دنـیوی را طـی کـرده ، و بآخرین منزل در این دنیا که منزل مرگ و رحـلت است ، خـواهـد رسـید . و بـطور اجمال تمام انواع و أرقام و جزئیّات حرکتها در این زندگی مادّی بر مـیگردد بـیک حرکت کلّی که عبارت است از سیر الی اللّه و حرکت به سوی لقاء پروردگار متعال و سوق بسوی آخرت و جهان دیگر .

هر دم از عـمر مـی‌رود نـفسی　　　چون نگه می‌کنم نمانده بسی

در این حرکت هر نفسی که برمی‌آید ، مانند دقیقه شمار و ثانیه شمار ساعت ، مسافت امتداد زندگی انسان را پیموده ، و منازل سیر و حرکت را طی میکند .

پس هر شخصی میباید در این سفر حتمی خود : نیّت خالص و تصمیم صادق اتّخاذ کرده و مقصد و مطلوب نهایی را تشـخیص داده ، و سـپس بـا کـمال دقّت و

اهمیت آداب و شرائط و وظائف خود را رعایت نماید .

فَمَنْ کان یَرجو لِقاءَ ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یُشرِک بعبادة ربه أحداً .

متن

الباب الرابع و الاربعون فی النوم

قال الصادق (ع) : نَم نَوم المعتبِرین و لا تَنَمْ نَومة الغافلین ، فان المُعتبِرین من الأکیاس یَنامون استراحةً و لا ینامون استبطارا . قال النبیّ (ص) : تَنام عینای و لا ینام قلبی ، وانوِبنَومک تخفیفَ مَؤنتک علی الملائکة ، و اعتزالَ (و اعْزِل) النفس عن شهواتها ، و اختبِر بها نفسَک ، و کن ذا معرفة بأنک عاجزٌ ضعیف لاتَقدر علی شیء من حرکاتک و سکونک الا بحکم اللّه و تقدیره ، و ان النوم أخُ الموت .

ترجمه

باب چهل و چهارم در خواب است

فرمود حضرت صادق (ع) : خواب کنید مانند خواب اهل عبرت نه چون کسانی که در غفلت هستند ، زیرا عبرت گیرندگان فهمیده و زیرک به خاطر استراحت و نیرو گرفتن تن میخوابند نه برای لذّت و خوشی و شادی طلبیدن .

فرمود رسول اکرم (ص) : چشمهای من خواب میرود ولی قلب من هرگز نمیخوابد .

و هنگامیکه میخوابی نیّت تو آن باشد که بجهت خواب تو زحمت ملائکه که اعمال تو را ضبط میکند کمتر باشد ، و باز باین وسیله از مشتهیات نفسانی و

تمایلات مادی دوری و فاصله پیدا کنی .

و بوسیلهٔ خواب خود را امتحان کرده و متوجّه باش که : چگونه ضعیف و عاجز و ناتوان بوده ، و مقهور تقدیرات و قضای الهی هستی .

و همینطوریکه مرگ مسلّط و حاکم بر انسان است : خواب نیز چون موت بر انسان فرمانروایی و حکومت داشته ، و خواه و ناخواه در هر بیست و چهار ساعتی با هر قدرت و نیرویی که باشد : نفوذ و تسلّط خود را اعمال کرده ، و انسان بی‌اختیار تسلیم صرف خواهد شد .

شرح

نفس روحانی و قلب انسان اگر تابع قوای ظاهری و نیروهای بدنی و تمایلات و شهوات گردید : قهراً تمام فعالیّت و فکر و احساسات او در محیط همان قوای محسوس ظاهری بوده ، و در بیداری و خواب نیز تابع خواهد شد . ولی اگر قلب غالب و مسلط و حاکم و دارای استقلال مطلق بوده ، و هیچگونه تحت قدرت و تأثیر نیروهای ظاهری مادّی قرار نگرفت : با خواب و یا توقف و یا ضعف قوای بدنی ، از ادراک و توجّه و فعّالیّت باز نمانده ، و چون بدن و به تبعیّت آن به خواب نخواهد رفت .

و بطور اجمال : چون روح انسانی نیرومند شده ، و استقلال در روحانیت و نورانیت پیدا کرده ، و در مقام تجرّد و صفا و انقطاع و نفوذ پیشرفت نمود : خواهد توانست از زیر حکومت و نفوذ قوای تن بیرون رفته ، و حاکم بر أعصاب و مسلّط بر خیال و منقطع از بدن گردد .

گفت پیغمبر که خسبد چشم من　　　لیک کی خسبد دلم اندر وسن

حـالت مـن خـواب را مـاند گـهی　　خـواب پـندارد مـر آن را گـمرهی
چشـم مـن خـفته دلم بـیدار دان　　شکـــل بـــیکارِ مـــرا درکـــار دان
شاه بیدار است حارس خفته گیر　　جــان فــدای خـفتگان دل بـصیر

متن

واستدِلّ بها على الموت الذى لا تَجد السبيلَ الى الانتباه فيه و الرجوع اِلى اصلاح ما فاتَ عنک ، و مَن نام عن فريضة او سنّة او نافلة فاتَه بسببها شيء : (فاتته بسببها) فـذلک نـوم الغـافلين و سـيرةُ الخـاسرين و صـاحبُه مـغبون (مفتون) ، و مَن نام بعد فراغه من أداء الفرائض و السُنَن و الواجبات من الحقوق فذلک نَومٌ محمود ، و اِنّى لا أعلم لاهل زماننا هذا شيئاً اِذا أتوا بهذه الخـصال أسلَم من النوم ، لانّ الخلق تركوا مراعاةَ دينهم و مراقبةَ أحوالهم و أخذوا شِمال الطريق ، و العبدُ ان اجتهد أن لا يتكلّم كيف يُمكنه أن لا يستمع الّا ماله مانع من ذلک ، و ان النوم مِن احدى تلک الآلات . قال اللّه تعالى : ان السمعَ و البصرَ و الفَؤاد كلّ اولئک كان عنه مَسئولا .

ترجمه

و بوسيلۀ خواب استدلال كن بـر مـرگيكه هـيچگونه راهـى بـراى بـيدار شـدن و اصلاح كردن اعمال و امور گذشته در آن نيست .

و كسيكه بخوابد از اداى فرائض الهى و يا نوافل و سنن دينى ، و خواب او سبب شود بر ترک چيزى از آن وظائف ، پس آن خواب غافلين و روش زيانكاران بوده ، و اين خواب كننده در نتيجه مغبون خواهد بود .

و اما آن خوابیکه پس از فراغت پیدا کردن از ادای فرائض و سنن دینی و انجام حقوق واجبه صورت می‌گیرد : البته پسندیده میباشد .

و من برای مردم این زمان چیزیرا بهتر و مناسبتر از خواب نمی‌دانم ، بشرط آنکه پس از انجام وظائف باشد : زیرا که اکثر مردم رعایت احکام دین را نکرده و مراقبت احوال خویش را ننموده و از راه مستقیم منحرف گشته‌اند .

و هر کسی ممکن است با سعی و کوشش بتواند لب فرو بسته و سخن نگوید ، ولی گوش ندادن بسخنهای گوناگون و نشنیدن حرفهای مردم غیر میسور است ، پس دست و زبان را میشود محدود و کنترل کرد ، ولی گوش را نتوان کنترل کرده و محدود بشنیدن سخنهای مفید و الهی و دینی ساخت .

و باید توجّه داشت که : خواب یکی از بهترین وسایل محدود کردن گوش و سایر قوای طبیعی انسانی است که در راه خطا و عصیان پیش میروند ، خداوند متعال میفرماید : به درستی که گوش و چشم و قلب هر یک از آنها مسئولیتی بعهده داشته و بازپرسی از آنها بعمل خواهد آمد .

شرح

مردم عادی بر دو قسم هستند ، یا مقیّد بدین میباشند ، و یا مقید بدین و ملتزم باحکام و قوانین الهی نیستند .

دستهٔ اول : در عین حالیکه تظاهر بدین مینمایند ، از حقیقت دین و از دقائق تکالیف و از خصوصیات وظائف و آداب دینی بی اطّلاع بوده ، و بآنطوریکه باید بدستورهای شریعت عمل نمیکنند .

ایندسته از مردم از مجالس لغو و لهو و غیبت و اهانت و افتراء و فحشاء پرهیز

نمیکنند ، و مراقب چشم و گوش و زبان و دست خود نیستند ، و حسابی در رفتار و کردار و اعمال خود ندارند : اینستکه هر چه بیدار باشند به جز ضرر و خسارت نتیجه‌ای نخواهند برد .

دستهٔ دوم : چون آزادی مطلق داشته و هیچگونه تقیدی بدین و آداب دینی ندارند : هر چه بخوابند بهتر و بی‌ضررتر است .

ظالمیرا خفته دیدم نیمروز   گفتم این فتنه است خوابش برده به

و اما مردم غیرعادی که به حقیقت ایمان و معرفت نائل شده‌اند : خواب آنان فقط بخاطر رفع خستگی تن است ، تا بتوانند با نیروی تازه وارد عمل گشته و وظائف بندگی خود را انجام بدهند .

اینست که وارد شده است : خواب عالم (یعنی کسی که معرفت به نفس و معرفت به خالق دارد) عبادت است .

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
وَه که بس بی‌خبر از غُلغل چندین جَرَسی
چه شکرها است در این شهر که قانع شده اند
شاهبازان طریقت به مقام مگسی

متن

و انّ فی کثرته آفاتٍ و ان کان علی سبیل ما ذکرناه ، و کثرةُ النوم یَتولّد من کثرة الشُرب ، و کثرة الشرب من کثرة الشِبَع ، و هما یُثقلانِ النفسَ عن الطاعة و یُقسِیان القلب عن التفکّر و الخشوع (و الخضوع) ، واجعَلْ کلَّ نومک آخرَ عهدک من الدنیا ، واذکر اللّه بقلبک و لسانک ، و خَف اطّلاعَه علی سرّک ،

مستعیناً به فی القیام الی الصلوة اذا انتبهتَ ، فان الشیطانَ یقول لک : نَم فان لک بعدُ لیلاً طویلا ، یُرید تفویتَ وقت مناجاتک و عرضَ حالک علی ربّک ، و لاتغفَلْ عن الاستغفار بالأسحار فانّ للقانتین فیه أشواقا (اشراقا) .

ترجمه

و زیاد خوابیدن را آفات بسیاری هست هرچند که پس از انجام فرائض و سنن و آداب صورت بگیرد .

و زیاد خوابیدن از آب خوردن زیاد ناشی شود ، و آب زیاد خوردن نیز از پرخوری سر میگیرد ، و هر دو موجب میشوند بر سنگین شدن انسان در مقابل قیام بر طاعات و عبادات ، و بر قساوت و سخت شدن قلب از برای تفکر و خشوع پیدا کردن .

و قرار بده در نظر خود به خواب رفتنت را آخرین عهد و آخرین مرحله از زندگی دنیوی خود ، گویا که از اینخواب سر بلند نکرده و بیدار نخواهی شد ، و پروردگار متعال را با زبان و از قلب خالص یاد کن ، و متوجّه باش که او آگاه از باطن تو میباشد ، و آنچه که در ضمیر و قلب تو پوشیده است نزد او آشکار است .

و هنگام خواب از خداوند متعال یاری بطلب که برای ادای فریضهٔ صلوة بیدار شده و توفیق انجام این عبادت را دریابی : زیرا شیطان در آخر خواب که هنگام نماز است تو را به خواب واداشته ، و باقی بودن و طول شب را القاء میکند ، و مقصدی بجز فوت وقت نماز و مناجات و عرض حال و حاجت به پیشگاه پروردگار متعال ندارد .

و از استغفار و توجه هنگام سحر غافل مباش : زیرا أصحاب خضوع و بندگان

خاشع خداوند متعال علاقهٔ زیاد و شوق بسیاری در آن هنگام از خود نشان داده ، و اشراقاتی دریابند .

شرح

سنگین بودن معده مانند بار سنگینی است که بدوش انسان باشد ، و چون معده سنگین شد : جهاز هاضمه به شدت مشغول فعالیت و انجام وظیفه خواهد بود تا بتواند این بار سنگین معده را بمراحل مختلف برساند ، و با این ابتلاء و گرفتاری و ناراحتی : فرصت و مجال و فراغتی برای قلب باقی نمیماند که حال توجّه و خضوع و انقطاعی پیدا کند .

اندرون از طعام خالی دار تا در آن نور معرفت بینی

و چون معده پر شد : نیروهای دیگر بدن در مقابل فعّالیّت جهاز هاضمه از کار افتاده ، و قهراً حالت سستی و خواب عارض شده ، و مغز انسان از تفکّر و اندیشه و توجّه و تنبّه و ذکری که برای پیش از خواب و برای آخر خواب لازم است ، باز خواهد ماند .

پس شخص سالک میباید خوب دقیق و متوجّه گشته ، و هرگز بیش از اندازهٔ ضرورت غذا تناول نکند ، و بداند که : خوردن و خوابیدن برای دریافتن توجه و خضوع است ، یعنی بخاطر رفع ضعف و رفع کسالت و سستی است تا توفیق حضور و توجّه و خشوع پیدا کند .

خواب و خورت ز مرتبهٔ خویش دور کرد
آنگه رسی بخویش که بی‌خواب و خور شوی
دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

متن

الباب الخامس و الاربعون فی حسن المُعاشَرة

قال الصادق (ع) : حسن المُعاشَرة مع خلق اللّه فی غیر مَعصیته من مَـزید فضل اللّه تعالی عند عبده ، و مَن کان خاضعاً للّه فی السرّ کان حَسَنَ المعاشرة فی العَلانیة ، فعاشِر الخلقَ للّه تعالی و لا تُعاشِرهم لنَصیبک من أمـر الدنـیا و لطلبِ الجاه و الریاء و السُمعة ، و لا تُسقِطنَّ بسببها عن حدود الشریعة من باب المماثَلة و الشُهرة (الشهوة) فانهم لا یُـغنون عـنک شـیئاً و تَـفوتُک الاخـرة بلافائدة ، فاجْعَل مَن هو اکبرُ منک بمنزلة الأب و الاصغرَ بمنزلة الولد و المِثلَ بمنزلة الأخ .

ترجمه

باب چهل و پنجم در حسن معاشرت است

حضرت صادق (ع) فرمود : همزیستی خوب با مخلوق خدا در غیر راه معصیت از زیادتی فضل و لطف الهی است دربارهٔ بنده خود ، و کسیکه در باطن و پنهانی در مقابل پروردگار متعال خاضع و خاشع است ؛ میتواند در ظاهر با مردم هـمزیستی خوب و مسالمت‌آمیز داشته باشد .

پس معاشرت با مردم لازم است برای خدا باشد ، نـه بـخاطر فـائدهٔ دنـیوی کـه متوقّع است و نه برای طلب جاه و اعتبار و نه خودنمایی و نه مشهور شدن و عنوان

پیدا کردن .

و خودت را بخاطر مشابه نمودن و تقلید دیگران یا خودنمایی و عنوان پیدا کردن از حدود شریعت خارج نکرده و مقام خود را تنزل مده : زیرا مردم کمترین فائده‌ای از خود نتوانند بتو برسانند ، و کوچکترین حاجت و نیازمندی تو را نمیتوانند برطرف سازند ، و در اینصورت آخرت تو هم از دست خواهد رفت بی آنکه فائده‌ای بگیری .

و در مقام معاشرت : کسیرا که بزرگتر از تو است ، از نظر تجلیل و احترام و مهربانی ، چون پدر خود ، قرار بده و کسیکه کوچکتر از تو باشد به منزلهٔ فرزند خود بگیر ، و آنکه همسال تو باشد مانند برادر با او معاشرت نما .

شرح

معاشرت هنگامی پایدار و پاینده و بی ضرر و مفید و نتیجه بخش است که برای خدا و در راه خدا صورت بگیرد ، و همزیستی مسالمت‌آمیز که مردم عادی آرزو و دعوی آنرا دارند ؛ بی‌نیت خالص و بدون در نظر گرفتن خداوند متعال صورت‌پذیر نیست .

پس معاشرت با دو شرط فائده بخش است :

اول - برنامهٔ معاشرت برخلاف دین الهی نباشد .

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم

که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

به مأمنی رو و فرصت شمر غنیمت وقت

که در کمین گه عمرند قاطعان طریق

دوم - هدف از معاشرت تحصیل رضا و قرب به خداوند متعال باشد .

و در صورتیکه این دو شرط رعایت نشده ، و منظور هوسرانی و یا تحصیل منافع مادی و دنیوی باشد : از این معاشرت نتیجهٔ مطلوب گرفته نخواهد شد ، و بسا که بضرر طرفین تمام خواهد شد .

متن

و لاتَدَعْ ماتَعْلمُه یقیناً من نفسک بما تَشکُّ فیه من غیرک ، و کُن رفیقاً فی أمرک بالمعروف و شفیقاً فی نهیک عن المنکر ، و لاتَدَعِ النصیحةَ فی کلّ حال ، قال اللّه تعالی : و قولوا لِلناس حُسناً ، واقطع عمّن یُنسیک وصلُه (تنسیک وُصلتُه) ذکرَ اللّه تعالی و تَشغلُک اُلفتُه عن طاعة اللّه ، فانّ ذلک من أولیاء الشیطان و أعوانه ، و لا یَحملنّک رؤیتهم علی المداهَنة عند الخلق (الی المداهنة عند الحق) ، فانّ فی ذلک خُسراناً عظیماً .

ترجمه

آنچه را که بیقین میدانی بوسیلهٔ شک و تردیدهایی که از جانب دیگران القاء میشود ترک و نقض مکن ، و امر کردن تو بمعروف از راه رفق و نرمی باشد ، و با مهربانی و محبت نهی از منکر کن ، و در هر حال خلوص نیّت و خیرخواهی صمیمانه را ترک مکن ، خداوند متعال میفرماید : برای مردم همیشه به نیکویی حرف بزنید .

و از کسیکه معاشرت او سبب غفلت از ذکر پروردگار متعال است : اعراض کن ، و از شخصیکه رفاقت و آمیزش او موجب ترک طاعت و عبادت است : دوری و پرهیز

کن ، زیرا آنان از یاران و همراهان شیطان هستند ، و دیدن و اختلاط با آنان سبب نشود که در مقابل حق یا خلق انحراف و مداهنه پیدا کنی : زیرا در اینصورت بخسران بزرگ دچار خواهی شد .

شرح

چون معاشرت برای خدا و در راه خدا شد : قهراً قسمتهای ذیل در مورد توجّه و اجراء قرار خواهد گرفت :

۱- حرفهای مشکوک دیگران را (غیبت ، افترا ، تهمت ، دروغ) دربارهٔ رفیق خود که با او مأنوس است ، ترتیب اثر نمیدهد .

۲- با رفق و نرمی و گرمی امر به معروف میکند .

۳- در صورتیکه عمل منکری از او مشاهده کرد : روی محبّت و مهربانی او را متوجه کرده ، و از آنعمل نهی میکند .

۴- در همه حال خیرخواه بوده و صمیمانه صلاح او را طالب میشود .

۵- با کسانیکه معاشرت با آنها موجب غفلت از ذکر و طاعت پروردگار متعال است ، دوری میکند .

متن

الباب السادس و الاربعون فی الکَلام

قال الصادق (ع) : الکلام اظهار ما فی القلب من الصَفاء و الکَدَر والعِلم و الجهل ، و قال أمیر المؤمنین (ع) : ألمرء مَخبوٌّ تحتَ لسانه . فَزِنْ کـلامَک و أعرِضه علی العقل و المعرفة : فان کان للّه و فی اللّه فتکلَّمْ به ، و ان کان غیرَ ذلک فالسکوت خیر منه . و لیس علی الجوارح عبادة أخفَّ مَؤنةً و أفضلَ منزلة و أعظمَ قدراً عند اللّه من کلام فیه رِضی اللّه عزوجل و لوجهه و نَشرِ آلاء اللّه و نَعمائه علی عباده ، ألا تَری أن اللّه لم یَجعل فیما بینه و بین رُسُله معنًی یَکشف ما اسرَّ الیهم من مَکنونات علمه و مَخزونات وَحیه غیرَالکلام ، و کذلک بـین الرُسل و الأُمم ، فَثبتَ بهذا انّه أفضلُ الوسائل والطفُ العبادة .

ترجمه

باب چهل و ششم در کلام است

فرمود حضرت صادق (ع) : کلام ظاهر ساختن آن چیزیست که در قلب باشد ، از صفاء و کدورت و دانائی و نادانی . و فرموده است امیرالمؤمنین (ع) : هر مردی پوشیده شده است در زیر زبان خود .

پس سخن خود را پیش از گفتن بیازمای و آن را با میزان خرد و دانش بسنج : پس اگر برای خدا و در راه خدای متعال است سخن بگـوی ، و اگـر نـه از سـخن

خودداری کرده و ساکت باش ، و بدان که سکوت به خیر و فائدهٔ تو است .

و در میان عبادات و طاعاتی که از اعضاء و جوارح انسان سر میزند : عبادتی که چون سخن گفتن از جهت مایه سبکتر و از لحاظ منزلت سنگینتر و از نظر ارزش نزد خداوند متعال بیشتر و بالاتر باشد ، پیدا نمیشود ، البته آن کلامی که در آن خشنودی و رضای پروردگار بوده و برای او گفته شود ، و یا به عنوان ذکر رحمت و نشر نعمتهای او ، و بیان صفات عظمت و جمال او باشد .

آیا نمی‌بینی که : خداوند متعال در میان خود و رسولانش برای کشف اسرار و بیان حقائق و اظهار علوم مخزون خود ، چیزی را غیر از کلام قرار نداده است ، و وحی و تفهیم مطالب بوسیلهٔ کلام صورت گرفته است ، و همچنین است وسیلهٔ تفهیم و تفاهم در میان انبیاء و مردم که غیر از کلام نیست .

پس ثابت میشود که : کلام بهترین وسیلهٔ فهم معارف و رسیدن بحقائق و علوم است ، و از این لحاظ آنرا لطیفترین عبادات محسوب میکنیم .

شرح

کلام از نظر مفهوم آن بر چهار قسم قابل قسمت می‌شود :

۱- آنچه مربوط بعظمت و جلال و جمال پروردگار متعال است ، و یا آنچه مربوط بسایر حقایق و معارف اصول دین می‌باشد .

۲- آنچه مربوط به احکام و آداب و قوانین و آیین نامهٔ دین است .

۳- آنچه مربوط بحقوق دیگران و امور اجتماعی است .

۴- آنچه مربوط بحقوق و امور فردی و شخصی خود است .

در قسم اوّل باید با نهایت دقت متوجّه باشد که : کوچکترین برخوردی به

مقامات عظمت و کبریائی و جلال و جمال احدیت و معارف حقّه نداشته باشد ، و سخن گفتن و یا نوشتن در اینموضوعات بسیار مهم است ، و در صورتیکه سخن مخالفی گفته شد : تأثیر بسی فراوان و انعکاس بسیار شدیدی در روحیهٔ آدمی پیدا کرده ، و در نتیجه مورد قهر و غضب و عذاب الهی واقع شده ، و از مراحل روحانیّت و صفا و قرب و رحمت و لطف حق متعال منقطع میشود .

و در قسم دوّم لازمست بخوبی احتیاط کرده و سخنی برخلاف آیین نامهٔ آسمانی و قوانین مصوّبهٔ الهی نگوید ، و آیهٔ شریفه - **و لو تَقوّلَ علَیْنا بعضَ الأقاویل لأخذنا منه بالیَمین ثم لقَطعنامنه الوَتین فما منکم من أحد عنه حاجِزین و انّه لتذکرة للمتقین** - حاقه - ۴۴ ، به این دو قسمت ناظر است ، و پرهیزکاران از عرفاء و فقهاء باید یقین نکرده سخنی نگویند .

بر بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست
یا سخن دانسته گو ای مرد عاقل یا خموش
در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید
زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش

در قسم سوّم میباید متوجّه باشد که سخن او حقّیرا باطل نکند ، عنوان و آبروی کسیرا لطمه نزند ، ضرر و صدمه‌ای بکسی نرساند ، دیگریرا ناراحت و اندوهناک و متأثر نسازد ، و برخلاف حقوق حقّهٔ مردم حرفی نگوید .

در قسم چهارم لازمست کاملاً دقیق بوده و مراقب باشد که : سخن او از روی هوی‌پرستی و هوسرانی نباشد ، و از حرفهای لغو و بی فایده و بیهوده خودداری کند ، و به طور کلّی : از هر سخنی که نفع دنیوی مشروع و فایدهٔ اخروی ندارد صددرصد بپرهیزد ، و **الّذینهم عن اللَغو مُعرضون** .

متن

و کذلک لا معصیةَ أثقلُ علی العبد و أسرعُ عقوبةً عند اللّه و أشدُّها مَلامةً و أعجلُها سَأمةً عند الخلق منه ، و اللسانُ تَرجَمانُ الضَمیر و صاحبُ خَبَر القلب ، و به یَنکشفُ ما فی سِرّ الباطن ، و علیه یُحاسَبُ الخلقُ یومَ القیمة ، و الکلامُ خَمرٌ یُسکِرُ العقولَ ما کان منه لغیر اللّه ، و لیسَ شَیء أحقَّ بطول السِجن من اللسان ، قال بعض الحکماء : احفَظْ لسانَک عن خَبیث الکلام و فی غیره لاتَسْکت اِن استطَعْتَ ، فأما السَکینةُ (والصَمت) : فهی هیئة حَسَنة رَفیعة من اللّه عزّوجل لاهلها و هم اُمَناء أسراره فی أرضه .

ترجمه

و چنان که کلام حق به صورت مختصر و در معنی پرارزش و سنگین است : همینطور است کلام باطل که به ظاهر سبک و در باطن بسیار زننده است .

و معصیتی نیست که : سنگینتر باشد بر بنده و عقوبت و مجازات آن سریعتر صورت بگیرد و پشیمانی و ندامت آن شدیدتر باشد و گرفتاری و ناراحتی آن زودتر در میان مردم ظاهر گردد ، از کلامیکه برخلاف حق و صواب است .

و زبان ترجمه کنندهٔ افکار باطن و خبر دهنده و آگاهی کننده از قلب است .

و بوسیلهٔ زبان آنچه در نهان قلب و باطن است کشف میشود .

و بمیزان زبان و گفته‌های او مردم در روز قیامت محاسبه میشوند .

و کلام باطل مانند خمر است : که عقول را از مجری طبیعی خود خارج کرده ، و حالت سکر و مستی به عقول میدهد .

و چیزی که سزاوارتر و مستحقتر بزندانی شدن و تحت مراقبت قرار گرفتن باشد

از زبان : پیدا نمی‌شود ، و هر چه بیشتر از او مراقبه نمایند بهتر است .

بعضی از حکماء گفته است : زبان خود را از کلام بد و ناصواب نگهدار ، و در موردیکه سخن حق است : تا می‌توانی حرف بزن .

و امّا سکینه (وقار و طُمأنینه) و ساکت بودن : پس آن حالتِ بسیار خوب و جالب و بلندی است که از جانب پروردگار متعال به افرادی مخصوص عطاء میشود ، و آنان دوستان خدا و امینان بر اسرار الهی هستند در روی زمین و در میان خلق .

شرح

چنانکه جسد بی روح از مقام انسانیّت برکنار ، و از ارزش معنوی ساقط است : همینطور است عملی که از انسان سر میزند .

هر عمل و کاریکه از آدمی ظاهر میشود : ارزش آن وابسته به نیت و قصدی است که توأم با آن عمل است .

ثواب و عقاب و اندازهٔ ارزش هر عملی از خصوصیّات نیّت و فکریکه در آنعمل است ، معلوم و مشخّص میشود ، و در حقیقت میزان ثواب و عقاب همان نیّت باطنی و اندیشه‌های قلبی است .

اینست که وارد شده است : **الأعمال بالنیّات ، و لِکلّ امرء مانَوی .**

پس مقام و مرتبهٔ هر شخصی از لحاظ حقیقت و روحانیّت و واقعیّت : وابسته بخصوصیّات اخلاقی و صفات قلبی او است .

اسم خواندی رو مُسمّی را بجو   مَه به بالا دان مَدان در آب جو
حرف و صوت و نطق را بر هم زنم   تا که بی این هر سه با او دم زنم

و توجه باعمال نه از لحاظ اینستکه خود اعمال موضوعیّت دارد ، بلکه از نظر کشف و دلالت آنها است بر مراتب صفات نفسانی .

و چون معلوم شد که ، ثواب و عقاب در حقیقت مترتّب بر صفات قلبی و نیّات باطنی است : پس یگانه مظهر و ترجمان قلب همان زبان و کلام است ، و چنانکه از کوزه تراوش میکند هر آنچیزیکه در او است : صفات قلبی نیز بهر کیفیّت و خصوصیّتی باشد از زبان ترشح و ظهور پیدا میکند .

اینستکه در روز قیامت مردم بوسیلهٔ زبان محاسبه میشوند .

و اما اولیاء خدا که مخازن علوم و اسرار الهی هستند : پیوسته بحالت سکینه و صمت بسر برده ، و دم از سخن فرو بسته ، و مهر خاموشی بر زبان زده ، و تا سخنی برای خدا و در راه خدا نیست نگویند .

هر که را اسرار حق آموختند　　　　مهر کردند و دهانش دوختند

و اینست حقیقت معنی - نیّةُ المؤمن خَیرٌ مِن عمله و نیّة الکافر شَرّ من عمله .

زیرا عمل نمونه ایست از قلب ، و چون ایمان و صفات ایمانی (اخلاص ، توکل ، رضا ، محبت ، تفویض ، تسلیم ، صفاء) در قلب مؤمن برقرار گردید : تا ممکن است از تظاهر و خودنمایی پرهیز خواهد کرد ، بعکس شخص کافر که تا می‌تواند تظاهر به خوبی خواهد نمود .

متن

الباب السابع و الاربعون فی المدح و الذَمّ

قال الصادق (ع) : لا يَصير العبدُ عبداً خالصاً لِلّه تعالی حتّی يَصيرَ المدح و الذمُّ عنده سواءاً لان المَمدوح عنداللّه لا يَصيرُ مذموماً بذمّهم و كذلک المَذموم ، و لاتَفْرَحْ بمدح أحدفانه لا يَزيدُ فی مَنزلتک عنداللّه ، و لا يُغنيک عن المحكوم لک والمعدوم (والمقدور) عليک ، و لاتحزَنْ أيضا بذمّ أحدفانه لا ينقص عنک به ذرّة و لا يحطّ عن درجة خَيرک شيئاً ، واكتفِ بشهادة اللّه لک و عليک ، قال اللّه عزوجل : و كفیٰ باللّه شهيداً .

ترجمه

باب چهل و هفتم در مدح و مذمت کردن است

فرمود حضرت صادق (ع) : هرگز کسی بمقام بندگی خالص نمیرسد مگر آنکه تعریف کردن و بدگویی دیگران از او به نزدش برابر باشد ، زیرا کسیکه در واقع و نزد خدا خوب و پسندیده است : با بدگویی و تکذیب مردم بد و ناپسند نمیشود . و کسی هم که در حقیقت و در پیشگاه خداوند متعال پست و مطرود است : با تعریف و تجلیل دیگران عوض نخواهد شد .

با تعریف و مدح کردن مردم خوشحال و مسرور مباش : زیرا مدح آنان مقام و مرتبت تو را نزد پروردگار متعال افزایش نداده ، و تو را از آنچه محکوم بآن هستی و

یا مقدّر دربارهٔ تو است و یا از آنچه نباید به تو برسد : بی‌نیاز و برکنار نمیکند .

و از بدگویی و مذمّت مردم نیز محزون و دلتنگ مباش ، زیرا بدگویی آنان از درجه و مقام تو نمیکاهد ، و ذره‌ای از منافع تو را ضرر نمیزند .

و اکتفاء کن بشهادت پروردگار متعال و آگاه بودن او بر اعمال خوب و اعمال بد تو ، چنانکه میفرماید : و کفی باللّه شهیداً .

شرح

بندهٔ مملوک ، هرگونه منافع و زندگی او به عهدهٔ مولی و مالک خود بوده ، و برنامهٔ زندگی و اختیارات او در امور خود همه تحت نظر و فرمان و دستور مولی است .

او هیچ گونه خیال تأمین زندگی خود را نمیکند ، با دیگران و با برنامه‌های دیگر و با دستورهای خارج کاری ندارد ، و هدفی بجز اطاعت امر مولی و انجام وظائف معیّن خود که از جانب مولی است ، در زندگی خود ندارد ، و برای گشایش کارها و خوشبختی آینده و استخلاص از قید گرفتاری و محدودیّت‌هایی که دارد : بجز خواسته و ارادهٔ مولی هیچگونه نظر و اراده‌ای را مؤثّر نمیداند ، تعریف و تکذیب دیگران تا هنگامیکه برخلاف نظر و ارادهٔ مولی است : کمترین اثری در زندگی او نخواهد داشت .

همه و همه بندگان خداوند توانا هستند ، با تفاوت اینکه خداوند مالک حقیقی و هم خالق و آفرینندهٔ اصلی و هم عالم و قادر مطلق و هم ازلی و ابدی و پاینده و هم خدای آفرینندهٔ همهٔ موجودات است .

همه بزبان باین معنی اعتراف میکنند ، ولی رسیدن بحقیقت مطلب و فهمیدن

حق اینمعنی کار مشکل و مخصوص مؤمنین حقیقی میباشد .

انسان اگر از صمیم قلب بر بندگی خود آگاه شده و بر مالک حقیقی همیشگی خود مؤمن گشت : صددرصد بالاتر از آن میکند که بندهٔ ظاهری انجام میدهد .

من نه آنم که ز جَور تو بنالم حاشا

بندهٔ معتقد و چاکر دولتخواهم

ذرّهٔ خاکم و در کوی توام جای خوشست

ترسم ای دوست که بادی ببرد ناگاهم

مقام عبودیّت از مقامات عالیهٔ اولیاء و انبیاء حق است ، اینستکه در مقام توصیف حضرت ختمی مرتبت میگوئیم : اَشهد ان محمداً عبدُه و رسوله - که پس از عبودیّت سزاوار مقام رسالت شده است .

پس کسیکه بمقام عبودیّت رسید : کمترین تأثّری از اقبال و ادبار و مدح و ذمّ دیگران پیدا نخواهد کرد ، و تأثّر و اعتناء در مقابل اقبال و ادبار مردم : علامت آنست که انسان هنوز مولای خود را نشناخته است .

متن

و من لایَقدر علی صَرْف الذمّ عن نفسه و لا یَسْتطیع علی تَحْقیق المدح له کیف یُرجی مدحُه او یُخشی ذمّه ، واجعل وجهَ مدحک و ذمّک واحداً ، وقِف فی مقام تَغْتنم به مدحَ اللّه عزّوجلّ لک و رضاه ، فان الخلقَ خُلقوا من العَجز (العجین) من ماء مَهین ، فلیس لهم الا ما سعَوْا ، قال اللّه عزّوجل مِن قائل : و أن لیسَ للانسانِ الا ماسَعی ، و قال عزّوجل : و لا یَمْلکون لأنفُسِهم نفعاً و لاضراً و لایملکون موتاً و لاحَیوةً و لانُشوراً .

ترجمه

و کسیکه توانایی ندارد که مذمّت و بدگویی را از خودش برگرداند و همچنین نمیتواند که مدح و تعریف را دربارهٔ خود تثبیت کند : چگونه سزاوار آنستکه توقع مدح از او داشته و یا از بدگویی او وحشت بشود .

و قرار بده : وجههٔ مدح و مذمت را که دربارهٔ تو میشود : برابر و یکسان ، و در مقامی باش که تنها مدح و رضای خداوند متعال را مورد توجّه و غنیمت قرار بدهی ، و هیچ گونه توجه به مدح و رضای دیگران نداشته باش ، زیرا که مردم از مادهٔ سست و از آب ضعیفی آفریده شده‌اند ، و نیست برای آنان مگر آنمقداریکه کوشش و سعی کردند .

فرموده است خداوند متعال : نیست برای آدمی مگر آنچه سعی کرده است . و باز فرموده است : مالک نمیشوند برای خودشان نفع و ضرر را و نه زنده بودن و یا مردن و مبعوث شدن را .

شرح

در علوم فلسفی ثابت شده است که - فاقد شیء مُعطی شیء نمیشود - یعنی شخصیکه چیزی را ندارد نمیتواند به دیگری ببخشد ، زیرا بخشیدن فرع داشتن است ، و کسیکه خود تهی دست است چگونه می‌تواند انفاق کند .

انسان ضعیف است ، و نیروها و توانایی او کافی نیست که بتواند خود را از گرفتاریهای داخلی و از حوادث و ناملائمات خارجی نگهداری کرده ، و منافع و عوائد خود را حفظ کند .

چنانکه انسان در حفظ منافع و جلب عوائد خود استقلال تمام نداشته و

نمیتواند اطمینان و اعتماد به قدرت خود پیدا کند : همینطور است نسبت بدیگران ، یعنی هرگز نیرو و توانایی آن ندارد که صددرصد بتواند منافع آنانرا حفظ کرده و موانع و پیش آمدهای خارجی و داخلی را از آنان دفع و برطرف کند .

آری مالک ملک هستی پروردگار متعال است (**قل اللهمّ مالکَ المُلک تُوتی الملکَ مَن تشاء و تَنزِع الملک مِمّن تشاء و تُعزّ مَن تشاء و تُذلّ مَن تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر – آل عمران – ۲۶**) .

پس حقیقت اینستکه : ملک و عزت و هرگونه خیرات به دست توانای پروردگار متعال است ، و همه و همه باراده و خواست او جاری میشود ، و بی خواست او محال است کمترین خیر و کوچکترین سودی بکسی برسد ، و چون چیزیرا بخواهد وسائل ظاهری و اسباب عادی و مقدّمات آن را فراهم ساخته ، و روی همین جریان طبیعی خواستهٔ خود را لباس عمل و هستی میپوشاند .

ان اللّه تعالی اذا أرادَ شیئاً هیّأ اَسبابَه .

خداوند متعال مبدء و منشأ خیرات است ، و کسیکه خیر و سودی را طالب است میباید از مبدء تقاضا کرده و به مبدء متوجه باشد . و چون موافقت و رضای مبدء تحصیل شود : اسباب و وسائل عادی مهیا خواهد شد .

این جریان مانند درخواست روشنایی و برق و حرارت است که : میباید توافق مؤسسه و کارخانه برق را به دست آورده ، و سیم را بآنجا متصل کرده ، و در نتیجه لامپهای خانه روشن شود ، و یخچال و بادبزن و موتور و بخاری و چرخهای دیگر شروع به کار و فعالیت کنند .

و مردم ساده لوح و ظاهرپرست از مبدء غفلت کرده ، و متوسّل باسباب و وسائل

میشوند ، و باید متوجه شد که اقبال و ادبار و مدح و ذم دیگران از اسباب و وسائل است ، و هنگامی نتیجه بخش و سودمند میشود که از مبدء فیّاض الهام گرفته شود .

ایکه جان خیره را رهبر کنی
وی که قلب تیره را انور کنی
تو چو جانی ما مثال دست و پا
قبض و بسط دست از جان شد روا
تو چو عقلی ما مثال این زبان
این زبان از عقل دارد صد بیان
چشم بند خلق جز اسباب نیست
هر که نگذشت از سبب ز اصحاب نیست
بعد از این ما دیده خواهیم از تو بس
تا نپوشد بحر را خاشاک و خس
گر تو خواهی آب و آتش خوش شود
ور نخواهی آب هم آتش شود
منگر اندر فعل ما وقت نظر
اندر اکرام و عطای خود نگر

متن

الباب الثامن و الاربعون فی المِراء

قال الصادق (ع) : المِـراء داء رَدیّ (دَویّ) و لیس للانسـان خَـصلة اشـرّ (بشرّ) منه ، و هو خُلْق ابلیس و نسبه ، فلا یُماری فی أیّ حال کان الا مَن کان جاهلا بنفسه و بغیره مَحروما عن حقایق الدین ، رُوی أنّ رجلا قال للحسین بن علیّ بن ابیطالب (علیهما السلام) : اجلِسْ حتی نَتناظر فی الدین ؟ فقال : یا هذا أنا بصیرٌ بدینی مکشوف علیّ هُدای ، فان کنتَ جاهلا بدینک فاذهب فاطلُبه ! مالی و للمُماراة . و انّ الشیطان لَیُوسوِس للرجل و یُناجیه و یقول : ناظِر الناسَ فی الدین لئلا یظنّوا بک العَجزَ و الجَهلَ .

ترجمه

باب چهل و هشتم در جِدال است

فرمود حضرت صادق (ع) : مجادله کردن بیماری پست و سختی است ، و خصلتی نیست از برای انسان که بدتر از آن باشد ، و آن از اخلاق مخصوص ابلیس بوده ، و چیزیستکه شیطنت و ابلیس بودن ابلیس بآن منتهی شده و چون نسب انسان است که از ریشه و اصل و نسب شیطان محسوب می‌شود .

و هرگز مجادله نمیکند در هر حالتی باشد مگر آنکسیکه خود را و طرف خود را نشناخته و از معرفت حقایق دین محروم باشد .

روایت شده است که : مردی به حضرت ابیعبداللّه الحسین (ع) عرض کرد بنشین تا در اطراف دین مناظره و بحث کنیم ! حضرت فرمود : ای مرد من به دین خودم بینا و بصیر هستم ، و راه حقیقت به نزد من آشکار و روشن است ، و اگر تو بدین خود جاهل و در راه حقیقت مترددد هستی : برو و جویای حقیقت باش ، و من کاری با مجادله و بحث ندارم .

و گاهی شیطان وسوسه کرده و مرد را از راه القائات باطنی خود وا میدارد که وارد مناظره و مجادله با مردم گردد ، تا دیگران او را جاهل و عاجز نیاندیشند .

شرح

بحث و گفتگو اگر روی حقیقت باشد لازمست عنوان تعلیم یا تعلّم در آن منظور شود ، و آنچه از این دو عنوان خارج است : از مرحلۀ حقیقت بیرون و به منظور خودنمایی و خودبینی خواهد بود .

طرفین مناظره و بحث اگر بخواهند از گفتگوی خودشان نتیجۀ مثبت و مفید بگیرند : می‌باید با کمال خلوص نیّت و آزادی فکر در صدد تعلیم و تعلّم باشند .

مجادله و مناظره‌ایکه بمنظور اثبات سخن خود و یا بخاطر غلبه برطرف و مغلوب شدن او و یا بعنوان اظهار فضل و دانش است : نه تنها بی فایده و بی نتیجه میباشد ، بلکه موجب تیره‌گی و تاریکی دل و مشتبه شدن حقیقت و پیدایش خلاف و عداوت در میان مجادله کنندگان خواهد بود .

علتی بدتر ز پندار کمال   نیست اندر جان تو ای ذو دَلال
علّت ابلیس أنا خیرٌ بُد است   وین مرض در نفس هر مخلوق هست
هر که نقص خویش را دید و شناخت   اندر استکمال خود دو اسبه تاخت

بـــر بـــلیس و دیـــو زان خــندیده‌ای — کــه تــو خــود را نـیک مـردم دیـده‌ای
فـــتنهٔ تست ایـــن پَـــر طـــاووسیت — کـــــاشتراکت بـــاید و قـــدّوسیت
جـــمله عــیب خــویش را پــوشیده‌ای — عـــیب مـــردم را بـجان کـوشیده‌ای
عـیب خـود از جـمله مـردم بـیش دان — خـــلق عـــالم خـوبتر از خـویش دان

متن

ثمّ المِراء لایخلو من أربعة أوجُه : امّا أن تَتَماری أنت و صاحبُک فیما تَعلمانِ فقد تَرکتما بذلک النصیحةَ و طلبتُما الفضیحةَ و أضعتُما ذلک العلمَ . أو تجهلانِه فأظهرتما جهلاً و خاصمتُما جهلاً ، و امّا تَعلمُه أنت فـظلمتَ صـاحبَک بـطلب عَثرته ، أو یعلمه صاحبُک فترکتَ حُرمتَه و لم تُنزله مَنزلتَه ، و هذا کلّه مُحال . فمَن أنصفَ و قَبِل الحقَّ و تَرک المُماراةَ فقد أوثقَ ایمانَه و أحسنَ صحّةَ دینه و صان عقلَه .

ترجمه

سپس جدال و گفتگو از چهار حال بیرون نیست : یا اینستکه شما در پیرامـون آنچه میدانید و هر دو عالم هسـتید گـفتگو مـیکنید : در ایـنصورت شـما هـر دو از مرحله خلوص و صفا بیرون رفته و علم و یقین خود را ضایع کرده و طلب رسوایی و فضیحت نمودید .

و یا آنکه هر دو جاهل به آن موضوع مورد بحث هستید : در این حالت نادانـی خود را آشکار نموده و روی جهل با همدیگر مجادله کرده‌اید .

و یا اینستکه تو عالم هستی و با شخصیکه جاهل است گفتگو میکنی : در این صورت مقصود تو ظلم کردن و روشن نمودن خطا و لغزش طرف است .

و یا آنکه تو جاهل هستی و بـا شـخص عـالم وارد بـحث و جـدال مـیشوی : در

اینمقام احترام و منزلت او را حفظ نکرده و نسبت به او ستم میکنی .

پس جدال به هر صورت قبیح و ناروا است .

و کسیکه انصاف داده و در مقابل حق تسلیم باشد : قهراً جدال را ترک خواهد کرد ، و در این حالت ایمان خود را محکم نگهداشته و سلامتی دین خود را نیکو گرفته و عقل خود را از لغزش و اشتباه حفظ کرده است .

شرح

بطوری که گفتیم گفتگو میباید روی اساس تعلیم و یا تعلّم صورت بگیرد ، و تعلیم از شخصی سزاوار است که عالم باشد ، و تعلّم مخصوص شخص جاهل است . پس گفتگوی طرفین در صورتیکه احد طرفین عالم و بقصد خالص تعلیم ، سخن میگوید ، و طرف دیگر جاهل و با کمال خضوع درصدد تعلّم و استفاده است : مطلوب و پسندیده است .

و اما در غیر اینصورت که گفتگو به منظور یاد دادن و یاد گرفتن نیست : بهر فرض و وجهیکه باشد ناپسند و بیفایده است .

در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید
زانکه آنجا جمله اعضاء چشم باید بود و گوش
بر بساط نکته دانان خودفروشی شرط نیست
یا سخن دانسته گو ای مرد عاقل یا خموش

متن

الباب التاسع و الاربعون فی الغیبة

قال الصادق (ع) : الغیبةُ حرام علی کل مسلم ، مَأثومٌ صاحبُها فی کلّ حال ، و صفةُ الغیبة أن تَذکر أحداً بمالیس هو عنداللّه عیبٌ ، و تذمَّ مایَحمده أهلُ العلم فیه ، و أمّا الخوضُ فی ذکر الغایب بما هو عنداللّه مذموم و صاحبُه فیه مَـلوم فلیس بغیبة ، و ان کَرِه صاحبُه اذا سَمِع به ، و کنتَ أنت مُعافًی عنه و خالیاً منه ، و تکون فی ذلک مُبَیِّنا للحقّ من الباطل ببیان اللّه و رسوله ، ولکن علی شرط أن لا یکونَ للقائل بذلک مُرادٌ غیرَ بیان الحقّ و الباطل فی دین اللّه عزوجل .

ترجمه

باب چهل و نهم در غیبت است

فرمود حضرت صادق (ع) : غیبت حرام است بر هر مسلمانی ، و شخص غیبت کننده در هر حالی باشد گناهکار است .

و حقیقت غیبت آنستکه : کسیرا یاد کنی با یک صفت و عـملی کـه در نـظر تـو نامطلوب است ، ولی نزد خداوند متعال عیب و اشکالی ندارد ، و اهل علم و معرفت هم آن را ناپسند و قبیح نمی‌شمارند . و اما یادکردن کسی بیک عملیکه نزد خداوند متعال ناپسند و بد باشد ، و شخص عامل هم نزد اهل مـعرفت در مـورد مـلامت و توبیخ قرار گیرد : پس آن غیبت نیست ، اگرچه آن شخص هم خوش نداشته باشد .

و در این مورد : شرط است که گوینده از آن عمل دور و برکنار بوده ، و نظری بجز حقیقت و جدا کردن حق از باطل از نظر قول خدا و رسول او نداشته ، و هیچگونه

غرض و مقصود دیگری در قلب او نباشد .

شرح

متذکّر شدن از حالات و اعمال دیگران بر چهار قسم تصور میشود :

۱- تذکّر از حالات و اعمالیکه واقعیت دارد و از نظر شرع بی اشکال است .

۲- از آنچه واقعیت دارد و از نظر شرع مقدّس ناپسند است .

۳- از آنچه واقعیت ندارد و شرعاً بی اشکال است .

۴- از آنچه واقعیت ندارد و اشکال شرعی دارد .

قسم اول با آن خصوصیّات که مذکور شد مورد غیبت است .

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن

که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

قسم دوم با حفظ شرایط گذشته از مورد غیبت بیرون است .

قسم سوم مورد دروغ است .

قسم چهارم مورد افتراء و تهمت است .

و در میان این چهار قسم آنچه از همهٔ آنها کمتر تحقّق خارجی پیدا میکند قسم دوم است، زیرا عاری و خالی بودن گوینده از آنعملیکه متذکر میشود و در عین حال خالص بودن قلب او از اغراض فاسده و نیّات سوء در بیان خود بسیار دشوار است .

و چون این شرایط موجود نباشد : تذکّر او از جهت این که خود او مرتکب اینعمل بوده و برخلاف کردار خود حرف زده و یا قلب او از اغراض فاسده و سوء نیات خالی نیست : باز معصیت خواهد بود .

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت

که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را باش

هر کسی آن درود عاقبت کار که کِشت

متن

و أما اذا أراد به نقصَ المذکور بغیر ذلک المعنی فهو مأخوذ بفساد مُراده و ان کان صوابا ، فان اغتبتَ فبلَغ المغتابَ فاستحِلَّ منه ، و ان لم تَبلغه و لم تَلحقه فاستغفِر اللّهَ له ، و الغیبةُ تأکل الحسناتِ کماتاکل النارُ الحطبَ . أوحَی اللّهُ عزّوجل الی موسی بن عمران علی نبیّنا و آله و علیه السلام : المغتابُ هو آخرُ مَن یدخل الجنّة اِن تابَ ، و اِن لم یَتُبْ فهو أوّل من یَدخل النار . قال اللّه تعالی : أیُحبّ أحدُکم أن یأکلَ لحمَ أخیه میتاً فکرهتموه .

ترجمه

و در موردیکه (قسم دوم) غیبت جایز بود : شرط میشود که گوینده غرض شخصی اهانت و تنزل دادن مقام طرف نداشته باشد ، و اگر نه بعنوان دیگر که سوء قصد و نیت اهانت و ضرر آبروئی باشد ،گوینده مؤاخذه خواهد شد ، اگرچه طرف در واقع مستحقّ اینسخن بوده و در حق او واقعیت داشته باشد .

پس در صورتیکه مرتکب غیبت شدی و گفتار غایبانهٔ تو به گوش طرف رسید : لازم است از او حلالیّت بطلبی ، و اگر از گفته تو آگاه نشد : برای او طلب مغفرت و آمرزش کن .

و غـیبت کـردن اعـمال نـیکوی آدمـی را مـحو مـیکند چـنان کـه آتش هـیزم را میخورد .

خداوند متعال بحضرت موسی (ع) وحی فرمود : شخص غیبت کننده آخرین کسی است که داخل بهشت میشود اگر توبه کند ، و اگر توبه نکرد او نخستین کسی خواهد بود که داخل آتش شود .

خداوند متعال میفرماید : آیا دوست میدارد یکی از شما که گوشت مردهٔ بـرادر خود را بخورد در صورتیکه آن را شدیداً کراهت میدارید .

شرح

غــیبت کــردن کشــف مــیکند از وجــود صــفت‌های خــودبینی و خــودنمایی و خودستایی و حسد و بخل و محبّت بدنیا ، و تا یکی از این خویهای درونی جلوه و ظهور نکرده است : آدمی برای بدبینی و بدگویی از دیگران مهیّا نخواهد شد .

و داشتن ایـن صـفات حـیوانـی : مـنافی اخـلاص در عـمل و تـوجّه بـه عـظمت پروردگار متعال و بندگی و خضوع و خشوع است ، و از این لحاظ طاعت و عبادت با ظهور اینصفات حیوانی و با فقدان اخلاص و توجّه و خضوع : آنطوریکه باید و شاید صورت نخواهد گرفت .

و دیگر آنکه : چنانکه شخص مرده هیچگونه قدرت و اختیار و توجه نداشته ، و برای اثبات شخصیت و دفاع از حـقوق خـود و اعـمال نـیرو و اظـهار مـقصود خـود توانـایی نـدارد : هـمچنین است شـخص غـائبیکه بـضرر او سـخن گـفته شـده و در مقامیکه دور از توانایی و نفوذ و قدرت او است از او بدگویی شود .

پس غیبت و بدگویی از شخص غائب : مـانند حـمله کـردن بـمرده و ضـرر زدن

بجسم و بدن او است که کمترین قدرتی برای دفاع از خود نخواهد داشت .

تـو شــمع انــجمنی یکـزبان و یکـدل شـو
خیال و کوشش پروانه بین و خندان بـاش
اگــر رفــیق شــفیقی درست پـیمان بـاش
حــریف خــانه و گــرمابه و گــلستان بـاش

متن

و وجوهُ الغيبة تَقع بذكر عيب فی الخَلق و الخُلُق والعقل والفعل و المعاملَة و المَذهب و الجهل (و الجبل) و أشباهه ، و اصلُ الغيبة متنوّع بعشرة انواع : شفاء غيظ ، و مساعدةِ (مساءة) قوم ، و تهمةٍ ، و تصديقِ خَبَر بلا كشفه ، و سوء ظنّ ، و حسد ، و سُخريّة ، و تعجّب ، و تبرّم ، و تزيّن ، فان اردتَ السلامة : فاذكـر الخالق لا المخلوق فَيُصّيِر لک مكانَ الغيبة عبرةً و مكانَ الاثم ثواباً .

ترجمه

و غیبت جهات و راههای مختلفی پیدا میکند مانند یـاد کـردن و ذکـر عـیب و نقصی از جهت خلقت و یا اخلاق و یا عقل و یا اعمال و یا معاملات و یا مسلک و مذهب دینی و یا از جهت جهل و یا نقص در طائفه و امثال آن .

و منشأ و ریشۀ غیبت بر ده نوع بود :

۱- روی خشم و غیظیکه دارد و مـی‌خواهـد بـا غـیبت جـوش خـود را تسکـین بدهد .

۲- بخاطر مساعدت و خیرخواهی و یا منافرت و بـدخواهـی بـه قـومی تـحریک

برای غیبت میشود .

۳- برای اینکه کسیرا متهم کند شروع بغیبت میکند .

۴- چون میخواهد سخنی را بدون تحقیق و بررسی تصدیق کند : قهراً لازم میشود که برای اثبات آن سخن غیبت کند .

۵- چون نسبت بکسی سوء ظن پیدا کرده است : غیبت را تجویز میکند .

۶- چون حسد میورزد مجبور میشود بغیبت کردن .

۷- برای اینکه استهزاء و مسخره کند غیبت میکند .

۸- تعجب کردن او موجب غیبت میشود .

۹- بخاطر انزجار و ملالتی که دارد غیبت میکند .

۱۰- برای زینت دادن کلام و جالب بودن آن غیبت میکند .

پس اگر میخواهی که از غیبت خودداری کنی : لازمست توجّه تو تنها بخداوند متعال بوده ، و از ذکر مردم و از توجه بمردم و از فکر و اندیشه دربارهٔ مردم (که مبدء ریشه‌های ده گانهٔ غیبت است) منصرف باشی ، و در اینصورت خداوند متعال عمل غیبت تو را که از توجه به مردم حاصل میشد مبدّل میکند به عبرت و پند گرفتن از اوضاع و حالات و اعمال مردم ، و بر میگرداند عقاب و گناه را که اثر غیبت بود بثواب و اجر نیکو که در اثر عبرت حاصل خواهد شد .

شرح

منشأ اصلی و علت نخستین برای غیبت کردن : توجه بمردم و مراقبه اعمال و حرکات آنان است .

کسیکه خضوع و خشوع و توجه او نسبت به پروردگار متعال کمتر است : قهراً

ارتباط و تماسّ او با غیر خدا بیشتر و عمیق‌تر گشته ، و چون قلبش صفاء و روحانیت و نورانیّت کامل پیدا نکرده است : در اثر برخوردها و انس و اختلاط ، مبتلا بسوء ظن و حسد و تکبر و تعجب و تزیّن و سایر صفات رذیله شده ، و منجرّ به غیبت و بدگویی خواهد شد .

ترک کردن غیبت وقتی برای انسان میسور است که : قلب خود را از صفات رذیله و اخلاق سوء حیوانی تزکیه نموده ، و از این راه ریشه‌های غیبت را سوزانیده ، و از کسی بدگویی نخواهد کرد .

متن

الباب الخمسون فی الرِیاء

قال الصادق (ع) : لاتُراء بعملک مَن لا یُحیی و لا یُمیت (و یمیت) و لایُغنی عنک شیئا ، و الریاءُ شجرة لا تُثمر الّا الشرکَ الخفیّ ، و أصلُها النفاق ، یـقال للمُرائی یوم القیامة خُذ ثوابَ عملک (ثواباً تعدل ثواب عملک - ثوابک مـع ثواب عملک) ممن اشرکته معی (ممن عملت له) ، فانظر مَن تَعبُد و تدعو و من تَرجو و مَن تخاف . واعلم أنک لا تَقدر علی اخفاء شیء مِن باطنک علیه تعالی ، و تَصیر مَخدوعاً بنفسک ، قال اللّه عزوجل : یُخادعون اللّهَ والذین آمنوا و ما یَخدعون الا انفسَهم و ما یَشعرون .

ترجمه

باب پنجاهم در ریاء است

فرمود حضرت صادق (ع) : ریاء مکن بعمل خود در مـقابل مـخلوقیکه قـدرت ندارد کسیرا زنده کند و یا بمیراند ، و هیچگونه توانـایی نـدارد کـه تـو را از چـیزی بی‌نیاز کند .

و ریاء درختی است که میوه و نتیجهٔ آن شرک پنهانی است ، و ریشه و منشأ آن نفاق است ، و روز قیامت بشخص منافق که ریاکار است گفته میشود : اجر و مـزد خود را از کسی بگیر که برای او عمل کردی .

پس هنگام عبادت و طاعت متوجه خود باش که : برای که عبادت میکنی و که را میخوانی و از که امیدوار هستی و از که میترسی .

و بدان که تو نمیتوانی چیزی را از ضمیر و فکر خود از پروردگار متعال پنهان بداری ، و از آنچه در دل بگیری خداوند آگاه است ، و تو خودت خود را فریب میدهی و خداوند هرگز غفلت نکرده و گول نمیخورد .

خداوند متعال می‌فرماید : منافقین خدعه میکنند با خدا و مؤمنین ، و نمیدانند که آنان خود را خدعه کرده و خود را فریب میدهند - بقره - ۹ .

شرح

ما بندگان خداوند متعال هستیم ، و هرگونه امور و زندگی جسمانی و روحانی ما به دست توانای پروردگار جهان است .

وظیفهٔ ما اینستکه چون بنده‌های خریداری شده ، پیوسته و در همه حال و در هر عمل ، خدای مالک خود را در نظر گرفته و به نیت خالص از او اطاعت و بندگی کرده ، و بجز او از دیگران که همه مملوک و عاجز و محدود هستند ، صرف نظر کنیم .

و از موارد کامل نفاق : آنصورتیست که انسان به صورت شروع به عبادت پروردگار متعال و تظاهر به بندگی او مینماید ، ولی دل او متوجّه بدیگری است ، یعنی عمل خود را بدیگری نشان داده و قصد ریاء میکند .

این آدم در مقابل خداوند متعال نفاق ورزیده ، و چون شروع به عبادت میکند ، ظاهر او با باطنش موافقت ندارد .

شرمم از خرقهٔ آلودهٔ خود می‌آید   که برو وصله به صد شعبده پیراسته‌ام

متن

واکثُر مایقع الریاء فی البصر ، و الکلام ، و الاکل و الشرب ، و المجیء ، (المشی) والمجالسة ، و اللباس ، و الضَحک ، و الصلوة ، و الحجّ ، و الجهاد و قرائة القرآن ، و سائر العبادات الظاهرة . فمن أخلص باطنه للّه تعالی و خشع له بقلبه و رأی نفسه مقصّراً بعد بَذل کلّ مَجهود : وجَدَ الشکر علیه حاصلا و یکون ممّن یُرجی له الخَلاص من الریاء و النفاق اذا استقام علی ذلک فی کلّ حال .

ترجمه

و اغلب اوقات ریاء در چشم و در حرف زدن و در خوردن و آشامیدن و در راه رفتن و در مجالست و در لباس و در خنده رویی و نماز و روزه و جهاد و حج و تلاوت کلام اللّه مجید و عبادات دیگر ، صورت میگیرد . یعنی در رفتار و گفتار و کردار خود تظاهر به تقوی و عبادت خدا و خضوع و خشوع و توجه به پروردگار متعال می‌نماید ولی باطناً قصد و فکر او خودنمایی و نشان دادن به مردم و جلب نفوس است . پس کسی که قلب او در مقابل خداوند متعال اخلاص پیدا کرده ، و در پیشگاه عظمت آفریدگار جهان خاضع و خاشع گشته و خود را پس از کمال کوشش و مجاهده در بندگی مقصر بیند : خواهد یافت که مجاهده و کوشش او مورد تقدیر و شکر واقع شده ، و از جمله کسانی خواهد بود که امید استخلاص از ریاء و نفاق برای او هست ، مشروط به آنکه در این راه استقامت ورزیده و پایدار باشد .

شرح

بطوریکه معلوم شد منشأ و سرچشمهٔ ریاء ، نفاق است .

و برای رفع نفاق : تنها راه استخلاص آنستکه در همهٔ رفتار و کردار و گفتار خود (از سخن گفتن و نگاه کردن و راه رفتن و نشستن و گوش دادن و لباس پوشیدن و خوردن و خوابیدن و مخصوصاً در اعمال عبادات) توجّه خود و نیّت و قصد خود را فقط برای خداوند متعال قرار داده ، و از جهات دیگر منصرف شود .

و ضمناً به دقت رسیدگی کرده و بفهمد که : تمام خیر و نفع و سعادت و خوشبختی او تنها در تحت حکمرانی پروردگار متعال و به دست توانای او است ، و دیگران همه مانند او عاجز و ضعیف و محتاج بوده ، و کمترین اثری از خود نمیتوانند داشته باشند ، مگر آنکه موافق خواست و تقدیر خداوند متعال باشد .

چاک خواهم زدن این دَلق ریائی چکنم   روح را صحبت ناجنس عذابیست الیم
فکر بهبود خود ایدل ز دری دیگر کن   درد عاشق نشود به ز مداوای حکیم

متن

الباب الحادی و الخمسون فی الحَسَد

قال الصادق (ع) : الحاسدُ يُضرُّ بنفسه قبل ان يُـضرّ بـالمحسود ، كـابليسَ أورثَ لنفسه اللعنةَ ، و لآدم (ع) الاجتباءَ و الهدى و الرفعَ الى مـحلّ حـقايق العهد و الاصطفاء ، فكُن محسوداً و لا تكن حاسداً ، فانّ ميزانَ الحـاسد أبـداً خفيف بثقل ميزان المَحسود ، و الرزقُ مقسوم ، فماذا ينفع الحسدُ الحاسدَ ، و ماذا يُضرّ المحسودَ الحسدُ .

ترجمه

باب پنجاه و یکم در حسد است

فرمود حضرت صادق (ع) : شخص حسود پیش از آنکه بمحسود خود ضرر بزند بنفس خود صدمه زده است ، مانند ابلیس که بواسطهٔ حسد ورزیدن بآدم ، خود را مستحقّ لعنت کرده و از پیشگاه عظمت و رحمت مطرود گردید ، و در پشت سر این حسد : حضرت آدم بمقام بلند نبوّت و هدایت نائل شده ، و از بندگان مخصوص و برگزیدهٔ پروردگار متعال گردید .

پس سزاوار است که : همیشه حسد برده شده باشی نه حسد بَرنده ، زیرا کـه میزان شخص حاسد همیشه سبک است ، و در مقابل آن : میزان شخص مـحسود سنگین میشود .

و ارزاق افراد مردم از طرف پروردگار متعال قسمت شده است ، و حسد حاسد هیچگونه او را سود نخواهد داشت ، چنانکه حسد او هرگز زیانی به محسود نخواهد رسانید .

شرح

کسیکه حسد میورزد توجّه بعظمت و جلال پروردگار متعال نداشته ، و از قضاء و تقدیرات الهی که سراسر مخلوق را فرا گرفته ، و از علم و نفوذ و قدرت او که همهٔ جهان و جهانیان را احاطه کرده است : بی اطلاع است .

خداوند متعال مراتب زندگی موجودات و ارزاق ظاهری و معنوی و مادّی و روحانی آنها را تعیین و تقدیر فرموده ، و هر فردی را بمقتضای استعداد تکوینی و طبق آفرینش و روی صلاح و خیر فردی و اجتماعی آن ، نصیب و قسمتی از فضل و احسان و رحمت دنیوی و اخروی خود مقرّر فرموده است ، و نظم و برنامهٔ جهان باندازه‌ای ثابت و محکم و برقرار است که نه تنها یکفرد بلکه اگر همهٔ افراد جهان تصمیم به بهم زدن ترتیب و اخلال در نظم و تقدیرات بگیرند : قدمی پیش نخواهند رفت . مگر آنکه با اراده و توجه و محو و اثبات خود پروردگار جهان صورت بگیرد .

پس با توجه باینمعنی : فعّالیّت و اقدامات شخص حسود نه تنها به محسود ضرر نزده و برنامهٔ زندگی او را عوض نخواهد کرد ، بلکه از جهات مختلف بخود حاسد صدمه خواهد رسانید : فراغت قلب و صفای نفس و توجه و خضوع و خشوع را از حاسد میبرد ، اوقات گرانبها و افکار او را مصروف در نقد و انتقاد از محسود میکند ، ناراحتی فکری و گرفتاری شدید روحی ایجاد مینماید ، از توجه بانجام وظائف خود

و فعّالیّت در پیشرفت امور خود جلوگیری میکند .

بمیر تا برهی ایحسود کاین رنجی است
که از مشقت آن جز به مرگ نتوان رست

متن

والحسدُ أصله من عَمی القلب و الجُحود بفضل اللّه تعالی ، و هما جَناحانِ للکفر ، و بالحسد وقَع ابنُ آدم فی حَسرة الأبَد و هلک مَهلَکاً لا یَنجو منه أبداً ، و لا توبةَ للحاسد : لأنه مُستمرّ علیه مُعتقِد به مَطبوع فیه ، یَبدو بلامعارِض له و لا سبَب ، والطبعُ لا یتغیّر من الأصل و اِن عولج .

ترجمه

و ریشهٔ حسد کوری و تاریکی قلب است با انکار فضل پروردگار متعال ، و ایندو صفت دو بال کفر بخدا هستند .

و بهمین حسد بود که قابیل پسر حضرت آدم برادرش هابیل را کشته ، و برای همیشه بندامت و حسرت مبتلا شده ، و خود را به مهلکه‌ای انداخت که هرگز نجاتی برای او نخواهد بود .

و شخص حاسد تا این صفت را دارد ممکن نیست بتواند توبه کند : زیرا که حسد پیوسته در قلب او جریان و استمرار داشته و ثابت و مطبوع گشته است ، و بطوری در وجود او محکم و برقرار شده است که بدون معارض و بدون مقدّمه و سبب از او آشکار و ظاهر میشود .

پس حسد چون ثابت و مطبوع گردید : مانند صفات دیگری که در نفس طبع و

ملکه می‌شود قابل تغییر و تبدیل و معالجه نخواهد بود .

شرح

بطوریکه معلوم شد ، حسد در صورتی پیدا میشود که قلب از معرفت عظمت و از نور روحانیّت محجوب بوده ، و از توجه بفضل و کرم الهی محروم باشد . و چون ایندو حالت در قلب انسان برقرار شد : نه تنها صفت حسد پدید آید ، بلکه صفات ناپسند دیگری نیز تولید شده ، و در نتیجه کوری قلب و نابینایی و عدم توجه آن : مراحل کفر بخدا بتدریج پیش آمده ؛ و در این مراحل است که : حسد و سائر صفات نامطلوب در قلب آدمی ثابت و مطبوع میگردد .

و چون صفت حسد توأم با کفر (که در اثر محجوب بودن از معرفت و محروم بودن از توجه به فضل الهی حاصل شده است) گردید : هرگز توبه کردن برای شخص حاسد ممکن نخواهد بود .

و باید دانست که : توبه کردن از هر چیز قبیح و نامطلوبی ، هنگامی امکان‌پذیر است که مقدّمات و علل و اسباب آن را برطرف کرده ، و از منشأ و ریشه شروع به اصلاح کرد .

عُقده‌ای زین صعبتر در راه نیست — ای خنک آن کش حسد همراه نیست
خود حسد نقصان و عیب دیگر است — بلکه از جمله کمیها کمتر است
یوسفان از مکر اخوان در چَهند — کز حسد یوسف به گرگان میدهند
از حسد بر یوسف مصری چه رفت — این حسد اندر کمین گرگیست زفت
لاجرم زین گرگ یعقوب حکیم — داشت از یوسف همیشه خوف و بیم
در نعیم فانی و مال و جَسَد — چون همی سوزند عامه از حسد

آن شـیاطین خـود حَسـود کـهنه‌اند　　یک زمـــان از رهـــزنی غــافل نــیند
هـر کـه او عـصیان کـند شیطان بود　　کـــــو حَســـود دولتِ نـــیکان بـــود

متن

الباب الثانی و الخمسون فی الطَمَع

قال الصادق (ع) : بلَغنی أنّه سُئل کعبُ الأحبار ما الأصلحُ فی الدین و ما الأفسد ؟ فقال : الأصلحُ الورع و الافسدُ الطمع . فقال له السائل صدقتَ یا کعبُ . والطمعُ خَمْر الشیطانِ یُسقی بیده لخواصّه ، فمَن سَکر منه لا یَصحو الّا فی ألیم عذاب اللّه بمُجاورة ساقیه . و لو لم یکن فی الطَمع سَخْطة الا مُشاراة الدین بالدنیا لکان سَخَطاً عظیماً ، قال اللّه عزّ مِن قائل : اولئک الذینَ اشتروا الضلالة بالهُدی و العذابَ بالمَغفرة . قال امیر المؤمنین (ع) : تَفضَّلْ علی مَن شئتَ فأنت أمیرُه ، و استغنِ عمّن شئتَ فانت نَظیره ، و افتقِر الی مَن شئتَ فأنت أسیره .

ترجمه

باب پنجاه و دوم در طمع است

فرمود حضرت صادق (ع) : شنیده شده است که کسی از کعب الاحبار پرسید : آنچه برای دین و در دین سزاوارتر و اصلح است چیست ؟ و آنچه فساد و ضرر بیشتری در دین دارد چیست ؟

کعب گفت : صالحترین اعمال در دین خدا ورع و پرهیزکاری از منهیّات است ، و فاسدترین اعمال طمع داشتن است بدنیا .

آن مرد گفت : راست گفتی چنین است ای کعب .

و طمع شراب شیطان است که مینوشاند آن را با دست خود به پیروان مخصوص خود ، و کسی که از این شراب نوشیده و مست گردید : هرگز بهوش نخواهد آمد مگر هنگامیکه مواجه باشد بعذاب سخت جهنم در مجاورت ساقی خود که شیطان است .

و اگر نباشد در طمع بدنیا مگر مبادله و خرید و فروش دین بدنیا : هر آینه این گرفتاری بزرگ و سخت بس خواهد بود .

خداوند عزیز و جلیل فرموده است : آنان که بخاطر دنیا حقایق را میپوشانند خریداری میکنند گمراهی را در مقابل هدایت و عذاب و گرفتاری را در مقابل آمرزش و مغفرت - بقره - ۱۷۵ .

حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرموده است : احسان و انعام کن به هر کسیکه خواستی تا تو امیر او باشی ، و بی نیازی نشان بده و مستغنی باش از هر کسیکه خواستی تا تو نظیر و همانند او باشی ، و اظهار فقر و نیاز کن به هر کسیکه بخواهی تا تو اسیر و زیردست او باشی .

شرح

ورع مقابل طمع است ، طمع رو آوردن و علاقه پیدا کردن و درخواستن لذائذ و منافع و شهوات و امور دنیوی است ، و ورع پرهیزکاری و دوری کردن و اعراض از امور مادی و دنیوی است .

و فرق ورع با تقوی اینستکه : تقوی خودداری و نگهداری و حفظ کردن نفس است در مقابل وظائف لازم ، یعنی واجبات و تکالیف لازم را انجام داده و از محرمات و منهیّات خود را حفظ کند ، ولی ورع بطوریکه گفتیم پرهیز کردن و

اجتناب از محرّمات است ، پس توجّه در تقوی به نفس است که نفس را مراقب بوده و حفظ کند ، و در ورع توجه به محرمّات و منهیّات است که از آنها دوری و اجتناب نماید .

پس نخستین قدم در سیر و سلوک به سوی روحانیّت : پیدایش صفت ورع و پرهیزکاری از شهوات دنیوی و منهیّات است ، چنان که قدم اول در سیر به سوی انحطاط دنیوی و فرو رفتن در زندگی مادی محدود : ظهور طمع است .

و طمع تنها وسیله و یگانه زنجیر محکم شیطان است که بوسیله آن بهر نقطه‌ای که منظور است سوق داده شده ، و چنانکه گفته شد : هر کسیکه نوشابهٔ طمع را نوشید چنان بیهوش و سرمست خواهد شد که کمترین مجالی برای توجه بحقایق و تشخیص و عمل بوظایف و سیر و سلوک بسوی روحانیّت پیدا نخواهد کرد .

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم
دولت صحبت آن مونس جان ما را بس
از در خویش خدا را به بهشتم مفرست
که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

متن

والطامعُ مَنزوعٌ عنه الایمان و هو لا یَشعر ، لان الایمان یَحْجزُ بین العبد و بین الطمع فی الخلق فیقول : یا صاحبی خزائنُ اللّه مَملوّة من الکرامات و هو لا یُضیع أجرَ مَن أحسَن عملا ، و ما فی أیدی الناس مَشوب بالعِلَل ، و یَردّه الی التوکّل والقناعة و قصرِ الامل و لزوم الطاعة و الیأسِ من الخلق ، فان فَعلَ ذلک لزمَه ، و ان لم یفعل ذلک ترکَه مع شُؤم الطَمع (الطبع) و فارقه .

ترجمه

و شخص طمعکار برکنده میشود از او ایمان بی آنکه خود او بفهمد ، زیرا که ایمان در میان بنده و طمع او نداء میکند که : ای مصاحب من از خزائن رحمت پروردگار متعال غفلت مکن که مملوّ از کرامت و احسان است ، و خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمیکند ، و امّا آنچه در دست مردم است آلوده بگرفتاریها و ناملائمات است ، و سپس او را دعوت میکند بسوی توکّل بخداوند متعال ، و قانع شدن در امور دنیوی و زندگی مادّی ، و کوتاه کردن آرزوهای بیجا و بیفایده ، و مواظب بودن بعبادت و بندگی خدا ، و مأیوس شدن و اعراض کردن از خیرات و کرامات مردم .

پس اگر آنشخص بنصیحت ایمان گوش داده و از سخنهای او پیروی کرد : ایمان همراه او بوده و از او جدا نخواهد شد ، و اگر این نداء باطنی در دل او تأثیر نکرد : از او جدا شده ، او را به طمع خواهد سپرد .

شرح

ایمان عبارتست از مطمئن شدن قلب و عقیده پیدا کردن ، و ایمان بخداوند متعال چون در دل انسان ثابت و برقرار شد : قهراً توکّل بخدا و مراقبت در عبادت و یأس از مردم و قناعت در امور زندگی پیدا شده ، و چشم طمع از دست مردم خواهد بست .

پس ایمان و طمع در یک جا جمع نمیشوند ، و هر کجا که طمع باشد : ایمان بخدا از آنجا رخت بربسته است .

و علامت شخص مؤمن آنستکه : هیچگونه صفت طمع در دل او نبوده ، و هرگز

چشم طمع بدست مردم نمیدوزد .

بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کـنی

خون خـوری گـر طـلب روزی نـنهاده کـنی

تکیه بـر جـای بـزرگان نـتوان زد بـه گـزاف

مگــر اســباب بــزرگی هــمه آمــاده کــنی

متن

الباب الثالث و الخسمون فی السَخاء

قال الصادق (ع) : السَخاءُ من اخلاق الأنبیاء ، و هو عِمادُ الایمان ، و لا یکون مؤمنٌ الا سخیاً (و لا یکون مؤمناً الا سخیّ) و لا یکون سخیّا الا ذویقین و همّةٍ عالیة ، لأن السخاء شُعاع نور الیقین ، و مَن عرَف ما قُصِدهانَ علیه ما بذَل ، قال النبیّ (ص) : ما جُبِل ولیُّ اللّه الا علی السَخاء . والسخاءُ مایقع علی کلّ مَحبوب أقلّه الدنیا . و مِن علامة السَخاء أن لایُبالی مَن أکل الدنیا و مَن مَلَکها ، مؤمنٌ أو کافر ، و مُطیع او عاصٍ ، و شریفٌ أو وَضیع ، یُطعم غیرَه و یَجوع ، و یَکسو غیرَه و یَعرَی ، و یُعطی غیرَه و یَمتنع مِن قبول عطاء غیره ، و یُمَنّ بذلک و لا یَمنّ .

ترجمه

باب پنجاه و سوم در سخاوت است

فرمود حضرت صادق (ع) : سخاوت از اخلاق پیغمبرانست . و آن ستون ایمانست ، زیرا کسی که ایمان در دل او برقرار شد : ناچار صفت سخاوت را نیز خواهد داشت .

و هرگز کسی سخیّ نمی‌شود : مگر آنکه صفت طمأنینه و یقین در قلب او جا گرفته و دارای همّت بلند باشد : زیرا که سخاوت شعاعیست از انوار یقین ، و اگر کسی معرفت و یقین بمقصود و مطلوب حقیقی پیدا کند : بذل و احسان و سخاوت

کردن برای او بسیار آسان و سهل خواهد بود .

فرموده است رسول اکرم (ص) : دوستان خدا روی فطرت و از اصل خلقت سخیّ هستند .

و سخاوت تعلّق میگیرد بآنچه نزد بنده محبوب و مورد علاقه است .

و از علائم سخاوت و شخص سخیّ آنکه : هرگز در فکر آن نیست که مال دنیا نصیب که میشود ، و کدام کسی مالک یا حاکم یا سلطان میشود ، خواه آن ثروتمند و یا مالک و یا حاکم مسلمان و مؤمن باشند و یا کافر ، معصیت‌کار باشند و یا مطیع و فرمانبردار ، شخص شریف و عزیزی باشند و یا پست .

و شخص سخیّ دیگران را بر خود مقدّم میشمارد : بدیگران اطعام میکند و خود گرسنه میماند ، دیگران را میپوشاند و خود احتیاج به لباس دارد ، بذل و عطا میکند بدیگران و خود از قبول عطا امتناع میکند ، و در مقام بذل و سخاء نه تنها منّتی ننهد بلکه خود ممنون میشود .

شرح

سخاوت مقابل بخل است ، و بخل آنستکه شخص بخیل نتواند دیگریرا بحالت نعمت و ثروت و تشخّص مادی و معنوی ببیند ، تا برسد به آنکه خود احسان و انفاق و تعلیم و راهنمایی کند .

و سخاوت نیز مانند بخل مراتب مختلفی پیدا میکند : مانند انفاق مال ، تعلیم علم ، تربیت ادبی و اخلاقی ، اعطاء شخصیت و عنوان ، و هرگونه بذل و بخششی که بدون غرض انجام بگیرد .

سخاوت هنگامی در وجود یکشخص پیدا میشود که : ایمان کامل به پروردگار

متعال و به قدرت و نفوذ و احاطه و علم او بدست آورده ، و جهان و جهانیان را تحت فرمان و حکومت مطلق او به بیند .

انسان چون باین درجهٔ ایمان رسید : قهراً امور دنیوی و مادیّات در نظر او کوچک و بی ارزش شده ، و بندگان خدا همه در چشم او محبوب و محترم واقع گشته ، و مطلوب و مقصد او در سیر زندگی تحصیل کمال و قرب بخداوند متعال خواهد بود .

اینستکه بذل و بخشش و خیرخواهی و خدمت بنوع و دستگیری از بندگان خدا در نزد او بسیار پسندیده و مطلوب خواهد بود .

متن

ولو ملَک الدنیا بأجمعهالم یَرَ نفسَه فیها الا أجنَبیّاً ، و لو بذَلها فی ذات اللّه عزّوجل فی ساعة واحدة مامَلّ . قال رسول اللّه (ص) : السخیُّ قریب من اللّه و قریب من الناس و قریب من الجنّة بعید من النار والبخیلُ بعید من اللّه بعید من الناس بعید من الجنة و قریب من النار . و لا یُسمَّی سخیّا الاالباذلُ فی طاعة اللّه و لوَجْهه و لو کان بر غیف او شَرْبةِ ماء . قال النبی (ص) : السخیُّ بما ملَک (یملک) و أراد به وجهَ اللّه ، و اما المتسخّی فی معصیة اللّه فحَمّال سخط اللّه و غضبِه ، و هو أبخلُ الناس لنفسه فکیف لغیره ، حیث اتَّبع هواه و خالَف أمرَ اللّه عزوجل . قال اللّه تعالی : ولیَحمِلُنّ أثقالَهم و أثقالا مع أثقالهم .

ترجمه

و هرگاه همهٔ دنیا را به تصرف و ملک خود درآورد : نخواهد دید خود را در دنیا

مگر مانند شخصیکه بیگانه است ، و اگر بذل و بخشش کند همهٔ دارایی خود را در راه خدا و برای خدا و در ظرف یک ساعت ، هرگز ملول و متأثر نمیشود .

فرموده است رسول اکرم (ص) : شخص سخیّ نزدیک است بخدا و نزدیک است بمردم و نزدیک است ببهشت و دور است از آتش ، و شخص بخیل دور است از خدا و دور است از مردم و دور است از بهشت و نزدیک است به آتش جهنم .

و شخصیرا که بذل میکند هنگامی سخیّ گویند که : بخشش او در اطاعت خدا و برای خدا باشد ، اگرچه بذل او منحصر بیک قرصه نان یا مقدار مختصری از آب باشد .

فرموده است رسول اکرم (ص) : سخیّ در موردی است که از آنچه دارد و مالک است بذل کرده ، و مقصود او از این عمل خدا و برای خدا باشد . و اما کسیکه تظاهر به سخاوت میکند و بذل و بخشش او در راههای خلاف و عصیان است : هر آینه او در مورد سخط و غضب خدا واقع خواهد شد ، و چنین شخصی بخیلترین مردم است برای نفس خود تا برسد بدیگران ، زیرا او از هوی و از هوی و هوس خود پیروی کرده و از اوامر و فرمانهای پروردگار متعال سرپیچی نموده است . خداوند متعال می‌فرماید : و آنان حمل می‌کنند سنگینیهای دیگران را با سنگینیهایی که ضمیمهٔ سنگینیهای خودشان است - عنکبوت - ۱۳ .

شرح

بذل و بخشش بر دو قسم است : اوّل بذل در راه خدا و برای خدا است ، و منظوری بجز خدا ندارد . دوم بذل روی غرضهای مادّی و مقاصد دنیوی از کسب

عنوان و تحصیل اعتبار و ترویج باطل و اعانت بظلم و فساد .

و آنچه مورد مدح و ستایش است : قسم اوّل است .

و امّا قسم دوم :گذشته از اینکه به او سخی نمیگویند ، عنوان بخل نیز دربارهٔ او صدق خواهد کرد ، زیرا اینشخص با این بذل خود را از قرب خدا و از بهشت برکنار کرده ، و به سوی آتش و غضب الهی نزدیک خواهد کرد ، و بالاتر از این آنکه :گناه و وبال دیگران را نیز بعهدهٔ خود خواهد گرفت .

پس بذل کردن در صورتیکه در راه خدا نشد : در حقیقت خود را از راه صلاح و حق و هدایت منحرف کرده ، و سعادت و خیر و خوشی خود را از دست خواهد داد ، و بالاترین مرتبهٔ بخل آنستکه : خلاف صلاح و خیر خود را بخواهد .

جود جمله آن عوضها دیدنست پس عوض دیدن ضد ترسیدنست
بخل نادیدن بود اعواض ما شاد دارد دیده در اغراض ما
پس سخا از چشم آید نه ز دست دیده دارد کار و جز بینا تر است
بر لب جو بخل آب آن را بود که ز آب جوی نابینا بود
ترک لذتها و شهوتها سخا است هر که در شهوت فرو شد برنخاست
مُرد مُحسن لیک احسانش نمرد تا نپنداری به مرگ او جان سپرد
مال در ایثار اگر گردد تلف در درون صد زندگی آید خلف

متن

یقول اللّه : ابنَ آدم مُلکی ملکی و مالی مالی ، یا مسکینُ أین کنتَ حیث کان الملکُ و لم تَکن ، و هل لک الا ما أکلتَ فأفنیتَ أولبستَ فأبلیتَ او تصدّقتَ فأبقیتَ ، اِمّا مرحومٌ به او معاقَبٌ علیه ، فاعقِل أن لا یکون مالُ غیرک أحبَّ الیک

مِن مالک ، فقد قال أمیر المؤمنین علیّ (ع) ما قدّمتَ فهو للمالِکین و ما أخرّتَ فهو للوارثین و ما معک لیس لک علیه سبیل سوی الغُرورِ به : کم تَسعی فی طلب الدنیا ؟ و کم تَدّعی (ترعی) ؟ أفترُید أن تُفقر نفسَک و تُغنی غیرَک ؟

ترجمه

خداوند متعال میفرماید : ای پسر آدم ملک از من است و مال از من است و من مالک همهٔ جهان هستم ، ای پسر آدم تو مسکین و نیازمند هستی و این ملک و مال پیش از تو بود و پس از تو هم خواهد بود ، و برای تو از جهان نصیبی نیست مگر آنچه بخوری و تمام شود ، یا بپوشی و مندرس گردد ، یا انفاق و بخشش کنی ، و بیش از این مقدار از مال و ملک دنیا نتوانی تصرف کنی .

و هرگونه تصرفی که در مال دنیا میکنی ، اگر برای خدا و در راه خدا و به نیت خیر باشد : در نتیجه اجر و ثواب آن را خواهی دید . و اگر به نیت شر و فساد و روی هوسرانی و لهو باشد : باز به جزای بد و عقاب آن خواهی رسید .

پس خوب متوجه باش که : اموال دیگران محبوبتر نباشد برای تو از مال خودت ، یعنی برای حفظ و نگهداری حقیقی مال خود مراقبت کن چنانکه در نگهداری اموال دیگران مراقب هستی ، و هنگامی مال خود را حفظ خواهی کرد که : طوری رفتار کنی که پس از مرگ از آن مال بهره‌مند گردی .

امیرالمؤمنین (ع) فرموده است : آنچه از مال دنیا در راه خیر و برای خدا مصرف کرده ، و پیش از خود برای آخرت ذخیره کردی : برای تو باقی خواهد ماند . و آنچه را که نگه داشته و برای پس از خود باقی گذاردی : برای وارثان تو نگهداری شده و مخصوص آنان خواهد بود . و آنچه در ایّام زندگی نزد تو و بدست تو میباشد

از اموال منقول و غیرمنقول : نفعی بحال تو نخواهد داشت ، مگر آنکه از جهت این دارایی و ثروت ظاهری حالت غرور و خودبینی پیدا کنی .

پس تا کی و چقدر برای دنیا کوشش و سعی میکنی ؟ و چقدر دنیا را برای خود میخوانی ؟ آیا میخواهی که خود را فقیر و نیازمند کرده ، و دیگران را با اموال خود مالدار کنی ؟

شرح

تحصیل مال دنیا و استفاده از امور و متاع دنیوی اگر برای خدا و به نیّت پاک و صحیح شد : خود آن از عبادات و طاعات محسوب میشود ، و از عنوان اشتغال دنیوی بیرون است .

و در صورتیکه روی نیت فاسد و باغراض نامشروع صورت گیرد : آنهم نامطلوب و محرّم خواهد بود .

و اگر بقصد تنها استفاده از متاع دنیا و علاقه بدنیا باشد : در اینصورت است که سه مرحله برای آن تصور میشود ،

مرحله زندگی دنیوی : یعنی آنمقدار از مال و ملک و وسائلیکه مورد استفاده قرار گرفته ، و در طول زندگی در این دنیا لازم میشود .

مرحله مصارف برای آخرت : یعنی اموالیکه برای خدا و در راههای خیر خرج شده ، و توشهٔ زندگی اخروی میشود .

مرحله اموال باقیمانده : یعنی اموالیکه پس از سپری شدن این زندگی برای باقیماندگان باقی میماند .

و باید متوجه شد که : مال و ملک و همه موجودات از خداوند متعال و مخصوص

او میباشد ، و هر مقداریکه در تصرف و اختیار ما قرار گرفته ، و بصورت مال و ملک ما گشت : میباید تا میتوانیم برای زندگی دنیوی و اخروی خودمان از آن استفاده کرده ، و بدون عوض و بی نتیجه از دست خود بیرون نکنیم .

متن

الباب الرابع و الخمسون فی الأخذ و العَطاء

قال الصادق (ع) : مَن کان الأخذ أحبَّ الیه من الإعطاء (العطاء) فهو مَغبون ، لأنّه یَری العاجلَ بغفلته أفضلَ من الآجل ، و یَنبغی للمؤمن اذا أخذَ أن یأخذ بحقّ ، و اذا أعطی ففی حق و بحق و من حق ، فکم من آخذٍ مُعطٍ دینه و هو لا یَشعر (لا یعلم) ، و کم من مُعطٍ مورثٍ نفسَه (لنفسه ، بنفسه) سَخطَ اللّه ، و لیس الشأنُ فی الأخذ والاعطاء ، ولکن فی الناجی ، والناجی مَن اتّقی اللّهَ فی الأخذ و الاعطاء و اعتصَم بحبل (بحبال) الورع .

ترجمه

باب پنجاه و چهارم در گرفتن و دادن چیزی است

حضرت صادق (ع) فرمودند : کسیکه نزد او گرفتن پسندیده‌تر و مطلوب‌تر از دادن باشد ، مغبون است ، زیرا که او در اثر نادانی و غفلت دنیا را بآخرت ترجیح داده است .

و سزاوار است که : شخص مؤمن چون بخواهد چیزی از کسی بگیرد ، روی حقیقت و با نیّت حق باشد . و اگر خواست چیزی بدهد : لازمست در مورد حق و با نیت حق و از مورد حق صورت گیرد .

و چه بسا که : از مردم چیزی از دیگران میگیرند و در مقابل ، دین و آخرت خود

را از دست میدهند ، و متوجّه نیستند .

و چه بسیار است که : می‌بخشند و با این بخشیدن خود را در مورد غضب الهی قرار میدهند .

پس تنها دادن و گرفتن ارزشی ندارد ، و آنچه مهمّ است آن گیرنده و بخشنده‌ایست که نجات یابنده باشد ، و کسی نجات می‌یابد که در دادن و گرفتن خود تقوی و ورع داشته باشد ، یعنی خود را از لغزش و نیّت سوء و افکار فاسد نگهدارد ، و از موارد نامشروع و از آنچه برخلاف رضای پروردگار متعال و برخلاف شریعت و حقیقت است به پرهیزد .

شرح

گیرنده مال میباید متوجّه باشد که روی چه غرض و مقصد و عنوان و نیتی میگیرد ، و آیا این اخذ مال حق است یا باطل ؟ و آیا اثر صحیح و مطلوبی مترتب این عمل میشود یا نتیجهٔ نادرست و نامطلوب ؟

و همچنین دهندهٔ مال نیز که میخواهد مال خود را ببخشد ، باید بدقّت متوجه باشد که : آیا این مال از راه مشروع و صحیحی بدست او رسیده است یا نه ؟ و آیا نیت او در این عمل درست است یا فاسد ؟ و آیا برای غرض و نظری باطل و نادرست این مال را می‌بخشد و یا به منظور خیر و صلاح ؟ و آیا مورد و طرف بخشش اهل صلاح و استحقاق خدمت و یاری را دارد یا نه ؟

با دوستان مضایقه در عمر و مال نیست

صد جان فدای یار نصیحت نیوش کن

ای نور چشم من سخنی هست گوش کن
چون ساغرت پرست بنوشان و نوش کن

متن

والناسُ فی هاتین الخَصْلتین خاصٌّ و عامّ ، فالخاصُّ یَنظر فی دَقیق الورع ، فلا یَتناولُ حتّی یتیَقَّن انّه حَلال ، و اذا أشکلَ علیه تَناولَ عند الضَرورة ، والعامّ یَنظر فی الظاهر ، فما لم یَجده و لا یعلمُه غصباً و لا سِرقة تَناوَل . و قال لا بأسَ هو لی حلال ، و الآمِن (و الامین) فی ذلک من (والامین فی ذلک بین مَن ، والامر فی ذلک بیّن) یأخذ بحکم اللّه عزوجل و ینفق فی رضا اللّه .

ترجمه

و مردم در این دو خصلت اخذ و اعطاء دو مرتبه دارند :

مرتبهٔ خواصّ : آنان با پرهیزکاری دقیق در امور مینگرند ، و چیزیرا اخذ نمیکنند مگر آنکه یقین داشته باشند که آن حلال است ، و در موارد مشتبه بمقدار ضرورت اکتفاء میکنند .

مرتبهٔ عوامّ : و آنان بظواهر امور مینگرند ، و هر آنچیزیرا که غصب و سرقت شده ندیدند ، اخذ کرده و حکم به حِلیّت آن مینمایند .

و بطور خلاصه و نتیجهٔ کلام آنکه : انسان هنگامی امن پیدا میکند که مطابق حکم و دستور و تکلیف الهی بگیرد ، و در مواردیکه پروردگار متعال راضی است انفاق کند .

شرح

برای تزکیه و تطهیر چهار مرحله تصوّر میشود :

۱- تطهیر و تزکیهٔ بدن : یعنی ظاهر بدن را از نجاسات و کثافت تطهیر کرده ، و از خوراکهای حرام و آشامیدنیهای نامشروع و از خوردنیهایی که مشتبه بوده و پاک و حلال نیست ، پرهیز کرد .

۲- تزکیهٔ اعمال : یعنی افعال و اعمال را با قوانین عدل و شرع و حق میزان کرده ، از اعمال ناشایست و حرام و برخلاف شرع و حقیقت اجتناب کرد .

۳- تزکیهٔ قلب : یعنی قلب را از اخلاق زشت و خویهای حیوانی و صفات نفسانی تطهیر کرد .

۴- تزکیهٔ فکر : یعنی افکار و عقائدیرا که با نورانیّت قلب شهود نکرده است ، میباید بمیزان فرموده‌های خداوند متعال و رسول اکرم (ص) مطابقه کرد .

پاک و صافی شو و از چاه طبیعت بدر آی
که صفایی ندهد آب تُراب آلوده
بطهارت گذران منزل پیریّ و مکن
خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده

و پایه و اساس مراتب تطهیر و تزکیه ، مرحله اوّل است ، زیرا تا خون و گوشت و پوست انسان از غذاهای حرام و ناپاک نموّ میکند ، هرگز ممکن نیست منشأ اعمال نیکو گشته ، و افکار پاک و عقاید نورانی در چنین انسانی برقرار گردد .

و مقدمه و پایهٔ تزکیهٔ بدن نیز : تقوی و ورع در اخذ و اعطاء است ، و از این لحاظ گفته شده که : خواص تا یقین بحلیّت نداشته باشند از مصرف آن خودداری میکنند .

متن

الباب الخامس و الخمسون فی المُؤاخاة

قال الصادق (ع) : ثلثة أشياءَ فی کلّ زَمان عَزیزةٌ ، و هی الإخاءُ فی اللّه تعالی ، و الزَوجةُ الصالحة الألیفَة تُعینه فی دین اللّه عزّوجل ، والوَلدُ الرَشید . و مَن وجدَ الثلاثةَ (و من اصاب احدی الثلاثة) فقد أصابَ خیرَ الدارین و الحظَّ الأوفر من الدنیا و الآخرة . واحذَرْ أن تُواخیَ مَن أرادَک لطمعٍ أو خوف أو مَیل أو مال أو أکل أو شربٍ ، واطلُبْ مؤاخاةَ الأتقیاء ولو فی ظُلماتِ الارض ، و ان أفنیتَ عمرَک فی طلبهم (لطلبهم) ، فان اللّه عزّوجل لم یَخلق علی وجه الارض أفضلَ منهم بعد النبیّن ، و ما أنعمَ اللّه علی العبد بمثل ما أنعمَ به من التوفیق لصحبتهم .

ترجمه

باب پنجاه و پنجم در برادری است

حضرت صادق (ع) فرمود : سه چیز است که در هر زمان عزیز و پرارزش است ، و آنها عبارتند از برادری در راه خدا ، و زوجهٔ صالحهٔ مهربانیکه یاری کند شوهر خود را در امر دین ، و فرزند رشید خردمند .

و کسی که این سه چیز را دارا باشد : بخیر و صلاح دنیا و آخرت نائل گشته ، و نصیب فراوان و حظّ کامل برده است .

و پرهیز کن از برادری و رفاقت کسیکه روی طمع یا ترس یا تمایلات نفسانی یا مال یا برای خوردن و آشامیدن با تو رفیق و برادر میشود .

و کوشش کن که : برادری از پرهیزکاران با حقیقت پیدا کنی ، اگرچه در طلب او بزحمت بسیار دچار گردی ؛ و اگرچه او در جای دور و در ظلمات زمین باشد ، زیرا کـه پـروردگار مـتعال پس از انـبیاء و اوصـیاء آنـان افـرادیـرا کـه مـانند یـا بـهتر از پرهیزکاران باشد نیافریده است ، و خداوند متعال به بنده‌ای نعمت و توفیق نداده است که بهتر و بالاتر باشد از توفیق درک مصاحبت چنین اشخاص .

شرح

زوجهٔ صالحه برای تربیت فرزند و تدبیر منزل و ادارهٔ امور داخلی و اعانت بامور دینی مرد است . و فرزند عاقل و رشید برای کفایت و یاری کردن در امور خصوصی و زندگی خانوادگی و ادامهٔ امور مربوط بپدر است . و رفیق حقیقی برای هـمراهـی و دستگیری و مساعدت در امور خارجی و اجتماعی مرد است .

و چون این سه قسمت تأمین شد : زندگی دنیوی و اخـروی مـرد از هـر جـهت (داخلی ، خارجی ، اجتماعی ، انفرادی) اداره شده ، و معاش و معاد هر دو بصورت بهتری اصلاح می‌شود .

از جـان طـمع بـریدن آسـان بـود ولیکـن

از دوسـتان جـانی مشکـل تـوان بـریدن

فرصت شمار صحبت کز این دو راهـه مـنزل

چـون بگـذریم دیگـر نـتوان بـهم رسـیدن

متن

قال اللّه تعالی : الأخِلّاءُ یومئذ بعضُهم لبعض عدوٌّ الاالمتّقین . و أظنُّ أن مَن طلَب فی زماننا هذا صدیقاً بلاعیب بقیَ بلاصدیق ، ألا تَری انّ أولَ کرامة أکرمَ اللّه بها أنبیاءَه عند اظهار دَعوتهم صدیقٌ (تصدیق) أمین اووَلیّ ، فکذلک مِن أجلِّ مااکرمَ اللّه به أصدقاءَه و أولیاءَه و أصفیاءَه و اُمناءَه صُحبةُ انبیائه ، و ذلک دلیل علی أن ما فی الدارینِ نِعمة أحلی (بعد معرفة اللّه اجلّ) و أطیبُ و أزکی من الصُحبة فی اللّه عزوجل و ألمواخاةِ لوَجهه .

ترجمه

خداوند متعال فرموده است : دوستان مهربان در روز قیامت دشمنان همدیگر میشوند مگر آنانکه پرهیزکارند .

و در این زمان پیدا کردن رفیق خالص و پرهیزکار بسیار مشکل است ، و پیدا شدن چنین رفیقی از بزرگترین نعمتهای پروردگار متعال است ، آیا نمی‌بینی که نخستین کرامتی که خداوند متعال در آغاز نبوت انبیاء به آنان عطاء میفرماید ، تصدیق و ایمان رفیق صادق و امین و یا دوست خالصی از اولیاء خدا است .

و همچنین از الطاف و کرامت‌های پروردگار متعال نسبت به دوستان و اولیاء و افراد برگزیده و امین ، اینستکه آنان را برفاقت و مصاحبت انبیاء خود موفّق داشته است .

و اینمعنی دلیل آنستکه : از جهت ظاهر و معنی نعمتی نیست که بالاتر و شیرین‌تر و گواراتر و پاکیزه‌تر باشد از مصاحبت در راه خدا و برادر و رفیق بودن بخاطر پروردگار متعال .

شرح

تقوی از وقایه و نگهداری و حفظ است ، و شخص متّقی نفس خود را از تمایلات نفسانی و هویها و خواهشها و هوسهای شیطانی و از محرّمات و از آنچه خدا دوست نمیدارد ، حفظ و نگهداری کرده ، و تنها هدف و مقصد او در زندگی : خدا و حقیقت است و بس .

اگر حقیقت تقوی در وجود انسان پدیدار گشت : نفاق و ریاء و تزویر و تظاهرات بیحقیقت و برنامه‌های باطل و اعمال و افکار فاسد و هوسرانی و هوی‌خواهی و توجه بغیر خدا و تعارفات برخلاف حق و اظهارات دروغ ، از وجود او ریشه کن شده ، و بجز حقّ و حقیقت برنامه‌ای نخواهد داشت .

اینستکه رفاقت شخصیکه متّقی است : پایدار و ثابت و حقّ و همیشگی بوده ، و باختلاف احوال و عوارض ظاهری تغییرپذیر نخواهد بود .

البته یک چنین شخصی نیز هرگز با آنان که متقی نیستند رفاقت و دوستی نخواهد کرد ، و چون رفاقتی با تقوای طرفین صورت گرفت : تا هستند همراز و همراه و هم مرامند .

بر سر اغیار چون شمشیر باش　　هین مکن روباه بازی شیر باش
بندهٔ یک مرد روشندل شوی　　به که بر فرق سر شاهان شوی
گر تو سنگ صَخره و مرمر شوی　　چون بصاحبدل رسی گوهر شوی
دل تو را در کوی اهل دل کشد　　تن تو را در حَبس آب و گِل کَشَد
ایخوش آن مرده که از خود رسته شد　　در وجود زنده‌ای پیوسته شد
وای آن زنده که با مرده نشست　　مرده گشت و زندگی از وی بجَست
أنبیاء چون جنس عِلیّین بدند　　سوی عِلیّین به جان و دل شدند

نـــــاریان مَـــر نـــاریان را جـــاذبند نـــــوریان مَـــر نـــوریان را طـــالبند
گـــرگ یـــوسف را کـــجا عشـــق آورد جـــز مگـــر از مکـــر تـا او را خــورد

متن

الباب السادس والخمسون فی المُشاوَرة

قال الصادق (ع) : شاوِر فی امورک ممّا یَـقتضی الدِیـنُ مَـن فـیه خـمسُ خصال : عقلٌ و علم و تجرِبةٌ و نُصح و تقویً ، و ان لم تَجد : فاستعمِل الخمسةَ واعزِم و توکّل علی اللّه ، فان ذلک یُؤدّیک الی الصواب . و اذا کان من امور الدنیا التی هی غیر عائدة الی الدِین : فاقِضها (فارفضها) و لا تَتفکّر فیها ، فانک اذا فعلتَ ذلک أصبتَ برکةَ العیش و حلاوةَ الطاعة . و فی المشاوَرة اکـتسابُ العلم ، والعاقلُ مَن یَستفید منها علماً جدیداً و یَستدلّ به (بها) علی المَحصول من المراد .

ترجمه

باب پنجاه و ششم در مشورت کردن است

حضرت صادق (ع) فرموده است : مشورت کن در امور خود که جنبهٔ دینی دارد با کسیکه دارای پنج صفت است :

۱- عاقل است : صلاح و فساد امور را می‌فهمد .

۲- عالم است : احکام و آداب دینی را میداند .

۳- باتجربه است : در پیش آمدها روشن و تجربه دیده است .

۴- ناصح است : با خلوص نیّت و صفا صلاح بینی میکند .

۵- با تقوی است : از محرّمات و تمایلات نفسانی خودداری میکند .

و هرگاه کسیرا که دارای این پنج خصلت است پیدا نکردی : پس خود را با این صفات آرایش بده ، یعنی براهنمایی عقل و یاری علم و با در نظر گرفتن تجربه‌ها و با خلوص نیّت و صفای قلب و با حالت تقوی و طهارت ، بآن اندازه‌ای که در وجود خودت هست و میتوانی ، در پیرامون آن امر تأمّل و تدبر کرده ، و سپس بهر طرفیکه تشخیص صلاح دادی با توکّل بخداوند متعال اختیار و اقدام بکن ، و خداوند بطرف خیر و صلاح هدایت خواهد فرمود .

و اگر تردد تو در امور دنیوی و مادّی شد : زیاد خود را ناراحت نکن ، و معطّل و منتظر مشورت مباش ، و بهر طرفیکه صلاح دیدی اقدام کن ، و تصمیم بگیر .

و چون چنین کردی : زندگی دنیوی و اخروی تو مبارک و خوش بوده ، و حلاوت و لذت عبادت و بندگی را خواهی چشید .

و مشورت کردن سبب افزونی علم و اطلاع میشود ، و شخص عاقل بواسطهٔ مشورت ، دانش تازه‌ای تحصیل کرده و بسوی مقصود خود هدایت میشود .

شرح

در امور دینی و هر آنچه مربوط بدین است ، اهتمام بیشتر و دقت زیادتر و احتیاط تمامتری لازم است ، تا عمل مطابق حکم دینی و موافق رضا و درخواست پروردگار متعال صورت گرفته ، و نتیجهٔ مطلوب و ثواب و اجر و قرب حاصل شود .

ولی امور مادّی و دنیوی را بهر نحویکه انسان بخواهد میتواند انجام داده و فایدهٔ مادّی و نفع ظاهری هم بگیرد ، و گاهی انتظار و تردّد و احتیاط و مشورت بضرر و خسارت تمام میشود .

متن

و مَثَل المَشوَرة مع أهلها مَثَل التفكّر فی خَلق السماوات و الارض و فَنائِهما ، و هما عینانِ (غیبان ، غنیّان) من العبد ، لانه کلّما تفکَّر (قوی تفکره) فیهما : غاصَ فی بحار نور المعرفة ، وازدادَ بهما اعـتباراً و یـقیناً . و لا تُشـاوِر مَـن لایصدِّقه عقلک و ان کان مشهوراً بالعقل و الورع ، و اذا شاورتَ من یُصدِّقه قلبک فلاتُخالِفه فیما یُشیر به علیک ، و ان کان بخلاف مُرادک ، فـان النـفسَ تَجمحُ عن قبول الحقّ ، و خلافُها عند قبول الحقایق أبینُ . قال اللّـه تـعالی : و شاوِرهم فی الأمر . و قال اللّه تعالی : و أمرُهم شوری بینَهم - ای مُتشاوِرون فیه .

ترجمه

مثال مشورت کردن با کسیکه اهلیّت دارد : مانند تفکّر کردن در آفرینش آسمان‌ها و زمین و فناء آنها است ، در صورتیکه این آسمان و زمین در پیشروی شما هستند ، و یا این خلق موجودات و فناء آنها از آسمان و زمین در پیشروی شما هستند ، و یا خلق آسمانها و زمین و فناء آنها از چشم شما غایبند ، و با اینحال هر چه تفکّر و دقّت شود نتیجه خواهد داد ، و یا اینکه تفکّر و مشاوره چون دو چشم انسان باشند .

پس مشورت مانند تفکر است که : هر چه بیشتر فکر و اندیشه شود ، بهتر در دریای نور معرفت وارد گشته ، و اعتبار و یقین و اطمینان او زیادتر میشود .

و البته با کسیکه عقل و قلب تو نمیتواند او را تصدیق کند : مشورت مکن ، اگرچه در میان مردم با عقل و هوش و ورع شناخته شود . و چون با کسیکه اهل

است مشورت کردی : مخالفت او را مکن ، اگرچه برخلاف نظر و رأی تو اظهار عقیده نماید ، زیرا که نفس انسان از قبول حق خودداری میکند ، و حاضر نیست حقیقت را بپذیرد ، و از این جهت مخالفت کردن با نفس در مقابل حقایق بهتر است .

خداوند متعال میفرماید : در امور اجتماعی و پیش آمدهای خارجی با مسلمین مشاورت کن . و باز میفرماید : و از شأن مؤمنین آنکه ، در میان خودشان مشاورت میکنند .

شرح

به طوریکه معلوم شد ، مشاورَت در احکام و آداب و سُنَن الهی جایز نیست ، زیرا دستورهای دینی از جانب خداوند متعال معین شده و تعبّدی است - ولو تَقوَّل علینا بعضَ الأقاویلِ لأخذنا منه بالیَمین ثم لقَطعنا منه الوَتین . و در امور دنیوی و مادّی شخصی و خصوصی نیز : مطلوب نیست ، و باید بهر نحوی که عقل و فکر خود آدم تشخیص داد ، با صدق و صلاح و درستی و جدیت اقدام کرد و نتیجه گرفت .

پس مشاورت در امور اجتماعیست که منتهی میشود به صلاح اسلام و مسلمین و پیشرفت دین و خیر و نفع افراد مسلمان و توسعه و قدرت مملکت اسلامی و دفع ضرر و خسارت از مملکت و مسلمانان و نظم و ترتیب و تجهیزات مؤمنین در مقابل مخالفین و معاندین ، پس در این موارد است که باید متحد متفق شده و با هم مشاوره کنند .

متن

الباب السابع و الخمسون فی الحِلم

قال الصادق (ع) : الحلمُ سِراج اللّه یَستضییء بـه صـاحبُه الی جَـواره ، و لایکون حلیما الا المُؤیَّد بأنوار المَعرفة والتوحید . والحِلمُ یَدور عـلی خـمسة أوجُه : اَن یکون عزیزاً افَیذِلّ ، أو یکون صـادقاً فـیُتَّهم ، أو یَـدعو الی الحـقّ فیُستخَفَّ به ، أو أن یُؤذیٰ بلاجُرم ، أو أن یُطالِب (یطلب) بالحقّ فیُخالفوه فیه ، فاذا أتیتَ کلّا منها حقَّه فقد أصبتَ . و قابل السفیهَ بالإعراض عنه و ترکِ الجواب یکن الناسُ أنصارَک ، لأنّ مَن جاوَب السفیهَ : فکأنّه قدوَضع الحَطَبَ علی النار . قال النبیّ (ص) : مَثَلُ المؤمن کمَثَلِ الأرض منافعُهم منها و أذاهم علیها .

ترجمه

باب پنجاه و هفتم در حلم است

حضرت صادق (ع) فرموده است : حلم چراغ خدا است که انسان به وسیلهٔ نور آن نزدیک میشود به مجاورت و قرب پروردگار متعال . و انسان حلیم نمیشود مگر آنکه تأیید شود با انوار توحید و معارف الهی .

و حلم در پنج حالت صورت میگیرد : در موردیکه عزّت و بزرگی داشته است و خوار و کوچک شده است ، و در حالتیکه راست میگفته است و متّهم بدروغ گشته است ، و در جاییکه دعوت بسوی حق میکرده است و مردم او را اهانت کرده و

سبک شمرده‌اند ، و چـون بـی‌آنکه جـرم و گـناهی را مـرتکب شـود اذیّت و آزارش کنند ؛ و یا مطالبه و درخواست حق نماید و او را در آن حقّ مخالفت کنند .

پس شخص حلیم در این پنج حالت بـا کـمال وقـار و حـوصله ، حـلم ورزیـده و کوچکترین تزلزل و حالت ناراحتی پیدا نمیکند ، و حلیم بودن مرد از حلم ورزیدن در این موارد معلوم میشود .

و سزاوار است که : با شخص بیخرد و سفیه بسؤال و جواب نپردازد ، و بلکه از او اعراض کند ، و چون اعتراض او را پاسخ نگوید : دیگران با او موافقت کرده و یاری خواهند نمود . ولی جواب دادن و بحث کردن با او مانند هیزم گزاردن در آتش است که شعلهٔ آتش را افروخته و بیشتر خواهد کرد .

رسول اکرم (ص) فرموده است : مؤمن مانند زمین است که همه از آن استفاده میبرند ، و آزار و اذیّت و مزاحمت آنان نیز در روی همین زمین صورت میگیرد .

شرح

صفت حلم در مـقابل غـضب است ، و در اثـر صـبر و تـواضـع و خـضوع حـاصل میشود ، و خضوع و فروتنی حاصل نمیشود مگر پس از تـحقّق حـقیقت تـوحید و معرفت بعظمت و جلال و قدرت پروردگار متعال ، و چون انسان ، خداوند توانـا را مؤثر و محیط و حاکم مطلق و سلطان حـقیقی بـر هـمهٔ مـوجودات دیـد : قـهراً از خودبینی و خودپسندی و خـودخواهـی دور گشـته ، و پـیوسته بـا حـالت بـندگی و خضوع و خشوع و اطاعت و ذلّت و تسلیم و تفویض و رضا و صبر زندگی خواهد کرد .

اینستکه در روایات شریفه علم توأم با حلم ذکر میشود : یعنی علمیکه توأم با خضوع و خشوع بوده ، و از خودپسندی و خودخواهی و خودبینی دور باشد .

صد هـزاران حـلم دارنـد ایـن گـروه هر یکی حلمی از آنها صد چـو کـوه
حـــلمشان بـــیدار را ابـــله کـــند زیـرک صـد چشـم را گـمره کـند

متن

و مَن لایَصبرُ علی جَفاء الخلق لا یصلُ الی رضا اللّه تعالی ، لأنّ رضـااللّـه تعالی مَشوب بجَفاء الخلق . و حُکی أنّ رجلا قال لأحنَف بن قَیس : ایّاک أعنی ! قال و عنک أحلم (أنا منک أغنی ، قال انا عنک أحلم) قال رسول اللّه (ص) : بُعثت للحلم مرکَزاً (مرکبا) و للعلم مَعدِنا و للصبرِ مسکَنا . (صدق رسول اللّه (ص) ، و حقیقةُ الحِلم أن تَعفوَ عمّن أساءَ الیک و خالَفک و أنت القادرُ علی الانتقام منه ، کما ورد فی الدعاء : إلهی أنت أوسعُ فضلا و أعظمُ حِلماً من أن تُؤاخذَنی بعملی و تَستذِلّنی بخطیئتی) .

ترجمه

و کسیکه صبر و تحمّل بـر جـفا و آزار مـردم نکـند : نـخواهـد تـوانست بـرضای پروردگار متعال نائل گردد ، زیرا رضای خداوند آمیخته و توأم با جفای خلق است .

و حکایت شده است که : مردی به احنف بن قیس درشتی کرده و گفت : تـو را قصد میکنم ! أحنف در پاسخ او گفت : من در مقابل تو و حرفهایت بردباری نشان میدهم .

و رسول اکرم (ص) فرموده است : برانگیخته شدهام و بـرای بـردباری مـرکز و مرکب هستم ، و معدن دانشم ، و مسکن و محلّ صبرم .

و حقیقت حلم اینستکه : در گذری از کسیکه در حقّ تو بدی کرده و خلاف رأی

تو را بجا آورده است ، و تو قدرت بر انتقام داری . چنانکه در دعاء وارد شده است که : پروردگارا فضل تو وسیعتر و حلم تو برتر از آنستکه بسبب سوء عمل مرا بگیری ، و بخطای من مرا خوار و ذلیل نمایی .

شرح

در اغلب موارد ضررها و آزارهایی که بانسان میرسد : از اختیار خارج ، و ناراحتی و اضطراب و دفاع نه تنها مؤثّر نیست ، بلکه بیشتر موجب تحریک احساسات بوده و بر ناراحتی فکری و پریشانی خاطر افزوده ، و مانع از استقامت و انجام وظیفه خواهد شد .

و چون انسان در مقابل عظمت و جلال پروردگار متعال ، حالت خضوع و خشوع و بندگی پیدا کرده ، و با صفت تسلیم و تفویض و صبر موصوف گردید : قهراً از گفته‌ها و حرکات مخالف دیگران متأثّر نشده ، و کمترین انکسار و ضعف و سستی در نیّات و وظائف او پیدا نگشته ، و پیوسته با کمال خلوص متوجّه بانجام وظائف بندگی است ، اینستکه در مورد رضای خداوند متعال قرار خواهد گرفت .

کَه نیم کوهم ز صبر و حلم و داد　　　کوه را کی در رباید تند باد

متن

الباب الثامنُ والخمسون فی التواضع

قال الصادق (ع) : التواضعُ أصلُ کلِّ شَرَف نفیسٍ و مرتبةٍ رفیعة ، و لو کان للتواضع لغةٌ یفَهمُها الخلق لنَطق عن حقایق ما فی مَخفیّات العواقب . و التواضعُ ما یکون لِلّه و فی اللّه . و ما سواه فکبرٌ (مکر) ، و مَن تواضَع للّه شَرَّفه اللّه علی کثیرٍ من عباده (سُئل بعضُهم عن التواضع ؟ قال هو أن یخضعَ للحق و یَنقادله ولو سمعه من صبیّ . و کثیرٌ من انواع الکِبر یَمنع من استفادة العلم و قبوله و الانقیاد له . و فیه وردت الآیات التی فیها ذم المتکبّرین) و لأهل التواضع سِیماءُ یَعرفها أهلُ السموات (السماء) من الملائکة و أهلُ الارض من العارفین . قال اللّه تعالی : و علی الأعراف رجال یَعرفون کلّا بِسیماهم . و قال ایضاً : مَن یرتدّ منکم عن دینه فسوف یأتی اللّه بقوم یُحبّهم و یُحبّونه أذلّةٍ علی المؤمنین أعزّةٍ علی الکافرین . و قال ایضاً : اِنّ أکرمَکم عند اللّه أتقیکم . و قال : فلا تُزَکّوا انفسَکم .

ترجمه

باب پنجاه و هشتم در تواضع است

حضرت صادق (ع) فرموده است : تواضع و فروتنی اساس هرگونه شرافت عظیم و مرتبهٔ بلندی است ، و اگر برای تواضع زبان و لغتی بود هر آینه خبر میداد

ما را از حقایق پوشیده و اسرار نهان و نتائجیرا که برای آن هست .

و تواضع چیزی است که برای خدا و در راه خدا باشد ، و اگر نه : آن مکر و تکبّر است ، اگرچه به صورت تواضع باشد . و چون تواضع برای خدا شد : خداوند متعال او را عزّت و بزرگی داده ، و شرافت بر دیگران پیدا میکند .

بعضی از علماء را از حقیقت تواضع پرسیدند ؟ جواب داد که : تواضع اینستکه در مقابل حقّ مطیع و خاضع گردد ، اگرچه طرف یک فرد پست و یا بچّه‌ای باشد .

و تکبّر در بسیاری از موارد مانع از آموختن علوم و استفاده از اهل علم و معرفت شده ، و از خضوع و فروتنی در مقابل حق و علم و از قبول آن نهی میکند .

و دربارهٔ فروتنی آیاتی نازل شده است که در ضمن آنها بمذمّت و نکوهش تکبّر اشاره فرموده است .

و برای اشخاص متواضع چهره‌های مخصوصی است که : ملائکه آسمان و اهل معرفت از اهل زمین آنان را می‌شناسند .

خداوند متعال میفرماید : در مقامات بلند و بالا مردانی هستند که هر کسیرا از چهره و سیمای او میشناسند ، و خصوصیّات روحی او را تشخیص میدهند . و باز فرموده است : هرگاه شما از دین مقدّس الهی منصرف و مرتدّ گردید ، خواهد آورد خداوند متعال جمعیرا که دوست میدارد آنانرا و آنان نیز خدا را دوست میدارند و آنان در مقابل مؤمنین متواضع و پست بوده و در مقابل کفّار عزیز و بزرگوارند . و فرمود : گرامی‌ترین شماها نزد پروردگار متعال کسی است که پرهیزکارتر باشد . و فرمود : خودتان را با تزکیه و تقدیس و ترفیع مقام معرفی نکنید .

شرح

هنگامیکه انسان متوجّه بالوهیّت و عظمت و جلال پروردگار متعال گشته ، و عبودیّت و ذلّت و عجز و حقارت خود را دید : قهراً در همه حال و در هر مقام خود را کوچک و محدود و فقیر دانسته ، و ذاتاً و وجداناً از خودبینی و خودستایی دوری خواهد کرد ، و این معنی را تواضع لِلّه گویند . و چون تواضع در مواردی صورت گیرد که در راه خدا است و منتهی بخدا می‌شود : آن را تواضع فی اللّه گویند .

و در صورتیکه فروتنی روی اغراض دنیوی و مقاصد مادّی صورت گیرد ، مانند تواضع برای جلب نفوس و اظهار قدس و تقوی و ایجاد محبّت و بدست آوردن مال و عنوان و اعمال نظرهای شخصی و امثال اینها : برگشت آن بخودپسندی و خودستایی و خودخواهی بوده ، و حیله و مکری نیز به تکبّر اضافه خواهد شد .

در شاهراه جاه و بزرگی خطر بسی است
آن بـه کـزین گـریوه سـبکبار بگـذری
آن کس که اوفتاد خـدایش گـرفت دست
گـو بـر تـو بـاد تـا غـم افـتادگان خـوری
در کـوی عشـق شـوکت شـاهی نـمیخرند
اقــرار بـندگی کـن و اظـهار چـاکـری

متن

(قال رسول اللّه (ص) : انّ اللّه أوحیٰ اِلیَّ أن تواضعوا حتّی لا یفخرَ أحدٌ علی أحد و لا یَبغیٰ أحد علی أحد ، و ما تَواضع أحد لِلّه الّا رفَعه اللّه . و کان رسولُ اللّه (ص) اذا مَرَّ علی الصِبیان فیُسلِّم علیهم لکَمال تواضعه) و اصلُ

التواضع من اِجلال (جلال) اللّه تعالی و هیبتِهِ و عظمتِه ، و لیس لِلّه عزّوجل عبادةٌ یَقبلها و یَرضاها الّا و بابُها التواضع ، و لایَعرف ما فی (فی معنی) حقیقة التواضع الا المقرّبون من عباده المتّصِلون بوَحدانیّته . قال اللّه تعالی : و عبادُ الرحمن الذین یَمشون علی الأرض هَوناً و اذا خاطَبهم الجاهلون قالوا سَلاماً . و قد أمرَ اللّه عزّوجل أعزَّ خلقه و سیّدَ بریّته محمداً صلّی اللّه علیه و آله بالتواضع ، فقال عزّوجل : واخفِض جناحَک لمن اتّبعک من المؤمنین . و التواضع مَزرعة الخشوع و الخضوع و الخشیةِ و الحیاء و انّهنّ لا تَتَبَیّنُ (یَنبتنَ) الا منها (منها و فیها) و لا یَسلَمُ الشرف التامّ الحقیقیُّ الا بالتواضع (للمتواضع) فی ذات اللّه تعالی .

ترجمه

رسول اکرم (ص) فرموده است : خداوند متعال وحی کرده است مرا که تواضع کنید تا فخر و مباهات ننماید یکی از شماها بر دیگری و ظلم و تعدّی نکند کسی بر فرد دیگر ، و فروتنی نمیکند شخصی برای خدا و در راه او مگر آنکه خداوند متعال او را عزّت و بلندی مقام میدهد .

و رسول اکرم (ص) هرگاه در عبور خود به بچه‌ای برمیخورد : او را سلام میداد ، از جهت نهایت تواضع آنحضرت .

و حقیقت تواضع اینستکه : انسان از جهت جلال و عظمت پروردگار متعال و در مقابل عزت و بزرگواری او پیوسته خود را حقیر و ضعیف دیده و فروتنی کند .

و هیچگونه عبادت و طاعتی نیست که مورد قبول و رضای پروردگار متعال قرار گیرد : مگر آنکه به صورت تواضع و شکسته دلی و ذلّت نفس انجام بگیرد .

و از حقیقت تواضع و از نتائج دقیق آن آگاه نمیشود ، مگر کسانیکه از بـندگان مقرّب و خاصّ خدا و از موحّدین حقیقی و کامل باشند .

و خداوند متعال میفرماید : و بندگان مخصوص من که مورد عنایت و رحمت من قرار میگیرند ، افرادی هستند که با کمال فروتنی و افتادگی راه مـی‌روند ، و چـون مردم نادان و خودپسند آنانرا خطاب کرده و با آنان سخن گویند : با نهایت نرمی و تواضع و سلامتی نفس و طهارت قلب جواب میدهند .

و خداوند متعال امر فرموده است گرامیترین بنده و عزیزترین فـرد خـلق خـود رسول اکرم (ص) را بموضوع تواضع ، و فرموده است که : در مقابل بندگان مؤمن فروتنی و نرمی را شیوهٔ خود قرار بده ، و با کمال مهربانی و صفا با آنان رفتار بکن .

و تواضع محل کشت کردن و روییدن خشوع و خضوع و خشیت و حیاء است . و آنها آشکار نمیشوند و ظهور نمیکنند مگر از همان محلّ تواضع . و شرافت بمعنی حقیقی و تمام نیز حاصل نمیشود مگر با تواضع در مقابل پروردگار متعال .

شرح

روح طاعت و عبادت ، عبودیّت و بندگی است ، و روح عبودیّت خضوع و فروتنی است ، و روح فـروتنی ذلّت و حـقارت نـفس در مـقابل عـزّت و عـظمت و کـبریائی پروردگار متعال است ، و نتیجه ذلّت نفس و خضوع کمال عزّت و بهاء و نور و انشراح صدر است .

پس حقیقت عزّت و علوّ مقام و رفعت درجه حاصل نمیشود مگر در اثر تواضع و فروتنی و عبودیّت ، اینستکه خـداونـد مـتعال مـیفرماید : و لِلّه العـزّةُ و لرسـوله و لِلمؤمنینَ ولکنّ المنافقینَ لایَعلمون .

و مردم مادی و دنیاپرست تصور میکنند که : عزّت و بزرگواری در اثر مالداری و ثروت و خودنمایی و خودپسندی و تکبّر حاصل میشود ، و غفلت دارند که دنیا و مال و اعتبارات ظاهری مادّی در معرض زوال و تغیّر و تبدّل بوده ، و موقّتی و چند روزی و صوری است ، و گذشته از این : موجب بی‌نیازی نفس و غنای قلب نبوده ، و فکر و نظر و تمایلات انسان را تأمین نمیکند ، و بلکه بر نیاز و فقر و گرفتاری و احتیاج آدمی میافزاید .

مبین حقیر گدایان عشق را کاین قوم　　شهان بی کمر و خسروان بی کلهند
قدم منه بخرابات جز بشرط ادب　　که سالکان درش محرمان پادشهند

متن

الباب التاسعُ والخمسون فی الإقتداء

قال الصادق (ع) : لا یَصحّ (لیس) الاقتداءُ الا بصِحّة قِسمة (نسبة) الأرواح فی الأزل ، و امتزاج (و انشراح) نورِ الوقت بنور الأزلیّ (الأزل ، الأوّل) ، و لیس الاقتداء بالتوسّم (بالترسّم) بحرکات الظاهر و التنسّب الی أولیاء الدین من الحکماء و الائمّة ، قال اللّه تعالی : یومَ نَدعو کلَّ أُناس بامامِهم – ای مَن کان اقتدی بمُحقّ قُبِل و زُکِّی (بمُحق فهو زَکیّ) . قال اللّه تعالی : فاذا نُفخ فی الصور فلا أنسابَ بینَهم یَومئذ و لا یَتساءلون . و قال امیرُالمؤمنین علیّ بن ابیطالب (ع) : الأرواحُ جُنود مُجَنَّدة فما تَعارفَ منها ائتلفَ و ما تَناکَرَ منها اختلفَ .

ترجمه

باب پنجاه و نهم در اقتداء و پیروی کردن است

حضرت صادق (ع) فرموده است : پیروی کردن و ملحق شدن بشخصی درست نمیشود مگر با دسته بندی و سنخیّت و تناسب تکوینی که در روز اول و در عالم ذرّ واقع شده است ، و با ارتباط نورانیّت و موفقیّت فعلی با نور گذشته و ازلی ، و انشراح و روشن شدن این اقتداء و تناسب از نور نسبت سابق .

و هرگز اقتداء با وابستگی صوری و تعیّنات ظاهری و علامت‌های عادی تحقّق نیابد ، و تنها انتساب به پیشوایان و بزرگان دینی کفایت نمیکند .

خداوند متعال میفرماید : در روز قیامت هر طائفه‌ای را باسم پیشوا و امام آنها میخوانیم - یعنی هر کسیکه روی حقیقت از امام خود پیروی کرد : او پذیرفته شده و از انحراف دور و پاک است .

و باز میفرماید : چون نفخ صور شد نسبتهای ظاهری و وابستگی‌های صوری برداشته شده ، و هیچگونه از همدیگر پرسش نمیکنند .

و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) میفرماید : ارواح چون لشگرهای طبقه‌بندی شده هستند ، آنچه با همدیگر انس گرفته و سابقهٔ نسبت داشته باشند : الفت میگیرند . و آنچه اختلاف طبقه‌ای دارند ، از همدیگر جدایی و اختلاف پیدا میکنند .

شرح

فهمیده شد که اقتداء و پیروی کردن از دیگری و وابسته بودن بیک شخصی یا عقیده‌ای ، ارتباط بحالت سابقهٔ روحی دارد ، و بهر طوری که روح انسان اقتضاء داشته و مناسب و ملایم باشد : وابستگی و اقتداء محقق میشود .

و اقتداء حقیقی در صورتی محقق میشود که : روح و قلب انسان مطابق صفات و حالات دیگری که متبوع است بوده ، و حقیقتاً برنگ او دگرگون گردد .

پس دعوی اقتداء کردن بمجرّد تغییر شکل و تبدیل صورت و تلوّن ظاهری کفایت نخواهد کرد ، و باید به قلب و باطن و روح متوجّه شد که پیرو کیست ؟ آیا حقیقت اقتداء او از رحمن است یا از شیطان ؟ و آیا از حقّ پیروی میکند یا از نفس ؟

و بسا از اشخاصیکه بصورت مقتدی از انبیاء و اولیاء و اتقیاء و صالحین هستند ،

ولی در باطن تابع نفس و شیطانند .

کـلید گـنج سـعادت قـبول اهـل دلست   مباد آنکه در این نکته شک و ریب کند
شـبان وادی ایـمن گـهی رسـد بـمراد   که چند سال بجان خدمت شعیب کـند

متن

و قیل لمحمد بن الحَنفیّة مَن أدّبَک ؟ قال (فقال) أدّبَنی ربّی فی نفسی ، فما استَحْسنتُه (استحسنت) مِن اولی الالباب و البصیرة تَبِعتُهم به و استعملتُه ، و ما استَقْبحتُه (استقبحت) من الجُهّال اجتنبتُه و ترکتُه مُستنفِراً (مستقراً ، مستیقناً) ، فأوصلَنی ذلک الی کُنوز العلم (طریق کنوز العلم) . و لا طریقَ للاکیاس من المؤمنین أسلمَ مِن الاقتداء ، لانه المَنْهج الاوضحُ والمقصدُ الأصحّ ، قـال اللّـه عزوجل لأعزِّ خلقِه محمّد (ص) اولئک الذینَ هَدَی اللّه فبهُدیهم اقتدِه . و قال عزّوجلَ : ثم أوحینا الیک أن اتّبِع ملّةَ ابراهیمَ حَنیفاً – فلو کان لِدین اللّه تعالی مَسلکٌ أقومُ مِن الاقتداء لنَدبَ أنبیاءَه و أولیاءَه الیه . قال النـبیّ (ص) : فـی القلبِ (فی القلوب) نورٌ لایُضیئ الا مِن اتّباع الحق و قصدِ السبیل و هو مِن نور الأنبیاء مودَّع فی قلوب المؤمنین .

ترجمه

و گفته شد برای محمد بن حنفیّه : تو را کی تـربیت کـرده است ؟ فـرمود : مـرا پروردگارم از نفس خودم و در باطن تربیت نموده است ، پس آنچه را که از صاحبان خرد و بصیرت دیده و پسندیدم : آن را بکار بستم ، و هرچه از مردم نادان مشاهده کرده و قبیح شمردم : از آن پرهیز کرده و نفرت نشان دادم ، و ایـن روش مـرا بـه

کنزهای علم و گنجهای معرفت رسانید .

و برای اشخاص زیرک و فهمیده راهی سالمتر و بهتر از اقتداء کردن از افراد برجسته و بامعرفت نیست ، زیرا پیروی نمودن از چنین افراد طریق روشن و راه کاملا صحیحی است .

خداوند متعال به گرامیترین بندهٔ خود رسول اکرم (ص) می‌فرماید : این پیغمبران افرادی هستند که خداوند متعال آنان را هدایت فرموده است ، پس از آنان پیروی کن .

و باز میفرماید : پیروی کن از روش و آیین پاک ابراهیم .

و اگر برای دین خدا راهی مستقیمتر و بهتر و محکمتر از اقتداء بود : هر آینه اولیاء و انبیاء بآن راه دعوت میشدند .

و رسول اکرم (ص) میفرماید : در قلوب مؤمنین نوریست پنهان ، و روشن و آشکار نمیشود مگر از پیروی حق و از سلوک در صراط مستقیم ، و آن شعاعیست از نور انبیاء که در دلهای مؤمنین جا داده شده است .

شرح

اقتداء کردن به انبیاء و اولیاء الهی و صالحین ساده‌ترین راه و بهترین روش و پسندیده‌ترین شیوه ایست که هیچگونه احتمال خطاء و انحراف و اشتباهی در آن داده نمیشود .

و این همان معنی است که : از آیه شریفه - اهدِنا الصراطَ المستقیم صراطَ الذین أنعمتَ علیهم - منظور است .

و در مقابل این معنی : پیروی کردن از اشخاص مشکوک الحال و مشتبه العمل

و گمراه و منحرف و محجوب و تاریک دل (مغضوبٌ علیهم و لاالضالّین) است ، خواه در رفتار باشد و یا در کردار و یا در پندار ، و به طور کلّی : هر شخص مؤمن و محتاط را میباید که از تبعیت و پیروی و تقلید این اشخاص به پرهیزد ، خواه در پوشاک یا در خوراک یا در آداب یا در اعمال یا در افکار .

دامن دوست بدست آر و ز دشمن بگسل
مرد یزدان شو و فارغ گذر از اهرمنان
کمتر از ذره نه‌ای پست مشو مهر بورز
تا بخلوتگه خورشید رسی چرخ زنان

متن

الباب الستون فی العَفْو

قال الصادق (ع) : العفو عند القُدرة (المَقْدَرة) من سنن المرسلين و أسرار المتّقين (و المتقين) ، و تفسيرُ العفو أن لاتُلزِم صاحبَک فيما أجـرَم ظـاهراً و تَنْسی من الأصل ما اُصِبتَ منه باطناً و تَزيدَ علی الاختيارات احساناً ، و لن يَجِد الی ذلک سبيلا الّا مَن قد عفی اللّه تعالی عنه و غفر له ما تقدَّم من ذنبه و ما تأخَّر عنه و زيَّنه بکرامته و ألبَسه من نور بَهائه ، لان العفوَ والغفران صفتان من صفات اللّه تعالی أودَعهما فی أسرار أصفيائه ليَتخلّقوا مع الخَلق باخلاق خالقهم و جاعلهم ، لذلک (کذلک) قال اللّه عزّوجل : وليَعْفوا و ليَصْفحوا ألا تُحبّون أن يَغفر اللّه لکم و اللّه غفور رحيم .

ترجمه

باب شصتم در عفو است

حضرت صادق (ع) فرمود : عفوکردن هنگام قدرت و تسلط روش انـبياء و از اسرار نهان پرهيزکارانست .

و حقيقت عفو اينستکه : شخص گناهکار را چشم پوشی و اغماض کرده و بظاهر او را ملزم بخطاء و گناهش ننمايی ، و از آنچه بتو رسيده است از اهـانت و ضـرر و ناراحتی ، از باطن و قلب ببخشی ، و اضافه بر اينها او را نيکويی و خوبی روا بداری .

و هرگز کسی نتواند بمقام حقیقی عفو برسد ، مگر آنکه پروردگار متعال گناههای گذشته و آیندهٔ او را عفو فرموده ، و او را بخلعت کرامت و برگزیدگی خود زینت داده ، و از پرتو نور مبارک خود او را بپوشاند .

آری عفو و غفران از صفات خداوند عزیز است ، و آنها را در دلهای بندگان مخصوص و انتخاب شدهٔ خود قرار میدهد ، تا مانند حقّ تعالی با بندگان و افراد مردم با بخشش و گذشت رفتار کرده ، و با صفات و اخلاق الهی متخلّق گردند .

خداوند متعال از همین نظر است که میفرماید : عفو کنند و اغماض نمایند ، و آیا دوست نمیدارید که خداوند جهان نیز از شما عفو فرموده و گناههای شما را ببخشد ، و خداوند متعال آمرزنده و مهربان است به بندگان خود .

شرح

غفران نسبت بگناهِ مسلّم است و متعلق بآن می‌شود ، ولی عفو در مقابل هر خطاء و اشتباه و گناهی اطلاق شده ، و اغلب اوقات نسبت آن بصاحب خطاء داده میشود . پس غفران به معنی بخشیدن ، و عفو به معنی درگذشتن است ، و چون معصیت و گناه در مقابل پروردگار است : اکثر اطلاق غفران نیز از جانب خداوند متعال صورت خواهد گرفت .

و از لحاظ اینکه شخص مؤمن لازمست متصف بصفات خدا باشد : در این مورد هم چنین است ، یعنی کسیکه میخواهد از بندگان مقرب خدا باشد : میباید در باطن و حقیقت با صفات الهی و با غفران و عفو موصوف گشته ، و خطاهای دیگران را مورد مؤاخذه قرار نداده ، و از آنان چشم‌پوشی و اغماض نماید .

البته ایندو صفت وقتی در دل انسان جایگیر و ثابت میشود که : خود مورد

مغفرت و عفو الهی قرار گرفته ، و دل پاک و نورانی و خاضع داشته ، و از صفات حیوانی و شیطانی دور باشد .

هست امیدم که علی رغم عدو روز جزا   فیض عفوش ننهد بار گنه بر دوشم
پدرم روضهٔ رضوان به دو گندم بفروخت   من چرا ملک جهان را بجوی نفروشم

متن

و مَن لایَعْفو عن بشر مثلِه کیف یَرجو عفوَ مَلِک جبّار . و قال النبیُّ (ص) حاکیاً عن ربّه یأمره بهذه الخصال ، قال : صِل مَن قطعَک واعفُ عمّن ظلَمک و أعطِ مَن حرَمک و أحسِن الی مَن أساءَ الیک . و قد اُمِرنا بمتابعته بقوله تعالی (یقول اللّه ، لقول اللّه) و ما آتاکم الرسولُ فخُذوه و مانَهاکم عنه فانتَهوا ، و العفوُ سِرّ اللّه فی القلوب قلوبِ خواصّه فمن یَسَّر له سَرَّه (فمن بشّر اللّه له یسّرله) ، و کان رسول اللّه (ص) یقول : أیَعجِز أحدُکم أن یکون کأبی ضَمْضم ! قالوا (قال) یا رسول اللّه ما أبوضَمْضم ؟ قال : رجل ممّن قبلکم کان اذا أصبَح یقول أللهمّ اِنی قد تصدّقتُ بعِرضی علی الناس عامّة .

ترجمه

و کسی که از فردی مانند خود نمیتواند گذشت داشته باشد : چگونه انتظار و توقّع دارد که خداوندیکه صاحب ملکوت و جبروت است از او بگذرد .

رسول اکرم (ص) از پروردگار متعال حکایت میکند که فرموده است : کسیرا که از تو قطع کرده است صله کن ، و از کسی که ستم به تو کرده است درگذر ، و آنکسیرا که تو را محروم کرده است بخشش کن ، و کسیرا که بتو بدی کرده است نیکویی و

خوبی کن .

و ما مأمور هستیم به پیروی کردن از طریق رسول اکرم (ص) ، چنانکه خداوند متعال فرموده است : آنچه را که رسول اکرم (ص) آورده است بگیرید و بپذیرید ، و از آنچه نهی و منع کرده است خودداری و دوری کنید .

و عفو کردن سرّی است از اسرار الهی که در قلوب خواصّ بندگان جا میگیرد ، و کسیکه خداوند متعال چنین عنایتی در حق او نموده و صفت عفو را باو عطا فرمود ، قلب او را مسرور و منشرح کرده است .

و رسول خدا (ص) میفرمود : آیا کسی از شماها نمیتواند مانند ابی ضمضم باشد ؟ گفتند : یا رسول اللّه ابو ضمضم کیست ؟

فرمود : ابو ضمضم مردی از امّتهای گذشته بود ، و هر روز چون صبح میکرد میگفت : پروردگارا من آبرو و عنوان خود را برای خدمت به مردم و بندگان تو وقف کرده‌ام .

شرح

صفت عفو نوری است که از جانب پروردگار متعال بقلب پاک بندهٔ خاضع او اضافه شده ، و در اثر این نور پیوسته خود را در مقابل عظمت و جلال و جبروت خداوند عزیز کوچک و حقیر و فقیر دیده ، و نسبت به بندگان خدا مهربان و خدمتگزار بوده ، و تنها برای اطاعت و رضای پروردگار متعال مشغول انجام وظائف عبودیّت و خدمت خواهد شد .

و چون نور صفت عفو در دل منوّر گشت : از خلاف و عصیان دیگران چشم‌پوشی خواهد کرد ، و در مقابل قطع مهربانی صله نموده ، و مردم ظالم را عفو و بخشش

کرده ، و در مقابل بدی‌ها به خوبی جزاء داده ، و بطور کلی خودستایی و خودبینی را از خود کنار کرده ، و با کمال خلوص و محبّت با مردم دیگر مساعد و نیکخواه و مهربان خواهد بود .

بخواری منگر ای منعم ضعیفان و نحیفانرا
که صدر مجلس عشرت گدای ره نشین دارد
چو بر روی زمین باشی توانایی غنیمت دان
که دوران ناتوانیها بسی زیر زمین دارد
بلاگردان جان و تن دعای مستمندانست
که بیند خیر از آن خرمن که ننگ از خوشه چین دارد

متن

الباب الحادی والستون فی حُسن الخُلق

قال الصادق (ع) : الخُلُق الحَسَن جمالٌ فی الدنیا و نُزهة فی الآخرة ، و به کمالُ الدین و القُربةُ الی اللّه تعالی ، و لا یکون حُسن الخلق الا فی کلّ ولیّ و صفیّ (نبیّ و ولیّ و وصیّ) ، لأن اللّه تعالی أبیٰ أن یَترک ألطافَه و حُسنَ الخلق الا فی مَطایا نورِه الأعلی و جَماله الأزکی ، لأنّها خَصلة یَختصّ بها الأعرفین به (الا عرف بربه) ، و لا یَعلم ما فی حقیقة حُسن الخلق الّا اللّه عزّوجلّ .

ترجمه

باب شصت و یکم در حُسن خلق است

حضرت صادق (ع) فرموده است : خوی نیکو جمال است در دنیا ، و گشایش و خوشی است در آخرت ، و با آن آیین و دینِ هر کسی کامل میگردد ، و موجب کمال انسان و قرب او به پروردگار متعال است .

و حسن خلق متحقق نمیشود مگر در وجود پیامبران الهی و اوصیاء آنان و اولیاء و اصفیاء حق تعالی : زیرا که خداوند متعال خودداری میکند از افاضۀ الطاف مخصوص و فیض خوی نیکو مگر دربارۀ کسانیکه آنان محلّ نور اعلا و جمال پاک احدیّت هستند ، و آن صفتی است که مخصوص گرداند آن را بافرادیکه معرفت کامل به پروردگار متعال دارند ، و حقیقت و نتائج حسن خلق را نتواند بآنطوریکه

هست بفهمد مگر خداوند متعال .

شرح

مقصود از حسن خلق اینستکه اخلاق زشت و خویهای ناپسند را از قلب خود دور کرده ، و با صفات حمیده و اخلاق پسندیده زینت دهد ، و در نتیجهٔ این تزکیه و تحیله : خوشرفتاری و حسن آداب در معاشرت و معاملت و مصاحبت و زندگی شخصی و اجتماعی پیدا میشود .

و تنها حسن خلق ظاهری در معاشرت با مردم کافی نیست : زیرا که حسن خلق بطور تحقیق هنگامی صورت میگیرد که هیچگونه اثری از خویهای مذمومه (تکبّر ، ریاء ، خودبینی ، علاقه بزندگی دنیوی مادّی ، طمع ، حسد ، غضب ، خودپسندی ، حرص ، نفاق ، کینه ، جدال) در قلب انسان باقی نباشد ، و تا صفت خودستایی یا خودبینی یا خودپسندی یا خودنمایی یا طمع یا حسد در دل انسانی جایگیر است : چگونه میتواند با دیگران با صفات (خلوص نیّت و تواضع و حلم و صبر و صدق و عطوفت و برابری و سخا و عفو و تقوی و خشوع و قناعت) رفتار نماید .

پس تکمیل دین با تهذیب اخلاق صورت میگیرد ، و اینمعنی است که : موجب جمال و کمال آدمی است ، و از لحاظ روحانی قلب انسان را منوّر و منشرح و روشن میکند .

و هنگامی قلب انسان مهذّب و پاک و با اخلاق حسنه متصف گردد که : نور حقیقت و جلوهٔ حق در دل بتابد ، و از اینجا مراحل سیر و سلوک روحانی و استفاضه‌های نورانی و کسب معارف و درک حقایق الهی شروع میشود .

و تا تهذیب اخلاق و تزکیۀ قلب محقق نگشته است : حسن خلق حقیقی صورت نخواهد گرفت ، و حسن خلق توأم است با تابش نور ایمان در قلب - دیو چون بیرون رود فرشته درآید - و همین نور است که بوسیلۀ آن معرفت ربّ عزّوجلّ و معرفت اولیاء اللّه حاصل شود .

متن

قال رسول اللّه (ص) : حاتَمُ زماننا حَسَنُ الخُلق . و الخُلق الحَسَن ألطفُ شیء فی الدین و أثقلُ شیء فی المیزان ، و سوءُ الخلق یُفسد العملَ کما یُفسِد الخَلُّ العسَل ، و ان ارتَقی فی الدرجات فمَصیره الی الهَوان . قال رسول اللّه (ص) حُسن الخلق شجرةٌ فی الجنّة و صاحبُه متعلِّق بغُصنِها یَجذبُه الیها ، و سوءُ الخلق شجرة فی النار و صاحبُه مُتعلِّق بغُصنها یَجذبُه الیها .

ترجمه

رسول اکرم (ص) فرموده است : حاتَم زمان ما کسی که حسن خلق داشته باشد . و خوی نیکو لطیفترین و ظریفترین چیزیست در میان موضوعات دینی ، و در عین حال سنگینترین آنها است از جهت وزن و ارزش در مقام میزان کردن اعمال و حسنات .

و سوء خلق اعمال و حسنات انسان را ضایع و محو میکند ، چنانکه سرکه عسل را فاسد و خراب میکند . و چون سوء خلق بدرجۀ اعلا برسد : صاحب خود را بنهایت خواری و انحطاط خواهد کشید .

رسول اکرم (ص) فرموده است : حسن خلق درختی است در بهشت و صاحب

اینصفت آویزان میشود بشاخه‌ای از آن ، و این شاخه او را بسوی بهشت خواهد کشید . و سوء خلق درختی است در جهنم و کسیکه دارای اینصفت است آویزان شده است به یکی از شاخه‌های آن درخت و او را بسوی جهنم میکشد .

شرح

حاتم طائی در جهت سخاوت مشهور است ، ولی کسیکه با حسن خلق آرایش یافت از حاتم سخیتر است .

سخاوت حاتم تنها از جهت مال و دارائی مادّی بود ، ولی چون حسن خلق حقیقی پیدا شود : انسان از جهت مال و همچنین از جهت عنوان و حیثیت و آبرو و مقام گذشت پیدا میکند .

در صورتیکه حسن خلق پیدا شد : از خودستایی و از خودپسندی و از خودبینی و از خودنمایی و از طمعکاری و از هوسرانی و از شهوات و تمایلات نفسانی و از حرص و غضب و حسد خودداری و پرهیزکاری کرده ، و در حقیقت از این خواهشهای نفسانی می‌گذرد .

آن توئی و آن زخم بر خود میزنی   بر خود آندم تار لعنت می‌تنی
در خود این بد را نمی‌بینی عیان   ورنه دشمن بوده‌ای خود را بجان

متن

الباب الثانی و السِتّون فی العِلم

قال الصادق (ع) : العِلم أصلُ کلّ حال سَنیّ ، و مُنتهی کلّ منزلة رفیعة ، و لذلک قال النبیّ (ص) طلبُ العِلم فریضةٌ علی کلّ مُسلم و مسلمة ، ای عـلمِ التقوی و الیقین . و قال ایضاً (و قال علیّ علیه السلام) : أُطـلبوا العـلمَ و لو بالصِین ، و هو علم مَعرفة النفس و فیه معرفة الربّ عزّوجلّ . و قال النبیّ (ص) : مَن عَرَف نفسَه فقد عَرَف ربّه . ثُمّ علیک من العلم (بالعلم) بما لا یَصحّ العملُ الا به ، و هو الاخلاص ، قال النبیّ (ص) : نعوذ باللّه من عِلم لا یَنفع ، و هو العلمُ الذی یُضادّ (لا یصادفه) العملَ بالاخلاص .

ترجمه

باب شصت و دوم در علم است

حضرت صادق (ع) فرموده است : علم داشتن ریشهٔ هرگونه از حالات مخصوص بوده ، و نهایت هر مقام بالا و بلندی میباشد ، و از اینجا است که رسول اکرم (ص) فرموده است : طلب کردن و بدست آوردن علم واجب است برای هر فردی از مرد و زن مسلمان ، و مراد علوم مربوط بتقوی و تحصیل یقین است .

و باز فرموده است که : بطلبید علم را اگرچه در سـرزمین چـین بـاشد ، و مـراد علومی است که مربوط به معرفة النفس بـاشد ، و شـناختن نـفس مـوجب مـعرفت

پروردگار متعال خواهد بود .

و فرموده است رسول اکرم (ص) : کسیکه بشناسد نفس خود را البتّه خدای خود را شناخته است .

و سپس تو را باد که : علومی را یاد بگیری که در اصلاح اعمال و تصحیح وظائف تو مؤثر باشد ، و آن علوم مربوط باخلاص است که بدون آن عملی صحیح و قبول نمیشود .

رسول اکرم (ص) فرموده است که : پناه میبرم از علمیکه نافع نباشد ، و آن علمی است که اخلاص نیاورده و بلکه برخلاف اخلاص نتیجه دهد .

شرح

حالات روحانی در اثر توجّه و علم باسماء و صفات الهی برای انسان حاصل شود ، و مقامات معنوی در نتیجهٔ علم یقینی و شهود جلال و جمال حقّ برقرار گردد ، و تکمیل نفس و تقویت روحانیّت و انسانیّت هر فردی در اثر این حالات و مقامات که از علم سرچشمه میگیرند متحقق میشود .

و میتوان گفت که : حقیقت حالات و مقامات و بلکه نتیجه و نهایت آنها همان علم و اطوار علم است .

و علومیکه برای تعیین وظائف لازم انسان و برای تربیت و تهذیب و تکمیل نفس بایستنی است ، سه مرتبه دارد :

اوّل - آگاه شدن از موانع و ضررها و خطرهایی که در راه سعادت و در ادامهٔ وظائف بندگی برخورد میکند ، و دانستن تکالیف و وظائف لازم که از جانب پروردگار متعال متوجّه و تعیین میشود ، و این قسمت شامل همهٔ وظائف عملی بنده میباشد

، مانند آداب زندگی ، آداب معاشرت ، آداب تجارت و معاملات ، آداب و احکام عبادت و بندگی ، و آنچه برای انسان واجب یا حرام یا مکروه یا مستحب یا مباح است .

و این قسمت از علوم (آداب و احکام و قوانینی که الهی است) در مرتبهٔ اول برای هر مرد و زنی لازم و تحصیل آنها واجب است - فریضة علی کل مسلم و مسلمة .

دوم - مرتبهٔ تهذیب اخلاق فاسده از قلب و تزکیهٔ باطن از صفات رذیله ، و آرایش دادن دل با صفات حمیده و خویهای انسانیت ، و صفا دادن و طهارت و روحانیت قلب .

و تحصیل علوم مربوط باین قسمت پس از فرا گرفتن آداب و احکام و وظائف ظاهری ، برای هر فردی از زن و مرد لازم است ، و کسیکه در مقام تکمیل نفس و تقویت روح بوده و حقیقت انسانیّت را در وجود خود میخواهد از آلودگیها و تاریکیها و گرفتگی به خویهای حیوانی نگهدارد : میباید علماً و عملاً این قسمت را طی کند .

و برگشت این قسمت بشناخت نفس است که بقوای نفسانی و صفات و اطوار و حالات آن آشنا شود ، و خوشبختی و سعادت و کمال خود را تشخیص بدهد ، و در اینجا مرحلهٔ نخست از سیر روحانی و ماوراء طبیعت شروع گردد ، و تحقیق و تعمّق در این قسمت انسان را بمرحلهٔ شناخت پروردگار نزدیک نموده ، و باب معرفت ربّ متعال را فتح میکند .

و سزاوار است که اینقسمت از علم اگرچه در سرزمین بسیار دور باشد بدست آورده شود .

سوم - مرتبهٔ علوم مربوط بحقائق و معارف الهی است ، و در اینجا شناخت

پروردگار متعال و معرفت باسماء و صفات و افعال الهی حاصل گشته ، و کمال و نورانیّت و روحانیّت نفس با این علوم و معارف تکمیل میگردد .

و در این مرتبه حقیقت توحید و اخلاص برای انسان حاصل میشود ، و در اثر توجّه کامل و اخلاص در اعمال و عبادات : ارتباط حقیقی و لقاء معنوی با پروردگار مهربان متحقّق گردد .

یک لحظه اگر نفس تو محکوم شود   علم همه أنبیات معلوم شود
آن صورت غیبی که جهان طالب اوست   در آینهٔ فهم تو مفهوم شود

این سه مرتبه از علوم برای کمال نفسانی و تربیت و خوشبختی حقیقی هر فردی از زن و مرد لازم است ، و اما علوم دیگر (ریاضیّات ، طبیعیّات ، ادبیّات ، فلسفه و علوم دیگر) : هیچگونه مربوط به ترتیب نفس و کمال روح و صفای باطن و حقیقت انسانیّت انسان نیست ، و در یک آبادی متشکّل از صد خانواده : یک طبیب و یک مکانیک و یک مهندس و یک خیّاط کافی است ، و بلکه برای پانصد خانواده نیز کافی خواهد بود ، و بعضی از علوم برای هزار خانواده نیز زیادی است : مانند داروسازی ، ماشین سازی ، مطبعه و چاپ کتاب ، صحافی ، و غیر اینها .

پس گذشته از اینکه این علوم برای همهٔ افراد لازم و مورد حاجت نیست : ممکن است در مدت زندگی یک عمر هیچ گونه مورد ابتلاء و نیاز هم نباشد .

علم‌های اهل دل حمّالشان   علم‌های اهل تن أحمالشان
علم چون بر دل زند یاری شود   علم که بر تن زند باری شود
آن طرف که عشق میافزود و درد   بوحنیفه و شافعی درسی نکرد

متن

واعلم أنّ قليلَ العلم يَحتاج الى كثير العمل ، لأنّ علمَ ساعة (الساعة) يُلزم صاحبَه استعمالَ طول دَهره (العمر) . قال عيسى بنُ مريم عليه السلام : رأيتُ حَجَراً مكتوباً عليه (عليه مكتوب) اقلِبنى ! فقلَبتُه ، فاذاً على باطنه (عليه من باطنه) مكتوبٌ : مَن لا يَعملُ بما يَعلم مَشومٌ عليه طلبُ ما يَعلم و مَردودٌ عليه ما عَلِم . أوحَى اللّهُ تعالى الى داود عليه السلام : إنّ أهونَ ما أنا صانعٌ بعالم غيرِ عامل بعلمه أشدُّ من سبعينَ عقوبةً باطنيّة أن اُخرِج من قلبه حَلاوةَ ذكرى . و ليس الى اللّه سبحانه طريقٌ يُسلَک الا بعلم (بالعلم) ، و العلم زَينُ المرء فى الدنيا ، و سائقُه الى الجنّة ، و به يَصل الى رِضوان اللّه تعالى .

ترجمه

و متوجه باش که : اندکی از علم مقتضی بر عمل بسیار است ، زیرا چون در موضوعی برای انسان علم حاصل گشت : میباید پیوسته و تا آخر عمر خود مطابق آن عمل کند .

حضرت عیسی (ع) فرمود : سنگی را دیدم که روی آن نوشته شده بود مرا برگردان ! پس آن را برگردانیدم ، و در طرف دیگر آن نوشته شده بود که : کسیکه بعلم خود عمل نکند : تحصیل کردن علوم برای او شوم است ، و آنچه تا بحال دانسته است به ضرر او برگشت میکند ، زیرا علمیکه برابر با عمل نباشد : برای صاحبش وبال خواهد بود .

خداوند متعال به حضرت داود وحی فرمود : کمترین چیزیکه با یک عالم بیعمل معامله میکنم اینستکه حلاوت و لذّت ذکر و مناجات خود را از دل او خارج

مینمایم ، و اینمعنی برای او از هفتاد عقوبت باطنی شدیدتر است .

و باید متوجّه شد که راهی برای سلوک بسوی خداوند متعال نیست مگر به وسیلهٔ علم و تا انسان عالم بوظائف خود نشده و از نشانیهای راه و از خصوصیّات سلوک آگاه نباشد : نخواهد توانست این راه را سیر کند . پس علم در زندگی دنیوی و از نظر ظاهر زینت انسان است ، و از لحاظ معنی و حقیقت : او را بسوی بهشت سوق داده ، و بمرحلهٔ رضوان و خوشنودی پروردگار متعال هدایت خواهد کرد .

شرح

دانستن مانند دیدن است ، و همینطوریکه پس از دیدن میباید قدم برداشته و مطابق دید عمل کرده و از دید استفاده نموده و نتیجه گرفت : دانستن نیز باید بخاطر عمل کردن و اجراء نمودن و تحقّق پیدا کردن باشد . علم بآداب و احکام و قوانین الهی وقتی نتیجه بخش است که مطابق آنها عمل شود . و آشنا شدن و آگاهی از ابواب و فصول علم اخلاق هنگامی فایده میدهد که بمقتضای آن در تهذیب و تزکیهٔ نفس کوشش شود . و علوم مربوط بحکمت و معرفت و حقایق الهی در صورتی ارزش داشته و حقیقت و صحّت پیدا میکند که در نفس انسانی رسوخ و تحقّق یافته و به مرحلهٔ شهود روحانی برسد.

پس صحّت و واقعیّت و ارزش علم با عملی شدن و تحقّق یافتن و اجراء کردن آنست ، و چنانکه بمرحلهٔ عمل نرسید ؛ هرگز مورد اعتماد و اعتبار قرار نگرفته ، و از سهو و خطا و اشتباه و انحراف مصون نخواهد بود .

در علوم طبیعی و ادبی و ریاضی نیز اینمعنی جاری است : شخص طبیب وقتی از علم خود استفاده میکند که مطابق دانستهٔ خود عمل نماید ، و در اینصورت علم

او در نظر دیگران نیز اعتبار و ارزش پیدا خواهد کرد .

نه من ز بیعملی در جهان ملولم و بس ملالت علماء هم ز علم بی عمل است

و گاهی از مرحلهٔ عمل بعنوان تجربه تعبیر میکنند ، و در اغلب موارد اثر و نتیجهٔ تجربه بیش از یاد گرفتن میباشد ، و تا مرحلهٔ تجربه پیش نیامده است آنطوریکه باید بجزئیّات و خصوصیّات و دقایق علم آگاهی حاصل نخواهد شد . پس هر علمی لازمست که توأم با تجربه (عمل) باشد ، و تا مرحلهٔ عملی بدقّت و با حفظ تمام خصوصیّات و شرایط انجام نگرفته است : آثار و نتایج منظوره آنطوریکه باید مترتب نخواهد شد ، مثلاً آیهٔ شریفهٔ - ان الصلاةَ تَنهی عن الفَحشاء والمُنکر - و حدیث شریف - الصلاةُ مِعراجُ المؤمن - را ممکن است از نظر علمی بدقّت از قسمت‌های ادبی و اصولی و فقهی و عرفانی بررسی و تحقیق کنیم ، ولی هزاران تحقیق تأثیری در جلوگیری از فحشاء و منکر و یا در سوق به سوی معراج روحانی نداشته ، و لازم است این موضوع (صلاة) با تمام شرائط و حفظ تمام خصوصیّات ظاهری و باطنی صورت عمل بگیرد ، حتی آنکه عمل ناقص و ناتمام نیز نتیجهٔ منظور را نخواهد بخشید ، و اگر توجّه باشد : بالاترین عقوبت و عذاب انسان همین است که از درک آثار و نتایج اعمال و عبادت خود محروم گردیده ، و از فیض حضور و لذّت مناجات و حلاوت توجّه و لقاء پروردگار متعال محجوب باشد .

متن

والعالمُ حقّا هو الّذی یَنطق عنه (فیه) اعمالُه الصالحة و أورادُه الزاکیة (الزکیة) و صدقُه و تقواه (و صدَّقه تقواه) ، لالسانُه و مناظَرتُه و مُعادَلته (و مقاولته) و تصاوُله و دَعواه ، و لقد کان یَطلبُ هذا العلمَ فی غیر هذا الزمان مَن

كان فيه عقلٌ و نُسُكٌ و حَياء و خَشية (نسک و حکمة و حیاء) ، و اِنّا نَرى (و اَناارى) طالبَه اليومَ مَن ليس فيه من ذلک شیء ، و العالِم (و المعلم) يَحتاج الى عقل و رِفق و شَفقَّة و نُصح و حِلم و صبر (و صبر و قناعة) و بَذل ، والمتعلّم يَحتاج الى رَغبة و ارادة و فراغ و نُسُک و خَشية و حِفظ و حَزم .

ترجمه

و عالم حقیقی که سزاوار است از او استفاده بشود کسی است که اعمال صالح و پاک و درستی و پرهیزکاری او از درون و مقام او آگاهی بدهد ، نه زبان و بحث و جدل کردن و مقابل و برابر شدن با دیگران و نزاع و حمله کردن و ادّعا نمودن او که اینمعانی از مقام و مرتبت حقیقی او نشان نخواهد داد .

و در زمان گذشته کسی در طلب علم و تحصیل آن بود که متصّف میشد با عقل و عبادت کردن و حیاء داشتن و خشوع توأم با خوف پیدا نمودن ، ولی در زمان ما کسانی طلب علم میکنند که چیزی از این صفات در وجود آنها نیست .

و شخص عالم نیازمند است به عقل داشتن و نرم و ملائم بودن و مهربانی و خلوص و صفا در رفتار و کردار و حلیم بودن و صبر و بردباری و بذل علم و دست باز بودن .

و شخص دانشجو نیز میباید دارای صفات - علاقه و شوق و تصمیم و فراغت خاطر و عبادت و بندگی و خشوع توأم با خوف و محافظت بر وظائف و حفظ مطالب و احتیاط در امور - باشد ، تا بتواند در تحصیل علم توفیق پیدا کرده و در این راه پابرجا و استقامت داشته باشد .

شرح

ادّعا کردن و خودنمایی و مجادلت و تظاهرات دیگر هیچگونه دلالت بر مقام حقیقی و روحانیّت نمیکند ، نشان دهندهٔ واقعیّت کردار است نه دعوی و گفتار ، و علامت علم و معرفت صحیح خضوع و خشوع و حلم و اخلاص و صفا است نه اظهار و تظاهر و خودبینی و خودپسندی و مال و عنوان .

و هدف محصّل و متعلّم نیز لازمست از مراحل اوّل مشخّص و معیّن گردد ، اگر مقصد او از تحصیل علم کسب دنیا و بدست آوردن مال و اسم و شهرت باشد : باید متوجّه باشد که در معرض خطر بزرگی قرار گرفته است ، و نتیجهٔ این راه گمراهی خود و اضلال دیگران و بازی گرفتن دین مقدّس است .

آری تحصیل علم برای همهٔ افراد لازم و مطلوب است ، ولی بشرط آنکه از علم خود برای خود یا برای دیگران نتیجهٔ مطلوب و پسندیده‌ای حاصل شود ، نه آنکه از این وسیله سوء استفاده کرده ، و برخلاف حقیقت علم نتیجه بگیرد .

علم چبود فهم راه نیک و بد — عقل چبود اختیار نفس خود
نفس خود ناکرده تسخیر ای فلان — چون کنی تسخیر نفس دیگران
فقه و حکمت خواند جهلش کم نشد — عالم و دانا شد و آدم نشد
کی کند دانستن سرکنگبین — دفع صفرا ای نگار نازنین
گر شناسی خوب حلوای شکر — کی شود کام تو شیرین ای پسر
چاهرا میبینی و این نفس دون — میبرد در قعر چاهت سرنگون
ایدریغا قدر آن نشناختم — نقد وصلش را چه ارزان باختم
چند گویم ایدریغ و ایدریغ — سود بخشد کی دریغ و کی دریغ

متن

الباب الثالثُ والسِتّون فی الفُتیا

قال الصادق (ع) : لا یَحلّ (لا تَحل) الفُتیا لمن لا یَسْتفتی مِن اللّه عزوجل (تعالی) بصفاء سِرّه و اخلاص عمله و عَلانیته و بُرهانٍ مِن ربّه فی کلّ حال ، لأنّ مَن أفتی فقد حکَم و الحُکم لا یَصحّ الّا باذن من اللّه و بُرهانه ، و مَن حکم بخَبَر (بالخبر) بلا مُعاینَة فهو جاهل مأخوذ بجهله و مَأثوم بحُکمه . قال النبیّ (ص) : أجرأکم علی الفُتیا أجرأکم علی اللّه تعالی . أو لا یَعلم المُفتی أنّه هو الذی یَدخل بین اللّه تعالی و بین عِباده و هو الجائزُ (الحائر) بین الجنّة و النار . و قال سُفیان بن عُیَیْنَه : کیف یَنتفع بعلمی غَیری و أنا قد حَرَمْتُ نفسی نفعَها .

ترجمه

باب شصت و سوم در فتوی دادن است

حضرت صادق (ع) فرمود : فتوی دادن جائز نیست برای کسیکه روی صفاء قلب و اخلاص عمل و خلوص در رفتار ظاهر خود و با نور روشن الهی ، از پروردگار متعال طلب فتوی نمیکند ، زیرا فتوی دادن حکم کردن است ، و در دین الهی بدون اجازت خداوند متعال و بدون برهان و نور الهی نتوان حکم دادن ، و چون کسی بدون برهان روشن و روحانیّت معنوی ، باستناد تنها حدیثی فتوی بدهد : او جاهل بوده و بمقتضای جهالت خود گنهکار گردیده و مورد مؤاخذه و عقاب قرار خواهد

گرفت .

رسـول اکـرم (ص) فـرمود : جسـورترین مـردم نسـبت بـه پـروردگار مـتعال جسورترین آنان است در موضوع فتوی و حکم دادن .

آیا شخص مفتی متوجّه نیست که او در میان خالق متعال و بندگان او واقع شده و احکام الهی را برای آنان بیان می‌کند ! و روی همین جهت : او فیمابین بهشت و دوزخ قرار گرفته است ، و اگر در مسیر خود خطا و انحرافی پیدا کرد از صراط مستقیم به سوی خطر و دوزخ نزدیک خواهد شد .

سفیان بن عُیینه می‌گوید : چگونه ممکن است دیگران از علوم من استفاده کنند در صورتیکه من خود از فوائد و منافع آن محروم هستم ، و دانستنیهای من در خود من اثری نمی‌بخشد تا برسد به دیگران .

شرح

احکام الهی و قوانین دینی مجموعهٔ برنامهٔ زندگی الهی است ، یعنی زندگی فردی و اجتماعی که توأم با روحانیت و صفاء و حقیقت بوده و گذشته از جنبهٔ مادّی و معاشی : ناظر به تأمین جهات معنوی و روحانی باشد .

و چون کسی بخواهد از حقایق احکام و از خصوصیّات و حدود و قیود و شرایط و آثار و فوائد آنها آگاهی یافته ، و در این رشته تخصّص و معرفت صحیح پیدا کند : میباید گذشته از جهات مادّی و اجتماعی ، در جنبه‌های اخلاقی و روحانی نیز عملا وارد باشد .

و مقصود از وارد شدن بجنبهٔ اخلاقی : آن نیست که از تاریخ علم اخلاق و از جهات علمی و بحثی آن اطّلاع داشته ، و در مباحث علمی آن قدرت تحقیق و

نقض و ابرام و تشقیق شقوق پیدا کند .

بلکه منظور تحقّق صفاء و طهارت در دل و تهذیب و تزکیهٔ نفس عملاً ، و باصطلاح علماء علم اخلاق : سیر و سلوک در مسیر روحانیّت حقیقی و قرب معنوی بمبدء جمال و جلال و عظمت که حقیقت کمال انسانی است .

پس کسی که قدمی در این مرحله برنداشته ، و بوئی از حقیقت صفاء و طهارت و روحانیّت بمشام او نرسیده است : چگونه میتواند از گفته و نوشته و اقوال دیگران بحقائق احکام الهی و خصوصیّات آنها آگاهی یابد .

خداوند متعال میفرماید : قد أفلَح من زکّیها و قد خابَ مَن دسّیها - و ما بین این دو امر فاصله‌ای قرار نداده است ، و بمقتضای این آیهٔ شریفه : کسیکه تزکیه و تهذیب نفس نکرده است در زیانکاری و خسارت است ، پس چگونه میتواند برنامهٔ صحیح و روحانی داشته و یا از برنامهٔ روحانی بآنطوریکه هست آگاهی پیدا کرده ، و شروع به بیان فتوی و حکم نماید .

و متأسفانه در این اواخر ، کلمه فقیه را به کسی اطلاق میکنند که فقط از علوم مربوط باستنباط احکام از أحادیث مطّلع باشد ، اگرچه هیچگونه از مراحل زهد و تقوی و اخلاص و صفاء و طهارت و روحانیت خبری نداشته باشد .

قیمت هر کاله میدانی که چیست　　　قیمت خود را ندانی زاحمقیست

جان جمله علمها اینست این　　　که بدانی من کیم در یوم دین

متن

و لا تَحِلّ الفُتیا فی الحلال و الحرام بین الخلق الّا لِمن اتّبع الحقَ من أهل زمانه و ناحیته و بلده بالنبیّ (ص) (لا لمن کان أَتْبعَ الخلقِ من اهل ... بالحق) ،

(و عَرف ما يَصلَح من فُتياه ، قال النبيّ (ص) : و ذلک لَربّما و لعلّ و لعَسى ، لانّ الفُتيا عظيمة) قال اميرالمؤمنين علىّ (ع) : لِقاضٍ هل تَعرف النـاسخَ مـن المنسوخ ؟ قال لا . قال : فهل أشرفتَ على مراد اللّه عزّوجل فى أمثال القرآن ؟ قال لا . قال : اذاً هلكتَ و أهلكتَ . والمُفتى يَحتاج الى معرفة مَعانى القرآن و حَقايق السُنن و مَواطن (بواطن) الاشارات و الآداب ، والاجماع و الاختلافِ ، والاطلاعِ على اصول ما أجمعوا عليه و ما اختلَفوا فيه ، ثمّ الى حسن الاختيار ، ثمّ العملِ الصالح ، ثمّ الحكمةِ ، ثم التقوى . (ثمّ حينئذ ان قدر) .

ترجمه

فتوى دادن در موارد حلال يا حرام جايز نباشد مگر براى كسيكه پيروى از حق كند ، از اهل زمان خود و از ميان مردم ناحيه و شهر خود ، بوسيلهٔ هدايت پيغمبر اكرم (ص) .

و يا اينكه - براى كسيكه مطيعتر و عاملتر از ميان مردم زمان و نـاحيه و شـهر خود باشد برسول اكرم (ص) - و همچنين - عارف باشد بآنچه از فتوى و حكم ، صحيح و سالم يا نادرست و فاسد است .

رسول اكرم فـرموده است : فـتوى دادن بـيمورد مـانند ايـنستكه انسـان بـدون تحصيل يقين ، به كلمات - رُبّما و لعلَّ و عَسى - بيان حكم نمايد .

اميرالمؤمنين على (ع) از فردى كه مشغول قضا بود پرسيد : آيا ناسخ و منسوخ آيات قرآن مجيد را مى‌شناسى ؟ گفت : نه . فرمود : آيا مراد پروردگار مـتعال را در موارد أمثاليكه در قرآن وارد شده است تشخيص ميدهى ؟ عرض كرد : نه . فرمود : در اينهنگام هلاک شده و ديگران را نيز به هلاكت رسانيدى .

و شخص فتوی دهنده نیازمند باموری است :

۱- معانی کلمات و آیات قرآن مجید را بتحقیق بداند .

۲- از حقایق و مقاصد احادیث و روایات مربوطه آگاه باشد .

۳- از مواردیکه لطایف و اشارات وارد شده است : بدقت آگاهی پیدا کرده و متوجهٔ خصوصیّات و حقایق آنها باشد .

۴- از خصوصیّات آداب اسلامی و همچنین آداب مربوط بکیفیّت صدور احادیث و خصوصیّات کلمات حضرات رسول اکرم و ائمهٔ معصومین آگاهی داشته ، و آداب را از احکام تمییز بدهد .

۵- بموارد اجماع و اتّفاق و یا اختلاف آراء مطّلع گردد ، و از جهات و علل اختلاف آگاه شود .

۶- به مبانی و اصول آراء و اقوال بدقّت احاطه پیدا کرده ، و سپس آنچه بنظر دقیق خود موافق برهان و دلیل محکم می‌بیند اختیار نماید .

۷- بر وفق علم و اطلاع خود : باعمال صالح و پسندیده اشتغال ورزد .

۸- در امور زندگی خود با تدبیر صحیح و برنامهٔ منظّم و درست رفتار کند .

۹- از کردار ناپسند و رفتار نادرست و خویهای زشت ، خود را حفظ و نگهداری کرده ، و تقوی پیدا کند .

۱۰- با در نظر گرفتن این امور و شرایط اگر صلاح دید فتوی دهد .

شرح

خداوند متعال همه موجودات را آفریده و سپس با نظم و تدبیر کامل و حکمت تمام ، جریان امور و برنامهٔ بقاء و زندگی آنها را معیّن فرموده است ، و مطابق همین

برنامه و نظم تکوینی : برای نوع انسان برنامهٔ تکلیفی و احکام تشریعی مخصوصی تعیین نموده است .

احکام تشریعی در حقیقت برای روشن‌کردن خطّ مشی و مشخّص نمودن برنامهٔ اساسی و تکوینی است ، و با اجراء برنامهٔ تشریعی : هدف و مقصود از آفرینش و تدبیر و حکمت در تکوین به دست می‌آید .

پس برنامهٔ تشریح نتیجه و محصول آفرینش و تدبیر و حکمت پروردگار است ، و اگر خلل و نقصی در این برنامه بهمرسد : اساس خلقت و برنامه و نظم در آفرینش بهم خورده ، و نتیجهٔ مطلوب حاصل نخواهد شد .

پس حکم بیجا و فتوی سست و نفهمیده و اظهار نظر خاصّ و تصرّفات بر وفق رأی شخصی : در حقیقت بهمزدن نظم و خلل وارد کردن در برنامهٔ الهی و مخالفت با نقشه و نظر پروردگار متعال میباشد .

پس شخص مفتی میباید از لحاظ قدرت علمی چنان توانا باشد که حقایق و لطائف و اشارات و خصوصیّات قرآن مجید و احادیث معصومین را بخوبی بتواند درک کرده ، و از منظور و مقصود تشریع آگاه گردد .

و سپس از لحاظ روحانیّت و معنویّت آنچنان بینایی و روشنایی و نورانیّت و صفاء و طهارت داشته باشد که : احکام الهی را تأویل برأی و سلیقهٔ شخصی خود نکرده ، و با کمال تقوی و دقّت و احتیاط فتوی بدهد .

خداوند متعال دربارهٔ پیغمبر گرامی خود میفرماید : و **لَو تَقوَّل علینا بعضَ الأقاویل لأخذنا منه بالیَمین ثمّ لَقطَعنا منه الوَتین .**

عجب اینستکه با این شدّت و اهمیّت موضوع : بعضی از افراد که فاقد شرایط هستند ، با کمال جرأت و هوسرانی ، خود را در صفّ ایندسته محسوب میدارند .

صد هزاران فضل دارد از علوم　　جان خود را می‌نداند این ظَلوم
که همی داند یجوز و لایجوز　　این نداند او که حور است یا عجوز
خویش را صافی کن از اوصاف خود　　تا به بینی ذات پاک صاف خود

متن

الباب الرابعُ والسِتّون فی الأمر بالمَعروف والنهی عن المُنکر

قال الصادق (ع) : مَن لم یَنْسلِخ عن هَواجسه ، و لم یَتخلَّص من آفات نفسه و شهواتها ، و لم یَهزِم الشیطانَ ، و لم یَدخُل فی کَنَف اللّه (و توحیده) و أمانِ عِصمته : لا یَصْلُح للأمر بالمعروف و النهی عن المُنکر ، لأنّه اذا لم یکن بهذه الصفة فکلُّما أظهَر امراً یکون حجّةً علیه و لا یَنتفع الناس به . قال اللّه تعالی : أتَأمرون الناسَ بالبِرّ و تَنسَوْن أنفسَکم . و یقال له یا خائنُ أتُطالب خلقی بما خُنتَ به نفسَک و أرخیتَ عنه عِنانَک (زمامک) . رُوی أنّ أباثعلبة الأسدی (الخُشَنی ، ثَعلب الخُشنی) سأل رسولَ اللّه (ص) عن هذه الآیة - یا ایّها الذین آمَنوا علیکم أنفسَکم لا یَضرّکم مَن ضلّ اذا اهتَدیتُم ؟ فقال (ص) : وأمُر بالمعروف و انهَ عن المُنکر واصبِر علی ما أصابَک ، حتّی اذا رأیتَ شُحّا مُطاعا و هویً متَّبَعا و إعجابَ کلّ ذی رأی برأیه : فعلیک بنفسک ودَع عنک أمرَ العامّة .

ترجمه

باب شصت و چهارم در امر به معروف و نهی از منکر است

حضرت صادق (ع) فرموده است : کسیکه بیرون نیامده است از خیالات و خاطره‌های نفسانی ، و خلاص نشده است از آفتها و خطرها و شهوات نفس خود ، و شیطانرا هنوز از خود دور نساخته و از شر او ایمن نگشته ، و داخل نشده است در

حمایت پروردگار متعال و در مرحلهٔ توحید او ، و نرسیده است به محیط أمن و عصمت از جانب خداوند : صلاحیّت ندارد برای امر به معروف کردن و نهی از منکر نمودن .

زیرا که این آدم چون واجد شرایط نیست ، هرچه بگوید و هر امر و یا نهیی اظهار نماید بضرر خود او تمام شده ، و این اظهار خود حجّت و دلیلی میشود برخلاف و علیه او ، و هرگز دیگران هم از او استفاده نمیکنند .

خداوند متعال میفرماید : آیا امر میکنید مردم را بأعمال نیکو و خودتان را فراموش مینمایید .

و گفته میشود او را : ای خیانتکار آیا از دیگران درخواست کرده و توقع داری چیزی را که در آن موضوع به خود خیانت نموده ، و زمام خود را در آن قسمت سست گرفته و آزاد گذاشتی !

و روایت شده است که ابوثعلبهٔ اسدی از حضرت رسول اکرم پرسید که تفسیر این آیهٔ شریفه چیست ؟ - ای آن کسانیکه ایمان آوردید بر شما باد که مواظب نفس‌های خود باشید و ضرر نمیرساند بشما گمراهی و انحراف دیگری چون شما در هدایت براه مستقیم باشید ؟

رسول اکرم پاسخ داد : امر کن بمعروف و نهی کن از منکر و صبر کن بآنچه از ناملائمات به تو میرسد ، و در انجام این وظیفهٔ مهمّ تا توانی استقامت داشته باش ، تا جاییکه برخورد کنی بافرادیکه حرص شدید بدنیا و زینت‌های دنیوی داشته و پیروی سخت از هوی و هوس کرده و در عین حال مغرور و فریفتهٔ آراء و افکار خود باشند : در اینصورت این وظیفه از عهدهٔ تو ساقط شده ، و بر تو است که متوجّه اصلاح امور و تهذیب نفس خود بوده ، و از امر بمعروف و دعوت و نصیحت و

موعظت خودداری کنی .

شرح

در اینقسمت شرایطی برای کسیکه امر به معروف یا نهی از منکر میکند ذکر شده است ، و ضمناً شرایطی هم برای طرف امر و نهی ذکر میشود :

اما اوّل - چهار شرط عقلی و اخلاقی (اضافه بر شرایط فقهی) ذکر شده است :

۱- بیرون آمدن از مرتبهٔ خیال و منسلخ شدن از تسلّط و حکومت خاطرات نفسانی که انسان مقهور و مغلوب آنها نگردد ، و به اقتضای خیال عمل نکند .

۲- خلاص شدن از گرفتاریهای نفسانی و شهوات و تمایلات مادّی ، که آدمی را اسیر کرده ، و از حکومت عقل بیرون میبرد .

۳- دور شدن و محفوظ بودن از شرّ شیطان ، بطوری که از نفوذ و اغواء آن ایمن و مصون باشد .

۴- داخل شدن در محیط روحانی و زیر لوای امن و توجّه و حفظ و عنایت پروردگار متعال ، که از شرور و وساوس محفوظ باشد .

و چون انسان واجد این شرایط شده ، و این مراتب و مقامات را طی کرد : میتواند با خلوص نیّت و با قلب صاف و پاک و با نظر خیرخواهی و حقیقت‌طلبی ، امر به امور پسندیده و نیکو نموده ، و از اعمال منکر و زشت و نامطلوب و مخالف نهی کند .

و اگرنه : امر و نهی او به صورت خیرخواهانه و بعنوان انجام وظیفهٔ الهی است ، ولی در باطن تحت تأثیر خیالات و تمایلات و شهوات نفسانی و مقتضیات صفات خبیثهٔ قلبی و تحریکات شیطانی خواهد بود .

و این معنی یک امر طبیعی است که - الإناء یَترشّحُ بمافیه .

و اما قسمت دوّم یعنی آنچه برای طرف لازم است :

۱- نبودن حرص شدید به زندگی مادّی و برخلاف حقّ که هیچگونه حاضر بشنیدن خلاف برنامۀ خود نداشته باشد ، و پیوسته در رفتار و کردار و گفتار از حرص خود پیروی کند .

۲- نداشتن هوس و هوی نفسانی که پیوسته در زندگی خود اتّباع از هوسرانی نموده ، و تسلیم حقایق نگردد .

۳- مغرور و فریفته نشدن بخود و اعتماد نکردن به آراء و عقاید خویش ، بطوریکه برای آراء دیگران هیچگونه ارزشی قائل نشود .

و چون یکی از این سه امر یا دو تای آنها و یا هر سه امر در وجود کسی پیدا شد : هیچگونه زمینه‌ای برای امر به معروف یا نهی از منکر باقی نخواهد بود ، و در مقابل چنین شخصی نباید خود را ضایع کرده ، و حقایق را موهون و کوچک نمود .

نکته از نااهل گر پوشی به است　　مُستَمِع چون نیست خاموشی به است
صد زبان گردد به گفتن گنگ و لال　　مستمع را چون از او آید ملال
بی کشنده خوش نمی‌گردد روان　　این سخن شیر است در پستان جان

متن

و صاحبُ الأمر بالمعروف یَحتاج الی أن یکونَ عالماً بالحلال والحرام ، فارغاً عن خاصّة نفسِه ، ممّا یأمرُهم به و ینهیهم عنه ، ناصحاً للخَلق ، رحیما لهم ، رفیقاً بهم ، داعیاً لهم باللطف و حُسن البیان ، عارفاً بتفاوت أخلاقهم (أحلامهم) لیُنزِّل کلّا منزلَته ، بصیراً بمَکر النفس و مَکاید الشیطان ، صابراً علی ما یَلْحقه ،

لایُکافِئُهم بها ، و لا یَشکو منهم ، و لا یَستعمل الحَمیَّةَ ، و لا یَتغلّظ (و لا یقتص ، و لا یغتلظ) لنفسه ، مُجرِّداً نیّتَه للّه ، مستعیناً به ، و مُبتغیاً لوجهه (لثوابه) ، فان خالفوه و جفَوه صَبَر ، و ان وافقوه و قبِلوا منه شکر ، مُفوِّضاً أمرَه الی اللّه تعالی ، ناظراً الی عیبه .

ترجمه

و کسی که میخواهد أمر بمعروف کند : نیازمند است بآنچه دانا باشد بموارد حلال و حرام ، و از انجام وظائف و عمل بتکالیف خود فارغ باشد ، و در همین موارد ، خود مقصّر نباشد . و یا اینکه از خویها و صفات مخصوص خود صرف نظر کند ، و موضوعاتی را که مورد امر و نهی است و احکام آنها را بآراء و صفات مخصوص خود مخلوط نکرده و از همدیگر جدا نماید ، و در مقابل مردم با خلوص نیّت و صفا و مهربانی و نرمی و مدارات رفتار کند ، و دعوت بحق و امر و نهی با لطف و مهربانی و حسن گفتار و بیان خوش صورت گیرد ، و اخلاق و عقول و اندازهٔ درک و فهم اشخاص را در نظر گرفته ، و هر کسیرا مطابق مقام و درک او مورد توجّه و خطاب قرار بدهد .

به مکر و حیله‌های نفس و شیطان بینا و مطّلع گردد ، و در مقابل مخالفت و آزار و زحمت دیگران متحمّل و صابر شود ، و در صدد مجازات و مقابلت نیامده ، و از آنان گله و شکایت نکرده ، و با خودپسندی و خودبینی و درشتخویی و تندی با آنان روبرو نشود .

نیّت خود را در این دعوت خالص و تنها برای خدا قرار داده ، و پیوسته از پروردگار متعال یاری و توفیق درخواست نموده ، و مطلوب و منظور او خدا و ثواب

الهی باشد .

پس اگر آنان مخالفت کرده و شروع به آزار و اذیّت نمودند : با کمال صبر و تحمّل برای انجام وظیفهٔ خود استقامت بورزد .

و اگر موافقت کرده و قبول نمودند : سپاسگزاری کرده ، و شکر خدا را بجای آورد ، و در همه حال امور خود را به پروردگار متعال واگذار نموده ، و به عیوب و نواقص نفس خود متوجّه باشد .

شرح

شرایط دیگری از نظر عمل و ظاهر در اینقسمت ذکر میشود :

۱- عالم بودن باحکام و تکالیف و خصوصیّات آنچه میخواهد امر بآن یا نهی از آن نماید . و در صورت جهالت درست نیست .

۲- عمل کردن خود او بآن معروف ، و پرهیز و ترک او آن منکر را ، و اگرنه اثری نداشته ، و گاهی نتیجهٔ معکوس خواهد داد .

۳- دعوت او از راه مهربانی و خلوص نیّت و مودّت باشد ، نه روی غرضهای مادّی و خواهشهای نفسانی و نظرهای شخصی .

۴- دعوت او بصورت لطف و نرمی و حسن بیان انجام گیرد .

۵- گفتار و دعوت مطابق عقول و باندازه و میزان درک آنان باشد .

۶- از مکر نفس و حیله‌های شیطان آگاه باشد ، تا فریفته و تحت تأثیر و اغواء نفس و شیطان قرار نگیرد .

۷- در مقابل آزار و اذیّت و ناملائماتی که در این راه متوجه او میشود : صبر و تحمّل ورزیده ، و در مقام مجازات و انتقام و دشمنی برنیامده ، و از سوء رفتار و

کردار آنان گله و شکایت نکند .

۸- هرگز دعوت او توأم با خودبینی و خودپرستی نباشد .

۹- امر و نهی او توأم با خشونت و تندی بیجا نشود .

۱۰- نیّت و قصدش برای خدا و برای قرب به او بوده ، و پیوسته از او طلب یاری و توفیق نموده ، و تفویض داشته باشد .

ای دلی که جمله را کردی تو گرم　　گرم کن خود را و از خود دار شرم

وقت پـند دیگـری هـائی و هـای　　در غم خود چون زنـانی وای وای

متن

الباب الخامسُ والستّون فی آفَة العُلماء

قال الصادق (ع) : الخشيةُ ميراثُ (ميزان) العلم ، و العلمُ شُعاعُ المعرفة و قلبُ الايمان ، و مَن حُرِم الخشيةَ لايكون عـالما ، و ان شـقَّ (يشـق) الشَـعرَ بمُتشابهات العلم ، قال اللّه تعالى – انّما يَخشى اللّهَ من عباده العلماءُ . آفةُ العلماء عشرة (ثمانية) أشياء : الطمعُ ، و البخل ، و الرياء ، والعصبيّةُ ، و حبُّ المدح ، و الخوضُ فيما لم يَصِلوا الى حقيقته ، و التكلّفُ فی تَزيين الكلام بزَوائد الألفاظ ، و قلّةُ الحياء من اللّه عزّوجل ، والافتخارُ ، و تركُ العمل بما عَلِموا . قال عيسى بنُ مريم (ع) أشقى الناس مَن هو معروفٌ بعلمه مَجهول بـعمله (شـقىٌّ مَـن هـو معروف عند الناس بعلمه) .

ترجمه

باب شصت و پنجم در آفت علماء است

حضرت صادق (ع) فرموده است : خشيت (خوف در مقابل عظمت پـروردگار متعال) نتيجه و اثر علم است ، و علم از اشعّهٔ معرفت و قلب ايمان است (و معرفت شناسائی تحقيقی و دقيق است) .

و کسيکه از خشيت محروم است : عالم نخواهد بود ؛ اگرچه مـويرا بـمتشابهات علم بشکافد ، و چنان در علوم متداوله و اصطلاحات علميّه استاد باشد کـه بـتمام

فروع و شقوق و جزئیّات مسائل آگاه باشد .

خداوند متعال میفرماید : اینستکه تنها علماء هستند که در مقابل عظمت و جلال پروردگار متعال خشیت پیدا میکنند .

و برای علماء ده نوع آفت و گرفتگی پیدا می‌شود :

۱- صفت طمع : که بآنچه دارد و بآنچه از راه مشروع بدست میآید قناعت نکرده ، و بمال و عنوان و ملک دیگران طمع بورزد .

۲- صفت بخل : که راضی نشود دیگری از مال و علم و عنوان و مقام ظاهری و معنوی او استفاده کند .

۳- ریا : که علم و عبادت و محاسن اعمال و مَحامِد صفات خود را بخواهد به دیگران نشان داده ، و نیّت او آلوده باشد .

۴- عصبیّت : در آراء و عقاید و افکار و اعمال خود ، صفا و حریّت و حقیقت و روحانیّت را کنار گذاشته ، و روی خیالات موهوم و وابستگی‌های ظاهری و انتساب عرفی و اسم و شهرت و علایق دیگر ، خود را محدود و مقیّد کرده ، و از روش مخصوص و افکار و اعمال معیّنی طرفداری کند .

۵- حُبّ مدح : که هدف او در همهٔ رفتار و گفتار و کردار بزرگداشت خود و عنوان و اسم و رسم پیدا کردن باشد .

۶- وارد شدن و بحث از مسائلیکه تحقیق در آنها و فهمیدن حقیقت آنها برای او محال است ، و نتیجه‌ای بجز انحراف فکری ندارد ، مانند بحث از جزئیّات و خصوصیّات عالم آخرت ، یا مقامات معنوی که هنوز از آنمراحل اطلاعی ندارد ، نفیاً یا اثباتاً .

۷- تکلّف در سخن گفتن و یا نوشتن : که عادت به تزیین کلام و عبارت‌پردازی و

قافیه سازی و مجازگویی پیدا کرده ، و توجّه او از حقیقت و معنی منحرف گشته ، و بظواهر به پردازد .

۸- حیاء نداشتن : در مقابل حرکات ناشایست و اعمال زشت و کارهای نامشروع و نامناسب که کاملا بی پروا و بی باک باشد ، و هیچگونه آداب و ظواهر احکام و برنامهٔ دینی و اخلاقی را رعایت نکند .

۹- افتخار : روی عناوین و جهات دنیوی و امور مادی افتخار و مباهات نمودن ، و خود را بدیگران امتیاز دادن و بالا بردن .

۱۰- سستی کردن در مقام عمل : که بدانستهٔ خود عمل نکند ، و از علم خود نتیجه و ثمر عملی نگیرد ، و روش و کردار او برخلاف علم او باشد .

حضرت عیسی (ع) فرمود : شقی‌ترین و بدترین مردم آنکسی باشد که در میان مردم با علم و فضل شهرت پیدا کرده ، ولی در مقام عمل مقصّر و سست و مجهول باشد .

شرح

منظور از علماء آنانی هستند که در رشتهٔ علوم دینی و معارف الهی دانا و بصیر باشند ، و البته از نظر پروردگار متعال : عالم آن کسی است که نسبت بحقایق امور و معارف الهی و لطائف و اسرار سیر و سلوک به سوی حق و کمال ، دانا و آگاه باشد .

و اما علماء در علوم طبیعی (طبیعیات ، ریاضیات) : از نظر الهی و حقیقت ، از موضوع بحث خارج هستند ، زیرا این علوم ارتباطی با کمال انسان و تکمیل نفس و روحانیّت ندارند ، و برگشت آنها بتحصیل امور مربوط بزندگی دنیوی و عیش مادّی است .

و ما متاعُ الحیوة الدُنیا فی الآخرةِ الّا قلیل .

از این لحاظ دیده میشود که : اکثری از دانشمندان در علوم طبیعی از علم بوظایف فیمابین خود و خدا غفلت دارند ، و بلکه از پروردگار جهان نیز که مبدء فیوضات و خالق همه موجودات میباشد : غافل هستند ، و بالاتر آنکه برای انسان کمالی بالاتر از مرتبۀ حیوانیّت قائل نشده ، و هیچگونه توجّه بحقایق جهان و ماوراء عالم ماده و محسوس نداشته ، و زندگی انسان را در همین محیط مادّی و بسیار محدود دیده ، و از زندگی حقیقی او که میلیونها مرتبه عالیتر و وسیعتر و بهتر و لذیذتر است محرومند .

و قید دیگر در مفهوم علماء : آنکه در رشتۀ خود بمرحلۀ یقین و اطمینان رسیده ، و دانستنیهای خود را بمرحلۀ اجرا و عمل آورده ، و صددرصد در اثر صفا و نورانیّت و طهارت قلب : بحقایق و اسرار و معارف الهی آگاه باشند ، و در اثر همین نورانیّت و یقین بصفات عظمت پروردگار متعال : پیوسته در حال خشوع و خشیت خواهند بود .

پس خشوع و خشیت علامت علم و معرفت است ، چنانکه آفات ده گانه که مذکور گشت از علائم محجوبیّت قلب و تیرگی دل و نرسیدن به مرحلۀ علم و یقین و معرفت و روحانیّت می‌باشد .

کاندرونِ سینه شرحت داده‌ایم — شرح اندر سینه ات بنهاده‌ایم
در نگر در شرح دل در اندرون — تا نیاید طعنۀ لایُبصِرون

متن

و قال النبی (ص) : لاتَجلِسوا عند کلّ داعٍ (داع مدع) یَدعوکم من الیقین الی

الشکّ و من الأخلاص الی الریاء و من التواضع الی الکِبر و من النَصیحة الی العَداوة ومن الزُهد الی الرَغبة ، و تَقرّبوا من (الی) عالم یَدعوکم من الکبر الی التواضع و من الریاء الی الاخلاص و من الشک الی الیقین و من الرغبة الی الزهد و من العداوة الی النصیحة . و لا یَصلَح لموعظة الخلق الّا مَن جاوزَ هذه الافات (الاضافات ، العقبات ، الاصناف) بصدقه ، و أشرفَ علی عیوب الکلام و عرَف الصحیح من السقیم و عِلَل الخواطر و فِتَن النفس و الهوی . قال أمیرالمؤمنین (ع) : کُن کالطبیب الرفیق الشفیق الذی یَضع الدواءَ بحیث ینفع .

ترجمه

و پیغمبر اکرم (ص) فرمود : مجالست نکنید با هر کسیکه شما را بخود دعوت کرده و مدّعی مقامی است ، و در حقیقت شما را دعوت میکند از مرحلۀ ایمان و یقین بشکّ ، و از توجّه خالص و توحید بسوی ریاء و خودنمایی ، و از فروتنی و خضوع بسوی خودبینی و تکبّر ، و از صفا و خلوص بسوی دشمنی و تیره‌دلی ، و از بی علاقه بودن بدنیا بسوی میل و علاقه .

و نزدیک باشید بکسیکه شما را دعوت میکند از تکبّر بتواضع و از ریاء باخلاص و از شکّ بیقین و از رغبت بدنیا بسوی زهد و پرهیز و از عداوت و آلودگی بسوی صفا و پاکدلی .

و برای موعظت کردن مردم صلاحیت ندارد مگر آنکسیکه از این مراحل و آفات گذشته ، و صدق و صفا را پیشه خود قرار داده ، و بجهات ضعف و عیوب و نواقص سخن گفتن آگاه گشته ، و در هر موضوعی سالم و صحیح را از مریض و معیوب آن تشخیص داده ، و خاطره‌های نادرست و فتنه‌ها و ابتلاءات نفس و هوی و هوس را

خوب تمییز بدهد .

امیرالمؤمنین (ع) فرمود : در مقام اصلاح نفس خود یا دیگری ، چون طبیبی باش که مهربان و دقیق و ملائم است ، و مناسب موارد هر مرضی دارو استعمال کرده و مرض را معالجه میکند .

شرح

برای عالمیکه دعوت و تبلیغ کرده و مورد مراجعه میشود ، شرایطی ذکر شده است که میباید آنها را رعایت کرد .

۱- اعمال و رفتار و گفتار او دیگران را بسوی ایمان و یقین و اطمینان سوق داده ، و تردیدو شکّ و تزلزل را برطرف سازد .

۲- مردم را از توجّه به غیر خدا منصرف نموده ، و بسوی اخلاص و توحید و یکتاپرستی و توجّه خالص به پروردگار متعال سوق بدهد .

۳- دعوت قولی و عملی او بفروتنی و تواضع و خضوع باشد ، و از خودپرستی و خودستایی و خودنمایی پرهیز بدهد .

۴- دارای مهر و صفا و صمیمیّت بوده ، و از کینه و بغض و عداوت و نفاق و سوء نیّت دور باشد .

۵- از تعلّقات دنیوی و علائق مادّی و تمایلات نفسانی دور بوده ، و با زهد و تقوی موصوف گردد .

۶- در میان موضوعات سقیم و مطالب نادرست و اشخاص منحرف و علیل با امور صحیح و سالم و مستقیم تمییز داده ، و هرگز موجب انحراف و گمراهی دیگران نشود .

۷- هوی و هوس و فریبهای نفس را بدقّت تشخیص بدهد .

۸- امراض و نقاط ضعف و خصوصیّات نیازمندی اشخاص را دیده و مطابق دردهای آنان بمعالجه پردازد .

این هشت صفت می‌باید در علمای مبلّغ و وعّاظ حقیقی و دعوت کنندگان به حقّ متحقّق گردد ، و در صورت نبودن : وجود آنان و سخنان و تبلیغات آنان بجز اضلال و تحریف و اغواء اثری نخواهد داشت .

این نوع از وعّاظ و مبلّغین چون اطبائی هستند که بدون حذاقت و علم و اطلاع ، مشغول معالجه شده ، و هر مریضی را بدون دقّت و آگاهی نسخه نوشته و درصدد درمان درد او آیند .

با علمت اگر عمل برابر گردد   کام دو جهان تو را میسّر گردد
مغرور مشو بآنکه خواندی ورقی   اندیش از آندم که ورق برگردد

متن

الباب السادسُ والسِتّون فی آفة القُرّاء

قال الصادق (ع) : المُتقرِّی (المُقری) بلاعلم کالمُعجِب بلامال و لا مُلک ، یُبغض الناسَ لفقره و یُبغضونه لعُجبه ، فهو أبداً مُخاصِم للخَلق فی غیر واجب ، و مَن خاصَم الخلقَ فی غیر ما یُؤمَر به فقد نازَع الخالقیّةَ والربوبیّة . قال اللّه تعالی – و مِن الناسِ مَن یُجادل فی اللّه بغَیر عِلم و لا هُدیً و لاکتاب مُنیر . و لیس أحدٌ أشدَّ عقابا ممّن لبِسَ قمیصَ الدعوی (النُسک بـالدعوی) بـلاحقیقة و لا معنی . و قال زیدبنُ ثابت لابنه : یا بُنیّ لا یَری اللّهُ اسمَک فی دیوان القُرّاء . و قال النبیّ (ص) : سیأتی (یأتی) علی امّتی زمان تَسمع (یسمع) فیه بـاسم الرجل خَیرٌ من أن تَلقاه (ان تلقی) و أن تَلقاه (تلقی) خیرٌ من أن تُجرِّب .

ترجمه

باب شصت و ششم در آفت قاریان است

حضرت صادق (ع) فرموده است : کسیکه تظاهر بقرائت میکند بی آنکه عالم و آگاه باشد : مانند آنفردی است که مبتلا بخودبینی و خودستایی است بی‌آنکه مال یا ملکی داشته باشد .

و چنین آدم خودبین چون فقیر و دست تهی است : دیگران را دشمن میدارد ، و از آنـان کـه دارا هسـتند بـدگویی مـیکند ، و مـردم نـیز او را بـخاطر هـمین صفت

خودبینی دشمن میدارند .

پس چنین آدمی همیشه با مردم خصومت دارد ، و کسیکه نسبت بمخلوق خدا بدبین بوده و بدون علّت و بی‌آنکه مُوَظّف و مکلّف باشد با آنان خصومت و خلاف بورزد : با پروردگار و خالق آنها خصومت ورزیده و در حقیقت با خلق و تدبیر و ارادهٔ او دشمنی میکند ، خداوند متعال میفرماید : برخی از مردم بدون دلیل روشن و هدایت عقل و برهان و روی تنها جهالت و غفلت با خدای خود به مجادله و خلاف می‌پردازند .

و کسی از جهت عقاب و عذاب بالاتر و شدیدتر نیست از آن فردیکه لباس ساختگی عبادت و زهد بتن کرده ، و از آثار و علائم حقیقی زهد و عبادت در وجود او چیزی نباشد .

زیدبن ثابت به فرزند خود گفت : ای پسرک من خدا نبیند که اسم تو در دفتر قاریان و عابدان در میان مردم ثبت شود .

و رسول اکرم (ص) فرمود : خواهد آمد زمانیکه اسم مردی را بشنوی بهتر باشد از آنکه او را ببینی ، و اینکه او را ببینی بهتر باشد از معاشرت و مخالطت با او .

شرح

قرآن مجموعه‌ای است از حقایق و معارف الهی ، و مظهر علوم و احکام ربّانی است ، و برای آن مراتبی میتوان تصوّر کرد :

۱- مرتبهٔ صورت که عبارت از مصحف خارجی است ، یعنی جلد و کاغذ و خطوط ، و این مرتبه مورد تکریم و احترام بوده و چون غلاف شمشیر است و حظّ برخی از مسلمانان عوام از قرآن مجید تنها در همین مرتبه است که آن را ببوسند و

بالای اتاق بگذارند و از آن استفادهٔ تبرّک و تیمّن و حفظ و حراست و عنوان قرآنی کنند .

۲- مرتبهٔ الفاظ و کلمات قرآن که اکتفاء بشود بخواندن جملات آن و تصحیح قرائت و ضبط قواعد تجوید و توجه تمام به تلاوت آن ، و جمعی بسیار از مسلمانان نهایت درجهٔ استفادهٔ آنان بهمین اندازه است ، و اغلب قاریان قرآن مجید در این مقام متوقّف شده ، و یکعمر مشغول تلاوت و تجوید الفاظ و رعایت قواعد تجویدی شده ، و توجهی به معانی پیدا نمیکنند .

۳- مرتبهٔ مفاهیم و معانی کلمات که اکتفاء میشود بفهمیدن معانی لغوی کلمات و بحث ادبی و تحقیق در جهات دلالتی الفاظ ، و اغلب اهل علم منتهی نظر و سعی آنان در همین مرتبه متوقّف میشود ، و اکثر کتب تفاسیر قرآن نیز در همین حدود بحث و تحقیق میکنند .

تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین   دیو آدم را نبیند غیر طین
معنی قرآن ز قرآن پرس و بس   وز کسی که آتش زده است اندر هوس

۴- مرتبهٔ حقایق و معارف و لطائف الهی : و فهم اینحقایق مخصوص اشخاصی است که قلوب آنان منوّر گشته ، و از حقیقت ایمان و روحانیّت و فیوضات الهی مستفیض شده ، و شرح صدر و ارتباط غیبی پیدا کرده ، و بمرحلهٔ یقین و اطمینان مشرّف شده‌اند .

پس کسیکه استفادهٔ او از قرآن مجید تنها جهت تلاوت و قرائت آیات است : از ثروت حقیقی و از حقایق روحانی و معارف قرآن بکلّی محروم بوده ، و در نتیجهٔ اینگونه از محدودیّت و محرومیّت : قسمتی از صفات رذیله در وجود او پدید خواهد آمد ، مانند خودبینی و عجب و خودنمایی و جهالت و بغض و کینه و حسد و غیر

اینها .

و این نوع از تظاهر بقرائت (تَقرّی) در حقیقت قسمی است از تنسّک یعنی تظاهر بعبادت ، در صورتیکه عابد حقیقی نباشد .

رُبّ تالٍ یَفوهُ بالقُران و هو یُفضی به الخِذلان
حکم لعنت ز فعل بی اخلاص نیست با قاریان قرآن خاص
خواجه را نیست جز تلاوت کار لیکن آن طَرد و لعنت آرد بار
لعنت است اینکه بهر لهجه و صوت شود از تو حضور خاطر فوت
فکر حُسن غنا برد هوشت متکلم شود فراموشت
نشود بر دل تو تابنده کین کلام خدا است یا بنده
لعنتست اینکه همّت تو تمام گشت مصروف لفظ حرف کلام
همچنین هرچه از کلام خدا جز خدا قبلهٔ دل است ترا

متن

و قال النبیُّ (ص) : أکثرُ مُنافقی امّتی قُرّاؤها . و کُن حیثُ نُدِبتَ الیه و اُمِرتَ به ، و أَخفِ سرَّک من الخَلق مااستطعتَ ، واجعَل طاعتَک لِلّه بمنزلة روحک من جسدک (فی جسدک) ، ولیکُن مُعتبَراً حالُک (معتبرَ حالِک ، ولتکن معتبراً) ما تُحقِّقه بینک و بین بارئک ، واستَعِن باللّه فی جمیع امورک مُتضرّعاً الیه آناءَ اللیل والنهار (الی اللّه فی آناء لیلک و أطرافِ نهارک) . قال اللّه تعالی – اُدعوا ربّکم تَضرّعا و خُفیةً انّه لا یُحبّ المُعتدین . والاعتداء من صفة قُرّاء زمانِنا هذا و علامَتِهم . فکُن للّه (من اللّه) فی جمیع احوالک علی وَجَل (علی وَجَل فی جمیع امورک) لئلا تقعَ فی مَیدان التمنّی فتَهلک .

ترجمه

و پیغمبر اکرم (ص) فرموده است : بسیاری از منافقین امّت من از افرادی هستند که قرائت قرآن میکنند .

و ثابت باش روی آنچه دعوت بآن شده و مأموریّت در آن پیدا کردی ، و پنهان و پوشیده بدار اسرار خود را از مردم تا میتوانی ، و قرار بده طاعت و پرستش خود را برای پروردگار متعال چون روح که حقیقت وجود تو و سلطان در مملکت تن است ، و لازم است طاعت و عبودیّت نیز حاکم و قاهر و نافذ بهمهٔ اعمال و احوال باشد .

و حالت تو مورد اعتبار و تنبّه دیگران باشد ، تا زمانیکه تو مابین خود و خدا را تحکیم و تثبیت کرده‌ای ، یعنی با کمال دقّت و استقامت بوظایف عبودیّت عمل نمودی .

و یاری بطلب بوسیلهٔ پروردگار متعال در همهٔ امور خود ، بحالت تضرّع و خشوع ، در همهٔ اوقات روز و شب .

خداوند متعال میفرماید : بخوانید پروردگار خودتان را بحالت تضرّع و خشوع و نهانی و بی تظاهر و او دوست نمیدارد متجاوزین را .

و یکی از صفات و علائم قاریان زمان ما : تجاوز کردن از حدود وظیفه و بیرون رفتن از محیط برنامهٔ الهی و دینی است .

پس همیشه در تمام امور خود در مقابل پروردگار متعال بحال خوف و خشیت باش ، و از تجاوز و عصیان و تقصیر پرهیز کن ، و با آرزوی دراز و امیدواری بیجا که توأم با عمل و مراقبت نباشد خود را و اوقات گرانمایه را سپری مکن ، تا به هلاکت نرسی .

شرح

تلاوت قرآن یکی از عبادات مهم اسلامی است ، زیرا مواجه شدن با خطابات الهی و اشتغال بحکایات کلمات سبحانی است ، ولی این عبادت مانند عبادات دیگر لازمست با توجّه بشرایط و رعایت آداب لازم باشد .

و در رأس این شرایط اخلاص عمل و سپس علم به آداب و توجّه به معانی و حقایق و مقاصد کلام اللّه متعال است .

و چون قرائت قرآن توأم با این شرایط نشد : مانند عبادات دیگر عاری از حقیقت و روح و نور بوده ، نه تنها این عمل بحال او مفید نخواهد بود ،بلکه گاهی مُضرّ هم میشود .

پس بطور کلّی ، قاری قرآن لازمست توجّه به آداب و شرایط و خصوصیّات داشته ، و از حدود لازم تجاوز نکند .

و آداب و شرایط قرائت قرآن در باب ۱۴ مذکور شده است ، و مقصد در این باب بحث از مُتقرّی بود ، یعنی متظاهر بقرائت .

متن

الباب السابعُ والسِتّون فی بیان الحقّ و الباطل

قال الصادق (ع) : اتّقِ اللّه و کُن حیثُ شئتَ و مِن أیّ قوم شِئتَ ، فانّه لاخلافَ لأحد فی التقوی . والتقوی (والتقی) مَحبوب عند کلّ فَریق ، و فیه اجتماعُ (جماع) کلّ خَیر و رُشد ، و هو میزان (میراث) کلّ علم و حکمة ، و اساسُ کلّ طاعةٍ مقبولة . والتقوی ماءٌ یَنفجر من عَین المعرفة باللّه تعالی یَحتاج الیه کلّ فنّ من العِلم ، و هو لا یَحتاج الّا الی تصحیح المعرفة بالخُمود تحت هَیبة اللّه و سُلطانه ، و مَزید التقوی یکون من أصل اطّلاع اللّه تعالی علی سرّ العبد بلُطفه ، فهذا أصلُ کلّ حق . و أمّا الباطلُ فهو ما یَقطعُک عن اللّه مُتّفَق علیه ایضاً عند کلّ فَریق (یَتّفقُ علیه ایضا کلّ) ، فاجتنِبْ عنه و أفرِد سِرَّک لِلّه تعالی بلاعِلاقة ، قال رسول اللّه (ص) : أصدقُ کلمةٍ قالَتْها العربُ کلمةٌ قالَها لَبید ، حیث قال :

ألا کلُّ شَیء ماسِوی (خلا) اللّهِ باطلُ و کلُّ نَعیم لامَحالةَ زائلُ

ترجمه

باب شصت و هفتم در بیان حق و باطل است

حضرت صادق (ع) فرمود : در مقابل خداوند متعال پرهیزکاری داشته باش ، و در هر محلّ و مکانی که میخواهی سکنی داشته و از هر طائفه و قومی که هستی

بوده باش زیرا تقوی حقیقتی است ثابت و با مکان و محیط فرق نمیکند ، و آن در همه جا و نزد هر جمعی پسندیده و مطلوب است .

و تقوی صفتی است که در آن هرگونه خیر و خوبی و پیشرفت و کمال جمع شده ، و آن میزانی است برای مراتب علم و یقین و حکمت و معرفت که هرچه این صفت بیشتر و محکمتر باشد : بهمین اندازه یقین و معرفت بیشتر خواهد بود ، و آن پایهٔ هر عبادت صحیح و طاعت قبول شده است .

و تقوی آبیست که منفجر میشود از چشمهٔ معرفت و شناسائی خدای متعال ، و هر قسمتی از علم و یقین محتاج به تقوی است ، و تقوی نیازمند است به تصحیح و تکمیل معرفت الهی بوسیلهٔ سکون و برقرار شدن در تحت عظمت و تسلّط پروردگار متعال ، و توجّه بآنکه حکومت و سیطرهٔ عظمت پروردگار متعال در همه حال انسان را فراگرفته است ، و هر چه انسان بیشتر به احاطه و آگاهی و قیومیّت خداوند عزیز توجّه پیدا کرد : موجب زیادی تقوی و سبب محکم بودن آن خواهد بود .

پس تقوی اساس و پایهٔ هر حقّ و حقیقتی است .

و امّا باطل : آنچیزیست که انسان را از قرب به پروردگار متعال دور سازد ، و در نامطلوب بودن آن خلافی نیست .

پس لازمست که : از باطل دوری کرده ، و باطن و قلب را وابسته بخداوند عزیز نموده ، و متمسّک بقرب او گردید .

حضرت رسول اکرم (ص) فرمود : صحیحترین کلمه‌ای که عرب گفته است قول لَبید شاعر است که میگوید : آگاه باشید که هر چیزی که سوای خدای متعال است باطل است ، و هر نعمتی در اینجهان زائل خواهد شد .

شرح

تقوی از وقایه است بمعنی حفظ و نگهداری ، و حقّ بمعنی ثابت و صحیح و متحقّق است ، و مقابل حقّ باطل است و آن چیزیستکه ثبوت نداشته و روی اساس و پایهٔ محکم برقرار نباشد .

و در عالم وجود آنچه ثابت و برقرار و ازلی و أبدی و بی‌نیاز و لایتغیّر است : وجود خداوند متعال است ، و سپس آنچه وجههٔ او و از اسماء او باشد - کلّ مَن علیها فانٍ و یَبقی وجهُ ربک ذو الجلال و الاکرام . و بقیّه همه باطلند - ألا کلّ شَیء ما سوی اللّه باطل .

و بهترین تعبیر از باطل همانست که در متن کتاب ذکر شد - هو ما یَقطعک عن اللّه .

و از اینجا معلوم میشود که : حقیقت تقوی عبارتست از خودداری از باطل و حفظ خود از هر آنچه انسان را از رسیدن بحقّ و از گرفتن وجهه و راه حق و از اتّصاف بصفات و اسماء حقّ ، جلوگیری نماید ، پس تقوی خود وجههٔ حق پیدا کردن و صورت حق گرفتن است .

و از این مقدمه روشن میشود که : تقوی مَجمع همهٔ خیر و رشد و کمال است ، تقوی از چشمهٔ معرفت سرازیر میشود ، تقوی قرار گرفتن است در ظلّ نفوذ و حکومت و سیطرهٔ احدیّت ، تقوی با افاضه و اطلاع و توجّه خداوند متعال پابرجاتر میشود ، تقوی پایهٔ همهٔ سعادات و اساس هرگونه خیر و برکت و رحمت است .

و در مقابل تقوی : باطل و راه باطل و وِجههٔ باطل است .

متن

فالزَمْ ما أجمَع علیه أهلُ الصَفاء والتُقی (والتقوی) من اصول الدین و حَقائق الیقین و الرضا و التسلیم ، و لاتَدخل فی اختلاف الخَلق و مَـقالاتهم فـیَصْعب علیک ، و قد أجمعت الامّةُ المختارة بأنّ اللّه واحد لیسَ کمثله شیء و أنّه عدلٌ فی حکمه و یَفعل ما یشاء و یَحکم ما یُرید ، و لا یقال (له) فی شیء مِن صُنعه لِمَ ، و لا کانَ و لا یکون شیءٌ الا بمَشیّته و ارادته ، و أنّه قادر علی ما یَشاء و صادق فی وَعده و وَعیده ، و أنّ القرآن کلامُه ، و أنّه کان قبلَ الکون و المَکان و الزَمان ، و أنّ إحداثَ الکون و إفناءَه عنده سواء ، ما ازدادَ بإحداثه علمُه (علماً) و لا یَنقصُ بإفنائه (بفنائه) ملکُه ، عزَّ سلطانُه و جلّ سبحانُه . فمَن أورَد علیک ما یَنقضُ هذا الاصلَ فلاتَقبله ، و جرِّد باطنَک لذلک تَری بَرَکاتِه عن قریب و تَفوزُ مع الفائزین .

ترجمه

پس ملازم باش بآنچه افراد پاکدل و با تقوی اجماع نموده‌اند از اصول دیـنی و حقائق یقینی و راضی و تسلیم شدن در مقابل اوامر الهی و تکالیف بندگی ، و هرگز داخل مشو بمواردیکه اخـتلاف و اشـتباه در آنـها هست ، و از خـوانـدن و شـنیدن مقالات مختلف و اقوال گوناگون که روی پایهٔ صحیح نیست پرهیز کن ، تـا فکـرت باشکال و ناراحتی دچار نگردد .

و از موضوعاتیکه در میان امّت حقّهٔ اسلامیّه مورد اتّفاق است : یگانگی خداوند متعال است که او را شریک و هـمتایی نـیست . و عـادل بـودن او است در حکـم و فرمان خود ، و این که او بهر چه اراده و مَشیّتش تعلق گیرد بـجا خـواهـد آورد ، و

هرگز نتوان اعتراضی بخواستهٔ او کرده و از جهت و علّت عمل او پرسید ، و چیزی در گذشته و آینده محقق نمیشود مگر باراده و خواست او ، و او بهر چه بخواهد توانا و مقتدر است ، و وعده‌های خیر او از ثواب و اجر و رحمت و نعمت و وعیدهای شرّ او از عقاب و عذاب و آتش همه درست و راست بوده و تخلّف‌پذیر نیست .

و اینکه قرآن مجید کلام خداوند متعال است .

و اینکه خداوند توانا پیش از هستی موجودات و پیش از زمان و مکان بوده ، و ایجاد جهان هستی و افنای آن نزد او یکسان است ، و با ایجاد عوالم هستی احاطه و علم او زیاد نشده ، و با افنای آنها حکومت و سلطه و نفوذ او ناقص و ضعیف نگردد . سلطنت و حکم او عزیز است ، و بزرگ و منزه است او .

پس کسیکه برخلاف این اصول اعتراض کرده و سخن گوید : هیچگونه از او قبول نکرده ، و توجّهی بآن نداشته باش .

و خود را برای پیروی کردن از این اصل که تقوی است آماده کن ، و پیوسته با این صفت متّصف باش ، تا نتائج حسنه و برکات آنرا بزودی دریافته ، و از جمله رستگاران گردی .

شرح

بطوریکه گفته شد - وظیفهٔ انسان دور شدن از باطل و اخذ راه حق و نزدیک شدن بحق است .

و حقّ پروردگار متعال باشد ، و راه و وجهه و جلوهٔ حق عبارت از مظاهر تکوینی و تشریعی پروردگار متعال است .

و بهترین نشانه برای انتخاب راه حق : پیروی کردن از سیر و سلوک و رفتار و

کردار و عقائد و افکار افراد باتقوی است ، یعنی آنانکه راه حقّ را پیموده‌اند - صراطَ مَن أنعمتَ علیهم .

و سپس اخذ کردن بآنچه پیش افراد حقیقت پرست و اهل صفا و یقین ، از مسلّمات و قطعیّات است ، و یا آنچه خود انسان به طور قطع و یقین تشخیص میدهد .

و به طور کلّی اصل مسلّم عنوان تقوی و خودداری کردن است از هر چیزیکه انسانرا از راه و قرب بخداوند متعال مانع میشود .

ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم
ز آنچه آستین کوته و دست دراز کرد
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست
غرّه مشو که گربهٔ زاهد نماز کرد

متن

الباب الثامنُ والسِتّون فی مَعرفة الأنبیاء علیهم السلام

قال الصادق (ع) : اِنّ اللّه عزّوجلّ مكَّن أنبیاءَه مِن خَزائن لُطفه و كَرمه و رحمته ، و علّمهم من مَخزون علمه ، و أفردَهم (واختارهم) من جمیع الخلائق لنفسه ، فلایُشبِه احوالَهم و اخلاقَهم احدٌ (احداً) من الخلائق أجمعین ، اذجعلَهم و سائَل سائرِ الخَلق الیه ، و جعَل حبَّهم و طاعتَهم سببَ رضاه ، و خلافَهم و انكارَهم سببَ سُخطه ، و أمرَ كلَّ قوم و فِئَةٍ باتّباع مِلّة رسولِهم ، ثمّ أبی أن یَقبل طاعةً (طاعة أحد) الّا بطاعتهم و تَمجیدهم (بطاعتهم و تبجیلهم) و معرفةِ حُرمتهم و حبّهم (و معرفة حبّهم و تبجیلهم و حرمتهم) و وَقارهم و تَعظیمهم و جاههم عند اللّه تعالی .

ترجمه

باب شصت و هشتم در شناسائی پیامبران الهی است

حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند متعال منزلت و مقام مخصوصی عطاء فرموده است انبیاء را از مخزن لطف و کرم و مهربانی خود ، و از اَسرار علم خود آنانرا تعلیم داده است ، و از میان همهٔ مخلوق خود آنانرا اختصاص داده و برای خود اختیار فرموده است .

پس کسی از مخلوقات خدا از جهت حالات و اخلاق شبیه آنان نه بوده و بمقام و

رتبهٔ آنان نخواهد رسید .

و خداوند متعال آنان را وسائل توجّه و سلوک دیگر مردم بسوی خودش قرار داده ، و محبّت و طاعت آنانرا وسیلهٔ رضای خود معیّن کرده ، و مخالفت و انکار آنانرا سبب غضب و سخط خود نموده است .

و پروردگار متعال هر قوم و طائفه‌ای را موظّف فرموده است که از دین و روش پیغمبر خودشان پیروی کرده ، و تصمیم گرفته است که اطاعت فردی را قبول نکند مگر آنکه از آنان اطاعت نموده و احترام آنان را حفظ کرده ، و طاعات آنان توأم با تعظیم و تکریم و محبّت و بزرگداشت و تجلیل از أنبیاء و بسبب وجاهت و محبوبیّت آنان نزد پروردگار متعال باشد .

شرح

انبیاء مظاهر اسماء و صفات الهی هستند ، و مردم از سه طریق از وجود آنان استفاده میکنند :

اوّل - تنبّه و عبرت و استفاضه از صفات و اخلاق کریمهٔ ایشان .

دوّم - استفاده از اعمال و رفتار و کردار ایشان .

سوم - مهتدی شدن و استفاده از اقوال و کلمات ایشان .

سایهٔ یزدان بود بنده خدا   مرده این عالم و زنده خدا
کیف مَدَّ الظِلّ نقش اولیا است   کو دلیل نور خورشید خدا است
اندر این وادی مرو بی این دلیل   لا اُحبُّ الآفِلینَ گو چون خلیل

پس حضرات انبیاء یگانه وسائل هدایت مردم هستند ، و مردم همه رقم میتوانند از انوار و فیوضات ایشان استفاده کرده ، و با هدایت و راهنمایی تکوینی و

تشریعی آنان بسوی حقّ متعال سیر کرده ، و در اخلاق و صفات قلبی و در رفتار و کردار و پندار از آنان پیروی نمایند .

متن

فَعظِّم جمیعَ أنبیاءِ اللّه تعالی ، و لا تُنزِلهم مَنزلَةَ أحد مـمّن دونَـهم ، و لا تَتصرّف بعقلک فی مَقاماتهم و أحوالهم و أخلاقهم الّا ببیان مُحکَم مِن عند اللّه تعالی و إجماع اهل البصائر ، بدلائل یَتحقّق بها فضائلُهم و مراتبُهم ، و أنّـیٰ بالوصول الی حقیقة مالَهم عند اللّه تعالی ، فان (وان) قابلتَ أفعالَهم و أقوالَهم بمَن دونَـهم مـن النـاس فـقد أسأتَ صُحبتَهم و أنکرتَ معرفتهم و جَهلِتَ خصوصیّتَهم باللّه و سقطتَ عن درجة حقایق الایمان و المعرفة . فایّاک ثمّ ایّاک !

ترجمه

پس همهٔ پیامبران الهی را بزرگ بشمار ، و آنانرا بجای دیگران مگزار ، و با فکر و عقل محدود خود احوال و اخلاق و روش آنان را تفسیر مکن ، کار پاکانرا قیاس از خود مگیر ، مگر آنکه بیان محکم و روشنی در آن باره از جانب پروردگار متعال تو را برسد ، و یا اهل دل و بصیرت در آن قسمت اتّفاق کنند ، و یا ادله و شواهد متقنی در دست باشد که فضائل و مقامات آنانرا تثبیت کند .

با این حال بسیار مشکل است که : درک حقائق و مقامات آنان بشود .

و چون اعمال و اقوال و احوال آنانرا بدیگران مقایسه و مقابله نمودی : متوجّه باش که کار بسیار خطا و خلافی را بجای آورده ، و از مصاحبت و آشنایی آنان استفاده نکرده ، و مقامات آنانرا بآنطوریکه باید نشناخته ، و به خصوصیّات منزلت و

رتبت آنان جاهل شده ، و در اینموقع از درجهٔ حقایق ایمان و معرفت بخداوند متعال محروم گشتی . پس البتّه البتّه از این عمل دوری و پرهیز کن !

شرح

معلوم شد که انبیاء مظاهر حق و نشانه‌های حقیقت و هادیان صراط مستقیم و وسائل قرب به پیشگاه پروردگار متعال هستند .

و چون حالات و اخلاق و علوم و معارف آنان اختصاصی است : پس با فکر و خیال و مقایسه و تشبیه و تصوّر نتوان از حقیقت مقام و مرتبت آنان آگاهی یافته ، و افعال و اقوال آنانرا از هر جهت و کلّا تفسیر کرد .

البته همینطوریکه قصور در معرفت مقام آنان سبب ضعف در استفاده و استفاضه از آنان است : غلوّ و افراط دربارهٔ آنان نیز موجب ضلالت و انحراف از راه حق خواهد بود .

کار پاکان را قیاس از خود مگیر   گرچه باشد در نوشتن شیر شیر

پس مقایسه و تنزیل آنان بدیگران موجب تفریط و تقصیر در معرفت و شناسایی مقام آنان است ، چنانکه افراط و غلوّ در حالات و مقامات آنان که روی خیال و تصوّر موهوم صورت گیرد : سبب گمراهی و انحراف کلّی خواهد بود .

و قالتِ الیهودُ عُزَیْرٌ ابنُ اللّه و قالتِ النصاری المسیحُ ابنُ اللّه ذلک قولُهم بأفواهِهم یُضاهِئون قولَ الذین کفروا .

متن

الباب التاسعُ والسِتّون فی مَعرفة الائمّة (ع)

قال الصادق (ع) : رُوی باسناد صحیح عن سلمان الفارسی (رض) ، قال : دخلتُ علی رسول اللّه (ص) فلمّا نظَر الیّ ، قال (فقال) : یا سلمانُ انّ اللّه عزّوجل لم یَبْعث نبیّاً و لا رسولا الّا و لَه اثنا عَشَر نَقیباً . قال : قلت یا رسولَ اللّه عرفتُ هذا من أهل الکتابَیْن . قال : یا سلمان هل علمتَ نُقبائی الاثنی عَشَر الذین اختارَهم اللّه للامامة مِن بعدی ؟ فقلتُ اللّه و رسولُه أعلم . فقال : یا سلمانُ خلَقنی اللّه تعالی مِن صَفوة نوره و دَعانی فأطعتُه ، فخلَق من نوری علیّاً و دَعاه فأطاعَه ، فخلَق من نوری و نور علیٍّ فاطمةَ و دَعاها فأطاعَتْه ، و خلَق منّی و مِن علیّ و فاطمةَ الحسنَ و الحسینَ ، فدعاهما فأطاعاه ، فسَمّانا اللّه بخمسة أسماءَ من أسمائه .

ترجمه

باب شصت و نهم در شناسائی حضرات ائمّه علیهم السلام است

حضرت صادق (ع) فرمود : روایت شده است بسند صحیح از سلمان فارسی (رضی اللّه عنه) که میگفت - وارد شدم بخدمت حضرت رسول اکرم (ص) ، و چون متوجّه بسوی من شد فرمود : ای سلمان ! خداوند متعال رسول و پیغمبریرا نفرستاده است مگر آنکه برای او دوازده نقیب (شاهد و کسی که محیط و متفوّق و

عارف بر دیگران باشد) بوده است .

گفتم : یا رسول اللّه اینموضوع را از پیروان دو کتاب (تورات و انجیل) شنیده و دانسته‌ام .

فرمود : ای سلمان ! آیا نقباء دوازده گانهٔ مرا که خداوند متعال آنانرا برای مقام امامت و وصایت انتخاب فرموده است میشناسی ؟

گفتم : خداوند متعال و رسول او داناتر است .

فرمود : پروردگار جهان مرا از نور خالص و صاف خود آفریده ، و سپس مرا برای اطاعت و بندگی خود خواند و من اجابت کردم . و از نور من علیّ بن ابی طالب را آفریده ، و او را بمقام اطاعت و پیروی خود دعوت فرمود و او قبول کرد . و از نور من و علیّ دخترم فاطمه را آفریده و او را نیز باطاعت اوامر خود خواند و او پذیرفت .

و از نور من و علیّ بن ابی طالب و فاطمه دخترم : فرزندانم حسن و حسین را آفریده ، و آنها نیز دعوت پروردگار متعال را اجابت نمودند . و از این نظر ما را با پنج اسم از اسماء خود نامید .

شرح

ظاهراً این باب از ملحقات کتاب باشد ، و روی این نظر در باب هفتاد و دوّم تکرار واقع شده است ، تا تمام ابواب کتاب از صد باب تجاوز نکند . و این معنی را تأیید میکند : که در این باب تنها یک حدیث نقل شده ، و بیانی در پیرامون این موضوع ذکر نشده است ، و این برخلاف سبک کتاب است ، چنانکه در باب گذشته بحث از مقامات انبیاء و حقایق مربوط بآنحضرات بود .

و اما نقباء : سِرّ لزوم آنان اینستکه - بعد از درگذشت پیغمبر اکرم میباید افرادی

باشند که مراقب و محافظ قوانین دینی و افراد ملت بوده ، و مردم در موارد مشکله و موضوعات مشتبهه بآنان مراجعه نمایند .

و روی همین نظر است که ما میگوئیم : خلیفه پیغمبر میباید از جهت علم و تقوی بر همهٔ مردم برتری داشته ، و افضل از دیگران باشد ، و در این کتاب بمبدء و منشأ این صفات اشاره کرده و فرمود : خداوند متعال مرا از صفوه نورش آفریده و علیّ بن ابی طالب و فاطمه و حسنین (ع) را از همان نور بیافرید . و به اقتضای این تکوین و خلقت : در مقابل دعوت او اجابت نموده ، و لبّیک گویان و با کمال شوق و علاقه و خلوص نیّت : عنوان اطاعت و تسلیم و بندگی را اختیار کردیم .

و اما تسمیهٔ آنان باسماء الهی و اشتقاق نامهای آنان از اسماء پروردگار متعال : اشاره است بآنکه آنان از مظاهر صفات و از اسماء تکوینی الهی هستند ، و در هر یک از این پنج تن صفتی خاص جلوه گر است .

متن

فاللّهُ تعالی المَحمود و أنا محمّد ، واللّه العلیُّ و هذا علیٌّ ، و اللّه الفاطِرُ و هذه فاطمةُ ، و اللّه ذوالاحسان و هذا الحسن ، و اللّه المُحسِن و هذا الحسین ، و خَلَق من نور الحسین تسعةَ أئمّةٍ فدَعاهم فأطاعوه ، مِن قبلِ أن یَخلق اللّه سماءً مَبنیّة أو أرضاً مَدحِیّة أو هواءً أو ملَکاً أو بشراً ، و کنّا أنواراً نُسبِّحه و نَسمع له و نُطیع ، قال : فقلت یا رسول اللّه بأبی أنت و امّی ! ما لِمن عرَف هؤلاء حقَّ مَعرفتهم ؟ فقال یا سلمان مَن عرَف حقَّ مَعرفتهم و اقتدَی بهم فوالاهم و تبرَّء من عدوِّهم کان و اللّهِ منّا ، یَرِدُ حیث نَرِدُ و یَسکن حیث نَسکن . فقلت یا رسولَ اللّه فهل ایمان بغیر مَعرفتهم بأسمائهم و أنسابهم (أنشائهم) ؟ فقال لا یا سلمان .

ترجمه

پس خداوند متعال محمود و مورد ستایش و حمد است و من محمّد هستم ، و او علیّ و بلند مقام است و این پسر عمویم نامیده شده است به علیّ . و خداوند فاطر و شکافنده و جدا کنندهٔ حقّ از باطل و نور از ظلمت است و دخترم فاطمه قطع کننده و جدا سازنده است . و خداوند متعال صاحب خوبی و نیکوئیها و احسان است و فرزندم حسن است و دیگری حسین است .

و خداوند متعال از نور فرزندم حسین نه فرزند از او آفرید که آنان پیشوایان آیین من هستند ، و آنانرا برای بندگی و اطاعت اوامر خود دعوت فرمود و قبول کردند .

و این امر پیش از آفریدن خلق بود ، و در آنهنگام ساختمان آسمان و گسترش زمین و وجود هواء و ملک و انسان صورت نگرفته ، و ما انواری بودیم که پروردگار متعال را تسبیح و تقدیس کرده ، و فرمان او را شنیده و پیروی مینمودیم .

عرض کردم یا رسول اللّه ! کسیکه آنانرا شناخته و بحقیقت مقامات آنان معرفت پیدا کند چه اجری خواهد داشت ؟

فرمود : ای سلمان ! کسیکه آنانرا نیکو و بحقّ معرفت شناخته ، و از آنان پیروی و تبعیّت کرده ، و دوستی و موالات با آنان نموده و از دشمنان و مخالفین آنان تبرئه و دوری کند : هر آینه در زمرهٔ ما محشور گشته و وارد شدن و بیرون آمدن او مطابق با ما خواهد شد ، پس هر کجا که ما وارد شدیم وارد میشود و در هر کجا که سکنی اختیار کردیم او نیز ساکن خواهد شد .

پس گفتم یا رسول اللّه ! آیا غیر از شناختن آنان با اسم و نسب و تعیین

شخصیّات ، ایمان آوردن بنحو دیگری نیز لازم است ؟

فرمود : نه ، همین اندازه در مقام تکلیف و انجام وظیفه کافی است .

شرح

انبیاء و اولیاء خدا حجّتهای تکوینی و خلفای الهی در میان مخلوق و مراتب موجودات هستند ، و از این لحاظ میباید نسبت بهمهٔ موجودات تقدّم و سبقت وجودی داشته ، و مخصوصاً از جهت برتری و شرافت و نورانیّت و مرتبت بالا و بلند آنان لازمست پیش از سایر موجودات ظهور و وجود داشته باشند .

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد   دل رمیدهٔ ما را رفیق و مونس شد
نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت   بغمزه مسأله‌آموز صد مُدرّس شد

البته بلندی مقام و برتری در مرتبت مقتضی قرب بحقّ و موجب ارتباط کامل با پروردگار متعال و ملازم با تسبیح و تقدیس و بندگی کامل و اطاعت خالص و قبول فرمان و انجام وظائف است .

و قرب بحقّ و کمالات روحانی هر چه بیشتر و تمامتر باشد : خلاف و نفاق کم گشته ، و برابری و وفاق و صفت تسلیم و تفویض افزونتر و شدیدتر خواهد شد ، تا بحدّیکه نقطهٔ خلافی باقی نمانده ، و اطاعت و پیروی آنان باطاعت پروردگار متعال برگشت خواهد کرد .

متن

قلت یا رسولَ اللّه فأنّی لی بهم ؟ فقال (ص) قد عرفتَ الی الحسین ؟ قلتُ نعم . قال رسولُ اللّه (ص) : ثمّ سیّدُ العابدین علیّ بنُ الحسین ، ثمّ ابنُه محمّد بنُ

علیّ باقرُ عِلم الأوّلین والآخرین من النبیّین و المُرسَلین ، ثمّ جعفر بنُ محمد لسانُ اللّه الصادق ، ثمّ موسی بنُ جعفر الکاظمُ غیظَه صبراً فی اللّه ، ثمّ علیّ بنُ موسی الرضا الراضی بسرِّ اللّه ، ثمّ محمّد بنُ علیّ المختارُ مِن خلق اللّه ، ثمّ علیّ بـنُ محمد الهادی الی اللّه ، ثمّ الحسن بنُ علیّ الصامتُ الأمین علی سرِّ اللّه ، ثمّ فلان (سمّاه باسمه ابنُ الحسن ، سمّاه بابن الحسن) الناطقُ القائم بـحقّ اللّـه ، قـال سلمان : فبکیتُ ثم قلتُ یا رسولَ اللّه اِنّی مُؤَجَّل (فأنَّی سلمانُ بادراکهم ! قال یا سلمانُ اِنّک مُدرِکَهم و أمثالَک و مَن تولّاهم لحقیقة المـعرفة . قـال سـلمان : فشکرتُ اللّه تعالی کثیراً ثمّ قلتُ یا رسولَ اللّه) الی عَهْدهم ؟ قال یا سلمانُ اقرء – فاذا جاءَ وعدُ أُولیهُما بعَثْنا علیکم عِباداً لنا اولی بأسٍ شدید فـجاسُوا خِـلالَ الدِیار و کانَ وعداً مَفعولا ثم رددنالکم الکَرّةَ علیهم و أمدَدْناکم بأموالٍ و بَنینَ و جَعلناکم أکثرَ نَفیراً (اسراء – ۵)

ترجمه

عرض کردم یا رسول اللّه پس کجا است مرا که برسم بآنان ؟

فرمود : آیا شناختی آنانرا تا فرزندم حسین ؟ گفتم : بلی .

فرمود : سپس فرزند او علیّ سیّد العابدین خـواهـد بـود ، و پس از او فـرزندش محمّد است که شکافندهٔ علوم اوّلین و آخرین از میان أنبیاء و مرسلین میباشد ، و سپس فرزندش جعفر است کـه لسـان صـادق پـروردگار خـواهـد شـد ، و بـعد از او فرزندش موسی است که فرو برندهٔ خشم و غضب خویش میباشد از لحـاظ صـبر و بردباری در راه پروردگار متعال ، و پس از او فـرزندش عـلیّ الرضـا است کـه راضـی میباشد در مقابل تقدیر و حکم‌های الهی که پـوشیده است ، و بـعد از او فـرزندش

محمّد است که برگزیده است از میان مخلوق او ، و پس از او فرزندش علیّ است که هدایت کننده میباشد بسوی خداوند متعال ، و سپس فرزند او حَسَن است که ساکت میشود و نگهدارنده و امین اسرار الهی خواهد شد ، و بعد از او فرزندش فلان است که نام او را ذکر فرمود و او ناطق و قیام کنندۀ بحقّ است .

سلمان گفت : من گریه کردم ، و سپس عرض کردم یا رسول اللّه آیا من تا زمان آنان باقی خواهم بود ؟

فرمود : ای سلمان بخوان آیۀ شریفه را - و حکم کردیم به بنی اسرائیل که هر آینه فساد و شرّ برمی‌انگیزانید در دو مرحله ، و در روی زمین بزرگی و بلندی می‌طلبید ، و چون وعدۀ مرحله اول فرا رسید : برمی‌انگیزانیم بندگانیرا که شدّت و حِدّت دارند ، پس نفوذ میکنند در خلال محوّطه‌ها ، و وعدۀ پروردگار متعال واقع و محقق خواهد شد ، سپس برمیگردانیم قوّت و عظمت و بلندی شما را (بنی اسرائیل) و مسلّط میکنیم شما را بر دیگران ، و تأیید میکنیم شما را بأموال و فرزندان و قرار میدهیم شما را پرجمعیّت‌ترین گروهها .

شرح

از این قسمت مطالبی استفاده میشود :

اوّل - در وجود هر یک از حضرات ائمۀ معصومین (ع) صفت خاصّی جلوه گر است ، و بتناسب آن صفت ملقّب بلقبی شده است .

دوّم - فهمیده میشود که در میان حضرات ائمه (ع) فقط دو تن بآنطوریکه حقّ و واقعیّت دارد میتوانند سخن گفته و اظهاراتی داشته باشند ، اوّل حضرت صادق (ع) است ، و دوّم بنحو کامل حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه .

سوّم - از استشهاد بآیهٔ شریفه چنانکه در جملات بعد توضیح داده میشود معلوم میشود که برای آنحضرات دو مرحله از غلبه و سیطره و ظهور و حاکمیّت هست اوّل در زمان اوّل ظهور و زندگی ایشان که توأم با زندگی رسول اکرم (ص) است . دوّم در زمان آخر که با ظهور حضرت ولی عصر (عج) صورت میگیرد .

آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشهٔ چشمی به ما کنند
حافظ دوام وصل میسّر نمی‌شود شاهان کم التفات به حال گدا کنند

متن

قال : فاشتدَّ بُکائی و شوقی و قلتُ یا رسولَ اللّه أبِعهدٍ منک ؟ فقال : ای والّذی أرسَلنی لَبِعهدٍ منّی و بعلیّ و فاطمةَ و الحسنِ و الحسینِ و تسعةِ أئمّة من وُلد الحسین (علیهم السلام) و بک و مَن هو منّا و مظلومٍ فینا و کلِّ مَن محضَ الایمانَ محضاً ، ای واللّه یا سلمانُ ثمّ لَیحْضرنّ ابلیسُ و جنودُه و کلّ مَن محضَ الکفرَ محضاً حتّی یؤخذ بالقصاص و الأوثارو التُراثِ و لا یَظلم ربک احداً ، و نحن تأویلُ هذه الآیة – و نُریدُ اَن نَمنَّ علی الذین استُضعِفوا فی الأرض و نَجعلَهم أئمّةً و نَجعلَهم الوارثین و نُمکّن لهم فی الأرض و نُری فرعونَ و هامانَ و جنودَهما منهم ما کانوا یَحذَرون . قال سلمانُ : فقمتُ من بین یَدی رسولِ اللّه (ص) و ما یُبالی سلمان کیفَ لَقِی الموتَ أولَقِیه .

ترجمه

سلمان گفت : من گریهٔ شدید کردم و شوق من بیشتر شد به دیدار و ملاقات آن حضرات ، و عرض کردم یا رسول اللّه آیا این جریان و مغلوبیّت و مظلومیّت و

محکومیّت آنان با سابقهٔ عهدی شما میباشد ؟

فرمود : آری سوگند بخداوند متعال ، این جریان با سابقهٔ عهدی من و علی بن ابی طالب و دخترم فاطمه و فرزندانم حسنین و نه فرزند از اولاد فرزندم حسین و آنکسیکه از ما است و هر شخصیکه در راه ما مظلوم میباشد و هر کسیکه بمرتبه خلوص ایمان نائل باشد ، صورت گرفته است .

آری سوگند به پروردگار متعال ای سلمان ! پس از این در مرحلهٔ دوّم حاضر میشود و روی کار آید ابلیس و پیروان و یاران او و آن کسانیکه عناد و کفر خود را به درجهٔ کامل رسانیده‌اند .

و در پایان این مرحله باز خداوند آنان را میگیرد ، و در مقابل اعمال ناشایست و کفر و الحاد و تجاوز و عصیان آنان را مؤاخذه و قصاص و عقاب نماید . و خداوند هرگز کسی را ستم روا نمیدارد .

و ما هستیم مصداق تأویل این آیهٔ شریفه : ما میخواهیم احسان کنیم بآن کسانیکه ضعیف شده‌اند در روی زمین و آنانرا پیشوایان مردم قرار داده و پس از هلاک دیگران وارثین آنان گردند ، و ما آنانرا در روی زمین نیرومند کرده و برقرار میکنیم ، و فرعون و هامان و پیروان آنها را نشان میدهیم آنچه را که وحشت داشته و از آن پرهیز میکردند - قصص - ۶ .

سلمان گفت : من از خدمت حضرت رسول اکرم (ص) برخاستم ، ولی باندازه‌ای غرق اندیشه و فکر شدم که هیچگونه باک نداشته و متوجه نبودم که مرگ در کجا و کی مرا میرسد یا من کی بمرگ خواهم رسید .

شرح

عهد و پیمان در این مورد مربوط بعالم ارواح است ، و پیمان در آنعالم بتناسب و مقتضای آنجهان است ، و همچنین مذاکره و گفتگو و سؤال و جواب ، و احتیاجی نیست که این عهد را عهد تکوینی معرفی کنیم ، و در اینمسأله فرقی نیست ما بین آنکه ارواح قبل از اجساد موجود باشند یا بعد از اجساد ، زیرا در همان لحظهٔ تعلّق و قبل از تعلّق ممکن است این پیمان صورت بگیرد ، و تفهیم و قبول محقّق گردد .

و دیگر آنکه : چون وارثیّت و تمکین در أرض به موجب استشهاد بآیـهٔ شـریفهٔ گذشته تطبیق بحضرات ائمهٔ اطهار شده است ، فهمیده میشود که طغیان و تجاوز و حکومت و استعلاء در مرحلهٔ ثانی برای بنی اسرائیل که فرعون و فرعونیان و پیروان آنان هستند در زمان قبل از ظهور حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه صـورت خـواهـد گرفت ، و سپس بدست آنحضرت که آخرین فرد از اهل بیت اطهار هستند منقرض خواهند شد .

و اینحدیث شریف در کتاب المحتضر حلّی صـفحه ۱۵۲ بـا اخـتلاف مـختصری ضبط است : عرفت هذا من الکتابین - فهل عـرفت نـقبائی - سـماء مـبنیّة و أرضاً مدحیّة و هواءاً و ماءاً و ملکا و بشراً - .

و در جلد ۱۳ بحارالانوار باب الرجعة اینحدیث را از کتاب محتضر و مقتضب الاثر نقل می‌کند .

و ظاهراً کتاب مصباح الشریعه از هر دو کتاب مقدّمتر و حقیقتاً معتبرتر باشد ، و بودن اینحدیث در این کتاب شریف که مهمترین کتاب حقیقی و علمی است آن را تثبیت میکند ، مگر آنکه این بابرا از ملحقات کتاب حساب کنیم .

متن

الباب السَبعونَ فی مَعرفة الصَحابة

قال الصادق (ع) : لا تَدَع الیقینَ بالشکّ و المکشوف بالخَفیّ ، و لا تَحکم علی مالم تَرَه بما تَرْوی عنه (بما یُروَی لک عنه) ، قد عظَّم عزَّوجل أمرَ الغیبةِ و سوءِ الظنّ باخوانک من المؤمنین ، فکیف بالجُرأة علی اطلاقِ قولٍ و اعتقادِ زُورٍ و بُهتان فی اَصحاب رسول اللّه (ص) ، قال اللّه عزّوجلّ : اذ تلقّونَهُ بألسِنَتکم و تَقولون بأفواهکم ما لیسَ لکم به عِلم و تَحسبونَه هَیّنا و هو عند اللّه عظیم . و ما دمتَ تَجِدُ الی تحسین القول و الفعل فی غَیبتک و حَضرتک سَبیلا فلا تَتّخِذ غیرَه ، قال اللّه تعالی – و قولوا للناسِ حُسناً .

ترجمه

باب هفتادم در شناختن اصحاب رسول خدا است

فرمود حضرت صادق (ع) : ترک مکن یقین خود را بشکّ و تردید ، و اعراض نکن از امریکه روشن شده است بواسطهٔ چیزی که پنهان و پوشیده است ، و حکم مکن بآنچه با چشم خود ندیدی بسبب آنچه روایت میکنی از دیگران در آموضوع .

خداوند موضوع غیبت و سوء ظنّ به برادران مؤمن را بزرگ و مهمّ شمرده است ، تا برسد باینکه انسان جرأت و جسارت پیدا کرده و بطور مطلق و بدون قید و احتیاط نسبت بدیگران و مخصوصاً دربارهٔ اصحاب پیغمبر اکرم (ص) سخن

ناصواب گفته ، و یا اعتقاد بی اساس و روی پایهٔ سست و دروغ و بهتان داشته باشد - خداوند متعال در سورهٔ نور - ۱۶ - میفرماید : زمانیکه اخذ و قبول کردند موضوع افک را بزبانهای خودشان و گفتند بدهنهای خود آنچه را که علم و یقین نداشتند و آن را کوچک و آسان گمان کردند ، در صورتیکه اینعمل نزد خداوند متعال بزرگ است .

و تا میتوانی راهی برای نیکو شدن و صحّت و حُسن عمل دیگران پیدا کنی ، خواه آن عمل در حضور تو صورت بگیرد و یا در غیاب تو : البتّه بآن مَحمِل حمل کن ، و براههای دیگر حمل نکرده ، و مَحامل و توجیهات فاسد و بد برای آنعمل درست نکن . خداوند متعال میفرماید : برای مردم خوبی و خیر بگویید .

شرح

مصاحبت با رسول اکرم (ص) دو نوع است :

اول - مصاحب بودن ظاهری و تنها دیدن جمال آنحضرت و شنیدن کلام او و همنشینی با او .

دوم - مصاحبت ظاهری و معنوی و درک مقام او و معرفت بمرتبت و احوال آنحضرت و استفاضه از فیوضات روحانی و پیروی و سلوک از دستورهای او و تخلّق باخلاق آنحضرت .

و در هر یک از این دو نوع شرایط چندی را میباید منظور داشت :

اوّل - تحقّق و مسلّم بودن و ثابت شدن هر کدام از این دو نوع ، تا آثار مخصوص آن قسمت مترتّب شود .

دوّم - بوجود نیامدن منافیات و نقض نشدن مصاحبت با اعمال خلاف و سوئیکه

موجب رنجش خدا و پیغمبر او میباشد .

پس مصاحبت بطور کلی فضیلتی است ، ولی مشروط بآنکه آثار و عوائد آن تفوّق و برتری و سنگینی داشته باشد برفتار و کردار گذشته و آیندهٔ او ، و اگر مصاحبی نقض عهد کرده و برخلاف میل و خواستهٔ طرف مرتکب اعمالی شد : بطور مسلّم شدیداً در مورد بغض و عقاب و مؤاخذه قرار خواهد گرفت .

و اینکه برخی از نویسندگان بطور مطلق مصاحبت را از فضائل میشمارند : منظور آنان همین معنی و با این شرایط است ، چنانکه در صفات و فضائل دیگر نیز شرایط و قیودی مأخوذ است .

و از مصاحبین رسول اکرم (ص) جمعی زیاد بودند که تا آخر بحال نفاق بسر بردند ، و یا افراد هوی پرست و غیرمتّقی بودند ، و یا برخلاف دستورهای الهی رفتار نموده و از مسیر حق و روحانیّت بیرون رفتند .

رجوع شود به آیات نفاق و مستضعفین ، و روایات مربوط به آنها و شرح حال صحابهٔ رسول اکرم (ص) . جامی گوید :

اِن تُحبّو الإلٓه فاتّبِعون — نیست کار از متابعت بیرون
مایهٔ قرب حق متابعتست — پیروان را سبق متابعتست
هر که در اتّباع من شد گم — سر زد آخر ز جَیب یُحبِبکم

متن

واعلم أنّ اللّه تعالی اختارَ لِنبیّه (ص) مِن اصحابه طائفةً أکرمَهم بأجلّ الکرامة ، و حَلّاهم بحِلیة التأیید و النصر و الاستقامة لصحبته علی المحبوب و المکروه ، و أنطَق لسانَ نبیّه محمّدٍ (ص) بفضائلهم و مَناقبهم و کراماتهم .

فاعتقِد مَحبَّتهم و اذکُر فضلَهم . واحذَرْ مجالَسة اهل البِدَع فانّها تُنبتُ فی القلب کفراً و ضلالا مُبیناً ، و ان أشبه (اشتبه) علیک فضیلةُ بعضهم : فکِلْهم الی عالم الغیب ، و قل : اللهمَّ اِنّی مُحبّ لمن أحببتَه انت و رسولُک و مُبغض لمن أبغضَته انت و رسولُک ، فانه لم یُکلِّفک فوقَ ذلک .

ترجمه

و بدانکه خداوند متعال برگزیده است برای پیغمبر خود از میان یارانش جمعی را که گرامی داشته است آنانرا به بزرگترین کرامت و شرف و عزّت ، و زینت داده است آنانرا بزینت معنوی تأیید و نصر الهی و پایداری و ثبات در مصاحبت پیغمبر اکرم در موارد خیر و ضرر .

و خداوند متعال زبان پیغمبر خود را گویا فرموده است به مدح و ثنا و ذکر فضائل و مناقب و صفات و اعمال برجسته و گرامی آنان .

پس محبّت آنان را بدل بگیر و فضیلت آنان را متذکّر باش ! و از مجالست و همنشینی با اهل بدعت پرهیز نما ، زیرا همنشینی با آنان قلب را تیره کرده ، و تولید گمراهی و کفر میکند .

و هرگاه حالات برخی از آنان برای تو مشتبه گشت : واگذار آنانرا به پروردگاریکه عالم بغیب و باطن است ، و بگوی خدایا من هر کسیرا که تو و رسول تو دوست میدارید دوست میدارم ، و هر که را که در پیشگاه تو و رسول تو مبغوض و مطرود است دشمن میدارم !

و خداوند متعال تو را بیش از این مکلف نفرموده است .

شرح

البتّه چون مصاحبت حقیقی و مؤیّد و منصور بودن و استقامت در انجام وظائف مصاحبت ثابت گشت : تجلیل و اکرام و تعظیم چنین مصاحبی لازم خواهد بود .

و هرگاه مخالفت و نفاق و عصیان کسی هم روشن گشت : دوری و تبرئه از چنین شخصی نیز لازم میشود .

و بدعت گذار کسی است که : روی جهالت و تعصّب و برخلاف منطق صحیح و قواعد مسلّم اظهار عقیده کند .

پیروان اهل بیت طهارت (شیعه) معتقدند که : مصاحبت و درک همنشینی پیغمبر اکرم از بزرگترین فضائل و افتخارات است ، مشروط به آنکه ارتباط و علاقهٔ معنوی قطع نشود ، و میگویند جمعی از أصحاب رسول خدا بعد از رحلت آنحضرت ، مسیر الهی خود را عوض کرده ، و بوصیّت صددرصد مسلّم پیغمبر خدا (انّی تارک فیک الثَقَلین) عمل نکرده ، و نه تنها دامن اهل بیت نگرفتند ، بلکه تا میتوانستند برای حفظ مقام و تثبیت مطلوب مادّی خود ، آنانرا زیر آزار و شکنجه گذاشتند .

و یا در زمان خود رسول اکرم پیوسته با نفاق و خلاف و تمرّد و عصیان متّصف بودند ، و تفصیل حالات آنها در کتب رجال ثبت است .

و بهر حال لازمست تحقیق و بررسی کرده ، و نباید به تنها عنوان مصاحبت ظاهری اکتفاء کرده ، و موافق و مؤمن را از مخالف و منافق جدا نکرد .

متن

البابُ الحادی و السَبعون فی حُرمة المُؤمنین (المُسلمین)

قال الصادق (ع) : لا یُعظِّم حرمةَ المؤمنین (المسلمین) الا مَن قد عظَّم اللّه حرمتَه علی المؤمنین (المسلمین) ، و مَن کان ابلغَ حرمةً لِلّه و رسوله کان أشدَّ تعظیماً بحرمة المؤمنین (لحرمة المسلمین) . و مَن استهانَ بحرمة (لحـرمة) المؤمنین (المسلمین) فقد هتَک سِتر ایمانه . قال النبیّ (ص) : اِنّ مِن اِجلال اللّه تعالی اِعظامَ ذوی القربی (ذی القربی) فی الایمان . قال رسول اللّه (ص) : مَن لم یَرْحم صغیراً و لا یُوقِّر کبیراً فلیسَ منّا . و لا تُکفِّر مسلماً بذنب تُکفِّره التوبة الا مَن ذکَره اللّه فی کتابه (الکتاب) . قال اللّه تعالی : اِنّ المنافقینَ فی الدَرَک الأسفل مِن النار . اشتغِل بشأنک الذی انتَ به مُطالَب (تُطالَب) .

ترجمه

باب هفتاد و یکم در احترام کردن به مؤمنین است

حضرت صادق (ع) فرمود : بزرگ نمیدارد احترام و عزّت مؤمنین را مگر آنکسیکه خداوند متعال احترام او را در مقابل مؤمنین حفظ کرده باشد .

و کسیکه در حفظ احترام پروردگار متعال و رسول گرامی او بیشتر مراقبت میکند : در احترام مؤمنین نیز بیشتر سعی و عمل خواهد کرد ، و چون کسی در حفظ حرمت برادران ایمانی خود سستی و مسامحه ورزد : هر آینه پردهٔ ایمان خود

را بخداوند متعال پاره کرده است .

رسول اکرم فرموده است : تجلیل نزدیکان و خویشاوندان از لحاظ ایمان تعظیم و اجلال پروردگار است .

و باز فرموده است : کسیکه دربارهٔ کوچکها رحم و عطوفت نکرده و نسبت به پیران و بزرگان احترام و تعظیم ننماید : از ما نیست .

و متوجّه باش کسیرا به خاطر عصیان و لغزشی که از او سر میزند ، و بواسطه توبه کردن ممکن است بخشوده گردد : تعییب و تضعیف مکن ؛ مگر آنانکه خداوند متعال در کتاب خود ذکر فرموده است - بدرستیکه منافقین در مرتبهٔ پست از دوزخ قرار میگیرند - نساء/۱۴۵ .

و پیوسته در انجام وظائف خود که مسؤول انجام آنها هستی و از آنها بازپرسی خواهی شد : جدیّت و کوشش نما .

شرح

حرمت عبارت از حدود و حقوق و شخصیّت و مقام انسان است ، و حفظ حرمت عبارت است از حفظ شخصیّت و مقام که اگر برخلاف حدود و مقام او رفتار شود : تجاوز و اهانت حساب میشود .

و حرمت شخص مؤمن از دو جانب منظور است :

اوّل - از لحاظ حدود و شخصیتیکه خود او دارد .

دوّم - از نظر ارتباط و انتساب او بخداوند متعال که فرمانبردار و مطیع و بندهٔ اوست .

پس اهانت بشخص مؤمن : اهانت به پروردگار متعال است ، زیرا او وابسته و

بندهٔ مخصوص و مربوط و منتسب بخداوند است .

و در صورتیکه مؤمن نباشد : باز مخلوق خدا است ، و بطور عمومی و اطلاق از بندگان پروردگار متعال است ، و دل او با خدا راه دارد ، و اگر شکسته شود تأثیر شدید میکند .

آری اگر آدمی به طور کلّی از خداوند متعال منقطع و بریده شده و مستحقّ اهانت و استخفاف گردید ، مانند کفّار و منافقین و مخالفین دین الهی : در اینصورت تعظیم او برخلاف خواهد شد .

با اینحال تا انسان موظّف و مکلّف نیست : بنواقص و عیوب خود متوجّه شده ، و در صدد تکمیل و تهذیب خود باشد بهتر است .

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح   هست خاکی که بآبی نخرد طوفان را

زشت باشد که عیب خود پوشی   و انــدر افشــای دیگــران کــوشی
پــای تــا فــرق جــمله عــیبی و عــار   چــه کـنی عـیب عـمر و زیـد شـمار

متن

الباب الثانی و السبعون فی بِرّ الوالدین

قال الصادق (ع) : بِرّ الوالدَیْن مِن حُسن مَعرفة العبد باللّه تعالی ، اِذ لاعبادةَ أسرعُ بلوغاً لصاحبها (بصاحبها) الی رضا اللّه مِن بِرّ الوالدین المؤمنَیْن لِوَجه اللّه ، لانّ حق الوالدین مُشتقّ مِن حقّ اللّه تعالی اذا کانا علی مِـنهاج الدِیـن و السُنّة و لا یکونانِ یَمنعانِ الوَلدَ مِن طاعة اللّه تعالی الی مَعصیته (الی طاعتهما) و من الیقین الی الشکّ و من الزهد الی الدنیا .

ترجمه

باب هفتاد و دوم در نیکویی بپدر و مادر است

حضرت صادق (ع) فرموده است : نیکویی و خوبی با پدر و مادر نتیجهٔ حسن معرفت و شناسایی پروردگار متعال است ، زیرا عبادتی نیست که انسان را سریعتر برساند برضای پروردگار ، و بهتر باشد از نیکویی بوالدین برای خدا ، و حـقّ پـدر و مادر از حقوق خدا جدا و متفرّع میشود ، بشرط آنکه بر طریقة دیـن و روی روش اسلامی سلوک کنند .

و باز شرط است که : فرزند را از اطاعت امر پروردگار متعال و بندگی او بسـوی عصیان و خلاف دعوت نکنند ، و اطاعت خود را مقدّم بر اطاعت خدا ندارند ، و از راه یقین به سوی تردید و شک ، و از مرحلهٔ زهد و پرهیز به سوی علائق مـادّی و

محبّت دنیا سوق ندهند .

شرح

پدر و مادر وسیلهٔ طبیعی برای بوجود آمدن و رشد و تربیت تکوینی فرزند است ، و در حقیقت آنان ربّ ظاهری فرزند هستند که خداوند متعال با نیرو و فعالیّت آنان فرزند را بوجود آورده است .

و اگر از نظر تربیت روحی و معنوی نیز فعّالیّت و صرف نیرو کنند : از دو جهت ظاهری و معنوی حق پیدا میکنند .

پس پدر و مادر در طریق خالقیت و ربوبیّت الهی قرار گرفته ، و مظهر این دو صفت پروردگار متعال نسبت به اولاد هستند ، و روی این لحاظ : تجلیل و حفظ حرمت و اطاعت و خدمت و موافقت آنان از نظر وجههٔ الهی و هم از نظر طبیعی لازم است .

البتّه برنامهٔ پدر و مادر نیز در جهت تربیت و تعلیم فرزند : میباید با برنامهٔ دینی و الهی وفق بدهد ، و فرزند را از مراحل خلاف و عصیان و دنیاپرستی و تعلّقات مادّی بسوی اطاعت و بندگی پروردگار متعال سوق داده ، و شکّ و تردید و اضطراب خاطر را در دلهای اولاد خود تبدیل باطمینان و یقین کند .

متن

و لا یَدْعوانِه الی خِلاف ذلک ، فاذا کانا کذلک فمَعصیتُهما طاعة و طاعتُهما مَعصیة ، قال اللّه تعالی : و اِن جاهَداک علی اَن تُشرک بی ما لیسَ لک به عِلم فلا تُطِعهما و صاحِبهما فی الدنیا مَعروفاً واتَّبِع سبیلَ مَن أنابَ الیَّ ثُمّ الیَّ

مَرجِعُکم . و اَمّا فی باب المصاحَبة (العِشرة) فقاربهما (فدارِهما) وارفَقْ بهما واحتمِل أذاهما بحقِّ (نحو) مااحتَملا عنک فی حال صِغَرک . و لا تُضیّق علیهما فیما قد وسَّع اللّه علیک من المأکول و المَلبوس ، و لا تُحوِّل وجهَک عنهما ، و لا ترفَعْ صَوتَک فوقَ صوتهما (اصواتهما) فانّ تَعظیمَهما من اَمر اللّه ، و قُل لهما بأحسن القَول ، والطَفْ بهما (و ألطفه) فان اللّه لا یُضیع اجرَ المُحسنین .

ترجمه

و دعوت نکنند فرزند را بخلاف روش صراط الهی و حقّ ، و اگر چنین شد : اطاعت کردن از آنان عصیان است ، و لازمست برخلاف دستور و روش آنان سلوک کرد .

خداوند متعال در سورهٔ لقمان - ۱۶ - میفرماید : اگر پدر و مادر کوشش کنند که تو شریک قرار بدهی بمن آنچه را که علم به آن نداری ، از خواستهٔ آنان پیروی مکن ، و در زندگی دنیوی و نسبت بامور مادّی بخوبی و نیکویی و خوشی با آنان رفتار کن ، و از افرادیکه بسوی من حرکت میکنند تبعیّت نما ، و بسوی من است برگشت شما .

و امّا از جهت معاشرت ظاهری : پس با آنان مدارات و سازش کن ، و پیوسته اظهار مهربانی و نرمی کرده و آزار و زحمت آنان را متحمّل باش ، چنانکه آنان زحمت و اذیّت تو را در طفولیّت تحمّل کرده‌اند ، و هرگز نسبت به معاش و پوشاک و خوراک آنان مضیقه مده ، و روی توسعه و گشایشی که خداوند متعال تو را عنایت فرموده است زندگی آنانرا با دست باز و چهرهٔ گشاده تأمین کن .

و مبادا که صورت از آنان برگردانی ، و صدای خود را در خطاب بآنان بلند کنی !

و متوجّه باش که تعظیم و تکریم پدر و مادر اجلال پروردگار متعال است .

و همیشه با گفتار نیکو و ملائم با آنان سخن بگوی ، زیرا خداوند متعال جزای نیکوکاران را ضایع نخواهد فرمود .

شرح

اولیاء اطفال باید متوجّه باشند که : فرزندان امانت الهی هستند نزد آنان ، و میباید این امانت را بآن طهارت و پاکی و صفا و خلوصی که داشتند حفظ و حراست کرده ، و در تعلیمات لازم و تربیت صحیح اخلاقی و دینی و الهی آنها شب و روز مراقب باشند .

و کوچکترین انحراف اخلاقی و ضعف روحی و تسامح در انجام وظائف دینی که از آنها دیده شود : بمسؤولیّت اولیاء صورت گرفته ، و در نتیجهٔ سوء تدبیر و صحیح نبودن برنامهٔ تعلیم و تربیت و بی‌مبالاتی پدر و مادر بوقوع خواهد پیوست .

پدر و مادر پیش از اینکه شروع میکنند بتعلیم و تربیت فرزند : میباید برنامهٔ عمل را دقیقاً زیر نظر گرفته و نتیجهٔ جریان را منظور داشته باشند .

سپردن فرزند بدست فردیکه (معلّم ، مربّی ، استاد ، کارفرما) مقیّد به برنامهٔ صحیح و دینی نیست ، و یا فرستادن بمؤسّسه و محیطیکه برخلاف آداب و احکام الهی جریان عمل دارد بزرگترین جنایت به فرزند است .

متن

الباب الثانی و السبعون فی الموعظة

قال الصادق (ع) : أحسنُ المَوعظة مالا يُجاوزُ القولُ حدَّ الصِدق والفعلُ حدَّ الإخلاص ، فانّ مَثَل الواعِظ والمُتَّعِظ (والمَوعوظ) كـاليَقْظانِ والراقِـد ، فـمَن استَيقظَ عن رَقدةِ غَفلته و مُخالَفاته و مَعاصيه : صَلَح ان يُوقِظ غيرَه مـن ذلک الرُقاد . و أمّا السائِرُ فی مَفاوِز الاعتداء والخائضُ (والخابط) فی مَراتِع الغَیّ و ترکِ الحَیاء باستِحباب السُمعَةِ و الرِیاء والشُهرة والتَصنّع فـی (التـصنیع الی) الخلق ، المُتزیّی بزِیّ الصالحین ، المُظهِرُ بکلامه عِمارةَ باطنه ، و هو فی الحقیقة خالٍ عنها ، قد غمرَتْها وحشةُ حُبّ المَحْمدة (محمدة الناس) ، و غَشیَتْها ظُلمةُ الطمَع : فما أفتَنَه بهواه و أضلَّ الناسَ بمَقاله ، قال اللّه عزّوجلّ : لَبِئسَ المَولی و لَبِئسَ العَشیر .

ترجمه

باب هفتاد و دوم در موعظت است

حضرت صادق (ع) فرموده است : بهترین موعظه آنست که گفتار در آن از حدّ راستی تجاوز نکرده ، و عمل از مرحلۀ اخلاص بیرون نرود .

زیرا واعظ و متّعظ (موعظه کـننده و شـنوندۀ مـوعظه) چـون شـخص بـیدار و خوابیده هستند ، پس کسیکه از خواب غفلت و از گرفتاری خلاف و عصیان خلاص

شده است : میتواند دیگری را که مبتلا و گرفتار غفلت است بیدار کند . و اما شخصیکه در بیابانهای پرت و گمراه کننده سیر کرده و در چراگاههای انحراف و حیوانیّت و نافرمانی و بی‌شرمی فرو رفته است چگونه میتواند دیگریرا هدایت و بیدار نماید .

و چنین افراد در اغلب موارد بمنظور علاقهٔ شدید بذکر جمیل و خودنمایی و شهرت‌طلبی و ظاهرسازی ، اقدام بموعظت نمایند .

آنان خود را بشکل و صورت صالحین در میآورند ، و پیوسته تظاهر میکنند در کلمات خودشان بطهارت و تهذیب نفس ، در صورتیکه از این معانی بی بهره هستند ، و فرا گرفته است قلوب آنانرا وحشت علاقه به ستایش و اقبال مردم ، و پوشانیده است باطن آنان را تیرگی طمع ، پس چه چیز مفتون و فریفته کرده است او را به سبب هوی پرستی ، و گمراه کرده است مردم را بسبب گفتار او ! هر آینه بد مولائیست و بد عشیره‌ای است شیطان و پیروان او .

شرح

در باب شصت و نهم گفته شد که آن باب باحتمال قوی از ملحقات کتاب باشد ، و چون ابواب کتاب صد است : در این مورد مجبور شده‌اند که شمارهٔ هفتاد و دو را مکرر کنند .

و موعظت اگر در موضوعات واجب یا حرام باشد : بر میگردد بعنوان امر بمعروف و نهی از منکر ، و اگر در مسائل غیر آنها یا بعنوان تنبیه و تشویق و تحذیر باشد : پند و اندرز حساب می‌شود .

و اگر بخواهیم در مقام موعظت ، در نفوس دیگران اثر بخشد ، و برای گوینده نیز

نافع و مفید باشد : لازمست شرائطیکه ذکر شد منظور گردد . و بطور کلّی : آثار موعظت باندازهٔ خلوص نیت و صدق و دقّت در گفتار است ، و هر چه صدق و اخلاص بیشتر باشد : آثار پند و اندرز نیز زیادتر خواهد شد .

پس شخص موعظه کننده خواه در مجالس عمومی یا بنحو خصوصی میباید صددرصد متوجّه خود باشد که اظهاراتش روی خودنمایی و برای جلب رضایت مردم یا نشر ذکر جمیل و ستایش و تعریف و یا بدست آوردن عوائد مادی و منافع دنیوی نباشد ، و اگرنه : پیشه وری خواهد بود به این لباس .

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر میکنند
چون به خلوت می‌روند آنکار دیگر میکنند
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند
گوئیا باور نمیدارند روز داوری
کاین همه قلب و دغل در کار داور میکنند

متن

و اَمّا مَن عَصَمه اللّه بنور التَأیید و حُسنِ التَوفیق فَطهَّر (و طهّر) قلبَه من الدَنَس : فلا یُفارِقُ المَعرفةَ والتُقی ، فیَسْتمع (فیسمع) الکلامَ مِن الاَصل و یَترک قائله کیفَما کان . قالت (قال) الحکماءُ : خُذِ الحِکمةَ و لو مِن أفواه المَجانین (الحکمة من افواه) . قال عیسی بنُ مریم (ع) : جالِسوا مَن یُذکِّرُکم اللّهَ رؤیتُه و لقاؤُه فضلا عن الکلام ، و لا تُجالِسوا مَن تُوافقه ظَواهرُکم و تُخالفه بَواطنُکم ، فانّ ذلک المدّعِی (لَمدّعٍ) بما لیسَ له ، اِن کنتم صادقینَ فی استفادتِکم .

ترجمه

و امّا آنکسیکه خداوند متعال او را حفظ فرموده است بنور تأیید و تقویت خود و توفیق نیکو دادن ، پس تطهیر و تهذیب کرده است قلب خود را از آلودگی ، و هرگز از محیط معرفت و تقوی دور نرفته ، و پیوسته توجّه دارد که سخن را از ریشه استماع کند نه از گوینده ، و بحقیقت کلام آشنا باشد نه به عوارض ، و با ناقل و راوی کاری ندارد .

حکماء فرموده‌اند : بگیرید حکمت را اگرچه از دهان مجانین باشد ، و یا حکمت را از میان گفته‌های مجانین که روی فطرت و طبیعت و بدون تصنّع و تقلّب سخن گویند بگیرید .

و حضرت عیسی (ع) فرموده است : با کسی همنشینی کنید که دیدار و ملاقات او شما را بیاد خدای متعال بیاورد ، تا برسد به سخن و گفتار او ، و مجالست نکنید با کسیکه از لحاظ ظواهر مورد وفاق و پسند و مطلوب است ولی از نظر باطن مورد موافقت و پسند خاطر نیست ، زیرا این آدم دعوی میکند چیزیرا که ندارد ، البتّه اگر در طلب حقیقت راستگو باشید .

شرح

وظیفه پند گیرنده غیر از وظائف واعظ است ، و شرائطیکه در گویندهٔ وعظ لازم است در شنونده لازم نیست . و شرائط و آنچه در شنونده بایستنی است ، اینستکه : او در صدد استفاده باشد و با کمال خلوص و صفاء قلب در طلب حکمت و معرفت و حقیقت بوده ، و برای فهم صلاح و فساد خود و تشخیص وظائف دینی و الهی با تمام علاقه خود را آماده کند .

و در اینصورت نباید تقیّد زیاد بخصوصیّات واعظ داشته باشد ، مگر آنکه از انحراف و گمراهی و تضییع وقت و ترویج باطل اندیشه کند ، و اینمعنی برای اشخاص ساده لوح و عوام بیشتر مورد توجّه میشود .

البته اگر واعظ مرد باتقوی و با حقیقتی شد :گذشته از تأثیر خود کلمات ، سخن او و شنیدن از زبان او و مجالست با او و تأثیر نفس پاک او ، بیش از اندازهٔ معمول اثر خواهد بخشید .

پس با توجّه باین خصوصیّات : بهتر است در مقام استفادهٔ معنوی و استفاضهٔ روحانی ، اشخاصیرا انتخاب کرد که مجالست با آنان آدمیرا بیاد خداوند متعال آورده ، و رفتار و حرکات آنان جلوهٔ حقیقت باشد .

متن

و اذا لقیتَ مَن فیه ثلاثُ خِصال : فاغتنِم رؤیتَه (رؤیاه) و لِقاءَه و مُجالَستَه ولو کان ساعةً ، فان ذلک یُؤثِّر فی دینک و قلبک و عبادتک برکاتُه . فمن کان کلامُه (قول) لایُجاوِز فعلَه و فعلُه لایُجاوِز صدقَه و صدقُه لایُنازِع ربَّه : فجالِسه بالحُرمة وانتظِر الرحمةَ والبرکةَ . واحذَرْ لزومَ الحجّةِ علیک ، وراعِ وقتَه کیلاتَلومَه (تلزمه) فتَخسر . وانظُر الیه بعَیْن فَضل اللّٰه تعالی علیه و تَخصیصه له و کرامته ایّاه .

ترجمه

و چون ملاقات کردی کسیرا که در او سه خصلت است : البته دیدار و ملاقات و همنشینی او را مغتنم بشمار ، اگرچه یکساعت باشد ، زیرا که این برخورد در تحکیم

دین و تنویر قلب و اخلاص در مقام بندگی تو میافزاید ، وبرکات و آثار آن در وجود تو اثر میبخشد .

پس کسیکه گفتار او در حدود عمل وکردارش باشد ، و عمل او از مرحلهٔ صدق و حقیقت تجاوز نکند ، و صدق او از محیط رضا و طاعت پروردگار متعال خارج نشود : پس با چنین شخصی مصاحبت و مجالست کرده ، و از او احترام و تجلیل نموده ، و خود را در معرض خیر و برکت قرار بده .

و البته مراقب باش که پس از برخورد با چنین آدمی ، اگر حفظ حرمت او را ننموده ، و آنطوریکه شایسته است از محضر او استفاده نکردی : حجّت الهی بر تو تمام خواهد شد ، و هیچگونه عذری از تو پذیرفته نیست .

و همیشه متوجّه باش : که وقت او را نگیری ، و او را از این جهت خسته و ناراحت و آزرده نسازی که موجب ضرر تو خواهد شد .

و همیشه لطف و فضل و کرامت و نظر مخصوص خداوند متعال را نسبت باو در نظر گرفته ، و با او معاشرت کنی .

شرح

برای انسان از نظر اثر و ظهور سه مرحله هست : اوّل گفتار . دوّم کردار . سوّم پندار . و باید این سه قسمت کاملا با هم مرتبط و موافق بوده و یکدیگر را تصدیق کنند .

گفتار انسان میباید مطابق واقع و عمل باشد ، نه دعوی پوچ و سخن برخلاف حقیقت .

و کردار و عمل نیز لازمست از روی پندار و نیّت صحیح و خالص و فکر درست و

سالم صورت بگیرد ، نه افکار نادرست و باطل و آلوده . و همیشه نـیّت و فکـر نـیز میباید با در نظر گـرفتن مـقام بـندگی و اطـاعت امـر پـروردگار و رضـای او صـورت بگیرد .

و چنین شخصی سزاوار تکریم و تعظیم بوده ، و اهلیّت دارد که قول و عـمل و فکر او مورد استفاده قرار بگیرد ، و پند و اندرز و صلاح بینی و اظهار او صددرصد اطمینان آور و مفید خواهد بود .

متن

الباب الثالث و السبعون فی الوَصیّة

قال الصادق (ع) : أفضلُ الوَصایا و ألزمُها أن لا تَنْسیٰ ربَّک و أن تَـذکُره دائما و لا تَعْصیه ، و تَعبُدَه قاعداً و قائماً ، و لا تَغترَّ بنعمته ، و اشکُره أبداً ، و لاتَخرج من تحت أستار (آثار) رَحمته و عَظمته و جلاله فتَضِلّ و تَقعَ فی مَیدان الهَلاک ، و اِن مَسَّک البلاءُ والضَرّاءُ و أحرَقَتْک نیرانُ المِحَن ، و اعلم أنّ بَلایاه مَحشُوَّة بکراماته الأبدِیّة و مِحَنَه مُورِثة رضاه و قُربَه و لو بَعْدَ حین ، فیالَها من أنعُم لِمَن عَلِم و وُفِّق لذلک .

ترجمه

باب هفتاد و سوم در وصیّت است

حضرت صادق (ع) فرموده است : بـالاترین و مـهمترین تـوصیه‌ها ایـنستکه : هرگز پروردگار متعال را فراموش نکرده ، و پیوسته متوجّه و مـتذکّر او بـوده ، و در همه حال بندگی و اطاعت او را بجای آوری .

و مراقب خود باش که : در اثر نعمتها و الطافیکه از جانب خداوند متعال شامل تو میشود ، مغرور و فریفته نگردی .

و همیشه سپاسگزار و شاکر بوده ، و از نعمتهای او حسن استفاده کن ، و از زیر سایهٔ عظمت و جلال و رحمت او بیرون مشو ، و با سوء عمل خود را مبغوض درگاه

الهی قرار مده ، تا موجب سرگردانی و گمراهی و هلاکت تو گردد ، اگرچه در این راه ابتلاء و گرفتاری و ناراحتی و انواع اندوهها بتو برسد .

و متوجّه باش که : ابتلائاتیکه ساختهٔ تو نبوده و از جانب الهی میرسد ، همیشه قرین با کرامت و موجِب قرب و نورانیّت و جلب رضای پروردگار متعال خواهد بود ، اگرچه فاصله‌ای پیدا کند .

و چقدر آثار عظیم و رحمت‌های فراوانی دربر دارد این رقم از ابتلائات ، و تا چه اندازه موجبات توفیق و سعادت انسانرا فراهم می‌کند .

شرح

خلاصهٔ این وصیّت آنکه - هر فردی باید ارتباط خود را با پروردگار عزیز و مهربان خود حفظ کرده ، و همیشه و در همه حال از طریق توجّه و قلب و از راه کردار و عمل مقام بندگی خود را برقرار ساخته ، و از انوار رحمت و عطوفت و فضل و احسان او خود را منقطع نسازد ، و باید متوجّه باشد که هرگونه گمراهی و انحراف و شداید گرفتاریها در اثر انقطاع از دریای رحمت و دوری از سرچشمهٔ فضل و عطوفت حاصل می‌شود .

و انسان میباید در حفظ ارتباط کمال استقامت تمام و ثبات قدم داشته ، و با ناراحتی‌های جزئی و خیالی در انجام وظایف سستی نکرده ، و متزلزل و مضطرب نگردد : زیرا هر کسی برای رسیدن بمطلوب و در راه هدف مجبور است بی خوابیها و ناراحتیها را تحمل کند .

که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکلها .

و مَن طَلَبَ العُلی سَهَرَ اللَیالی .

گرت هوا است که معشوق نگسلد پیوند
نگاه دار سر رشته تا نگه دارد
دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
فرشته‌ات بدو دست دعا نگه دارد
چو گفتمش که دلم را نگاه دار چه گفت
ز دست بنده چه خیزد ، خدا نگه دارد

متن

رُوی أنّ رجلاً استَوصیٰ رسولَ اللّه (ص) ؟ فقال : لا تَغْضَبْ قطُّ ، فانّ فیه مُنازَعةَ ربّک . فقال زِدنی ؟ فقال : ایّاک و ما تَعتذِرُ منه ، فانّ فیه الشرکَ الخَفیّ . فقال زِدنی ؟ فقال : صَلِّ صلوةَ مودِّع ، فان فیه الوُصلةَ والقُربیٰ . فقال زِدنی ؟ فقال : استَحْیِ من اللّه استِحیاءَک مِن صالِحی جِیرانِک ، فانّ فیها زیادةَ الیقین .

ترجمه

روایت شده است که : مردی بمحضر رسول اکرم (ص) آمده و عرض کرد : یا رسول اللّه مرا موعظت فرما ؟ فرمود : هرگز غضبناک مباش ، زیرا در غضب نزاع کردن است با پروردگار متعال . عرض کرد زیاد کن در موعظت من ؟ فرمود : پرهیز کن از هر چیزیکه محتاج به عذرخواهی است ، زیرا که در آن شرک پنهانی است . عرض کرد یا رسول اللّه زیاد کن ؟ فرمود : نماز بگزار چون کسیکه تودیع میکند ، زیرا در چنین نمازی قرب و وصلت به پروردگار متعال است . عرض کرد یا رسول اللّه زیاد کن در موعظت ؟ فرمود : شرم و حیاء کن از پروردگار متعال آنچنانکه از

همسایه و رفیقت حیاء میکنی ، زیرا اینمعنی موجب زیادی معرفت و یقین خواهد شد .

شرح

غضب بیرون رفتن از حال اختیار است که نفس انسان روی احساسات تحت تأثیر موضوعی قرار گرفته و بدون توجّه بوظائف بندگی و در نظر گرفتن رضای پروردگار متعال قولا یا عملاً اظهاراتی بنماید .

غضب حالت دفاعی دارد ، و چون از اعتدال و میزان عقل خارج میشود : مذموم و نامطلوب واقع شده ، و صورت ستیزه کردن با حقیقت و منازعت با پروردگار متعال پیدا میکند .

آدمی در حال غضب ممکن است چنان طغیان و تجاوز کرده ، و خدای عزیز را از یاد ببرد که بزرگترین جنایت و عصیان را مرتکب شود .

و امّا آن عملیکه محتاج به عذرخواهی است : این رقم از اعمال دو خصوصیّت پیدا میکند ، اوّل قبیح و ممنوع و نامشروع بودن آن عمل . دوّم پنهان داشتن و ستر و مخفی کردن از مردم . و این دو خصوصیّت ملازم با ریا است ، یعنی خود را نیکو نشان دادن و اعمال زشت خود را پوشانیدن ، و اینمعنی همان شرک خفی است .

و اما صلوة تودیع : در جائیکه برای بقاء و ادامۀ زندگی انسان تَعهّدی نبوده ، و در هر ساعت احتمال فرا رسیدن اجل داده میشود : بهتر است هر بندۀ با حقیقتی موقع نماز که وقت تشرّف بحضور پروردگار متعال و وعده گاه راز و نیاز و عرض ادب است ، مانند افراد تودیع کننده که کاملاً حسابهای فیمابین خود را تصفیه

کرده ، و نسبت بگذشته و آینده هرگونه اختلاف را برطرف میکنند : با کمال خلوص و خضوع طلب آمرزش از تقصیر در بندگی و درخواست توجّه خاص و لطف و فضل و احسان و قبول طاعت نماید .

البتّه این عمل موجب تقرّب و محبوبیّت و صفاء سریرت خواهد بود و اما حیاء : تفصیل آن در باب ۹۳ خواهد آمد .

متن

و قد أجمَع (جمع) اللّهُ تَعالی ما یَتواصَی به المُتواصونَ مِن الأوّلین و الآخِرین فی خَصلة واحدة و هی التَقوی ، قال اللّه عزّوجل : و لَقد وصَّیْنا الّذینَ اوتوا الکتابَ مِن قَبلکم و اِیّاکم اَنِ اتّقوا اللّهَ . و فیه جِماعُ کلّ عِبادةٍ صالِحة ، و به وَصلَ مَن وَصل الی الدَرَجات العُلی والرُتَب القُصوٰی (الرتبة) ، و به عاشَ مَن عاشَ بالحَیٰوة الطیّبة والأُنسِ الدائم ، قال اللّه عزّوجل : اِنّ المتّقینَ فی جَنّاتٍ و نَهَر فی مَقعد صِدق عندَ مَلیک مُقتدِر .

ترجمه

و خداوند متعال همهٔ وصیّت‌ها را که از اوّلین و آخرین رسیده است ، در یک موضوع جمع فرموده است ، میفرماید در سورهٔ نساء آیهٔ ۱۳۲ ما وصیّت کردیم بآنان که کتاب بآنان نازل شده است از پیشینیان و شما را که تقوی داشته و خودداری کنید .

و تقوی مجموعهٔ هرگونه عبادت صالحی است ، و بآن رسیده است بدرجات بلند و مرتبت‌های بالا ، هر کسیکه موفّق شده است ، و بآن زندگی کرده است قرین به

زندگی پاک و توأم با انس همیشگی ، هر کسیکه دارای آن خصلت بوده است . خداوند متعال در سورهٔ قمر - ۵۶ - می‌فرماید : اشخاص باتقوی در بهشت‌ها زندگی میکنند که چشمه از آن جاری است و در جایگاه صدق و راستی و نزد سلطان توانا .

شرح

تقوی به معنی نگهداری و حفاظت است ، و نگهداری در هر محیط و در هر راه و بمناسبت هر مقصدی : خصوصیّات آن فرق میکند .

و بطور کلّی : نگهداری خود است از برخورد به موانع و پیش آمدهای مخالف و آنچه مابین انسان و مقصد خود حاجب باشد .

و چون انسان روی فطرت و بحکم عقل و حکمت بسوی خدای خود که آخرین هدف و کمال و نهایت درجهٔ سعادت بشر است ، سیر میکند ، لازمست در این مسیر از هرگونه انحراف و گمراهی و لغزش و عصیان و خلاف و توجّه بغیر خدا و پیروی از هوی و هوس و موانع دیگر ، پرهیز و خودداری کند .

البته نتیجهٔ چنین خودداری : رسیدن بسعادت حقیقی و روحانیّت انسانی و مقام صدق و قرب الهی و بهشت برین است .

و کسیکه در زندگی خود هدف و مقصدی دارد : اگر در آن مسیر خود را محافظت نکرده ، وبدون احتیاط و بی پروا و بدون برنامه صحیح و منظّم ، حرکت و فعّالیّت و سیر نماید : بطور مسلّم در راه هدف خود موفّق نشده ، و بهزاران موانع و خطرها مبتلا شده ، و نتیجه مطلوبی بدست نخواهد آورد .

متن

الباب الرابعُ والسَبعون فی الصِدق

قال الصادق (ع) : الصِدق نور مُتَشَعْشِع فی عالَمه کالشَمس یَستضِییءُ بها کلُّ شَیء تَغشاها (بمعناه) من غیر نُقصان یَقعُ علی مَغشاها (معناها) ، و الصادقُ حقّاً هو الذی یُصدِّق کلَّ کاذب بحقیقة صِدق مالدیه ، و هو المَعنی الذی لا یَسَعُ معه (لا یُسمَع معه) سواه او ضدُّه ، مِثل آدمَ علیه السلام صدَّق ابلیسَ فی کذبِه حینَ أقسَم له کاذباً ، لِعدم ما به مِن (ماهیّة) الکِذب فی آدمَ (ع) ، قال اللّـه تعالی : و لم نَجِد له عَزماً . لأنّ ابلیسَ أبدعَ شیئاً کان اوّلَ مَن أبدَعه ، و هو غیرُ مَعهود ظاهراً و باطناً ، فخَسِر هو بکذبِه علی معنی (علی معنی انه) لم یَنْتفع به من صِدق آدمَ (ع) علی بقاء الأبَد .

ترجمه

باب هفتاد و چهارم در صدق است

حضرت صادق (ع) فرموده است : صدق نوری است که میدرخشد در عالم معنی ، مانند آفتابیکه روشنایی میگیرد از آن هر چیزیکه در تحت نفوذ نور ظاهری او است ، و نقصان و ضعفی در این نور دادن به آفتاب وارد نمیشود .

و کسی که حقیقتاً متّصف بصدق است بمقتضای حقیقت صدقی که در نفس او هست :کذب و تقلّب را در افراد کاذب ندیده ، و تظاهر آنانرا در اعمال حمل بصحّت

و صدق نموده ، و اظهارات آنان را تصدیق میکند .

آری این همان نور صدق و حقیقت روحانیّت است که : غیر اینمعنی از او انتظاری نیست ، و بجز آن که خلاف فطرت پاک و نورانیّت و صفای باطن او باشد : چیزی از او دیده نمی‌شود .

چنانکه حضرت آدم (ع) ابلیس را در اظهار دروغی او چون قسم خورد ، تصدیق نمود ، و اظهار و سخن او را باور کرد ، زیرا در نفس آدم اثری از دروغ و تقلّب وجود نداشت .

خداوند متعال در سورهٔ طه ۱۱۶ می‌فرماید : ما به آدم عهد کرده و او را توجّه دادیم ولی او فراموش کرد ، و نیافتیم برای او عزمی .

و ابلیس در اوّلین مرتبه این تقلّب و خلاف را بکار برد ، و پیش از او کسی را سابقهٔ اینعمل در ظاهر و باطن نبوده است ، پس او بخاطر همین دروغش دچار خسران و زیانکاری گشته ، و از صفا و صدق آدم در جهت اغواء و اضلال او منتفع نشده و او را از مرحلهٔ ملکهٔ صدق و حقّ و روحانیّت بسبب دروغیکه راجع بهمیشگی و خلود اظهار کرد ، نتوانست بیرون ببرد .

شرح

صدق از لحاظ مطابق بودن با حقّ است ، یعنی ظلّ و مرتبه‌ای است از حقّ ، و حقّ نور و حقیقتی است که در آن ظلمت و نقطهٔ ضعف و خلافی نباشد ، پس در صورتیکه وجود و صفات انسان صدق شد : البته هیچ گونه بطلان و ضلالت و انحراف و ظلمتی در او نخواهد بود .

و چون چیزی حقیقتاً صدق شد : قهراً اثر نورانیّت و درستی و حقیقت آن ظاهر

گشته ، و خواه و ناخواه آثار صدق جلوه خواهد کرد .

و شخص صادق بمقتضای حقیقت و باطن خود : بجز صدق و حقیقت چیزی ندیده ، و پیوسته در افعال و حرکات دیگران بجهت صدق آنها متوجّه شده ، و بلکه آنها را بمحمل‌های صحیح و درست خود حمل خواهد کرد .

یکدل و یکجهت و یکرو باش وز دو رویان جهان یکسو باش
راست جو راست نگر راست گزین راست گو راست شنو راست نشین

متن

و أفادَ آدمَ بتَصْديقه كِذبَه ، بشهادة اللّه عزّوجل (بشهادة الملائكه) له بنَفْى عَزْمه عمّا يُضادّ عهدَه فى الحقيقة ، على معنى لم يَنتقِص (لم ينتقض) مِن اصطفائه بكذبه شيئاً . فالصدقُ صفة الصادق ، و حقيقةُ الصِدق تَقتضى (يقتضى ، ما يقتضى) تزكيةَ اللّه تعالى لعبده ، كما ذَكَر عن صِدق عيسى عليه السلام فى القيامة بسبب ما أشارَ اليه من صِدقه ، و هو مِرآة الصادقين (للصادقين ، براءة للصادقين) من رجال امّة مُحمّد صلّى اللّه عليه و آله ، فقال اللّه تعالى : هذا يَومُ يَنفعُ الصادقينَ صدقهُم - ۱۱۹/۵ - و قال أميرالمؤمنين علىّ (ع) : الصِدق سيفُ اللّه فى أرضه و سَمائه أينَما هَوَى به (أهوى) يَقدّه (نفذ) . فاذا أردتَ أن تَعلمَ أصادقٌ أنتَ أم كاذب فانظُر فى صِدق معناک (فى قصد) و عَقد (و غور) دَعويک و غيرِ هما (وعَيِّرهما) بقِسطاسٍ من اللّه تعالى كانّک فى القيامة ، قال اللّه تعالى : والوزنُ يَومئذ الحقّ ، فاذا اعتدَل معناک بغَور دَعواک (بدعواک) ثَبت لک الصدقُ . و أدنى حَدِّ الصدق أن لا يُخالف اللسانُ القلبَ و لا القلبُ اللسانَ ، و مَثَلُ الصادقِ الموصوفِ بما ذكرنا كمَثَل النازعِ لرُوحه اِن لم ينزع فماذا

يَصنع .

ترجمه

و صفت صدق حضرت آدم را سود بخش و مفيد واقع گرديد ، زيرا او بمقتضاى صفا و صدق باطن خود غيرراستى را بخود راه نداده ، و خيال دروغ دربارهٔ ابـليس نكرده و كذب او را كه بصورت صدق بود باور نمود .

اينستكه خداوند متعال فرمود : ما از آدم چيزى را كه برخلاف پيمان و برنامهٔ او بود نديديم ، و هرگز او قصد نافرمانى نداشت ، و از اين لحاظ بود كه بسبب حيله و دروغ ابليس ، از مقام برگزيدگى او كاسته نشد .

پس صدق يكى از صفات پسنديده و عالى انسانى است ، و حقيقت صدق در اثر تهذيب و تزكيهٔ الهى حاصل شود ، و همچنين حصول صدق موجب تزكيه و براءت انسان از سيّئات و قبائح اعمال و اخلاق ميشود ، چنانكه حضرت عيسى در نتيجهٔ ظهور صدق ، از جانب پروردگار متعال تزكيه و تبرئه شـده ، و مـورد سـتايش قـرار گرفت - قالَ سُبحانَک مايكونُ لى أن أقولَ ماليسَ لى بحَقٍّ اِن كنتُ قُلتُه فقد علمتَه - ۱۱۶/۵ .

و آن حضرت نشان دهنده و مرآت صادقان از امت پيغمبر اسلام ميباشد چنانكه در آخر آيات گذشته مربوط بحضرت عيسى (ع) بطور كـلّى مـيفرمايد : هـذا يـومُ يَنفعُ الصادقينَ صِدقهُم - در روز جزاء صادقين بسبب صفت صدق نتيجهٔ مـطلوب ميگيرند ، و صدق بهر اندازه‌اى كه در وجود آدمى برقرار و ثابت گردد : بهمان مقدار براى او تزكيه و برائت حاصل شود .

و حضرت اميرالمؤمين فرموده است كه : صدق شمشير برّنده‌اى است كه با توجّه

و لطف پروردگار متعال در بندگان مخصوص او ظاهر میشود ، و این شمشیر بهر موردیکه فرود آید و در هر کجاییکه پیدا شود ، از آسمان و زمین ، نافذ و قاطع خواهد بود .

پس هرگاه بخواهی که بدانی : آیا تو از جمله صادقین هستی و یا از کاذبین ؟ باید با کمال دقّت و با نظر خالص در باطن و رفتار و کردار خود رسیدگی و تحقیق کرده ، و قلب و ظواهر خود را بمیزان الهی و روی حقّ و عدل بررسی نموده ، و چنان بیطرفانه خود را بقوانین حقّ عرضه بداری که گویی در پیشگاه عدل الهی حاضر آمده ، و در معرض سنجش روز قیامت قرار گرفته‌ای . خداوند متعال می‌فرماید : **والوَزنُ یَومئذٍ الحقُّ فمَن ثَقُلت مَوازینُه فاُولئک هُم المُفلِحون** – در روز جزاء مردم بمیزان حقّ سنجیده میشوند ، پس هر کسیکه میزان او در مقام وزن کردن سنگینتر شد او رستگار خواهد بود .

پس چون برنامهٔ معنوی تو از جهت افکار و عقائد و اخلاق روی عدالت و درستی و صحّت قرار گرفته ، و اظهارات و دعویهای تو طبق معنی و باطن تو صورت پیدا کرد : البته مقام صدق برای تو ثابت خواهد شد ، و این کمترین مرتبهٔ صدق است که : در میان زبان و قلب کوچکترین تخالفی نباشد ، و جَنان و بیان با همدیگر موافق باشند .

و شخص صادق بهمین کیفیّت و تعریفی که ذکر شد مانند آدمی است که در حالت احتضار باشد : و شخص محتضر خواه و ناخواه روی بعالم روحانیّت کرده و از جهان مادّه و صورت میگذرد ، همچنین شخص صادق در همهٔ احوال و اقوال و افکار خود صددرصد از صدق و درستی و حقیقت پیروی کرده ، و از تظاهرات و اختلافات و دعویها و هوسرانیهای مردم خواهد گذشت : و هر کسی خواه و ناخواه

تسلیم حقّ و صدق خواهد شد .

شرح

صدق باید در تمام مراحل وجودی و زندگی انسان تحقّق پیدا کند ، یعنی از لحاظ افکار و عقائد ، و از لحاظ خویها و صفات نفسانی ، و از جهت رفتار و کردار و اعمال ، و از جهت گفتار و بیان .

اگر انسان تمام حرکات و سکنات و همهٔ احوال و اطوار او روی صدق و راستی و درستی و حقیقت صورت بگیرد : البته سرمایهٔ خوشبختی و زمینهٔ سعادت و مسیر کمال و انسانیّت را بدست آورده است .

پس صدق در صورتی ثابت و برقرار میشود که : از مراحل کذب و تقلّب و حیله و انحرافات در افکار و اعمال و تظاهرات برخلاف حقیقت و خودنمایی و خودستایی و هوی پرستی و هوسرانی و دیگر افکار و رفتار و کردار و گفتارهای مخالف حق ، دوری کرده ، و از هر گونه نادرستی و زشتی خود را پاک و تزکیه نماید .

وفا و عهد نکو باشد ار بیاموزی　　وگرنه هر که تو بینی ستمگری داند
نه هر که چهره برافروخت دلبری داند　　نه هر که آینه سازد سکندری داند

گوهر پاک بباید که شود قابل فیض
ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

متن

الباب الخامسُ والسَبعون فی التَوکّل

قال الصادق (ع) : التَـوکّلُ کَأسُ مَـختوم بـخِتام (بـختم) اللّـه عـزّوجل ، فلایَشربُ بها و لا یَفُضّ خِتامَها الا المُتوکِّلون ، کما قال تعالی – و عـلَی اللّـه فلیَتوکّل المُتوَکّلون ، و قال عزّوجل – و علَی اللّه فتَوکَّلوا اِن کنتُم مُؤمنین – جَعلَ (جعل اللّه) التوکّلَ مِفتاحَ الایمان و الایمانَ قُفلَ التوکّل . و حقیقةُ التوکل الإیثار ، و أصلُ الایثار تقدیمُ الشیء بحقّه ، و لا یَنفکّ المُتوکِّل فی توکّله من اثبات أحد الایثارَیْن ، فان آثَر المعلولَ (معلولَ التوکل) و هو الکَوْنُ حُجِب به ، و ان آثَر المعلِّلَ (معلّلَ) علّةَ التوکل و هو الباری سبحانه بَقِیَ معه . فان أردتَ ان تکونَ متوکِّلا لا مُتعلِّلا فکبِّر علی روحک خمسَ تکبیراتٍ و وَدِّع أمانیَّک کلَّها تودیعَ الموت للحیاة .

ترجمه

باب هفتاد و پنجم در توکّل است

فرموده است حضرت صادق (ع) : توکّل مانند کاسه‌ای است که مهر شده است به مهر پروردگار متعال ، پس نمی‌آشامد از آن جام ، و مهر آنرا باز نمی‌کند مگر آنان که در مرحلهٔ توکّل هستند .

خداوند متعال میفرماید : بر پروردگار متعال توکّل نماید آنانکه متوکّل هستند . و

باز فرموده است : بر پروردگار متعال توکّل کنید اگر هستید مؤمنان - پس در آیـهٔ شریفه توکّل را کلید ایمان و ایمان را قفل توکّل قرار داده است .

[و بعبارت روشنتر : توکّل نتائج و ثـمرات مـعنوی دارد ، مـانند کـمال تـوحید و حصول مرتبهٔ رضا و برقراری مقام عبودیّت ، و از آن نتائج روحانی بجز اشخاصیکه در مرحلهٔ توکّل ثابت شده‌اند کسی استفاده نمیبرد .

و این آیهٔ شریفه نظیر آیهٔ کریمهٔ - **فَتمنّوا الموتَ اِن کنتم صادقین** - است . یعنی از لوازم و آثار صدق در ولایت ، تمنّی موت است ، و تمنّی موت کلید و وسیلهٔ تحقّق مقام دوستی با خدا است . و در این مورد نیز تحقّق ایمان مستلزم توکّل بخداونـد متعال است .] و برگشت توکّل به اختیار و مقدّم داشتن دیگری است بر خود ، یعنی دیگریرا بجای خود انتخاب کردن و امور خود را باو واگذاردن .

و ناچار شخص متوکّل در امر توکّل خود ، توجّه بیکی از دو امر پیدا میکند : یا توجّه او به معلول و فوائد و محصول توکّل است ، و آن بوجود آمدن و بدست آوردن اموری است که از توکّل حاصل میشود ، مانند تحصیل فوائد و منافع بیشتر و اظهار طاعت و عبودیّت و اقناع نفس خود در مقابل امور جاری و یا آثار و لوازم روحـانی دیگر .

و یـا تـوجّه او بـه مـبدء و علّت العـلل تـوکّل مـیباشد ، یـعنی پـروردگار عـزیز و بزرگواریکه میباید در مقابل او عبودیّت و طاعت و خضوع پیدا کرده ، و از خودبینی و خودنمایی و توجّه به نفس و دیگری منصرف و منقطع گشت .

در صورت اوّل : این توجّه که در حقیقت توجّه بغیر خـداونـد عـزیز و بـرخـلاف اخلاص و توحید است ، موجب محجوبیّت و محدودیّت است .

و صورت دوّم : که توجّه بعظمت و جلال حقّ بوده و روی محبّت و اخلاص بـه

پیشگاه حضرت او ، همهٔ امور خود را به او واگذار میکند ، در این مورد شخص متوکّل پیوسته متوجّه و متعلِّق و وابسته بحقّ بوده ، و با حقّ تعالی باقی خواهد بود .

پس حقیقت توکّل در اینصورت محقَّق میشود . و چون خواستی از صمیم دل و روی حقیقت متوکّل باشی : میباید بتمام آرزوهای دل و علائق قلبی خود قلم بطلان کشیده ، و چون کسیکه از زندگی دست شسته و حیاة مادّی دنیوی را تودیع میکند : از برنامه‌های مادّی و افکار و هدفهای دنیوی تودیع بکنی .

پس در مقام توکّل مُتعلِّل مباش ، و در پی بدست آوردن عِلَل و جهات و اغراض نهایی سیر مکن ، و چون نماز میّت پنج تکبیر بر پشت سر هدف‌های مادّی و خواهشهای نفسانی بخوان ، و تنها توجّه خالص تو به پروردگار عزیز باشد و بس .

شرح

توکّل بصورت دوّم بر سه مرتبه متحقّق میشود .

اوّل توکّل کردن از لحاظ عبودیّت و بخاطر انجام وظائف بندگی ، و اینمرتبه بالاترین مقام متوکلین است ، و هیچگونه نظر و مقصد و غرضی در میان نباشد .

دوّم توکّل از لحاظ محبّت و بخاطر عشق و علاقه‌ای که به پروردگار متعال دارد ، و آن محبّت اقتضاء میکند که آنچه محبوب عزیز اختیار کرده و می‌پسندد او نیز به پسندد .

سوّم توکّل روی عنوان عظمت و قدرت و علم و احاطه و خیر و صلاح بینی و مهربانی و عطوفت پروردگار متعال ، و متوجّه است که آنچه خیر و صلاح است اختیار کرده و بهتر از او دانا و قادر و محیط است .

و در هر صورت مبدء توکّل بطور کلّی ایمان پیدا کردن و معرفت و حصول یقین است ، و تا ایمان بمفهوم حقیقی آن پیدا و محقق نگشته است : اتّصاف بصفت توکّل امکان نخواهد داشت .

اینستکه در روایات شریفه در ابواب علائم ایمان : توکّل و تفویض و تسلیم و رضا از علائم شخص مؤمن شمرده شده است .

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافریست
راهرو گر صد هنر دارد توکّل بایدش
رِند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار
کار ملکست آنکه تدبیر و تأمّل بایدش

متن

و أدنى حَدِّ التوكّل أن لا تُسابقَ مَقدورَک (مقدومک) بالهِمّة ، و لا تُطالِع مَقسومَک ، و لا تستشرِف مَعدومَک ، فتَنتقض (فتنقض) بأحدِها عقد ایمانک و انت لا تَشعُر و ان عزمتَ أن تَقِفَ على بعض شِعار المتوکِّلین فی توکّلهم من اثبات أحد الایثارین حقّا ، فاعتصِم بعُروة (بمعرفة) هذه الحکایة ، و هی انه رُوی أنّ بعضَ المتوکّلین قَدِم على بعض الائمّة علیهم السلام فقال له (له رضی اللّه عنک) : اعطِفْ علیّ بجوابِ مَسألة فی التوکّل ؟ والامامُ کان یَعرف الرجلَ بحُسن التوکّل و نفیسِ الوَرَع ، و أشرَف على صِدقه فیما سأل عنه مِن قبل اِبدائه ایّاه ، فقال له قِف مکانَک (أوطِ مکانَک) و أنظِرنی ساعةً ! فبینا هو مُطرِق بجوابه اذا اجتازَ بهما فقیر ، فأدخَل الامامُ یدَه فی جَیبه و أخرَج شیئا فناوَله الفقیرَ ، ثمّ أقبَل على السائل فقال له هاتِ و سَلْ عمّا بَدالک ! فقال السائل : ایّها

الامام کـنتُ أعـرِفک قـادراً مـتمکّنامن جـواب مَسألتـی قـبل أن تَسْـتنظرنی (استنظرتَنی) فما شأنُک فی اِبطائک عنّی ؟ فقال الامامُ (ع) : لِتَعْتبر المعنی (منّی) قبلَ کلامی ، اذا لم أکن أرانی ساهیا بسرّی و ربّی مُطلّعِ علیه : أن اَتکلّم بعِلم التوکل و فی جَیبی دانق ، ثمّ لم یحلّ لی ذلک الا بعد ایثاره ، فافهم (ثـم لیعلم به فافهم ، ثم لتعلم و تفهم ، ثم لیعلم به) فشَهِق السائلُ شَهقة ، و حلَف أن لایأوِیَ عُمرانا و لا یأنسَ بِبَشَر ما عاشَ .

ترجمه

و کمترین مرتبهٔ توکّل اینستکه : سبقت نگیری و همّت و قصد پیشرفت نداشته باشی از مقدّرات خود (آنچه بـرای تـو در زنـدگی تـعیین ونـوشته شـده است) ، و بیرون نرفته و سر باز نزنی از آنچه در امور مـادّی بـرای تـو قسـمت شـده است ، و اشراف و مواجهه نداشته باشی با آنچه دربارهٔ تو امکان وقوع وجود ندارد .

البتّه این مسابقه و طلوع و اشراف در مرحلهٔ قصد و نیّت و تصمیم اشخاص به وجود آید ، و اگر نه در مرحلهٔ عمل هرگز نسبت بمقدّر و مـقسوم و مـعدوم نـتوان کاری کرده و خلافی عملاً نشان داد .

و چون اینمعنی در مرحلهٔ قصد و نیّت است : از این لحاظ تنها بحقیقت ایمان صدمه میزند ، و بمرحلهٔ عصیان و تخلّف عملی نمیرسد .

و هرگاه خواسته باشی از علائم توکّل و از شعار متوکّلین آگاه شوی : و به بینی که چگونه در مقام توکّل ایثار و گذشت اختیار میکنند ، در این حکایت به دقّت تـدبّر کرده ، و از مضمون آن استفاده کن .

روایت شـده است کـه : یکـی از مـؤمنین کـه در راه تـوکّل بـود بـمحضر یکـی از

حضرات ائمّه (ع) مشرّف شده ، و از پاسخ مسأله‌ای که در موضوع توکّل بود پرسش نمود .

آنحضرت پیش از اظهار پاسخ ، چون آثار صلاح و صدق و ایمان و ورع را در سیمای آنمرد مشاهده می‌فرمود : فرمود ساعتی متوقّف شده و مرا مهلت بده تا مذاکره کنیم .

در همین ساعتیکه آنحضرت سر بزیر انداخته و ساکت و متفکّر بود : مرد فقیری رسید . امام (ع) دست بر جیب لباس خودکرده و یک دانق (به فارسی دانگ است و شش یک درهم و از پولهای خُرد و متداول آنزمان است) درآورده و بآن فقیر بخشش و ایثار فرمود .

سپس به آنمرد مؤمن متوجّه شده و فرمود : اظهار کن آنچه را که میخواهی سؤال کرده و بفهمی !

آن مرد عرض کرد : پیش از سؤال کردن می‌خواهم جهت تأخیر در پاسخ و مهلت گرفتن یکساعت را بفهمم ، زیرا من معتقدم که امام عالم است و بهرگونه از سؤالات علمی و تحقیقی میتواند بدون فکر و بررسی و تأمّل پاسخ گوید ، و محتاج به مهلت و تفکّر نبوده است ؟

امام فرمود : برای آن بود که معنی و حقیقت مسؤول و مطلوب خود را پیش از مذاکره دریابی از حالت من .

و نباشم که به بینم خود را غفلت کننده از باطن خود ، و در آن حال پروردگار من آگاه و بیناست بر حال من .

و غفلت در صورتی واقع میشد که : سخن میگفتم از موضوع توکّل در حالتیکه در جیب من دانقی موجود بود .

و سپس جائز نبود مرا سخن گفتن در موضوع توکّل مگر بعد از انفاق و بخشش آن یکدانق ، و باید خوب دقّت کرده و بفهمی .

در اینجا آن مرد شهقه‌ای زده و سپس تصمیم گرفت که از آبادی بیرون برود ، و با کسی انس نگیرد .

شرح

بطوری که معلوم میشود مرتبهٔ اول توکّل اینستکه انسان در مقابل آنچه پیش آمده و یا برای او قسمت شده است ، اظهار نگرانی و اضطراب و ناراحتی نکرده ، و نسبت بآنچه ندارد و باو نرسیده و داری آن نیست ، ابراز دلتنگی نکرده ، و با کمال اطمینان خاطر و رضایت دل بجریان زندگی خود که از طرف پروردگار جهان تنظیم و مقدّر شده است تسلیم شود .

و آخرین مرتبهٔ توکّل آنستکه : انسان در زندگی خود بهیچ چیزی غیر از پروردگار متعال دلبستگی و حتّی توجّه نداشته باشد ، و خود را دارندهٔ مقام یا ثروت یا شوکت یا عزّت یا عنوانی نه بیند .

آری دارنده بودن و مالک بودن و خود را دیدن و استقلال داشتن و بجز مولی بدیگری توجّه داشتن : همه برخلاف توکّل و برخلاف حقیقت عبودیّت و بندگی است .

در اینمورد بود که امام (ع) فرمود : داشتن یکدانق را برخلاف دیدم ، و با این اندازه از مالکیّت نمیتوانستم سخنی از توکّل بزبان آرم .

و از این مطالب معلوم میشود که : توکّل کاسه‌ای است از حقیقت ، و هر کس از آن کاسه بنوشد ، بمقام ارتباط و عبودیّت میرسد ، و باز فهمیده میشود که از علائم

مخصوص و از آثار حقیقی ایمان صحیح : توکّل است .

رواق منظر چشم من آشیانهٔ تست
کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست
بتن مقصّرم از دولت ملازمتت
ولی خلاصهٔ جان خاک آستانهٔ تست
من آن نیم که دهم نقد دل به هر شوخی
درِ خزانه بمهر تو و نشانهٔ تست

متن

الباب السادسُ والسَبعون فی الإخلاص

قال الصادق (ع) : الاخلاص يَجمع (مجمع) فَواضِلَ (حَواصل) الأعمال ، و هو معنىً مِفتاحُه القَبول ، و تَوقيعُه الرضا ، فمَن تَقبّل اللّهُ منه و رَضِیَ (یرضی) عنه فهو المُخلِص و اِن قلّ عملُه ، و مَن لا يتقبّل (لا يتقبل اللّـه) مـنه فـليس بمُخلص و ان كَثُر عملُه ، اعتباراً بآدم (ع) و ابليسَ (عليه اللعنة) و علامةُ القبول وجودُ الاستقامة ببَذْلِ كلّ مَحابّ (المحاب) ، مع اصابة عِلم كلِّ حركة و سكون ، والمُخلِص ذائبٌ روحُه ، باذل مُهجتَه ، فی تَقويم ما به العِلمُ و الأعمالُ (والعمل) والعاملُ والمعمولُ بالعمل ، لانه اذا أدرَک ذلک فقد ادرَک الكلّ ، و اذا فاتَه ذلک فاتَه الكلّ ، و هو تَصفيةُ معانی التنزيه فی التوحيد .

ترجمه

باب هفتاد و ششم در اخلاص است

حضرت صادق (ع) فرموده است : اخلاص جمع میکند اعمال فضیلت‌دار و آثار اعمال نیکو را ، زیرا اخلاص موجب کمال و برتری هر عملی است ، و چون اخلاص متحقّق شد بسیاری از فضایل و محاسن اعمال نیز متحقّق است .

و اخلاص مفهومی است که بوسیلهٔ قبول شدن عمل منکشف و باز و معلوم گردد ، و با رضا و خوشنودی پروردگار متعال خاتمه پیدا کرده و امضاء میشود .

پس هر آن کسیکه اعمالش بدرگاه الهی مورد قبول واقع شده و خداوند متعال از آن راضی گشت : او از مخلصین است . و کسیکه اعمال او مورد قبول و رضای الهی قرار نگرفت : او مخلص نیست . اگرچه در صورت اوّل عمل قلیلی باشد ، و در صورت دوّم عمل بسیاری بجا آورده شود .

و در اینمورد صدق و خلوص و توبه حضرت آدم (ع) نمونهٔ بارز و روشنی است ، از لحاظ قبول شدن و همچنین عبادت طولانی و ممتدّ ابلیس که مردود و مطعون واقع شد .

و علامت قبول شدن عمل : استقامت پیدا کردن است در راه اخلاص و در انجام دادن آن عمل نیکو ، با صرف نظر کردن و گذشتن از همهٔ آنچه دوست داشته و علاقه‌مند بوده است ، و با درک صواب و صحّت در اطّلاع و علم بأعمال و حرکات و سکنات . یعنی استقامت داشتن ، و انقطاع از علائق ، و آگاهی کامل و صحیح .

و شخص مخلص باندازه‌ای مراقب خود و متوجّه دقایق اعمال خویش است که گوئی در اثر ریاضت و مجاهده ، نفس خود را آب کرده و میگدازد ، و خون خود را بذل نموده و از آن میگذرد ، تا بتواند روح و شعاع علم و عمل و شخصیّت عامل و معمول بعمل را از کدورات و اخلاط نفسانیّة پاک و تزکیه کند .

و برگشت این تزکیه و اخلاص باین حقیقت است که : در مقام توحید مراحل تنزیه را پیموده و نفس خود را از غلّ و غش و کدورات تصفیه میکند ، و در حقیقت معنی اخلاص : طی مراحل توحید میباشد .

و چون کسی چنین توفیقی بدست آورد بطور مسلّم هرگونه خیر و صلاح و نیکویی را بدست آورده است ، و اگر کسی از این مراحل محروم گشت : از همهٔ نیکوئیها و خیرات دور مانده است .

شرح

اخلاص عبارت از خالص کردن و صاف و پاک نمودن نیّت و قصد است از نِیّات سوء و قصدهای مختلف و غرضهای گوناگون ، و بطور کلّی از هر نیّتی که مربوط بغیر خداوند متعال باشد .

پس کلمهٔ اخلاص در اصطلاح علمای اخلاق و دینی : عبارت از خالص و پاک کردن نیّت است . چنانکه تهذیب و تزکیه مربوط به پاک کردن اخلاق و خویهای نفسانی میباشد ، و تطهیر در پاک کردن جوارح و اعضاء خواهد بود .

و معلوم باشد که : نیّت فَصل و مُقوِّم عمل است ، و امتیاز و خصوصیت و ارزش عمل با قید نیّت معیّن شود ، چنانکه هر جنسی با فصل امتیاز و تقوّم پیدا میکند .

و نیّت هم مفهوم مطلق و کلّی دارد : نیّت روی هدف تحصیل مال ، برای بدست آوردن عنوان ، تحصیل محبّت و دوستی ، روی اضطرار و اجبار ، خودنمایی و ریا ، ذکر جمیل و نام نیک باقی بودن ، خودپسندی ، ترس از عذاب و گرفتاری ، بامید استفاده و مهربانی ، و امثال اینها .

و برترین و افضل نیّات : آن قصدیستکه برای خدا باشد ، و خالص به نیّت انجام وظائف بندگی صورت گیرد ، نه قصد مال دارد نه عنوان نه شخصیّت نه خودنمایی نه خوف نه رجا نه اضطرارنه اسم و رسم .

البتّه پروردگار متعال قادر است ، مهربان است ،کریم است ، محیط و حیّ است ، عزیز و متعالی است ، مالک یوم دین است .

او بهتر از تمام موجودات میتواند جزای نیک و پاداش خیر داده ، و بلکه هرگونه سعادت و خیر و توفیق و دنیا و عقبی و ظاهر و باطن و امور مادّی و معنوی انسان ، و بلکه هر موجودی ، بدست قدرت و ارادهٔ اوست .

پس با این مقدّمه خوب روشن میشود که : عـنوان اخـلاص جـمع کـنندۀ هـمۀ اعمال فواضل است ، و کمال و افضل بودن هر عمل و یا علم و یا شخص عامل و یا معمول به ، متوقّف است بآنکه در تحت عنوان اخلاص قرار بگیرد .

و اخلاص چون صندوق بسته و پوشیده‌ای است که بوسیلۀ قبول شدن : روشن و شکوفان و باز میشود ، و قبول شدن و امضاء شدن از لوازم اخلاص است .

متن

کما قال الأوّل (قال الامام الاوّل علیّ ع) : هلَک العامِلون الّا العابِدون ، و هلک العابِدون الا العالمون ، و هلَک العالمون الا الصادِقون ، و هلَک الصادِقون الا المُخلِصون ، و هلَک المُخلِصون الا المُتّقون ، و هلَک المتّقون الا الموقِنون ، و انّ الموقِنین لعَلیٰ خَطَر عظیم . قال اللّه تعالی (لنبیّه ص) : واعبُد ربَّک حـتّی یَأتیک الیقین . و أدنی حَدّ الاخلاص بَذلُ العبد طاقتَه ثم لا یَجعل لعَمله عند اللّه قدراً فیُوجب به علی ربّه مُکافاة بعمله ، لعلمه انه لوطالبَه بوفاء حق العُـبودیة لعَجز . و أدنی مقام المُخلِص فی الدنیا السلامةُ من جمیع الآثام ، و فی الآخرة النَجاة من النار و الفوزُ بالجنّة .

ترجمه

چنانکه امام اوّل فرموده است : زیانکار و نابود میشود عمل کنندگان مگر آنانکه اشتغال به بندگی و عبادت پیدا میکنند ، و زیانکار مـیشود عـبادت کـنندگان مگـر آنانکه دانا و آگاهند ، و هلاک و زیـانکار شـدند دانـایان مگـر آنـانکه روی صـدق و حقیقت باشند ، و زیانکار شد صادقین و درستکاران مگر آنـانکه روی نـیّت خـالص

عمل کنند ، و زیانکار شد مخلصین مگر آنانکه اهل تقوی هستند ، و زیانکار شد متّقین مگر آنان که بمرحلهٔ یقین رسیدند ، و صاحبان یقین نیز پیوسته میباید مراقب خود و متوجّه پیش آمدهای خطرناک گردند ، زیرا همیشه در معرض خطر هستند .

پس انسان میباید در مقام بدست آوردن صفت صدق و اخلاص و تقوی و بالاخره در فکر تحصیل یقین باشد ، چنانکه خداوند متعال در سورهٔ ۱۵ / آیه ۹۹ می‌فرماید - **واعبُد ربَّک حتّی یَأتیک الیقینُ** .

و کمترین مرتبهٔ اخلاص آنستکه : بقدر استطاعت در مقام اطاعت و عبادت کوشش و مجاهدت شود ، و سپس برای عمل خود نزد پروردگار متعال اجر و ارزش و جزایی پیش بینی نکند ، زیرا اگر بنده‌ای در اثر انجام وظائف طاعت و بندگی متوقّع اجر و جزا باشد : پروردگار متعال متقابلاً میتواند درخواست انجام کلّیهٔ وظائف بندگی را نموده ، و کوچکترین تخلّف و کوتاهی را بحساب تقصیر و عصیان درآورد .

آری بنده میباید پیوسته بمقتضای حقوق بندگی خود ، در راه اطاعت و انجام اوامر مولی و عمل به وظائف مقرّر خود باشد ، و از این بابت هیچگونه حق مطالبهٔ اجر و جزاء از مولای خود ندارد .

و کمترین نتیجه و اثر اخلاص اینستکه : در دنیا از تمام معاصی و خلافها محفوظ مانده ، و در آخرت نیز از عذاب آتش نجات یافته و از نعمتهای بهشتی مستفیض خواهد شد .

شرح

از حدیث گذشته استفاده شد که : هر عمل و عبادتی اگرچه روی صدق و درستی انجام بگیرد ، نتیجه بخش و سودآور نیست ، مگر آنکه به نیّت اخلاص صورت پیدا کند .

و معلوم شد که : کمترین حدّ اخلاص اینستکه منظوری از عمل و عبادت خود نداشته ، و بجز توجّه به پروردگار متعال و انجام وظائف بندگی او هیچ گونه انتظار اجر و ثوابی در باطن او نباشد .

و چون نظری در اعمال خود بجز اطاعت امر ندارد : عصیان و خلاف دربارۀ او مفهومی نخواهد داشت .

و هرگاه اخلاص با صفت تقوی در کلّ اعمال و رفتار انسان توأم باشد : در نتیجه صفت یقین عنایت شده ، و از بندگان مخصوص الهی محسوب خواهد شد .

عتاب یار پریچهره عاشقانه بکش
که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند
ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند
هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند
طبیب عشق مسیحا دمست و مشفق لیک
چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند

و ضمناً معلوم باشد که طی این مراحل بدون مجاهدت و استقامت و ریاضت نفس امکان‌پذیر نیست - که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکلها - والمخلص ذائب روحُه باذل مُهجتَه .

و افرادیکه میخواهند با برنامه‌های مادّی و حفظ منافع و تمایلات نفسانی و

بدون مجاهدت و ریاضت و استقامت ، مراحل اخلاص و تقوی و یقین را بدست آرند : صددرصد خیال خام و فکر بیهوده است .

چو مستعدّ نظر نیستی وصال مجوی
که جام جم نکند سود وقت بی‌بصری
طریق عشق طریقی عجب خطرناک است
نعوذ باللّه اگر ره به مقصدی نبری

متن

الباب السابعُ والسبعون فی مَعْرفة الجهل

قال الصادق (ع) : الجهلُ صورة رُكِّبت فی بنی آدم (فی الدنیا) اِقبالها ظلمة و اِدبارُها نور ، و العبدُ مُتقلِّب معها (به) كتَقلّبِ الظِلّ مع الشمس ، ألا تَری الی الانسان تَجِده جاهلا بخِصال نفسه حامِداً لها عارفا بعیبها فی غیره ساخِطاً لها ، و تارةً تَجِدُه عالما بِطباعه ساخِطالها حامداً لها فی غیره ، فهو مُتقلّب بین العِصمة والخِذلان .

ترجمه

باب هفتاد و هفتم در شناخت نادانی است

فرموده است حضرت صادق (ع) : نادانی صورتیست که در وجود آدمی درست میشود که رو آوردن آن بانسان موجب تاریکی و تیرگی قلب او گشته ، و پشت کردن و دور شدن آن سبب نورانیّت و روشنائی و صفا میشود ، و آدمی در میان این دو حالت همیشه مُتحوّل است ، مانند آفتاب که به تبع وجود آن یا روشنائی است و یا سایه و تاریکی .

توضیح آنکه : اگر از تابش نور و تجلّی آفتاب مانعی نبود ، جلوهٔ نور آن گسترده شده و احاطه به اجسام پیدا میکند ، و اگر حائلی بوجود آمد : از سریان نور مانع شده ، و در نتیجه سایه و تاریکی پدیدار گردد .

قلب انسان نیز چنین حالتی دارد : اگر محجوب بصفات رذیله و اخلاق پست حیوانی گردید ، اشعّهٔ نورانیّت و انوار روحانیّت انسانی پوشیده شده و منقطع خواهد شد . و اگر حجابهای نفسانی برطرف گردید : نور و روشنایی دل جلوه‌گر شده ، و حقیقت علم و معرفت و احاطه بر حقائق در باطن او روشن خواهد شد .

و چون قلب آدمی روشن و نورانی گردید : قهراً بعیوب و نواقص خود و حجابهای نفسانی توجّه پیدا کرده ، و با روشنائی دل موانع و نقاط ضعف را در مسیر روحانی خود دیده و برطرف خواهد کرد ، اگرچه بمقتضای حسن ظنّ و حمل بر صحّت و خوشبینی و عدم توجّه بعیوب دیگران : همان موانع و نقاط ضعف را در وجود دیگران مشاهده نکرده ، و بلکه به محامل صحیح و مفاهیم درست تأویل خواهد کرد .

و عکس اینصورت است حالت محجوبیّت و تیرگی قلب که : خویهای زشت و صفات ذمیمهٔ خود را پسندیده ، و همان رفتار و صفات را دربارهٔ دیگران بسیار ناپسند و مذموم و مورد سخط و غضب خود قرار می‌دهد .

اینست حقیقت جهالت و نادانی .

شرح

علم عبارتست از انکشاف و روشن شدن و نورانیّت در قلب ، و در مقابل علم : جهل است ، و آن عبارتست از گرفته شدن و محجوب بودن و پوشیده گشتن قلب . پس حقیقت علم : باز شدن و منشرح بودن و انکشاف و نورانیّت خود قلب است ، و اینمعنی از خود قلب بوجود آمده و متجلی گردد . و چون قلب انسان آلوده و ناپاک و تیره گشت : جهل و نادانی محقق میشود .

و تعبیر کردن از علم بنور ، و از جهل به ظلمت : عین حقیقت است ، و چیزیکه مهمّ است آنکه : تا انسان از آلودگی و محجوبیّت و گرفتگی و تیرگی دل خلاص نشده ، و حالت صفا و نورانیّت و خلوص و طهارت قلب پیدا نکرده است ، نمیتواند حقیقت علم و انشراح قلب را بفهمد .

و علامت انشراح و نورانیّت قلب آنکه : اوّل بخود متوجّه شده و خود را دیده و بنواقص و عیوب و صفات نفسانی خود علم پیدا کرده ، و خود را باندازهٔ نورانیّت قلبش می‌شناسد .

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد
و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنّا میکرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است
طلب از گمشدگان لب دریا میکرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود
او نمیدیدش و از دور خدایا میکرد

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

متن

فان قابلَتْه العِصمةُ أصابَ ، و ان قابلَه الخِذلانُ أخطأ . و مِفتاحُ الجَهل الرِضا والاعتقاد به . و مِفتاح العِلم الاستبدالُ مع اِصابةِ مُرافَقة التَوفيق . و أدنَى صِفة الجاهل دَعواه بالعِلم بلا استِحقاق ، و أوسطُه جهلُه بالجَهل ، و أقصاه جُحودُه بالعِلم . و ليسَ شيء اثباتُه حقيقةَ نفيِه الّا الجهلُ والدنيا و الحرصُ ، فالكلُّ منهم

کواحدٍ والواحدُ منهم کالکلّ .

ترجمه

پس اگر او را نورانیّت که حالت عصمت و محو بودن از عیوب و نقاط ضعف است پیدا شد : در اعمال و حرکات و سلوک خود بسوی صواب و حقّ سیر خواهد کرد . و هرگاه تیرگی و گرفتگی و جهل او را دریافت : رفتار و کردار و پندار او همه خطا و برخلاف خواهد بود .

و کلید باز شدن محیط جهل : راضی بودن از خود و معتقد شدن بافکار و اعمال و حرکات خویش است ، زیرا در وجود خودکوچکترین نقطهٔ ضعفی مشاهده نکرده ، و خود را از هر جهت کامل و مُحِقّ میداند .

و کلید فتح باب علم : رو بکمال رفتن و روز به روز قدمهای تازه برداشتن و از اعمال و افکار گذشته که نقاط ضعفی در آنها مشاهده می‌شد منصرف شدن و تبدیل صفات ناپسند بصفات و خویهای حمیده ، البتّه با توفیق و توجّه و تأیید پروردگار متعال .

و کمترین صفت و حالت یک فرد جاهل آنکه : ادّعای علم و معرفت میکند بدون آنکه اهل آن و سزاوار این ادّعاء باشد .

و حدّ متوسّط از صفات شخص جاهل آنکه : بجهالت خود توجّه نداشته و جاهل باشد ، و آن را باصطلاح جهل مُرکَّب خوانند .

و حدّ نهائی از جهل آنکه : هر کجا علمی باشد انکار کند ، و با اهل فضل و دانش و معرفت پیوسته دشمنی نموده ، و از آنان بدگویی کند .

و چیزی نیست که اثبات وجود آن برگشت داشته باشد بنفی و نبودن آن ، مگر

جهل و همچنین دنیا و حرص داشتن : زیرا توجّه پیدا کردن بجهل خود در حقیقت علم و نور است ، و خود اینمعنی اثبات علم و نور کرده و نفی جهل میکند ، و همچنین توجّه داشتن بزندگی پست مادّی یا بحریص شدن و رغبت داشتن بامور مادّی : زیرا این توجه نیز برگشت دارد به علم و نور و معرفت پیدا کردن .

و این سه موضوع در حقیقت بیک معنی بر میگردند ، زیرا هر کجا جهالت باشد : قلب آدمی تیره و تاریک و محجوب از نور و معرفت و روشنایی است ، و چنین آدمی قهراً در محیط تاریک و محدود و مادّی دنیوی زندگی کرده ، و پیوسته حریص به چنین زندگی خواهد بود .

شرح

در این باب برای معرفت پیدا کردن بجهل علائمی ذکر شده است :

۱- تیرگی و تاریکی و گرفتگی قلب : در مقابل نورانیّت و انشراح که با رفع جهل و رو آوردن علم حاصل میشود .

۲- توجّه نداشتن و آگاه نبودن از عیوب و نقایص و حجابهای نفس خود ، و آنها را پسند کردن و درصدد رفع آنها برنیامدن .

۳- توجّه پیدا کردن به عیوب دیگران ، و از آنها انتقاد کردن و بدگویی نمودن ، و دیگران را کوچک شمردن ، و غفلت کردن از همان عیوب در نفس خود .

۴- راضی شدن از خود و معتقد بودن به برنامهٔ زندگی و مسیر خود ، و احتمال ندادن به خطاو لغزش و انحراف در رفتار و کردار خود ، بطوریکه هرگز در صدد اصلاح و تکمیل خود نباشد .

۵- در یک حالت و با برنامهٔ واحد پیوسته ادامهٔ زندگی دادن ، و هیچگونه تبدّل

و تغییری در مسیر و حالات او پیدا نشدن ، و حقیقت آن متوقّف بودن و محدود شدن است .

۶- موفّق بودن و مورد عنایت پروردگار متعال قرار گرفتن در عمل بامور خیر و صلاح ، و در پیشرفت بسوی معارف و حقایق .

۷- هرگز دعوی علم و معرفت ننماید ، و پیوسته با خضوع و خشوع بحقارت و ضعف و ذلّت خود توجّه کند .

۸- در همهٔ حالات بجهالت خود متوجّه شده ، و بداند که آنچه نمیداند هزاران مقابل دانسته‌های اوست ، و متوجّه باشد که بسیاری از دانستنیهای او نیز در معنی جهل و ندانسته است ، و آنچه بیقین علم قطعی درک کرده است بسیار کم است .

۹- هرگز با اهل علم و معرفت دشمنی نکند ، مخصوصاً با آنان که در اثر ریاضت و تطهیر باطن و تزکیهٔ نفس و مراقبت در اعمال و عبادات ، تحصیل معارف الهی نموده ، و به فیوضات ربّانی نائل شده‌اند که - العِلمُ نور یَقذِفُه اللّه فی قلبِ مَن یَشاء ، حقیقت علم با مقدّمات عادی و تحصیل و مطالعه و درس و بحث حاصل نشود ، و بلکه محتاج به تربیت نفس و تهذیب و صفا و اخلاص است تا نور معرفت با افاضات الهیّه وارد قلب شود .

و اینمعنی یکی از اشتباهات بزرگ مردم عادی است که : مقداری از اصطلاحات و ظواهر و الفاظ علوم را یاد گرفته ، و این ظواهر و الفاظ برای آنان بزرگترین حجاب و مانع شده ، و تصوّر میکنند که بمعرفت و علم رسیده‌اند ، در صورتیکه قدمی از مرحلهٔ جهل فراتر نگذاشته و بلکه محجوبیّت آنها بیشتر شده است .

اینستکه بعضی از بزرگان گفته‌اند : علم حجاب اکبر است .

پس حصول علوم رسمی و مباحث مربوط بموضوعات مادّی و یا بدست آوردن

علوم عقلیّه به ظنّ و بحث و فکر محدود : هیچگونه مربوط بحقائق و معارف الهی که باید از طریق شهود و عین الیقین و حق الیقین حاصل شود ؛ نخواهد بود ، و بلکه این علوم موجب اشتباه و تحیّر و اضلال گشته ، و از حقیقت معارف هم حاجب و مانع خواهد شد .

آری این علوم اگر به نیّت خالص و توأم با تهذیب نفس تحصیل شود : بهترین کمک و قوی‌ترین مؤیّد سلوک بسوی کمال است .

العلمُ اذا لم یُعمَل به لا یَزیدُ لِصاحبه الا بُعداً .

۱۰- رو آوردن شخص جاهل است بمتاع دنیا و حریص بودن او است بتوسعهٔ امور مادّی و زندگی دنیوی و جمع اموال و تحصیل عنوان و اعتبار که همه در اثر تاریکی و ظلمت قلب حاصل میشود .

دگر ز منزل جانان سفر مکن درویش
که سیر معنوی و کنج خانقاهت بس
فلک بمردم نادان دهد زمام مراد
تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس

متن

البابُ الثامنُ والسَبْعون فی تَبْجیل الإخوان

قال الصادق (ع) : مُصافَحةُ اِخوان الدین أصلُها من مَحبّة اللّه (تَحیة اللّه) لهم . قال رسول اللّه (ص) (النبی ص) : ما تَصافَح أخَوانِ فی اللّه الّا تَناثرَتْ ذنوبُهما حتّی یَعوداکیوم ولَدتهما امُّهُما ، و لاکثُر حبُّهما و تَبجیلُهما کلُّ واحد لصاحِبه الا کان له مَزیدٌ . والواجبُ علی أعلمِهما بدین اللّه أن یُرید (یَزید) صاحبَه فی فنون الفَرائد (من فنون الفوائد) التی أکرَمه اللّه بها ، و یُرشِده الی الإستقامة و الرِضا والقناعة ، و یُبشِّره برَحمة اللّه و یُخوِّفه من عذابه .

ترجمه

باب هفتاد و هشتم در بزرگداشت و تجلیل برادران دینی است

فرموده است حضرت صادق (ع) : مصافحه کردن با برادران دینی ریشه و مبدء آن از محبّت و مهربانی پروردگار متعال است با بندگان خود .

رسول خدا (ص) فرموده است : دو برادریکه در راه خدا با همدیگر برادر هستند مصافحه نمیکنند مگر آنکه گناهان آنان ریخته میشود ، چون روزیکه از مادر متولّد شده‌اند ، و محبّت و تجلیل کردن یکی از آنان دیگری را زیاد نمیشود مگر آنکه پروردگار متعال او را زیادی مرحمت فرماید .

و واجب است بر برادریکه داناتر و آگاهتر است اینکه : بخواهد که از انواع فوائد و

عَطیّه‌هایی که پروردگار متعال او را عطا فرموده است ؛ برادر او نیز داشته باشد ، و او را بسوی استقامت داشتن و راضی بودن در زندگی و قانع شدن بآنچه دارد هدایت کند .

و باز او را مژده بدهد بمهربانی و رحمت پروردگار متعال ، اگر استقامت در راه حقّ پیدا کند . و بترساند او را از عذاب و غضب الهی در صورتیکه نسبت به اوامر الهی و وظائف دینی خود کوتاهی کند .

شرح

برادری دو قسم است ، ظاهری جسمانی و معنوی روحانی .

در قسم اوّل : نسبت مابین آنها جسمانی است ، و پدر و مادر آنانرا در یکجهت جمع کرده ، و از این لحاظ با همدیگر حدّ مشترک دارند .

در قسم دوم : نسبت مابین آنها روحانی ، و پدر آنها نور و مادر آنها رحمت و مهربانی است ، یعنی منشأ و مبدء باطنی و جریان روحی آنها از نور حقیقت و از شعاع نور الهی بوده ، و در محیط رحمت و مهربانی الهی نشو و نما کرده ، و مسیر زندگی و برنامهٔ حرکات آنان رحمت است .

و این قسم از جهت ارتباط و اتّحاد و یگانگی و خلوص و صفا و محبّت و مهربانی قویتر و عالیتر و محکمتر است .

و مصافحه کردن دو برادر ایمانی و روحی : در حقیقت اظهار ارتباط و محبّت و وحدت و اتّصال بوده ، و این عمل اختلاف و جدایی و دوری از هم و تیرگی روابط و تفاهم سوء در جزئیّات مسائل را بکلّی برطرف خواهد ساخت .

در این مورد چون هیچگونه نظر و غرض مادّی در میان نیست : با کمال

صمیمیّت و خلوص نیّت خیر و صلاح و موفقیّت برادر را خواستار بوده ، و تا ممکن است او را بسوی صلاح و سعادت و منافع مادّی و معنوی ارشاد خواهد کرد ، اینستکه وارد است - کمترین حقّ برادر دینی - **أن یُحِبّ لأخِیه ما یُحِبّ لنفسِه** ، و **أن تَکره لأخیه ما تَکرهُ لِنفسه** - می‌باشد .

و چون بزرگترین صفت برای شخص مؤمن : استقامت و پایدار بودن در برنامه ، و راضی و خوشنود بودن از مقدّرات در جریان زندگی ، و قانع بودن بآنچه در اختیار اوست ، میباید این سه صفت را به برادر خود توصیه و تلقین نماید ، تا باین صفات برای سیر بسوی سعادت و کمال و روحانیّت و درک فیوضات الهی نائل شود .

پس معلوم شد که : اصل و ریشهٔ برادری ایمانی و معنوی محبّت الهی است ، یعنی این دو برادر بخاطر مقام عبودیّت و قرب و صفا در مورد عطوفت و محبّت پروردگار متعال قرار گرفته‌اند ، و این محبّت الهی ایندو نفر را جمع کرده ، و قهراً فاصله و اختلاف را از میان برداشته ، و در نتیجه یگانگی و وحدتی (وحدت در برنامهٔ زندگی ، در رفتار و پندار و کردار ، در هدف و مقصد ، در سیر بسوی کمال) مابین آنها به وجود آورده است .

گلعذاری ز گلستان جهان ما را بس   زین چمن سایهٔ آن سرو روان ما را بس
من و همصحبتی اهل ریا دورم باد   از گرانان جهان رطل گران ما را بس

متن

و علی الآخر أن یَتبارکَ باهتَدائه (باهدائه) ، و یَتمسّکَ (و یمسک) بما یَدعوه الیه و یَعظُه به ، و یَستدلَّ بما یَدلّه الیه ، مُعتصِماً باللّه و مُستَعینابه ، لتوفیقه علی ذلک ، قیلَ لعیسی بنِ مریمَ (ع) کیفَ أصبحتَ ؟ قال لا أملکُ نفعَ

ما أرجو و لا أستطيعُ دفعَ ما أحذرُ (لا أملک ما أرجو و لا أستطيع بما أُحاذر) مأموراً بالطاعة و مَنهيّا عن المَعصية ، فلا أری فقيراً أفقرَ منّی . و قيل لاوُيس القَرَنی : کيفَ أصبحتَ ؟ قال : کيف يُصبِحُ رجل اذا أصبَح لا يَدری أيُمسی و اذا أمسَی لا يَدری أيُصبحُ . قال أبوذرّ رضی اللّه عنه : أصبحتُ أشکُرُ ربّی و أشکونَفسی . قال النبیّ (ص) : مَن أصبحَ و همّتُه غَيرُ اللّه فقد أصبَح مِنَ الخاسِرين المُبعَدين .

ترجمه

و وظيفهٔ برادر ديگر است که : خرسند و خوشحال باشد بسبب ارشاد و راهنمايی شدن از طرف رفيق و برادرش ، و خوب و بدقّت عمل کند بآنچه برادرش دعوت ميکند بسوی آن و موعظه و پند ميدهد او را با آن ، و اقبال داشته و خواهان هدايت باشد بسبب آنچه دلالت و راهنمايی ميشود .

و در عين حال با توجّه و لطف پروردگار متعال خود را محفوظ بدارد ، و از او ياری و کمک بطلبد ، تا او را توفيق عنايت فرمايد ، و برای اعمال نيکو و قدمهای خير هدايت نمايد .

حضرت عيسی (ع) را گفتند : چگونه صبح کردی و چطور است حال شما ؟ فرمود : توانايی ندارم که بمنافع آنچه اميد دارم دست يابم ، و نميتوانم آنچه را که پرهيز ميکنم از خود دفع و دور کنم ، و در عين حال مأمورم که باوامر و تکاليف مولی اطاعت و امتثال کرده ، و از نواهی او منتهی شوم ؛ پس کدام فقيری است که از من فقيرتر باشد .

و اويس قرنی را گفتند : چگونه است حالات شما ؟ گفت : چگونه ميشود حال

آنکسیکه صبح میکند نمیداند که آیا بشام خواهد رسید یا نه ! و چون وارد شب میشود نمی‌فهمد که آیا بصبح وارد خواهد شد یا نه !

و ابوذر گفت : من صبح میکنم در حالتیکه پروردگار خودم را سپاسگزارم ، و از خودم بیزار و شاکی .

فرموده است پیغمبر اکرم (ص) : کسیکه صبح کند و همّت و فکر او در غیرخدا باشد هر آینه از زیانکاران بوده و از رحمت خدا دور است .

شرح

کسیکه میخواهد حرکت و سیری کند ، لازمست پیش از قدم برداشتن رفیقی برای خود در این مسیر انتخاب کند - الرفیقُ ثمّ الطریق .

و پس از انتخاب رفیق سفر : البته با شرائطیکه لازم است ، الأخُ فی اللّه ، میباید کمال موافقت و یگانگی در میان آنها بوده ، و با نهایت صدق و صفا و محبّت و خلوص : از خیرخواهی و موعظت و پند و تذکّرات لازم و امر بمعروف و نهی از منکر نسبت بیکدیگر کوتاهی نکرده ، و آنچه باید عمل شود به کار به بندند .

ضمناً معلوم شد که : برادری و مواخات از محبّت الهی و نورانیت سرچشمه گرفته ، و روی برنامهٔ عبودیّت میباید جریان پیدا کرده ، و در تمام مراحل به نیّت اخلاص عملی شود .

و بهمین مناسبت : خلاصه‌ای از جریان حالات حضرت عیسی (ع) و اویس قرنی و ابوذر غفاری را که از زبان خودشان در پاسخ سؤال از ایشان نقل شده است : ذکر شد .

و مخصوصاً کلام حضرت عیسی (ع) که در حقیقت بیان معنی عبودیّت و

حقیقت ربوبیّت است : نقل شده است .

و افرادیکه دعوی ایمان دارند ، لازمست این کلمات را بحالات خود تطبیق داده ، و بدقّت توجّه داشته باشند که آیا بمقام بندگی خود آشنائی دارند یا نه ؟ و آیا بوظایف عبودیّت خود بآنطوریکه باید عمل میکنند یا نه ؟ و آیا حقیقتاً خودشان را مثل بندگان ظاهری مملوک و عاجز و ذلیل و محتاج و فقیر می‌بینند یا نه ؟

و تا انسان داری این مقام نیست : هرگز امکان ندارد که بحقیقت مواخات رسیده ، و بآنطوریکه باید بوظائف اخوّت و تجلیل برادر دینی خود عمل کند .

آری برادریهای ظاهری : همه روی حساب‌های شخصی و بحساب منافع مادّی و غرضهای نفسانی و امور دنیوی است ، و از این لحاظ هیچگونه قابل اعتماد و اطمینان نبوده ، و پایدار نخواهد بود .

از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن

از دوستان جانی مشکل توان بریدن

فرصت شمار صحبت کز این دو راهه منزل

چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن

در کوی او گدائی بر خسروی گزیدن

متن

البابُ التاسعُ والسبعونَ فی التَوْبة

قال الصادق (ع) : التوبةُ حَبْلُ اللّه و مَدَدُ عِنایته و لا بدَّ للعَبد مِن مُداوَمة التوبة علی کلّ حال . و کلٌّ (فکل) فِرقة مِن العِباد لهم تَوبة ، فتَوبةُ الأنبیاء مِن اضطرابِ السِرّ ، و توبةُ الأولیا من تَلوین (تکوین) الخَطَرات ، و توبة الأصفیاء من التَنفیس (التنفّس ، التکدّر) ، و توبةُ الخاصّ من الاشتغال بغَیر اللّه ، و توبةُ العامّ مِن الذُنوب . و لکلّ واحد منهم مَعرفةٌ و عِلم فی أصلِ تَوبته و مُنتهَی أمرِه ، و ذلک یَطول شرحُه هیهنا . فأمّا توبةُ العامّ : فأن یَغسِل باطنَه مِن الذُنوب بماء الحَسْرة ، و الاعترافُ بجِنایته دائما ، و اعتقادُ النَدَم علی ما مَضی ، و الخَوفُ علی ما بَقِی من عُمره ، و لا یَستصغِرَ ذنوبَه فیَحْملَه ذلک الی الکَسَل .

ترجمه

باب هفتاد و نهم در توبه کردن است

فرموده است حضرت صادق (ع) : توبه ریسمان خداوند بزرگ است ؛ و یاری و کشش عنایت و لطف اوست . و بنده را باید که پیوسته و در همه حال بمقتضای حال و جریان امور خود در حال توبه باشد .

و برای هر فرقه و طائفه‌ای توبهٔ مخصوصی است : پس توبهٔ پیامبران الهی از مضطرب شدن باطن و بهم خوردن حال اطمینان است .

و تــوبهٔ اولیـاء از عـوارض رنگـارنگ و تـلوّن خـاطر است کـه بـرخـلاف ثـبوت و استقامت است .

و توبهٔ أصفیاء و برگزیدگان حق : از استراحت و فراغت و غفلت و کدورت میباشد که برخلاف دوام توجّه است .

و توبهٔ افراد خاصّ و بندگان مخصوص : از مشغول بودن بغیر پروردگار است که توجّه بغیر خدا پیدا کرده و سرگرم بآنها باشد .

و توبهٔ عوام و عموم مردم : از گناهان و معاصی و خلافها است .

و برای هر کدام از این اصناف و طبقات نسبت بموضوع توبهٔ مخصوص خـود و نتیجهٔ توبه و هدف و برنامهٔ خود معرفت و علم مخصوصی است که به دیگری صدق نمیکند ، و شرح و تفصیل آنها به طول می‌انجامد .

پس در اینجا بتوبهٔ عمومی می‌پردازیم ، و حقیقت توبهٔ عوام اینستکه : بشـوید باطن خـود را کـه از مـعاصی آلوده و کـدر شـده است بـاشک حسـرت و نـدامت ، و اعتراف کند بتقصیر و جنایت خود دائماً و در همه حال ، و از صمیم دل بر اعمال سوء و غفلت گـذشتهٔ خـود اظـهار پشـیمانی کـند ، و پـیوسته نسـبت بآیـنده خـود ترسناک و مضطرب باشد ، و هرگز معصیت و خلاف را کوچک نشمارد ، تا مـوجب جرأت و بی‌اعتنایی و کسل بودن او گردد .

شرح

ذکر باب توبه در أواخر کتاب و مقارن ابواب توکّل و اخلاص ، به خاطر اینستکه توبه در تمام مراحل ایمان و در همه مقامات سیر و سلوک جاری و محقّق میشود .

و بلکه توبهٔ انبیاء و اولیاء و اصفیاء و خواصّ به مراتب مهمّتر و لازمـتر از تـوبهٔ

عوام مردم است ، چنانکه خطاها و لغزشهای آنان (اضطراب ، تلوین ، تنفیس و اشتغال به غیر) نیز بمراتب از معاصی ظاهری و ترک واجبات و اتیان محرّمات مهمّتر است .

آری عوام با تکالیف الهی مخالفت کرده و در مقابل وظائف دینی عصیان میورزند ، ولی خواصّ بطور مستقیم از توجّه و ارتباط با پروردگار متعال منقطع گشته ، و از حق تعالی منحرف می‌شوند .

منم که بی تو نفس میکشم زهی خجلت
مگر تو عفو کنی ورنه چیست عذر گناه

آن مُزوِّر از خدای پاک فرد — تا قیامت عمر تن درخواست کرد
گفت أنظِرنی الی یَوم الجزاء — کاشکی گفتی که تُبنا ربَّنا
زندگی بی توبه جان فرسودنست — مرگ حاضر غایب از حق بودنست

متن

و یُدیمَ البکاءَ والأسَفَ علی مافاتَه مِن طاعة اللّه ، و یَحبِسَ نفسَه مِن الشَهوات ، و یَستغیثَ الی اللّه تعالی لِیحفظَه علی وفاء تَوبته و یَعصِمَه عن العَود الی ما أسلَف (سلف) ، و یُروِّضَ نفسَه فی مَیدان الجُهد و العِبادة ، و یَقضِیَ عن الفَوائتِ مِن الفَرائض ، و یَردَّ المَظالمَ ، و یَعتزِلَ قُرَناءَ السُوء ، و یُسهِرَ لیلَه ، و یُظمِأنهارَه ، و یَتفکّرَ دائماً فی عاقبته ، و یَستعینَ باللّه سائلا منه الاستقامةَ فی سَرّائه و ضَرّائه ، و یَثبُتَ (و یتثبت) عِند المِحَن و البَلاء ، کیلا یَسقطَ عن درجة التوّابین ، فانّ فی ذلک طَهارةً مِن ذنوبه ، و زیادةً فی عمَلَه ، و رفعةً فی دَرَجاته ،

قال اللّهُ عزّوجل : فلَيعلَمنَّ اللّهُ الذينَ صدَقوا و لَيعلَمنَّ الكاذِبين .

ترجمه

و ادامه بدهد گریه و تأسّف را بر آنچه از اطاعات و عبادات او را فوت شده است ، و نفس خود را از تمایلات نفسانی و خواهشهای شیطانی باز دارد ، و پناه طلبد از پروردگار متعال تا او را در مقام توبه پایدار و ثابت کرده و از برگشت بروش گذشته و أعمال سوء سابق حفظ نماید .

و لازمست خود را در میدان کوشش و انجام وظائف بندگی تمرین و ممارست بدهد ، و آنچه از عبادات و طاعات مفروضه از او فوت شده است بجا آورد ، و هرچه از دیگران بظلم و تجاوز بدست آورده است مستردّ سازد .

و باید از همراهان ناشایست کناره‌گیری کرده ، و شب را به بیداری و روز را بروزه‌داری و امساک از آشامیدن و خوردن بسر ببرد .

و پیوسته در انجام امور و عاقبت جریان زندگی خود اندیشه و تفکّر نموده ، و از خداوند متعال یاری بطلبد که او را در حالات خوشی و گشادگی و در موارد گرفتاری و ناراحتی توفیق استقامت عطا فرماید .

و هنگام ابتلاء و شدّت و فشار زندگی ثابت قدم شده و متزلزل و متردّد نگردد تا از درجهٔ توّابین و از مقام توبه سقوط نکند ، و متوجّه باشد که پیش آمدهای ناگوار و ابتلاءات و گرفتگیهای زندگی موجب طهارت و بخشودگی خطاها و گناهها بوده ، و سبب مَزید در اعمال و بالا رفتن درجه و مرتبت روحانی خواهد بود ، خداوند متعال در سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۲ می‌فرماید : أحَسِبَ الناسُ أن یُترَکوا أن یَقولوا آمَنّا و هم لا یُفتَنون ، و لَقد فَتنّا الذینَ مِن قَبلِهم فلَیعلَمنّ اللّهُ الذینَ صدَقوا و لَیعلَمنَّ الکاذبینَ -

آیا تصور میکنند که آنان ترک میشوند ؟ و تنها اظهار و گفتار برای آنان کافی است ؟ و آزمایش و امتحان نمیشوند ؟ و ما آنانرا که پیش از آنان بودند بمعرض آزمایش و امتحان گذاشتیم ، پس البتّه میداند پروردگار متعال آنانرا که راستگویند و آنانرا که دروغ میگویند .

شرح

برای سیر انسان دو راه بیشتر نیست :

۱- سیر به سوی کمال ، سعادت ، روحانیّت ، حقیقت : که سلوک در راه خدا و به سوی خدا و به مقصد خدا میباشد .

۲- سیر بسوی مادّیّت ، تمایلات نفسانی ، هوسرانی ، دنیاپرستی ، تن‌پروری : که کوشش در راه دنیاپرستی و بسوی دنیا و بمقصد تأمین امور مربوط بزندگی دنیوی است ، و به طور کلّی هر راهیکه برخلاف راه خدا و بمقصد غیرخدا باشد ، از این قسم محسوب میشود .

و چون راه اوّل مستلزم عبور و گذشت از راه دوّم است : قهراً موانع و ابتلاءات و ناگواریها و سختیهائی پیش آمد کرده ، و محتاج باستقامت و تحمّل و صبر و بردباری و کوشش در انجام وظائف الهی و پایداری در سلوک خود خواهد بود .

و از جمله وظائف لازم در این سیر : رفع نقاط ضعف ، و برطرف کردن موانع ، و دوری نمودن از مقتضیات برخلاف مقصود ، و مجاهده در فراهم کردن و ایجاد وسائل و اسباب و مقتضیات مناسب است .

پس حقیقت توبه وارد شدن بصراط حقیقت و شروع در سیر راه الهی و اعراض و برگشت از راههای مخالف است .

و تنها گفتن کلمهٔ استغفار و توبه ، و یا دعوی آن بزبان ، و یا تظاهر بتوبه و بسیر

در صراط حق : کوچکترین اثری از توبه نخواهد داشت .

آری از آثار و علائم توبه : حصول حقیقت اخلاص و توجّه و انقطاع و زهد کامل و تقوی است - و مَن أخلَص للّه أربعینَ صباحاً جرت ینابیعُ الحُکمة مِن قَلبه الی لِسانه .

توبه کن مردانه رو آور به ره
که فمن یَعمل بمِثقال یَرَه
هست جنّت را ز رحمت هشت در
یک درش توبه است ز آن هشت ای پسر
آنهمه گه باز باشد گه فراز
وان در توبه نباشد جز که باز

هر که خواهد گو بیا و هر چه خواهد گو بگو
کِبر و ناز و حاجِب و دربان بدین درگاه نیست

متن

الباب الثَمانونَ فی الجِهاد والرِیاضة

قال الصادقُ (ع) : طوبٰی لعبد جاهَد لِلّه (فی اللّه) نفسَه و هَواه ، و مَن هَزَم جُندَ (حینئذ) نفسِه و هواه (جند هواه) ظَفِرَ برضااللّه ، و مَن جاوَز عقلُه نفسَه الأمّارةَ بالسُوء بالجُهد والاستِکانةِ والخُضوع علی بِساط خِدمة اللّه تعالی فقد فازَ فَوزاً عظیماً . ولا حِجابَ أظلم و أوحش بین العبد و بینَ اللّه تعالی مِن النفسِ و الهَوی ، و لیس لِقتلهما و قطعِهما سِلاحٌ و آلة مِثلُ الافتقار الی اللّه سُبحانه و الخُشوعِ والجُوعِ (والخضوع والجوع) و الظَمَأ بالنهار و السَهَر باللیل ، فان ماتَ صاحبُه ماتَ شهیداً ، و ان عاشَ واستقام أدّی (أداه) عاقبتُه الی الرِضوان الاکبر - قال اللّه عزّوجل - والذینَ جاهَدوا فینالَنَهْدینّهم سُبُلَنا و انّ اللّه لَمع المُحسنین .

ترجمه

باب هشتادم در مجاهدت و ریاضت است

حضرت صادق (ع) فرموده است : خوشا بحال آن بنده‌ای که برای خدا با نفس و هوی و تمایلات نفسانی خود مجاهده و مبارزه کرده ، و سپاه هوی و نیروهای نفسانی را مغلوب و منکوب نموده ، و در راه رسیدن برضای پروردگار متعال و اطاعت و بندگی او مظفّر و موفّق گردد .

زیرا کسیکه نیروی عقلش در اثر مجاهدت و استقامت و پایداری و خضوع در پیشگاه پروردگار متعال و بمقتضای مقام بندگی : حاکم و مسلّط بر نفس أمّاره (نفسیکه میخواند انسان را بسوی خلاف و عصیان) او شود : البتّه رستگار خواهد بود .

و باید متوجّه شد که : در میان پروردگار متعال و بندگان او حجابی که تیره‌تر و وحشتناکتر از نفس و هوی باشد ، نیست . و در مورد مبارزه و مقاتله با آنها سلاحی مؤثّرتر و برنده‌تر از اظهار فقر و نیاز و بندگی به پروردگار متعال و خضوع در مقابل عظمت و جلال او و روزه داری در روزها و شب خیزی و بیداری شب ، نیست .

و هرگاه کسی در خلال این مجاهدت و مبارزت کشته شد : البتّه در زمرهٔ شهدا محشور خواهد گشت . و اگر زنده بود و در این راه و این برنامه استقامت ورزید : پایان جریان زندگی او برضوان اکبر (خوشنودی و رضایت کامل پروردگار متعال) منتهی خواهد شد .

خداوند متعال در سورهٔ عنکبوت ۶۹ میفرماید : آنانکه در راه ما مجاهدت میکنند البتّه آنانرا براههای خود ما هدایت خواهیم کرد ، و خداوند متعال همیشه با نیکوکاران است .

شرح

کوشش کردن و جدیّت نمودن در انجام وظائف لازم و تمرین و واداشتن نفس بامور خیر و گفتار و پندار نیکو : از فرائض لازم و قدمهای بایستنی بعد از شروع و تصمیم بتوبه است ، و روی این جهت این باب پس از باب توبه ذکر شده است .

و در این باب اشاره میشود بآنکه : برای شخص تائب بزرگترین و وحشتناکترین

مانع و خطر ، جلوه پیدا کردن و تظاهر و خودنمائی نفس و هوی نفسانی است ، و کسی که قدم در راه توبه گذاشت در اوّلین مرحله میباید بهر قدرت و تدبیریکه امکان دارد از تظاهر و تجلّی این دو دشمن نیرومند جلوگیری کند .

و بزرگترین وسیله برای از میان بردن نفس : حالت فقر و خضوع و بندگی در مقابل پروردگار متعال است که در همه حال خود را مملوک محتاج و بندهٔ ضعیف و مسکین و مقهوری دیده ، و اطاعت مولای خود را فرض و لازم بداند . چنانکه بهترین سلاح برای قطع و قمع ریشه هوی : روزه داشتن و گرسنگی و تشنگی را شعار خود قرار دادن و شب را بطاعت و عبادت بسر بردن است .

اینست حقّ مجاهدت و ریاضت در مورد تحقّق پیدا کردن توبه .

و باید توجّه داشت که : هدف و منظور اصلی از ریاضت و مجاهدت ، تضعیف نیروهای نفسانی و سرکوب کردن نفس و هویهای آنست ، و آن ریاضتهایی که تنها بزحمت و ناراحتی تن تمام شده ، و در مرحلهٔ مقهور کردن نفس و هوی اثری نمی‌بخشد : از این برنامه خارج است .

قومی به جدّ و جهد نهادند وصل دوست
قومی دگر حواله بتقدیر میکنند
فی الجمله اعتماد مکن بر ثبات دهر
کاین کارخانه ایست که تغییر میکنند
صد ملک دل به نیم نظر میتوان خرید
خوبان درین معامله تقصیر میکنند

متن

و اذا رأيتَ مُجتهِداً أبلغَ منک فی الاجتهاد : فوَبِّخ نفسَک و لُمها و عَـيِّرها تَحثيثاً على الازدياد عليه ، و اجعل لها زِماما من الأمر و عِنانا مِن النهی ، و سُقها کالرائض الفارِه الذی لا يَذهب عليه خُطوة من خُطُواتها الا و قد صحَّح أوّلَها و آخرَها . و کان رسولُ اللّه (ص) يُصلّی حتّی يَتورَّم قدماه و يَقول : أفلا أکونُ عبداً شَکوراً - أرادَأن يَعتبر به امّتُه (أرادبه ان تعتبر بها) فلا يَغفُلوا عن الاجتهاد والتَعبّد والرياضة بحال ، ألا و انّک لووَجدتَ حلاوةَ عِبادة اللّه و رأيتَ بَرکاتِها و استضأتَ بنورها : لم تَصْبِر عنها ساعةً واحدة ولو قُطِعتَ إرباً إرباً ، فما أعرضَ مَن أعرضَ عنها الّا بحِرمان فوائدِ السَلَف من العِصمة و التوفيق . قيل لربيع بن خُثيم : مالک لا تَنام بالليل ؟ قال لأنّی أخافُ البيات .

ترجمه

و چون دیدی شخصی را که بهتر و بالاتر از تو در مقام انجام وظائف کـوشش و اجتهاد میکند : پس نفس خود را توبیخ و ملامت و سرزنش کن ، تا بـرای عـمل و مجاهدت بیشتر مهیّا و موفّق باشد و رغبت پیدا کند .

و برای نفس خودت زمامی (مِقود که آلت کشیدن حیوان است به جانب جلو) از اوامر الهی بزن که وسیلهٔ پیشرفت تو باشد ، و هم لجامی از نواهی بگردن و دهن آن به بند تا طغیان و تعدّی و خلاف نداشته باشی .

و نفس خود را که چون مرکبی است ، چنان سوق و حرکت بده که گویا تو رانندهٔ استاد و تجربه دیده هستی که گامی برداشته نمیشود و قدمی پـیش نـمیرود مگـر آنکه ابتدا و انتهای (قدم گذاشتن و برداشتن) آن بدقّت رسیدگی و تصحیح شود .

و رسول اکرم (ص) آن اندازه نماز میخواند که پاهای آنحضرت متورّم میشد ، و میگفت : آیا من بندهٔ سپاسگزار نباشم !

و منظور آنحضرت این بود که : امّت و پیروان او توجّه داشته و از مجاهدت و ریاضت و کوشش در مقام انجام وظائف بندگی ،کوچکترین تسامح و غفلت نورزند ، و در هر حالی مراقب خود باشند .

و باید توجّه کرد که : اگر کسی حلاوت و لذّت مناجات با پروردگار متعال را درک کرده و از انوار و برکات آن مستضیيء و مستفید گشت : هرگز در اینمقام کوتاهی و سستی نکرده ، و ساعتی به ترک و اعراض از آن راضی و موافق نخواهد شد ، اگرچه در این راه قطعه بقطعه شود .

پس اعراض نمیکند کسی از مجاهدت در عبادت و ریاضت مگر آنکسیکه از فوائد و آثار و انوار آن محروم بوده ، و از خصوصیّات گذشتگان بیخبر و بی بهره مانده باشد .

آری از افراد گذشته بسیاری از حقائق اینمعانی آگاه بوده ، و در اثر توفیقات الهی و حفظ و حراست و نگهداری پروردگار متعال در این راه پیوسته ساعی و مراقب میشدند .

ربیع بن خُثیم را گفتند که : برای چه شب‌ها باستراحت و خواب نمی‌پردازی ؟ فرمود : میترسم از آنکه در حالت خواب و غفلت دشمن مرا شبیخون زده و مرا مقهور سازد .

شرح

برای پیشرفت و ثبات قدم و استقامت در مقام ریاضت و مجاهدت لازمست

بچند قسمت توجّه داشت :

۱- توجّه و دقّت در حالات افرادیکه پیشرفته و در مراتب بالاتر قدم میزنند ، زیرا آگاه شدن از جریان حالات آنان : انسانرا به سیر و کوشش دعوت کرده و امکان ترقّی و پیشرفت را در نظر آدمی سهل و آسان مینماید .

۲- توجّه اوامر الهی و تکالیف مربوط بوظائف بندگی که : انسانرا بسوی خیر و سعادت و صلاح و امور لازم مربوط بزندگی دنیوی و اخروی و روحانیّت و کمال سوق و راهنمایی میکند .

۳- توجهّ نواهی که : آدمیرا از هرگونه ضرر و خطر و ناراحتی و موانع و شرّ و گمراهی جلوگیری نموده و محفوظ و محروس میدارد .

۴- متوجّه شدن و درس و عبرت گرفتن از یک رانندهٔ استاد و عاقل و تجربه دیده و احتیاط کاریکه با کمال دقّت و توجّه و احتیاط مرکب خود را سیر داده ، و قدم بقدم مراقب و مواظب است ، و میداند که اگر کوچکترین مسامحت و غفلتی از او سر بزند : موجب ناراحتی دائمی و گمراهی و گرفتاری خواهد بود .

۵- درس گرفتن و پیروی کردن از پیشوای بزرگ بشریّت که : باندازه‌ای در مقام ریاضت و عبودیّت و اطاعت کوشش داشت که پاهای مبارک آنحضرت از کثرت قیام و عبادت متورِّم میشد .

۶- توجّه پیدا کردن بحقیقت نیّت و مقصد در جریان ریاضت و مجاهدت که : لازمست بعنوان سپاسگزاری و تشکّر در مقابل نعمتهای پروردگار متعال و نیکوکاریها و خوبیها و بخششها و رحمتهای بی پایان او قرار گیرد .

۷- پیدایش لذّت و حلاوت عبادت یکی از آثار ریاضت و مجاهدت است ، و باندازه‌ای اینموضوع مهم است که اگر کسی موفّق به درک و احساس آن شد : از

تمام لذائذ دنیوی مادّی منصرف خواهد شد .

و چون سالک باین مرتبه رسید : هرگز حاضر نخواهد شد که دست از سلوک و ریاضت کشیده ، و علایق مادّی و برنامه‌های دنیوی را تعقیب کند .

مایهٔ خوشدلی آنجاست که دلدار آنجا است
میکنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم
حافظا تکیه بر ایّام چو سهو است و خطا
من چرا عشرت امروز بفردا فکنم

متن

الباب الحادی والثَمانونَ فی الفَساد

قال الصادق (ع) : فسادُ الظاهرِ من فَساد الباطِن ، و مَن أصلَح سَریرتَه أصلَح اللّهُ عَلانیتَه ، و مَن خانَ اللّهَ فی السِرّ هتَک اللّه سترَه فی العلانیة (و من خاف اللّه فی السِرّ لم یَهتک اللّهُ علانیتَه و من خان اللّه ...) و أعظمُ الفساد أن یَرضی العبدُ بالغفلة عن اللّه تعالی ، و هذا الفَسادُ یَتولّد من طُول الأَملِ والحِرصِ والکِبر ، کما أخبَر اللّه تعالی فی قِصّةِ قارون فی قوله تعالی – و لا تَبغِ الفسادَ فی الأرضِ اِنّ اللّه لا یُحبّ المُفسِدین . و کانت هذه الخصالُ من صُنع قارون و اعتقادِه ، و أصلُها من حُبّ الدنیا و جَمعِها و مُتابعةِ النفس و هَواها و اقامةِ شَهَواتها و حُبِّ المَحْمَدة و موافَقة الشیطانِ و اتّباع خُطُواتِه ، و کلُّ ذلک یَجتمِعُ بحَسَب (تحت) الغفلة عن اللّه و نِسیان مِنَنه .

ترجمه

باب هشتاد و یکم در فساد است

حضرت صادق (ع) فرمود : فساد ظاهر آدمی از فساد باطن اوست ، و کسیکه اصلاح کند باطن خود را از عیوب نفسانی و رذائل اخلاقی : اصلاح میفرماید خداوند متعال ظاهر او را از نواقص و عیوب و گرفتاریهای مادّی و صوری ، و اگر کسی در باطن خیانت کرده ، و قلبش را از صفات رذیله و خویهای ناپسندیده ، تیره و تاریک

و آلوده ساخت : خداوند ظاهر او را نیز چون باطنش آلوده و گرفته نموده ، و در میان مردم عزّت و احترام و بزرگی و عنوان و شخصیّت واقعی پیدا نخواهد کرد .

و بزرگترین فساد باطنی انسان : در موردیستکه راضی باشد بغفلت پیدا کردن از پروردگار متعال ، و منشأ این فساد از پیدایش طول أمل و حرص و تکبّر خواهد بود ، چنانکه خداوندمتعال از جریان امر قارون خبر میدهد -که در روی زمین فساد را طلب مکن زیرا خداوند فساد کنندگان را دوست نمیدارد .

و این صفات از خصلتهای قارون و از خصوصیّات ممتازهٔ او بود ، و روی این خصوصیات سلوک و زندگی میکرد .

و ریشهٔ همهٔ آنها محبّت دنیا و دلبستگی بآن و جمع‌آوری و به دست آوردن آن و پیروی کردن از نفس و تمایلات نفسانی و برپا داشتن شهوات و دوست داشتن نام بلند و ذکر نیکو و موافقت شیطان و پیروی او میباشد .

و همهٔ این صفات و رذائل جمع میشوند بتناسب غفلت از خداوند متعال و بسبب فراموش کردن احسانها و نعمتهای او .

شرح

یکی از شرائط لازم در جریان توبه : برطرف کردن و از بین بردن فساد است ، خواه در اعمال باشد یا در صفات یا در اعتقادات .

و باید متوجّه شد که : هرگونه فساد و نقصی در کردار و گفتار آدمی که دیده میشود ، در اثر فساد و تیرگی باطن است ، زیرا تمام رفتار و کردار و گفتار ظاهری جلوه و ظهوری است از خصوصیّات آنچه در باطن است .

پس آنچه در مرتبهٔ اول لازمست : تزکیهٔ باطن و تهذیب نفس و اصلاح نـیّت و سریرت است ، و کسیکه باطن خود را اصلاح و تطهیر نموده و قلب خود را با خدا مرتبط کرد : ظواهر امور او با تأیید و توفیق الهی درست و سالم و مورد توجّه قرار خواهد گرفت .

و معلوم میشود که : مبدء و منشأ هرگونه فساد ظاهری و باطنی ، قطع ارتباط و منفصل شدن از پروردگار متعال است ، چنانکه ریشـهٔ تـمام انـواع صـلاح و خـیر ، مرتبط بودن و رفع حجب و موانع است .

و بعبارت واضحتر : چون قلب انسان در اثر درازی آرزو و سستی در عمل بوظیفه و سیر روحانی ، و سپس رغبت و حریص بودن بزندگی دنیوی ، و در آخر خودبینی و خودخواهی : از مراحل روحانی بازمانده ، و بتدریج ارتباط خود را از پروردگار متعال قطع کرده ، و زندگی خود را با غفلت از خداوند متعال ادامه داد : هرگونه شرّ و فساد و صفات رذیله و أعمال قبیحه از او نمودار خواهد شد .

و بطور کلّی ، نتیجهٔ انقطاع از پروردگار متعال : رو آوردن بدنیا و مربوط شدن با زندگی دنیوی و پیدایش هوی و هوسرانی و پیروی از تـمایلات نـفسانی و شـهوات شیطانی است .

بـــر در مــیخانه رفــتن کــار یکــرنگان بــود
خودفروشانرا بکوی مـی فـروشان راه نـیست

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بـالای کس کـوتاه نـیست

حافظ ار بر صدر ننشیند ز عالی مشـربیست
عاشق دردی کش اندر بند مال و جاه نیست

متن

و عِلاجُ ذلک الفِرارُ من الناس ، و رَفضُ الدنیا ، و طَلاقُ الراحة ، و الانقطاعُ عن العادات ، و قَطعُ عُروقِ مَنابت الشَهَوات ، بدوام الذِکر لِلّه عزّوجل (بدوام ذکر اللّه) ، و لزومِ الطاعة له ، و احتمالِ جَفاءِ الخَلق ، و مَلامةِ القَرین (القربی) ، و شَماتةِ العَدوّ مِن الأهل و القَرابة (والولد والقرابة) . فاذا فعلتَ ذلک فقد فَتحتَ علیک بابَ عطفِ اللّه و حُسنِ نَظره الیک بالمَغفرة والرحمةِ ، و خرجتَ من جُملة الغافلین ، و فکَکتَ قلبَک من أَسْرِ الشیطان ، و قَدِمتَ بابَ اللّه فی مَعشر الواردین الیه ، و سلکتَ مَسلکا رجوتَ الإذنَ بالدخول علی المَلِک الکریم الجَواد الرحیم ، و استبطاءِ بِساطه علی شرطِ الاذن (الادب) ، و مَن وَطِیء بِساط المَلِک علی شرط الاذن لا یُحرَم سلامتَه و کرامتَه[1] ، لأنّه المَلِک الکریم و الجَواد الرحیم .

ترجمه

و معالجهٔ این فساد اصلی : فرارکردن است از مردم ، و ترک نمودن علائق دنیوی است ، و آزادی از استراحت و خوشی‌های مادّی ، وکنار شدن از رسوم و عادتهای معمولی عرفی ، و بریدن مجاری و رگهای مصادر شهوات ، بوسیلهٔ ادامه دادن بذکر پروردگار متعال ، و ملازم شدن بطاعت و عبادت او ، و متحمّل شدن بآزار و اذیّت مردم و ملامت کردن همراهان ، و صبر کردن در مقابل شماتت دشمن که از افراد خانواده و خویشاوندان باشند .

۱- در نسخهٔ عربی ما چنین است - و استبطاء بساطه علی شرط الاذن لایحرم سلامته و کرامته - در صورت صحت این نسخه بایدکلمهٔ استبطأ به صورت امر باشد ، وکلمهٔ لایحرم بصیغهٔ مخاطب (لاتُحرَم) و سلامته مفعول دوم .

و هرگاه باین امور عمل کرده ، و مطابق این برنامه بمعالجهٔ نقاط ضعف خود پرداختی : صددرصد درب رحمت و لطف و توجّه مخصوص پروردگار متعال را بروی خود باز کردی ، و مشمول آمرزش و مهربانی حقّ قرار خواهی گرفت .

و در اینهنگام از محیط تاریک غفلت بیرون رفته ، و خود را از سیطره و حکومت نفس و شیطان نجات دادی ، و بدرگاه رحمت خداوند متعال در میان وارد شوندگان وارد میشوی ، و در طریقی سلوک میکنی که امیدواری آن باشد که مأذون و مجاز شوی برای وارد شدن به پیشگاه حضرت سلطان کریم و بخشندهٔ مهربان ، و هم برای قدم گذاردن به بساط حضرت او روی برنامهٔ ادب و موافق میل و اجازت او .

و اگر کسی قدم گذاشت به بساط حضرت سلطان با اجازه و حفظ ادب : هرگز از لحاظ سلامتی و محفوظ ماندن از آفات و امراض ظاهری و باطنی ، و هم از جهت مورد تکریم و توجّه شدن ، محروم نخواهد شد ، زیرا او سلطان کریم و جواد رحیم است ، و میزبان کریم و رحیم با بهترین نحوی که امکان او هست از مهمان وارد خود پذیرائی خواهد کرد .

شرح

به طوری که معلوم شد : جامع‌ترین نشانهٔ فساد باطن ، غفلت از یاد پروردگار متعال است ، و غفلت نیز در نتیجهٔ آرزوهای طولانی ، و حرص به دنیا و خودپسندی ، حاصل میشود .

پس تنها چاره و علاج فساد باطن : اعراض از لذائذ و زینت‌های دنیوی و سرکوب کردن طمع و حرص و رغبت بدنیا ، و مقهور کردن نفس و از میان بردن هویهای نفسانی است .

و بهر مقداریکه توجّه انسان از دنیا و نفس منقطع شد : بهمان اندازه غفلت از ذکر مرتفع شده ، و توجّه بجمال و جلال احدیّت تجلّی و بظهور خواهد رسید .

و حقیقت اینستکه که توجّه بغیر خدا که وجههٔ الهی در آن توجّه نباشد : حاجب از توجّه و نظر به پروردگار متعال است ، اگرچه آن توجّه به یک نظر یا بیک گوش دادن یا بیک تفکّری باشد .

پس میزان دقیق و علامت قطعی برای تشخیص امراض و مفاسد باطنی : همان غفلت از ذکر پروردگار متعال است ، و بهر مقداریکه غفلت وجود پیدا کرد : بهمان اندازه فساد محقّق خواهد شد .

و باید متوجّه شد که : از مواردیکه غفلت محقّق میشود ، مواقعی است که انسان از رسوم متداول در میان مردم و از عادات معمول پیروی کرده ، و خود را مقیّد باین امور بخاطر دلخواه مردم بنماید .

و یا باندازه‌ای تقیّد به توافق و نظر نیک مردم داشته باشد که : از بدگویی و سرزنش و ملامت و مخالفت و شماتت آنان ، برنامهٔ صحیح خود را بهم زده ، و فکر و عقل و تشخیص خالص خود را آلوده کند .

و بطور کلّی ، کسیکه درصدد اصلاح و معالجهٔ نفس خود است : لازم است استقلال نظر و استبداد رأی داشته ، و هرگز عقل و فکر خود را بخاطر خوش آیند و موافقت و برنامه‌های مختلف مردم از دست ندهد .

ز پادشاه و گدا فارغم بحمد اللّه
گدای خاک در دوست پادشاه منست
غرض ز مسجد و میخانه‌ام وصال شما است
جز این خیال ندارم خدا گواه منست

مگــر بــه تــیغ اجــل خــیمه بـرکنم ور نــی

رمــیدن از در دولت نــه رسـم و راه مـنست

متن

البابُ الثانی والثَمانونَ فی التَقوی

قال الصادق (ع) : التَقوی علی ثَلثة أَوجَه ، تَقویً باللّه (و فی اللّه) و هو ترکُ الحَلال فضلاً عن الشُبهة ، و هو تقوی خاصِّ الخاصّ . و تقویً مِن اللّه تعالی و هو ترکُ الشُبَهات فضلاً عن الحرام ، و هو تقوی الخاصّ . و تقویً من خوف النار و العقاب و هو ترکُ الحرام ، و هو تقوی العامّ . و مَثَلُ التقوی کماء یَجری فی نَهْر ، و مَثَلُ هذه الطَبَقاتِ الثَلاث فی معنی التَقوی کأشجار مَغروسَة علی حافَّة ذلک النَهر من کلّ لَون و جِنس ، و کلُّ شَجَرة منها یَستمِصُّ الماءَ من ذلک النهر علی قَدر جَوهره و طَعمه و لَطافته و کَثافتِه . ثمّ مَنافعُ الخَلق من ذلک الأشجار والِثمار علی قَدرها و قیمتِها . قالَ اللّه تعالی – صِنوانٌ و غیرُ صِنوانٍ یُسقی بماء واحِد و نُفَضِّل بعضَها علی بَعض فی الاُکُل .

ترجمه

باب هشتاد و دوّم در تقوی است

حضرت صادق (ع) فرموده است : تقوی بر سه وجه باشد :

اوّل - تقوی بسبب و در راه خداوند متعال ، و آن ترک کردن امور حلال است تا برسد به اموریکه مشتبه باشد بغیر حلال .

دوّم - تقوی من اللّه و از خوف خدا ، و آن ترک امور مشتبه بحرام است تا برسد

بآنچه حرام باشد .

سوّم - تقوی از خوف آتش و عقاب پروردگار ، و آن ترک محرّمات است .

صورت اوّل تقوی خاصّ الخاصّ است ، و مخصوص میشود بخواصّ مؤمنین و بندگان مخصوص پروردگار متعال و اولیاء حق تعالی . و صورت دوّم تقوی خاصّ است ، و اختصاص پیدا می‌کند بافرادیکه در راه سلوک و در طریق تکمیل ایمان و در مقام ریاضت و مجاهدت هستند . و صورت سوّم تقوی عامّ است ، برای همهٔ طبقات که در راه خداشناسی و اسلام هستند شامل میشود .

و تقوی و حالت خودداری از خلاف و عصیان از لحاظ حصول صفاء و طهارت ، مانند آب صافیستکه در نهری جاری میشود ، و درختهای گوناگون بشکلها و جنسها و رنگهای مختلف که در اطراف آن نهر هستند ، از آن آب استفاده کرده ، و هر درختی باختلاف استعداد و نیازمندی ، و بتناسب خصوصیّات طعم و مزه و لطافت و رنگ خود از آن تغذّی میکنند ، سپس مردم از آن درختها بانواع مختلف استفاده کرده ، و از چوب و برگ و میوه‌های آنها باقتضای طبایع و خصوصیّات آنها منتفع میگردند .

خداوند متعال میفرماید : درختهاییکه از شاخه‌های مترادف و غیر مترادف متشکّل شده و از آب یکرنگ و واحدی مشروب میشوند و ما برتری و امتیاز میدهیم برخی از آنها را ببعضی دیگر .

شرح

کلمهٔ تقوی از وقایه است ، و به معنی حفظ و نگهداری نفس است ، و هر فردی باقتضای مرتبهٔ ایمان و معرفت و نیروی روحانی خود : میتواند از حقیقت تقوی

بهمان میزان استفاده کند .

و چون کاملین از مؤمنین در همهٔ مراحل توجّه بخدا داشته ، و تمام اعمال و رفتار و گفتارشان برای خدا و در راه خداست : قهراً هر عملی را انجام بدهند اگرچه مانند خوردن و خوابیدن از مباحات باشد ، به نیّت صالح و قصد الهی صورت خواهد گرفت ، و دربارهٔ این دسته از مؤمنین صحیح است که گفته شود : تمام آنچه بجا میآورند یا واجب است و یا مستحبّ ، و هرگز مباحیرا بجا نمیآورند تا برسد بامور مشتبه یا ممنوع و حرام .

و باید توجّه داشت که : استفادهٔ دیگران از افراد باتقوی به اندازهٔ مراتب تقوی آنان میباشد ، هرچه صفت تقوی محکمتر شده و دل پاکتر گشت : بهتر بهره‌مند از حقایق میشود ، و همچنین هر که مقام تقوی او بیشتر و خالصتر و قویتر شد : بهتر میشود از فیوضات و انفاس قدسی و روحانیّت او بهره‌مند گشت ، مانند درخت لطیف و خوشمزه و شیرینی که از آب نهر مشروب شده ، و باقتضای جوهر صاف و پاک خود بهترین میوه را میدهد تا مورد استفاده و التذاذ مردم واقع شود .

تو و طوبی و ما و قامت یار   فکر هر کس به قدر همّت او است
بی خیالش مباد مَنظر چشم   زانکه این گوشه جای خلوت او است
هر گل نو که شد چمن آرای   ز اثَر رنگ و بوی صحبت او است

متن

فالتَقوی للطاعات کالماء للأشجار ، و مَثَلُ طَبایع الأشجار والثِمار فی لَونها و طَعمها مَثَلُ مَقادیر الایمان ، فمَن کان أعلا درجةً فی الایمان و أصفی جوهراً بالروح : کان أتقی ، و مَن کانَ أتقی کانت عبادتُه أخلصَ و أطهَرَ ، و مَن کان

كذلک كان مِن اللّه أقرَب ، و كلُّ عبادة مؤسَّسة على غَير التقوى فهى هَباءٌ مَنثور . قال اللّه تعالى - أفَمن أسَّسَ بُنيانَه على تَقوىً مِن اللّه و رِضوانٍ خَير أم مَن أسَّس بُنيانَه على شَفا جُرُف هارٍ فانهارَ به فى نار جَهنّم . و تفسير التقوى : تركُ ماليسَ بأخذه بأسٌ حَذَراً ممّا به البأس ، و هو فى الحقيقة : طاعةٌ بلاعِصيان و ذِكرٌ بلانِسيان و عِلمٌ بلا جَهل مَقبولٌ غيرُ مَردود .

ترجمه

پس تقوى نسبت بطاعات و عبادات : چون آبيستكه مورد استفادۀ نباتات و درختها قرار گرفته ، و خُرّمى و جلوۀ مخصوصى به آنها مى‌بخشد .

و مَثَل ايمان همچون طبايع و خصوصيّات ذاتى و رنگ و طعم درختها و ميوه‌ها ميباشد ، و بى‌ايمان هرگز رنگ و طعم و شيرينى و مزه‌اى براى وجود افراد نباشد ، و سپس با تقوى جلوه و سرسبزى و خرّمى پيدا ميكند .

پس كسيكه ايمان او بالاتر و محكمتر بوده ، و از جهت خصوصيّات ذاتى و جوهر روحى پاكتر و صافتر باشد : بهتر ميتواند از چشمۀ پاک تقوى استفاده كرده ، و بنحو اكمل و اتمّ در مرتبۀ عالى تقوى قرار گيرد .

و هرگاه انسان بصفت اعلاى تقوى متّصف گشت : البتّه عادات و طاعات او خالصتر و پاكتر و بارونقتر و لايقتر خواهد بود .

و چون عبادات كسى مورد قبول و پسند واقع گرديد : بطور مسلّم از بندگان مقرَّب پروردگار متعال خواهد بود .

پس بندۀ مقرَّب خداوند متعال آنكسى است كه : با ايمان تمام در مرتبۀ كامل تقوى قرار گيرد . و هر عبادت و اطاعتيكه توأم با تقوى نگشت : مانند

درختهائیستکه در اثر بی‌آبی ، خرّمی و صفای خود را از دست داده ، و چنین عبادتی در نتیجه چون غبار پراکنده شده‌ای خواهد بود .

خداوند متعال در سورهٔ توبه ۱۰۹ میفرماید : آیا آنکسیکه بنای زندگی خود را روی تقوی از خدا و رضای او نهاده است ، بهتر است ؟ یا آنکه بنای او بر کنارهٔ آبیستکه سست و از زیر ریزش کرده و تهی شده است ، پس این سستی خواهد افکند او را در آتش جهنم .

و امّا تفسیر حقیقت تقوی : پس آن ترک کردن هر چیزیستکه در گرفتن و عمل بآن باکی نباشد ، ولی بخاطر برخورد کردن بمحذورات و اشکالاتیستکه موجب گرفتاری خواهد بود ترک و پرهیز میکند ، یعنی خودداری کردن از هر چیزیکه مشتبه و مشکوک و احتمال خطا و عصیانی در آن باشد .

و این معنی حقیقتی است که : در آن اطاعت خالص بوده و هرگز آلوده بمعصیت نباشد ، و ذکر دائمی پروردگار است که فراموشی و غفلتی در آن نیست ، و علم و توجّه و یقینی است که جهالت و نادانی ندارد ، و اعمال مقبولی است که هرگز مردود نخواهد شد .

شرح

روشن شد که : مادّهٔ روحانیّت و کمال معنوی ، ایمان است ، و صورت آنها تقوی است ، و برای هر یک از ایمان و تقوی مراتب و درجاتیست ، و مرد کامل و روحانی تمام که بآخرین مرتبهٔ سیر و سلوک الهی میرسد : آن شخصی است که حائز مرتبهٔ ایمان کامل و تقوی تمام باشد .

و هنگامی انسان بمقام اطمینان و امن رسیده ، و از قهر الهی و عذاب و آتش

جهنم محفوظ مانده ، و عبادت و بندگی او به پیشگاه پروردگار متعال قبول و پسندیده قرار میگیرد که : باین مقام نائل شود .

و در این مقام است که : دیگران میتوانند رفتار و کردار او را سرمشق زندگی خود قرار داده ، و از حرکات و اعمال او پیروی کنند .

اینست حقیقت - کونوا دُعاةً للناسِ بِغَیر ألسِنَتکم - مردم را بسوی دین و حقیقت و ایمان و تقوی و روحانیّت با اعمال و رفتار خودتان دعوت کنید نه با گفتار و زبان خالی .

آری چنین مرد مؤمن کاملی چون درخت باردارِیست که میوه‌های بسیار جالب و شیرین و خوشمزه و لطیف و معطّر و بهشتی دارد که مردم از دیدن آن لذّت برده ، و هیچکسی از استفاده از آنها سیر نمیشود .

و چون سالک روحانی بمقام کمال رسید : تمام عبادات او خالص و دارای شرایط صحّت و مورد قبول بوده ، و هرگز در حالات او اثری از غفلت و تاریکی و فراموشی از ذکر و توجّه دیده نشده ، و کمترین عصیان و خلاف و تجاوزی از وجود او ظاهر نخواهد شد .

پس تقوی متحقّق نمیشود مگر در صورتیکه : با اهتمام تمام مراقب همهٔ حرکات و اعمال خود بوده ، و از هر چه مشتبه و مشکوک است خودداری کند ، تا بتواند خود را از هرگونه محرّمات و مَنهیّات محفوظ بدارد .

دامن دوست بدست آر و ز دشمن بگسل
مرد یَزدان شو و فارغ گذر از اَهرمنان

متن

البابُ الثالثُ والثَمانون فی ذِکر المَوْت

قال الصادق (ع) : ذکرُ المَوت یُمیتُ الشَهَوات فی النفس ، و یَقْلع (و یقطع) مَنابِتَ الغَفلة ، و یُقوّی القَلب بمَواعِد اللّه تعالی ، و یُرِقّ الطبع ، و یَکسِرُ أعلامَ الهَوی ، و یُطفِیءُ نارَ الحِرص ، و یُحقِّر الدنیا . و هو معنی ما قال النبیّ (ص) : فِکرُ ساعة خَیرٌ مِن عِبادة سَنة . و ذلک عندَما یَحُلّ أطنابَ خِیام الدنیا و یَشدّها فی الآخرة . و لا یَشکنّ بنزول الرحمة علی ذِکر (عند ذکر) الموت بهذه الصفة . و مَن لا یَعتبر بالموت و قلّةِ حیلته و کثرةِ عَجزه و طولِ مُقامِه فی القَبر و تَحیّره فی القیامة : فلاخیرَ فیه . قال النبیّ (ص) : اذکُروا هادمَ اللذاتِ ! قیلَ : و ما هو یا رسول اللّه ؟ فقال الموتُ .

ترجمه

باب هشتاد و سوم در یاد کردن مرگ است

فرموده است حضرت صادق (ع) : یاد کردن مرگ شهوات و تمایلات نفسانی را از قلب آدمی نابود کرده ، و ریشه‌های غفلت را از دل کنده ، و قلب را بوعده‌های الهی تقویت نموده ، و طبیعت و فطرت انسانی را لطیف و نرم کرده ، و نشانه‌های هوی و هوس را شکانده ، و آتش حرص و طمع را خاموش کرده ، و دنیا و زندگی دنیوی را در نظر انسان کوچک و خوار میکند .

و اینمعنی است که رسول اکرم (ص) در نظر گرفته است ، و میفرماید : تفکّر یک ساعت بهتر است از عبادت کردن یک سال .

و اینمعنی وقتی تحقّق پیدا میکند که در اثر تفکّر : ریسمانهای خیمه‌های دنیا را کنده و در مقابل ، ریسمانهای خیمه‌های آخرت را بندد ، و در حقیقت علائق دنیوی را که وابستگی شدید پیدا کرده است بعلائق معنوی و اخروی تبدیل کند .

و هرگز تردید و شکّی پیدا نکند که : در اینصورت و در اینحالت ، روائح رحمت و نسمات لطف و مهربانی حق شامل حال او خواهد شد .

و هرگاه کسی از جریان مرگ عبرت نگرفته ، و از بیچارگی و حالت ضعف و شدّت عجز و ذلّت خود نیاندیشیده ، و از طول اقامت در قبر ، و حالت تحیّر و وحشت خود در قیامت و محشر تفکّر نکند : در چنین کسی خیر و امید سعادتی نخواهد بود . رسول اکرم (ص) فرمود : بیاد بیاورید نابود کننده و محو کنندهٔ لذتها را ! گفتند چیست آن ؟ فرمود : مرگ است .

شرح

گفته شد که توبه انتخاب کردن راهیست که انسان را بسوی کمال و سعادت سوق می‌دهد ، یعنی صراط الهی نه راه مادی و دنیوی .

و یاد مرگ و توجّه بانتقال بعالم آخرت : نقش مهمّی را در این مسیر و صراط الهی ایفاء میکند ، زیرا انسان با یاد مرگ از راه مادّی و دنیوی منزجر و منصرف گشته ، و جریان زندگی خود را به صراط الهی و روحانی تطبیق داده ، و مسیر خود را مشخّص میکند .

حقیقت مرگ عبارتست از : پایان سیر مادّی ، بآخر رسیدن زندگی دنیوی ، تمام

شدن آمال و آرزوهای نفسانی ، ظهور اخلاق و صفات مکنونه ، آشکار شدن حقایق و بواطن ، تجلّی حکومت مطلق و سلطنت تامّ پروردگار متعال ، بی نتیجه ماندن و منقطع شدن فعّالیّتها و کوشش‌ها و مجاهدات مربوط بزندگی بدن .

و باین اعتبار است که وارد شده : موت هادِم لذّات است ، یعنی لذّات و مشتهیات مادّی ، و عیش و عشرتهای دنیوی .

و امّا لذّات روحانی : آنها با پیش آمدن مرگ ، چند برابر شده ، و زمینه برای لذائذ معنوی و حلاوتهای روحانی فراهم‌تر گردد .

بیا که قصر أمل سخت سست بنیاد است
بیار باده که بنیاد عمر بر باد است
ترا ز کنگرهٔ عرش میزنند صفیر
ندانمت که در این دامگه چه افتاده است
که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین
نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

متن

فما ذکَره عبد علی الحقیقة فی سَعَة الّا ضاقتْ علیه الدنیا ، و لا فی شِدّة الّا اتّسعَتْ علیه . و الموتُ أوّلُ مَنزل مِن مَنازل الآخِرة ، و آخرُ مَنزل مِن مَنازل الدنیا ، فطوبٰی لِمن اُکرِم عند النزول بأوّلها ، و طوبٰی لِمَنْ اُحسِن مشایعتَه فی آخرها . والموتُ أقربُ الأشیاء مِن بنی آدمَ (ولد آدم) و هو یَعدّه أبعدَ ، فما أجرءَ الانسانَ علی نفسه ! و ما أضعَفه من خَلق ! . و فی الموت نَجاةُ المخلِصین و هلاک المُجرِمین ، و لذلک اشتاقَ مَن اشتاقَ الی الموت (الموت) و کَرِه مَن

کَرِه . قال النبیّ (ص) : مَن أحبَّ لِقاءَ اللّه أحبَّ اللّهُ لِقاءَه ، و مَن کَرِه لقاءَ اللّه کَرِه اللّهُ لقاءَه .

ترجمه

پس بنده‌ای روی حقیقت و در حال وسع و فراخی زندگی دنیوی ، مرگ را یـاد نمیکند مگر آنکه آن فراخی بر او تنگ و مضیّق میشود ، و هرگاه در حالت مضیقهٔ عیش متوجّه مرگ بشود : حالت وسع و فراخی برای او روی آورد .

و مــرگ نــخستین مــنزلی است از مــنازل آخـرت ، و آخـرین مـنزلی است از منزل‌های دنـیا . پس خـوشا بـحال کسـیکه در اوّلیـن مـنزلیکه وارد مسـیر آخـرت میشود ، مورد تکریم و توقیر واقع بشود . و خوشا بحال آن کسیکه در آخرین نقطه از مسیر دنیوی خود ، بخوشی و نام نیک و همراه خیر و سعادت و روحـانیّت و بـا سرمایهٔ کافی از این منزل منتقل گردد .

و مرگ نزدیکترین چیزها است به فرزند آدم ، زیرا بطور مسلّم و قطعی در زمان نامعیّنی بانسان رو میآورد ، ولی آدمی روی غفلت و طول آمال آن را دور شمرده ، و از آن غافل میشود .

پس چه چیزی او را جسارت و جرأت داده است که : با ضعف تن و عاجز بودن او و محدود بودن قوای او ، چگونه خود را نیرومند میشمارد !

و در مرگست نجات پیدا کردن افراد با اخلاص که : از گرفتاریها و مضیقهٔ جهان مادّی و ظلمانی خلاص شده و به جهان نور وارد میشوند . و در مقابل آنان ، برای افراد معصیت کار و مجرم : به جز گرفتاری و عذاب و شدّت ابتلا و روبه‌رو شدن بآثار سوء اعمال ، نتیجهٔ دیگری نخواهد داشت .

و روی همین لحاظ است که : افرادیکه در زندگی دنیا حسن عمل و اندوختهٔ کافی و تأمین آخرتی دارند : اشتیاق بمرگ پیدا میکنند . وکسانیکه باری از عصیان و ظلم و تعدّی و غفلت و جهالت بدوش دارند : پیوسته هراسناک و مضطرب و خائف هستند ، و هرگز حاضر بانتقال از این زندگی دنیوی به جهان دیگر نمیشوند .

رسول اکرم (ص) فرمود : کسیکه دوست میدارد ملاقات با خداوند متعال عزیز را ، خدا نیز لقای او را دوست خواهد داشت . و چون کسی ملاقات با پروردگار را مکروه بدارد خدا هم لقای او را مکروه خواهد داشت .

شرح

راه مادّی و دنیوی جادهٔ بن بستی است ، و با رسیدن مرگ پایان میگیرد ، اینستکه زندگی ظاهری و دنیوی انسان هر چه در وسعت و نعمت باشد : با توجّه کردن باینکه موقّتی و بن بست و تا منزل مرگ ناگهانی است ، محدود و مضیّق و گرفته خواهد شد . و هرگاه انسان در جریان تنگ عیش و ضیق زندگی و فشار امور معاشی قرار گیرد : با توجّه بمرگ و بن بست و محدود و موقّت بودن این زندگی ، دلش آرام گرفته و حالت وسع و خوشی برای او روی خواهد آورد .

مخصوصاً اگر مسیر زندگی او در جادهٔ حقیقت و روحانیّت و آخرت باشد : در اینصورت متوجّه است که کوچکترین قدم و عمل او در پیشگاه حق تعالی محفوظ و منظور گشته ، و جریان امر او بسعادت و خوشی و وسعت کامل منتهی خواهد شد .

و در اینصورت معلوم است که : فرا رسیدن مرگ برای او بشارتی است به وصول به محیط سرور و خوشی ، و نعمتهای بهشتی و رحمت‌های الهی او را استقبال

کرده ، و در منزل آخر دنیا با کمال رضایت و طهارت قلب و شادی و خرّمی دل ، رخت از این زندگی محدود دنیوی خواهد بربست .

از اینجاست که : افراد باتقوی هرگز از مرگ هراس و وحشتی نداشته ، و بلکه اشتیاق بمرگ و دیدار عوالم روحانی و لقای پروردگار متعال را دارند .

ان زعمتُم انکم أولیاءُ لِلّه من دون الناسِ فتَمنّوُا الموتَ اِن کنتم صادِقین ، و **لایَتَمنّونهَ أبداً بما قدّمَتْ أیدیهم** .

خُرّم آنروز که از این منزل ویران بروم — راحت جان طلبم وز پی جانان بروم
دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت — رخت بربندم و تا ملک سلیمان بروم
بهواداری آن ذرّه صفت رقص کنان — تا لب چشمهٔ خورشید درخشان بروم

متن

البابُ الرابعُ والثَماثون فی الحساب

قال الصادق (ع) : لو لم یکن لِلحساب مَهْوَلة الّا حیاءُ العَرْض علی اللّه تعالی و فَضیحةُ هَتکِ السِتر علی المَخفیّات : لَحقَّ للمرء أن لا یَهْبطَ مِن رُؤس الجِبال و لا یأوِیَ الی عُمران (عُمراناً) و لا یأکلَ و لا یَشربَ و لا ینامَ الّا عن اضطرار متّصلٍ بالتلَف ، و مثلُ ذلک یَفعل (و یمثّل نفسه) مَن یَری القیامةَ بأهوالِها و شدائدها قائمة فی کلّ نفس و یُعاین بالقلب الوقوف بین یَدی الجَبّار ، حینئذ یأخذُ نفسَه بالمُحاسَبة ، کأنّه الی عَرَصاتها مَدعوّوفی غَمَراتها مَسئول .

ترجمه

باب هشتاد و چهارم در حساب است

حضرت صادق (ع) فرموده است : اگر برای حساب روز قیامت گرفتگی و زحمتی نباشد مگر ناراحتی و هول عرضه کردن اعمال به پروردگار متعال ، و حالت شرم و حیائیکه در آنهنگام حاصل میشود ، و رسوائی و فضیحت دریده شدن پرده‌ای که برای افعال خلاف و نامطلوب کشیده شده بود : هر آینه جا دارد که آدمی از سر کوهها بزیر نیامده ، و در آبادی سکنی نگرفته ، و از خوردن و خوابیدن امساک کند ، مگر بمقدار ضرورت و برای جلوگیری از تلف .

و همچنین باشد : حال آنکسی که قیامت را با آن شدائد و أهوال و سختیها

تصوّر و تفکّر کند ، و آنها را متحقّق و واقع شده و برپا بیند ، و تصوّر کند که او در پیشگاه خداوند حاکم قهّار و سلطان عظیم ایستاده است ، و در اینهنگام خداوند او را مورد خطاب و بازخواست قرار داده ، و از جریانها و أعمال گذشتهٔ او پرسش و حساب میخواهد ، گویی که او برای حضور در آن عرصات و مراسم دعوت شده است ، و در میان آن درهم‌گیری و فرورفتگی و گرفتاریها بازخواست میشود .

شرح

حساب نفوس بطریق خودکار از همان زمان عمل صورت میگیرد ، و تمام کردار و گفتار و پنداریکه از انسان سر میزند : مانند نوار ضبط صوت در نفس او ثبت شده ، و چون ماشین‌های محاسبهٔ خودکار جمع و تفریق نموده ، و نتیجه روشن و معلوم میشود .

این عمل همیشه در نوار نفس جریان پیدا کرده و حاصل عمل در هر دقیقه مانند دفترهای دقیق تجارتی معیّن است .

البتّه این جریان در پیشگاه پروردگار متعال همیشه روشن و حاضر بوده ، و خداوند متعال از همهٔ این جزئیّات آگاه و مستحضر است ، و معنی عرضه شدن اعمال به پیشگاه احدیّت همین است - واللّه أعلم - .

و ممکن است حسابی دیگر نیز در قیامت کبری منعقد شود ، و خصوصیّات و جزئیات آن برای ما مجهول است .

و أمّا اهوال و شدائد قیامت : آن هم در دو مورد است ، در قیامت صغری که با مرگ صورت میگیرد - من مات فقد قامت قیامته . و در قیامت کبری که جزئیّات آن نیز برای ما مجهول است .

بهر صورت ، مطالب گذشته ذکر شده به نحو اجمال و کلّی صددرصد قطعی و روشن است ، و متوقّف بروشن شدن جزئیات آنها نیست .

و از مطالبیکه هیچگونه راهی برای علم بآنها نداریم : جزئیات امور مربوط بعالم آخرت است .

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد آه اگر از پس امروز بود فردایی
دل که آیینهٔ شاهی است غباری دارد از خدا میطلبم صحبت روشن رایی
سخن غیر مگو با من معشوقه پرست کز وی و جام میم نیست به‌کس پروایی

متن

قال اللّه تعالی : و اِن کانَ مِثقالَ حَبّة مِن خَرْدل أتَینابِها و کَفٰی بناحاسِبین . و قال بعضُ الائمّة : حاسِبوا أنفسَکم قبلَ أن تُحاسَبوا ، و زِنوا أعمالَکم (بمیزان الحیاء) قبلَ أن توزَنوا . و قال أبوذرّ رحمه اللّه : ذِکرُ الجنّة مَوت و ذِکرُ النار موت ، فواعَجَبالنفس تَحیی (فیاعجبا لمن یَحیی) بعد مَوتین . و رُوِی أنّ یحییبنَ زکریّا علی نبیّنا و آله و علیه السلام کانَ یُفکِّر فی طُول اللّیل فی أمر الجَنّة و النار ، فیُسهِرُ لیلتَه و لا یأخذُه النَوم ، ثمّ یَقول عند الصَباح : اللّهُم أینَ المَفرّ و أینَ المُستَقرّ ! اللهمّ اِلّا الیک (اللهم الیک) .

ترجمه

خداوند متعال در سورهٔ انبیاء آیه ۴۷ - می‌فرماید : و اگر باشد باندازهٔ دانهٔ ارزنی میآوریم آنرا در مقام حساب و بازخواست ، و کافی هستیم ما برای حساب و از جهت حساب .

و یکی از أئمهٔ دین (ع) فرموده است : حساب کنید با نفسهای خودتان و پیوسته محاسبه داشته باشید پیش از آنکه از شما بازخواست حساب کنند ! و اعمال خودتانرا بمیزان حیاء بسنجید پیش از آنکه در مورد سنجش و وزن قرار بگیرید .

و فرموده است ابوذر (رح) : یاد بهشت و توجّه بآن که در حقیقت حالت بهشتی پیدا کردن است ، مرتبه‌ای باشد از مرگ . و همچنین توجّه و یاد کردن دوزخ و با چشم قلب بدوزخ نگریستن و حالت دوزخی پیدا کردن نیز مرتبه‌ای است از مرگ . پس جای عجب است که انسان در میان این دو حالت مرگ ، زندگی ظاهری خود را ادامه داده و زنده است .

و روایت شده است از حالات حضرت یحیی بن زکریّا علیه السلام که : پیوسته در امتداد شبها در پیرامون بهشت و دوزخ تفکّر میکرد ، و تا صبح بیدار بوده و نمیخوابید ، و سپس که بامداد میشد میگفت : پروردگارا کجا است محل فرار کردن و کجا است جای برقرار شدن و اقامت نمودن ؟ خداوندا جایی ندارم مگر بسوی تو .

شرح

منظور از محاسبه و وزن رسیدگی کردن بجریان امر و تحصیل نتیجه و بدست آوردن حاصل و خلاصهٔ امر است .

رسیدگی کردن و حساب و وزن أعمال : عبارتست از بدست آوردن نتیجه آنچه از او سر میزند ، از خیر و شر و صلاح و فساد و طاعت و معصیت ، البتّه در این صورت پیوسته مراقب اصلاح و مواظب جبران کردن نواقص و عیوب و معاصی خود خواهد بود .

و چون کسی در ایّام زندگی دنیوی و پیش از فرا رسیدن مرگ ، أعمال و رفتارش حساب شده و وزن شده و تحت بررسی و کنترل قرار گرفت : از جریان حساب آخرت و از ناراحتی و اضطراب خاطر آنجا محفوظ خواهد بود .

و فرق حساب و وزن اینستکه : حساب در موضوع شماره کردن اعمال خوب و بد است ، یعنی بررسی کردن أعمال از جهت خوب و بد و طاعت و معصیت است . و وزن بررسی کردن از نظر سبکی و سنگینی و وزنهٔ اعمال است .

و برای تشخیص اندازهٔ اعمال : میزان و ترازویی بهتر از حیاء نباشد ، زیرا با توجّه بمقدار حیاء و شرم در صورت عرضهٔ عمل ، اندازهٔ مطلوب بودن و مقدار سنگینی یا سبکی عمل معلوم میشود . و عمل سنگین ومطلوب آنعملیستکه هیچگونه شرم و حیایی برای نشان دادن آن وجود نداشته باشد .

و ضمناً معلوم شود که : تصوّر و تعمّق در بهشت و دوزخ و سایر احوال قیامت ، و به ذهن سپردن آنها : حالت پیدایش پس از مرگ است ، و هر فردی به ملاحظهٔ اعمال و بتناسب رفتار و کردار خود ، بهشتی یا دوزخی است .

و در حقیقت ، خواه و ناخواه : از نظر روحی حالت پس از مرگ را دارد ، و در اینصورت لازمست بخود آمده و از این زندگی ظاهری و موقّتی و عاریتی فریب نخورده ، و خود را برای عالم جاودانی آماده بسازد .

خوش بود گر مَحَک تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد
زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز
تا ترا خود ز میان با که عنایت باشد

نـــاز پـــرورد تَـنعّم نـبرد راه بـه دوست

عـــاشقی شــــيوهٔ رِنـدان بـلاكش بـاشد

متن

البابُ الخامسُ والثمانونَ فی حُسن الظنّ

قال الصادق (ع) : حُسنُ الظنّ من حُسن ايمان المَرْء و سلامةِ صَدره ، و علامتُه أن يَری كلَّ ما نظَر اليه بعَيْن الطهارة والفَضل ، مِن حيثُ رُكِّب فيه و قُذِف فی قلبه ، مِن الحياء و الأمانة والصِيانة والصِدق . قال النبی (ص) : أحسِنوا ظنونَكم بإخوانكم تَغتنِموا بها صَفاء القلب و نَقاء الطبع . و قال أُبَیّ بنُ كعب : اذا رأيتُم أحَد إخوانكم فی خَصْلة تسْتنكرونها منه فتأوَّلوها سبعينَ تأويلا ، فان اطمأنَّتْ قلوبُكم على أحدِها و الّا فلوموا أنفُسَكم ، حيثُ لم تُعذِّروه فی خَصلة يَسترُها عليه سبعون (يسرها عليه سبعين) تاويلاً ، فانتم أولی بالإنكار على أنفسِكم منه .

ترجمه

باب هشتاد و پنجم در حسن ظن است

حضرت صادق (ع) فرموده است : ريشهٔ خوش گمانی ، ايمان محكم و نيكوی مرد ، و سالم بودن سينه و قلب اوست از تاريكی‌ها اخلاق سوء .

علامت آن اينستكه : بهر چيزی كه نظر ميكند با چشم پاک و نظر فضيلت باشد .

و اينحقيقت بخاطر آنستكه : در وجود او صفات و غريزه‌هايی تركيب شده ، و در قلبش خويهای مخصوصی بوديعه گزارده شده است كه : طبيعت و اقتضای آنها

حسن ظنّ پیدا کردنست .

چون صفت حیاء و امانت و صیانت و صدق : زیرا مقتضای حیاء حسن نظر و خوش گمانی ، و شرم پیدا کردن از بدبینی و بدگمانی است . و همچنین امانت داشتن و امن خاطر که برخلاف خیانت و تعدّی بر حقوق دیگران است . و درستی و راستی باطنی نیز خواهان صفا و صمیمیّت بوده و مخالف کردار و گفتار و پندار نادرست باشد ، و همچنین است صفت حفظ و نگهداری خود از معایب و نواقص و نقاط ضعف .

رسول اکرم (ص) فرموده است : دربارهٔ برادران دینی خودتان گمان نیکو داشته باشید تا دلهای شما صفا و طهارت پیدا کند .

و اُبیّ بن کعب گفت : چون یکی از برادران دینی خودتان را در یک حالت ناپسندیده یا بر عملی مکروه دیدید ، تا هفتاد مرتبه رفتار او را تأویل بخوبی و حمل بر معنای مطلوب بکنید ، و اگر بعد از این تأویل باز دلهای شما آرامش پیدا نکرد : البتّه نفس‌های خودتان را ملامت و سرزنش کنید که نتوانستید خصلتی را که از یک فرد مسلمانی دیدید و تا هفتاد مرتبه جای تأویل داشت ، پرده پوشی کرده و او را معذور بدارید ، پس شما با این نفس مضطرب سزاوارتر به ملامت هستید .

شرح

خوش گمانی نتیجهٔ مهذّب بودن دل از صفات رذیله ، و آرایش آن با صفات حمیده است ، و بدون این دو مقدّمه هرگز امکان‌پذیر نیست .

قلبی که صفت بخل یا حسد یا کبر یا عُجب یا علاقه بدنیاو تمایلات نفسانی در آن رسوخ کرده است : چگونه امکان دارد که نسبت بدیگران خوش بین و خیرخواه و

با محبّت بوده ، و خیر و سعادت و نفع و بزرگی آنان را بخواهد .

و همچنین در مقام تحقّق حقیقت خوش‌گمانی و خیرخواهی : لازمست قلب انسان پاک و خاضع و علاقه‌مند بروحانیّت و مؤمن بخدا و باتقوی باشد ، تا براحتی و اختیار بتواند حالت خضوع و تواضع و محبّت پیدا کرده ، و خود را از مشتهیات نفسانی و هوسرانی و خواسته‌های نامطلوب جلوگیری و نگهداری نموده ، و در مقابل بندگان پروردگار متعال خیرخواه و بامحبّت باشد .

از کوزه تراود آنچه در او است - الاناء یَترشّح بمافیه .

در اینصورت است که : قلب انسان بآسانی حاضر نیست اعمال برادر دینی خود و بلکه رفتار فردی از مخلوق خدا را حمل بر فساد کرده ، و تا ممکن است روی اقتضای طبع سلیم و قلب مهذّب خود تأویل بصحّت خواهد کرد .

پس حمل بفساد : در مرتبهٔ اول علامت ضعف و تیرگی دل و آلودگی خاطر خود شخص است ، و باید خود او در مورد ملامت قرار بگیرد .

و عدد هفتاد موضوعیّتی ندارد ، و مقصود ذکر عدد کثیر است .

ما نگوییم بد و میل بناحق نکنیم
جامهٔ کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم
عیب درویش و توانگر بکم و بیش بد است
کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم
گر بدی گفت حسودیّ و رفیقی رنجید
گو تو خوش باش که ما گوش به احمق نکنیم
حافظ ار خصم خطا گفت نگیریم بر او
ور به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم

متن

أوحَى اللّهُ تباركَ و تعالى الى داودَ عليه السلام : ذَكِّر عِبادى مِن آلائى (آلائى) و نَعمائى ، فانّهم لم يَروا مِنّى الا الحَسَنَ الجَميل . لِئلّا يَظنّوا فى الباقِى الّا مِثلَ الّذى سَلَف مِنّى اليهم . و حُسنُ الظنّ يَدعوا لى حُسن العِبادة . والمَغرورُ يتمادَى فى المَعصية و يَتمنّى المَغفرةَ . و لايكون مُحسِنُ (يحسن ، حسن) الظنّ فى خَلق اللّه الا المُطيعُ له يَرجو ثوابَه و يَخاف عقابَه . قال رسولُ اللّه (ص) يَحكى عن ربّه : أنا عندَ حُسن ظنِّ عبدى بى ، يا محمّد فمن زاغَ عن وَفاء حقيقة موجِباتِ ظنِّه بربّه : فقد أعظَم الحجّةَ على نفسِه ، و كان مِن المَخدو عين فى أَسْرِ هواه .

ترجمه

وحی کرد خداوند متعال بحضرت داود نبیّ علیه السلام که : تذکّر بده بندگان مرا از نعمتهای ظاهری و باطنی من که شامل حال آنهاست ، زیرا آنان در طول زندگی خودشان چیزی غیر از احسان و نیکویی از من ندیده‌اند ، تا برای آینده و جهان دیگر نیز چیزیرا غیر از احسان و خوبی از جانب من منتظر نباشند .

و حسن ظنّ داشتن به پروردگار متعال مقتضی آنستکه : انسان در مقابل احسان و نعمت‌های او بیشتر سپاسگزاری و عبادت کند .

و مقتضای فریب خوردن از نفس و مغرور شدن بخود آنستکه : انسان از پروردگار منعم خود غفلت کرده ، و از عصیان و خلاف او خودداری ننموده ، و در عین حال توقّع آمرزش و رحمت و مغفرت او را داشته باشد . البتّه اینمعنی از مفهوم حسن ظن داشتن بیرون است .

زیرا حسن ظنّ دارنده آن کسی است که : خود را در مقابل انتظار و توقّع و امید احسان و نیکویی و نعمت و رحمت حقّ ، بـه اطـاعت او و انـجام وظـائف بـندگی و سپاسگزاری وابدارد ، و در عین حالیکه حسن ظنّ دارد : پیوسته از عـذاب و قـهر الهی و از عصیان و خلاف ترسناک است .

حضرت رسول اکرم (ص) از قول پروردگار متعال حکایت میکند که : من همراه حسن ظنّ بندهٔ خود هستم که دربارهٔ من دارد ، و مطابق گمان نیکوی او با او عمل میکنم ، و هرگاه کسی بمقتضای حسن ظنّ خود عمل نکرده ، و از وفا کردن بلوازم گمان خود کوتاهی نمود : هر آینه بر ضرر خود قدم برداشته ، و برخـلاف دعـوی و اظهار خود سلوک کرده ، و حجّت و دلیل بر ضرر او قائم شده ، و از جمله افـرادی خواهد بود که فریب خورده و پیروی هوی و غفلت و هوس نمودهاند .

شرح

باید توجّه داشت که : نبودن حسن ظنّ اگر تنها نبود آن باشد : علامت غفلت و جهالت و توقّف و نبود معرفت است . و اگر موجب ثبوت طـرف مـقابل آن ، یـعنی سوءظنّ باشد ، مستلزم کفر و عناد و خلاف خواهد بود .

پس حسن ظنّ نداشتن ، گذشته از اینکه علامت کدورت خاطر و آلودگی دل و تیرگی باطن است : نشانهٔ معرفت نداشتن به صـفات جـمیله و خـویهای حـمیده و مقام جلال و جمال و عظمت پروردگار متعال است .

و شخصیکه سوءظن پیدا میکند : با انکار مقامات عظمت و اوصاف برجسـته و نورانی پروردگار جهان ، ظهورات رحمت و مغفرت و تجلّیات نعمت و لطف و احسان او را نیز ندیده گرفته ، و آثار جود و کرم و رحمانیّت و عطوفت او را نیز انکـار و ردّ

میکند .

و اما لوازم و آثار حسن ظنّ : عبارتست از حصول اطمینان و اعتماد و توکّل و رضا و تفویض و ایمان و صبر و سایر آثار ایمانی .

تو مگو ما را بدان شه یار نیست   با کریمان کارها دشوار نیست
بعد نومیدی بسی امیدها است   از پس ظلمت بسی خورشیدها است

حسن ظنّ است و امید حق تو را   که تو را گوید به هر دم بر ترا

متن

الباب السادسُ والثَمانون فی التَفویض

قال الصادق (ع) : المُفوِّضُ أمرَه الی اللّه تعالی فی راحة الأبَد والعیش الدائم الرَغَد ، والمَفوِّضُ حقّا هو العالی عَن کلّ هِمّة دون اللّه تعالی ، کما قال أمیرُ المؤمنین (ع) :

رضیتُ بما قسَّم اللّـهُ لی   و فوَّضتُ أمری الی خالِقی
کما أحسَنَ اللّهُ فیما مَضی   کذلک یُحسنُ فیما بَقِی

و قال اللّه عزّوجلّ فی مُؤمن آلِ فرعون : و أُفوِّضُ أمری اِلی اللّه اِنّ اللّه بَصیر بالعِباد ، فَوقیه اللّهُ سَیِّئات ما مَکروا و حاقَ بآلِ فرعونَ سوءُ العذاب .

ترجمه

باب هشتاد و ششم در تفویض است

حضرت صادق (ع) فرموده است : کسی که او وا میگذارد امور خود را به پروردگار متعال ، در آسایش همیشگی و زندگی و معیشت دائمی و فراوان و وسیعی قرار خواهد گرفت .

و تفویض کننده از روی حقیقت : آن کسی است که قصد و همّت او از همهٔ مطالب و مقاصدیکه غیر خداست ، بالاتر و بلندتر باشد ، و در راه خدا و برای او از تمام امور و موضوعات صرف نظر کند .

چنان که حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرموده است :

راضی شدم بآنچه قسمت کرده است مرا خداوند و واگذاشتم امور خـودم را بـه آفریننده‌ام .

چنانکه احسان کرده است مرا در گذشته ، هـمچنین احسـان مـیکند در زمـان آینده .

و خداوند متعال دربارهٔ مؤمن آل فرعون که حبیب نـجّار بـود فـرموده است : و تفویض میکنم امور خود را بسوی پروردگار مـتعال و او بـیناست بـر بـندگان ، پس نگهداری کرد از مکر و حیله‌های سوء آنها ، و رسید به آل فرعون و پیروان او عذاب سخت .

شرح

تفویض ، واگذار کردن امور خود است به پروردگار متعال ، و منظور از امور : آن موضوعاتیستکه خارج از اختیار انسان بوده ، و برای او پـیش آمـد مـیکند ، خـواه حوادث آسمانی باشد یا زمینی .

و امّا تکالیف لازم و وظائف معیّن شده ، خـواه الهـی بـاشد ، یـا اجـتماعی ، یـا مربوط بتأمین زندگی : آنها خارج از مورد این عنوان است .

و حقّ تفویض هنگامی صورت میگیرد که : انسان با چشم دل خدای جـهان را عالم و محیط و قادر و مهربان ببیند ، یعنی این معرفت توحیدی مشاهدةً برای او حاصل شود ، نه از راه تصوّر علمی و برهان و استدلال معمولی .

پـــای اســـتدلالیان چـــوبین بــود   پای چوبین سخت بی تمکین بود

و چون سالک راه توحید باین مقام نائل شد : قـهراً در مـقابل شـهود عـظمت و

جلال و جمال حق تعالی و تبارک ، از خواسته‌های خود خالی شده ، و چنان خود را ضعیف و فقیر و محتاج و عاجز و محدود و بی اختیار می‌بیند که : جریان امور خود را از هر جهت دنیوی و اخروی بخداوند عزیز وا میگذارد .

و کمال مرتبهٔ تفویض آنستکه : انسان چنان غرق وحدت و فنای عظمت و محو نور حقیقت گردد که از خود بی خبر و غافل شود ، و بجز او چیزی مشاهده نکند ، و هر چه دارد در راه جلوهٔ جمال و جلال از دست بدهد ، و چیزی برای خود نخواهد .

شور شراب عشق تو آن نفسم رود ز سر
کاین سر پرهوس شود خاکِ در سرای تو
شاه نشین چشم من تکیه گه خیال تست
جای دعا است شاه من بی تو مباد جای تو

در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید
زانکه آنجا جمله اعضاء چشم باید بود و گوش

متن

والتفویضُ خَمسةُ أحرُف : لِکلِّ حَرْف منها حُکمٌ ، فمَن أتَی بأحکامِه فقد أتَی به ، التاءُ – مِن تَرْک (ترکه) التَدبیرِ فی الدنیا . و الفاءُ – مِن فَناءِ کلِّ هِمّة غیر اللّه . والواوُ – مِن وَفاء العَهد و تَصدیقِ الوَعد . و الیاءُ – الیأسُ مِن نفسِک والیقینُ بربّک . والضاد – مِن الضَمیر الصافی لِلّه و الضرورةِ الیه . والمُفوِّض لا یُصبِحُ الا سالِماً من جَمیع الآفات ، و لا یُمسی الا مُعافاً بدینه (فی بدنه) .

ترجمه

و تفویض مرکّب از پنج حروف است ، و از برای هر حرفی از آنها دلالت و حکمی هست ، و هرگاه کسی باقتضای دلالت این حروف ، عمل کند : هر آینه حقیقت تفویض را بجا آورده است .

تاء - دلالت دارد به ترک کردن تدبیرات برای جریانات و پیش آمدهای دنیوی و واگذاردن آنها به تقدیرات الهی .

فاء - اشاره است به فانی شدن هرگونه قصد و اهتمام در اموری که وجهۀ الهی ندارد ، برای خداوند متعال و در مقابل او .

واو - دلالت می‌کند به وفا کردن و اجرای وعد و پیمانی که در میان خود و پروردگار متعال برقرار نموده است .

یاء - دلالت می‌کند بر یأس از آنچه در تحت قدرت خود یا در زیر دست مردم دیگر است ، و یقین و اطمینان به پروردگار جهان .

ضاد - دلالت می‌کند بر ضمیر و باطن صاف و پاک ، و ضرورت و احتیاج و توجّه کامل به سوی خداوند متعال .

و کسی که تفویض کرد امور خود را به خداوند : پیوسته صبح می‌کند در حالتی که از هرگونه آفات و ابتلائات محفوظ است ، و شام می‌کند با عافیت و سلامتی در جهات دینی و روحی .

شرح

دلالت الفاظ بمعانی اگر صددرصد ذاتی نباشد ، از تمام جهات هم بی تناسب نیست ، و بطور مسلّم در میان حروف و کلمات و صیغ ، با معانی و مفاهیم مناسبتی موجود است .

و اینمعانی و اشارات که گفته شد : با حقیقت مفهوم تفویض که گفتیم تناسب کامل دارد : زیرا وفا کردن به پیمان تکوینی عبودیّت و عمل بمقتضای حقیقت بندگی ، و ترک ماسوای حقّ تعالی و اعراض و انصراف و انقطاع از آنها ، با دل پاک و ضمیر خالص و توجّه کامل و صمیمی ، و فانی شدن در مقابل عظمت و جلال و جمال حقّ عزیز : همان تفویضی است که در بیان مفهوم حقیقی آن اشاره نمودیم .

و از آثار ظاهری تفویض : سالم بودن و عافیت داشتن است ، زیرا پس از تفویض کردن فعّالیّت بیجای و اضطراب خاطر و نگرانیهای گوناگون و انتظارات و آمال و تمایلات برخلاف و ناراحتیهای حاصل از حوادث و افکار مختلف ، همه برطرف شده ، و موجب سلامتی فکر و قلب و بدن و عافیت روح و دین خواهد بود .

گذشته از آنکه خداوند متعال با بهترین نحو و نیکوترین نقشه و طبق خیر و صلاح کامل ، امور و معاش معاد او را اداره خواهد کرد .

گر نثار قدم یار گرامی نکنم　　گوهر جان به چه کار دگرم باز آید
خواهم اندر عقبش رفت بیاران عزیز　　شخصم ار باز نیاید خبرم باز آید
آنکه تاج سر من خاک کف پایش بود　　از خدا می‌طلبم تا بسرم باز آید

متن

البابُ السابعُ والثَمانونَ فی الیقین

قال الصادق (ع) : الیقینُ یوصِلُ العبدَ الی کلّ حال سَنِیّ و مَـقام عَـجیب ، کذلک أخبرَ رسولُ اللّه (ص) عن عِظَم شأن الیقین حین ذُکِر عندَه أنّ عیسی (بن مریم) علیه السلام کان یَمشی علی الماء ، فقال : لَو ازدادَ یقینُه لمَشی علی الهواء (فی الهواء) فدلَّ بهذا علی أنّ (رُتَب الأنبیاء) مع جلالة مَحلّهم مِن اللّه کانت تَتفاضل (کان تفاضلهم) علی حقیقة (عن حقیقة) الیقین لا غیرُ ، و لا نِهایة بزیادة (لزیادة) الیقین علی الأبد (الی الابد) . والمؤمنونَ أیضاً مُتفاوِتون فـی قـوّة الیقین و ضَعفه ، فمَن قَوِی منهم یقینُه : فعلامتُه التبرّی من الحَول والقوّة الا باللّه ، والاستقامةُ علی أمراللّه ، و عبادتِه ظاهراً و باطناً ، قد استوَتْ عنده حالتا العدم والوجود والزیادة والنقصان والمدح و الذمّ والعزّ و الذلّ ، لانه یَری کلَّها من عین واحدة .

ترجمه

باب هشتاد و هفتم در یقین است

حضرت صادق (ع) فرموده است : صفت یقین داشتن آدمیرا به هر حال بلند و بالا و مقام شگفت آوری میرساند .

همچنین رسول اکرم (ص) هنگامیکه از حالات حضرت عیسی (ع) و از روی

آب راه رفتن او مذاکره میشد ، در مقام عظمت مرتبهٔ یقین فرمود : هرگاه یقین او از اینمرتبه نیز بالاتر میشد ، روی هوا راه میرفت .

از این کلام شریف استفاده میشود که : مراتب و مقامات حضرات انبیاء (ع) با جلالت و بزرگواری هر یک از آنان ، بوسیله تنها صفت یقین نسبت بهمدیگر برتری و فضیلت پیدا میکنند .

و باید متوجّه شد که : مراتب یقین و درجات آن بیشمار است ، و افراد مؤمن و اولیاء خداوند متعال نسبت به این صفت و از جهت دارا بودن باین حقیقت مختلف و متفاوت میشوند .

پس کسیکه یقین او در مرتبهٔ عالیتر بوده ، و این صفت در قلب او قویتر باشد : اثر و علامت او اینستکه : حول و قوّتی در مقابل قدرت و اراده و عظمت پروردگار متعال برای خود قائل نشود - لاحول و لاقوّة الّا باللّه العلیّ العظیم - و روی وظائف بندگی و در انجام اوامر الهی پیوسته کوشا و مستقیم باشد ، و از ظاهر و باطن و در علانیه و خفاء : عبادت و اطاعت خداوند متعال را بجا آورد ، و حالات بود و نبود و زیادتی و کمی و مدح و ذمّ و عزّت و ذلّت در نظر او برابر و یکسان گردد ، زیرا همهٔ این حالات مختلف از مبدء واحد و از یک سرچشمه سرازیر و جریان پیدا میکند .

شرح

یقین پیدا کردن در اثر احساس با حواسّ ظاهری یا باطنی حاصل میشود، و درجات احساس متفاوت است .

گاهی انسان آثار و علائم چیزیرا میبیند و یا چیزی را از دور مشاهده میکند و برای او حالت ظنّ و گمان حاصل میشود ، و چون نزدیکتر شد و در اثر رفع موانع

بهتر در مورد احساس قوّهٔ باصره قرار گرفت : حالت یقین پیدا میکند ولی باز احتمال خلافی داده میشود . و اگر کاملا نزدیک شده و فاصله بکلّی منتفی گشت ، بطوریکه با قوّهٔ لامسه نیز برای اطمینان بیشتر امکان لمس موجود بود : یقین او قطعی شده و هرگز احتمال دیگری داده نخواهد شد . و اگر اضافه بر احساس قوای ظاهری تن ، با ادراک باطنی و با نیروی قوّهٔ روحی و عقلی نیز مشاهده و درک شد : یقین شهودی و قطعی در مرتبهٔ اعلا حاصل خواهد شد .

یقین و علم و اطمینان انسان نسبت بمعارف الهی و حقایق اسماء و صفات ربوبی نیز دارای همین مراتب چهارگانه بوده ، و در هر مرتبه آثار و احکام مخصوص و علائم و شواهد معینی دیده خواهد شد .

مثلاً درباره هستی و نور مطلق پروردگار متعال : در ابتدا بوسیلهٔ دلیل و برهان و از آثار و علائم ، اثبات وجود حضرت باری تعالی شده ، و در نتیجه ظنّ حاصل میشود .

در مرتبهٔ دوم : با بودن موانع از حجب ظلمانی باطنی ، و بیاری برهان و ایمان ، بطور اجمال احساس نور مطلق و ارتباط روحانی مختصری پیدا میشود ، و این مرتبه را بنام علم الیقین اسم میبرند .

در مرتبه سوم : موانع و حجب را تزکیه و دل را تهذیب کرده ، و با صفا و طهارت دل ارتباط با عالم نور پیدا شده ، و ادراک جهان نور و توجه کامل بدون حجب به پروردگار جهان میشود ، و این مرتبه را بنام عین الیقین اسم میبرند .

در مرتبه چهارم : دل انسان چنان غرق نور و محو دیدار و فانی در عظمت مطلق حقّ تعالی میشود که از خود غافل و وجود خود را نمی‌بیند ، و این مرتبه را به نام حقّ الیقین اسم میبرند .

و همچنین است مراتب یقین نسبت به احاطه داشتن و علم و دانایی و بصیر بودن و سمیع بودن و قدرت و توانایی و اراده و مشیّت و عطوفت و رحمانیّت و رحیمیّت و مالکیّت و حکومت و احدیّت و صمدیّت و حی و قیّوم بودن و نفوذ و عزّت و غنا ، و صفات دیگر پروردگار عزیز متعال که علم بحقیقت آنها در چهار مرتبه تصور میشود .

و بطور کلّی ، معرفت دربارهٔ هر صفت و اسمی که از اسماء و صفات الهی است ، اگر به مرتبهٔ کامل و حق الیقینی باشد : می‌باید از راه شهود و معاینه قلب ، و بطریق فنای خود و همهٔ موجودات جهان صورت بگیرد ، و تا با چشم شهودی دل تمام عالم را در مقابل آن اسم و صفت فانی و محو و نابود نبیند : اینمرتبه از معرفت برای او حاصل نخواهد شد .

و چون خداوند عزیز متعال را معاینةً و شهوداً حاضر و محیط و ناظر و قیّوم و مالک و سلطان دیده ، و خود و بلکه همهٔ موجودات جهان را در تحت نظر و احاطه و سلطنت و قیّومیّت او محو و فانی دید : قهراً و بی اختیار پیوسته در مقام عبودیّت و بندگی و اطاعت بوده ، و سراپا تسلیم و مطیع و خاضع شده و هیچگونه حول و قوّتی از غیر او نخواهد دید .

و در اینجاست که : حقیقت - لا حولَ و لا قوةَ الا باللّه العلیّ العظیم - را کما هو حقّهُ مشاهده خواهد کرد ، یعنی هیچگونه تحوّل در حالات مختلف جهان و موجودات و هیچگونه ظهور نیرو و قدرتی پدید نشود مگر از او و بسبب او و هیچ موجودی را حول و قوّتی از خود نیست .

ولی در میان شنیدن و تصوّر کردن با دیدن شهودی : هزاران فرسنگ فاصله باشد ، و آثار هر یک نیز همینطور متفاوت است .

البته این مقام شهودی : بی توجّه و افاضه و لطف و اعطاء و تفهیم و ارائه خداوند متعال صورت نمیگیرد ، و وظیفهٔ بنده تنها انجام وظائف عبودیّت و اطاعت و تهذیب نفس و خلوص نیّت است .

و أما کلام رسول اکرم (ص) - لَو ازدادَ یقینُه لَمشی علی الهواء : برای آنستکه چون یقین بمرحله کمال رسیده ، و خود و بیگانه همه از میان برداشته شد : نور الهی و حقیقت هستی جلوه گر شده و حکومت و سلطنت و فرمان تن در زیر دست توانای او واقع میشود .

در این مقام : حکم و فرمان از او است ، و اراده و مشیّت بخواست او است ، و قدرت و توانایی از او است ، بنده بمقام عبودیّت رسیده است ، و ضعف و ناتوانی و مسکنت و فقر و ناچیزی و ذلّت خود را فهمیده است .

البته برای این مقام نیز : مراحل و درجات بیشماریست ، زیرا کمال نامحدود است ، و مراحل یقین و حقیقت نامتناهی ، زیرا سیر بسوی خداوند متعال ملیونها ملیون و بیش از شماره و حدّ مرحله دارد ، و شمارهٔ منازل مطابق نامحدود و غیرمتناهی بودن ذات و صفات پروردگار متعال است .

در این مراحل است که : انبیاء و مرسلین و أولیاء و أصفیاء و کمّلین و أوصیاء منتخبین سیر میکنند ، و در میان آنان درجات متفاوت و مراتب مختلف پیدا میشود .

و به طور کلّی : سالکین در این مرحله از خودبینی و خواهش نفس و عرض وجود و آمال و لذائذ دنیوی و زندگی مادی گذشته‌اند .

روی بنما و مرا گو که ز جان دل برگیر
پیش شمع آتش پروانه به جان گو درگیر

در لب تشـــنهٔ مـــا بـین و مـدار آب دریـغ
بـر سر کشـتهٔ خـویش آی وز خـاکش درگـیر
دوست گو یار شو و هر دو جهان دشمن بـاش
بـخت گـو پشت مکـن روی زمـین لشگـر گـیر

متن

و مَن ضَعُفَ یقینُه تعلَّق بالأسباب ، و رَخَّص لنفسه بذلک ، و اتَّبع العادات و أقاویلَ الناس بغیر حقیقة ، والسعیَ فی أمر (امور) الدنیا و جمعِها و امساکها ، یُقرّ (مُقرّاً) باللسان انّه لامانعَ و لا مُعطِی الا اللّه ، و أن العـبد لا یُـصیب الا مارُزق و قُسم له ، والجُهد لا یَزید فی الرزق ، و یُنکِر ذلک بفعله و قلبه ، قال اللّه تعالی – یَقولون بأفواههم ما لیسَ فی قلوبهم و اللّه أعلمُ بما یَکتمون ، و انّما عَطفَ اللّه تعالی لعباده حیث أذن لهم فی الکسب والحرکات فی باب العیش ما لمیَتعدّوا حدودَه و لا یترکوا فرائضَه و سُنَن نبیّه فی جمیع حرکاتِهم ، و لایَعدلوا عن مَحجّة (حجة ، محجة) التوکل ، و لا یَقِفوا (و لا یقعوا) فی میدان الحرص .

ترجمه

و کسیکه یقین او ضعیف و سست باشد : در جریان زندگی خود پیوسته متوجّه بوسائل و اسباب شده ، و تمسّک و توسّل بآنها پیدا میکند . و اینمعنی را نزد خود جایز و صحیح تصوّر نموده ، و برخلاف اخلاص و توحید نمیداند .
و هم در امور زندگی خود بدون دقّت و تحقیق حقّ ، از رسـوم و عـادات مـردم پیروی کرده ، و گفتار و اقوال دیگران را معتبر میشمارد .

و باز در امور مربوط بزندگی مادّی دنیوی : کمال کوشش و سعی بلیغ نموده ، و در جمع دنیا و نگهداری و امساک آن اهتمام خواهد داشت .

او اظهار میکند که : مانع و معطی و دهنده و گیرنده‌ای بجز پروردگار متعال نیست ، و هر بنده‌ای نمیرسد مگر بآنچه روزی و قسمت و نصیب او باشد ، و بزبان میگوید که : سعی و کوشش اثری در تغییر مقدّرات و در زیادی قسمت ندارد .

ولی از لحاظ عمل و از باطن و قلب خود مخالف این اظهار و گفتار است ، چنانکه خداوند متعال میفرماید : با زبانهای خود اظهار میکنند آنچه را که در قلوب و دلهای آنان نیست ، و خداوند عالم است بآنچه میپوشانند .

و خداوند متعال از باب عطوفت و مهربانی بر بندگان خود ، اذن داده است آنانرا که در تأمین معیشت و برای زندگی مادی خود ، اشتغال به کسب و کار پیدا کرده ، و فعالیت و کوشش کنند .

البته بشرط آنکه : از حدود معیّن و احکام و فرائض و سنن دینی تجاوز نکرده ، و در تمام حرکات و اعمال و مجاری کسب و کار خود رضای پروردگار متعال را منظور داشته ، و در امور جاری باو توکّل نموده ، و از محیط طمع و حرص بدنیا به پرهیزند .

شرح

آری کسیکه نسبت بوجود پروردگار متعال و صفات عالیهٔ او بآنطوریکه باید عقیده و یقین پیدا نکرده ، و هنوز صددرصد باور و اطمینان ننموده است که : عزّت او را است و از او است ، غنی و بی نیازی او را است و از او است ، رحمت و رحمانیّت او را است ، و از او است ، بزرگی و عظمت و جلال او را است و از او است ، حیاة و

صحّت و خوشی و سلامتی او را است ، و از ا او است ، أمن و اطمینان و ثبات او را است و از او است ، علم و دانش و معرفت و فضیلت و نور و هدایت او را است و از او است ، او حیّ و قیّوم و ازلیّ و ابدیّ و عالم و قادر و رازق و مُرید و مالک و مُعطی و عزیز و حکیم و هادی و حافظ و حلیم و غفور و محیط و حاضر و مسبِّب است - **مالکَ الملک تؤتی الملکَ مَن تشاء و تَنزع الملکَ ممن تشاء و تُعزّ مَن تَشاء و تُذلّ من تَشاء بیدک الخَیرُ انّک علی کلّ شیء قدیر .**

پس چنین فردی چگونه میتواند دل از اسباب و وسائل ظاهری برکند ، و چشم از رسوم و عادات متداول بپوشد ، و علاقه از ظواهر فریبنده دنیا و از مال و منال و ملک و اسم و عنوان بردارد ، و بر اقوال و اظهارات و سخنان مردم بی اعتناء باشد ، و دل بر کسی بندد که هنوز ایمان و یقین کامل باو پیدا نکرده است .

ضمناً معلوم شد که : چون کسی در جستجوی اسباب و وسائل عادی بوده ، و متوسّل بامور مادّی شده ، و در پی تحصیل مقدّمات زندگی دنیوی میباشد : از مقام یقین و ایمان کامل بی‌بهره بوده ، و از جهان حقیقت بیخبر است .

آری تحصیل امور مادّی برای ادامهٔ زندگی لازم و از وظائف هر فردی است ، بشرط آنکه از باب انجام وظیفهٔ بندگی و در راه سیر الهی و به نیّت اطاعت امر خداوندی و عبادت باشد .

و أمّا معنای عطف و اذن خداوند متعال برای کسب معاش : همینطوریکه پروردگار متعال در موضوع وظائف عبودیّت و دربارهٔ خصوصیّات طاعت و عبادت ، دستورها و تکالیف و احکامی صادر فرموده ، و فرائض و مستحبّات و مکروه و حرامی برای بندگان خود مقرّر و معیّن نموده است : در موضوع تأمین معاش و ادامهٔ زندگی دنیوی نیز دستورها و قوانینی مقرّر فرموده است .

البتّه در تمام مراحل انجام این مقرّرات مربوط بزندگی مادّی : میباید کمال توجّه بانجام وظیفه و اطاعت فرمان و عمل بحکم الهی بوده ، وکوچکترین تعدّی و تجاوز از امر ، یا نیّت و قصدی برخلاف اخلاص صورت نگیرد .

از اینجاست که : کسب و تجارت و صنعت و تأمین معاش در صورتیکه به نیّت اطاعت امر الهی و بقصد انجام وظیفه و طبق شرائط مقرّر و احکام معیّن صورت گرفت : از جمله عبادات و طاعات شمرده خواهد شد .

پس هیچگونه تخالفی مابین این اعمال و مرحلهٔ یقین و ایمان نخواهد بود ، و شخصیکه ایمان و یقین دارد ، عبادت میکند و انجام وظیفهٔ مقرّر را بجا میآورد ، و در عین حال متوجّه است که نتائج و آثار ظاهری و معنوی از او است ، و توفیق و تأیید از او است ، و حَول و قوّت از او است ، و عزت و سلامتی و شوکت و خیر و سعادت ظاهری و باطنی از او است ، دنیا و هرچه در او است از او است ، و آخرت و هرچه در او است از او است .

زانکه او داند که عالم مو بمو — هست اندر قبضهٔ سلطان او
بیقضا و بیرضایش یکنفس — بر نیاید از گلوی هیچکس
چونکه بنده در رضایش محو شد — هیچ چیزی را نخواهد بهر خود

متن

فأمّا اذا نَسُوا ذلک و ارتَبطوا بخلاف ما حدَّلهم کانوا من الهالِکین الذین لیسَ معهم فی الحاصِل الّا الدَعاوی الکاذِبة . و کلّ مُکتسِب لایکون متوکّلا فلایَستجلبُ مِن کسبه الی نفسه الّا حَراماً و شُبهة ، و علامتُه أن یُؤثر ما یَحصل من کسبه و یجوعَ و یُنفقَ فی سبیل الدین و لا یُمسِکَ ، والمأذونُ بالکسب مَن

كان بنفسه مكتسِباً (متكسّباً) و بقلبه متوكِّلا ، و ان كثُر المالُ عنده قام فيه كالأمين عالماً بأنّ كَوْنَ (بأن يكون) ذلک عنده (ذلک المال) و فوته سواء ، ان أمسَک أمسَک لِلّه و ان أنفَق أنفَق فيما أمرَه اللّه عزّوجلّ ، و يكون منعُه و اعطاؤُه فى اللّه .

ترجمه

و أما چون فراموش کردند این برنامه را و برخلاف وظائف و حدود معیّن خود رفتار نموده ، و در مسیر مخالف حرکت کردند : البته از گروه هالیکن قرار گرفته ، و در زمرهٔ کسانی خواهند بود که بجز دعویهای دروغین چیزی بدست ندارند .

و هر تجارت کننده‌ای که در جریان تجارت و کسب خود ، توکّل به پروردگار متعال پیدا نکرده و در مقابل دستورها و اوامر و احکام الهی مطیع و خاضع نگشت : بجز مال حرام و اندوختهٔ شبهه‌ناک برای او باقی نخواهد ماند .

و علامت توکّل در مقام تجارت آنکه : در بذل مال و انفاق بدیگران کمترین امساک و خودداری نداشته ، و بلکه دیگران را در موارد لازم بخود مقدّم داشته ، و هیچگونه از انفاق اموالیکه بدست او است ناراحتی پیدا نکند .

پس کسی که در مقام حقیقت و از جانب پروردگار متعال مجاز در کسب و تجارت است که : به نیروهای بدنی برای به دست آوردن منافع و استفاده‌های مادّی فعالیّت کند ، و از قلب با کمال توجّه و خضوع و خلوص ، امور خود را در جریان معاملات و تجارت خود بخدای خویش که بینا و توانا و مهربان است ، واگذارد .

و چون دارایی و ثروت او بسیار شد : خود را چون آدم أمین و امانتداری بیند ، و طبق صلاح و رضای صاحب حقیقی مال در آن اموال تصرّف کند ، و باقی بودن و از

بین رفتن آن اموال در نظر او یکسان گشته ، و در دست و در تصرّف او بودن با تصرّف دیگران که روی جریان صحیح و مشروع پیش آمد کند ، تفاوتی نداشته باشد .

پس در چنین حال : انفاق و بذل او برای خدا است ، و امساک و منع او نیز به نیت پاک و قصد الهی است ، و در نتیجه : هرگونه تصرّفات او از منع یا اعطاء و بخشش همه طبق برنامهٔ الهی و در راه او خواهد بود .

شرح

روشن شد که توکّل به پروردگار متعال از آثار و علائم یقین پیدا کردن است ، و از آثار و لوازم توکّل واگذاشتن امور به پروردگار جهان : اینستکه خواسته‌های خویش و تمایلات نفسانی و علاقه‌های شخصی را کنار گذاشته ، و در تمام امور و مخصوصاً در جریان کسب و تجارت و تحصیل منافع مادّی و در مصارف آنها : مقدّم داشتن نظر و رضای خداوند عزیز است .

آری اگر انسان دربارهٔ جریان اموری از خود ، وکیلی انتخاب و تعیین کرده ، و خیر و صلاح خود را در این مورد بنظر و تصویب او تفویض نمود : هرگز برخلاف حکم و رأی او اقدام و عملی انجام نداده ، و کوچکترین تخلّف و تمرّدی در مقابل برنامهٔ معیّن او از خود نشان نخواهد داد .

زنده آن باشد که از خود رسته شد — در وجود زنده‌ای پیوسته شد
چیست پیوستن باو دل باختن — خویشرا در پای او انداختن
دست از تدبیر خود برداشتن — اختیار خود باو بگذاشتن
گر همیخواهی حیات خوشگوار — اختیار خود برو با او گذار

متن

الباب الثامنُ والثَمانون فی الخَوف والرجاء

قال الصادق (ع) : الخوف رقیبُ القلب و الرجاءُ شفیع النفس ، و مَن کان باللّه عارفاً کان مِن اللّه خائفا ، و هما جَناحا الایمان یَطیر بهما العبدُ المُحقِّق الی رِضوان اللّه تعالی . و عینا عقلِه یُبصر بهما الی وعداللّه و وعیده . والخوفُ طالع عدلِ اللّه باتّقاء وعیده (وعد اللّه و ناهی وعیده) ، والرجاءُ داعی فضلِ اللّه ، و هو یُحیی القلبَ ، والخوفُ یُمیت النفسَ . قال رسول اللّه (ص) (النبیّ ص) : المؤمن بین خوفین خوفِ مامضی و خوفِ مابقی . و بموت النفس تکون حیوةُ القلب ، و بحیوة القلب البلوغُ الی الاستقامة . و مَن عبداللّه علی میزان الخوف و الرجاء لایَضلّ و یَصلُ الی مَأموله .

ترجمه

باب هشتاد و هشتم در خوف و رجاء است

حضرت صادق (ع) فرمود : خوف مراقب و مواظب و محافظ دل است ، و دلرا از موارد خطر و ضرر و از اعمال سوء و ناپسند نگهداری میکند .

و رجاء و امیدواری بخداوند مهربان بخشاینده شفاعت کنندۀ نفس انسانی بوده ، و او را بسوی پروردگار متعال و رحمت و لطف و فضل او قرین و نزدیک کرده ، و مشمول احسان و رحمت الهی قرار میدهد .

و خوف نتیجهٔ معرفت است ، و بهر مقداریکه معرفت و شناسایی حقّ متعال محقّق گشت : ترس از مؤاخذه و بیم از خلاف و عصیان او نیز بیشتر خواهد بود .

و خوف و رجاء دو بال ایمان باشند ، و بنده‌ای که در راه تحقیق و تثبیت مقام روحانی است ، بسیاری و نیروی این دو بال حرکت کرده و در منزل رضوان و خوشنودی پروردگار عزیز برقرار میشود .

و هم چنین خوف و رجاء دو چشم عقل انسانند ، و بوسیلهٔ آنها نظر میکند بسوی وعده‌ها و وعیدهای الهی ، زیرا خوف آدمی را بشاهراه عدالت و امن و اطمینان سوق داده ، و از موارد وعید و نهی الهی و ضرر و گرفتاری دور میکند .

و رجاء انسانرا بسوی فضل و کرم و لطف پروردگار متعال دعوت کرده ، و دلرا نور و حیات روحانی می‌بخشد . چنانکه خوف نفسانیّت را بتدریج از میان برده و خودستایی و خودخواهی و پیروی نفس را میمیراند .

پیغمبر اکرم (ص) فرموده است : شخص مؤمن در میان دو خوف قرار گرفته است ، ترس و وحشت از اعمال گذشته و سوابق امور خود ، و ترس از آنچه در پیشروی او و در جریان امور آیندهٔ او میباشد .

و باید توجّه داشت که : جنبهٔ نفسانی آدمی در جبههٔ مخالف قلب و روح انسانی قرار میگیرد ، و هر چه یکطرف ضعیفتر گشت : طرف دیگر نیرومندتر و قویتر گشته ، و در صورتیکه یکی نابود و فانی شد : دیگری زنده و ابدی خواهد شد .

و چون قلب انسان حیاة روحانی و نورانیّت حقیقی پیدا کرد : انسان بمقام استقامت نائل شده ، و در مسیر حق الهی پابرجا خواهد شد .

پس اگر کسی روی میزان خوف و رجاء و با این دو بال حرکت کرد : هرگز از صراط مستقیم و از راه حقّ و عدل و صواب منحرف نگشته ، و توفیق وصول بنقطهٔ

مطلوب و مقصود پیدا خواهد کرد .

شرح

خوف و رجاء در مرحلهٔ اوّل سیر و سلوک الهی صورت می‌گیرد ، و چنانکه معلوم شد ، در اثر تحقّق خوف ، آدمی خود را از موارد محرّمه و ممنوعه و قدمهای خطرناک و اعمال سوء نگهداری کرده ، و از تماسّ با مَنهیّات نگهداری میکند . و رجاء و امیدواری انسان را بسوی موضوعات مطلوبه و امور پسندیده سوق میدهد .

و بعد از این مرحله : خوف و رجاء به صورت محکمتر و معنویتر و روحانیتری جلوه کرده ، و بعنوان قبض و بسط محقّق میشود .

قبض به معنی اخذ کردن و محدود نمودن و گرفتن است ، و بسط در مقابل قبض و بمعنی باز کردن و وسعت دادن و سریان و جریان دادن است .

قبض و بسط همیشه از ناحیهٔ بالا و از جانب الهی صورت میگیرد - اِن اللّه یَقبض و یَبسط ، و در اثر قبض و بسط : انقباض و انبساط برای بندهٔ سالک حاصل میشود .

سالک در مرحلهٔ قبض و بسط از توجّه بمعصیت و خلاف و یا طاعت و موافقت آزاد و بالا رفته ، و طاعت و معصیّت او توجّه و ارتباط و حالات قلبی و روحانیّت پیدا کردن است ، و چون نور و شعاع روحانی لازمست از طرف بالا بدل وارد و منعکس در آن باشد : محدود شدن و گرفتن آن شعاع بنام قبض اصطلاح میشود ، و جریان و امتداد و سریان آن بسط خواهد بود .

پس انقباض مانند حالت خوف است که : آدمی خود را محدود و گرفته و از حرکت بسوی خلاف محدود و منقبض میکند . و انبساط چون رجاء میباشد که

حالت ارتباط و سریان و امتداد روحانیّت و توجّه برقرار میشود .

و چون در اینمرحله پیشرفتی حاصل شد : منزل دیگری به نام رضوان دیده میشود ، و سالک در اینمرحله از جهت توجّه و ارتباط و جریان و سریان نور و روحانیّت منتهی شده ، و برنامهٔ دیگری پیدا کرده ، و آیین این منزل رضا و خوشنودی پروردگار متعال است ، و تمام توجّه و همهٔ مطلوب و منظور حصول رضوان خواهد بود .

مفهوم رضوان الهی با هر دو معنی (قبض و بسط) جمع میشود ، و در اینمرحله انقباض و انبساط مورد توجّه نیست .

و پس از مرحلهٔ رضوان مقام عبودیّت است ، و در این مقام فقط و فقط تحقّق بندگی و عبودیّت مورد توجه و عنایت است ، و نباید شخص سالک در این مرحله توجّهی بقبض و بسط و یا حصول رضوان داشته باشد ، اینجا مقام بندگی است ، و شخص بنده را بجز انجام وظائف بندگی نباید مقصد و هدف دیگری باشد ، و بنده را غرض و نظر دیگری در دل داشتن عصیان است .

پس حقیقت جمله - یَطیرُ بهما العبدُ الی رضوان اللّه - و بحیوة القلبِ البلوغُ الی الاستقامة - معلوم و روشن گردید .

دلی که با رخ و زلف تو هم نشین باشد مجرد از غم و شادی و کفر و دین باشد
مرا که جنّت دیدار در درون دل است چه التفات به جنّات و حور عین باشد
کجا به ملک سلیمان و خاتمش نگرم مرا که مملکت فقر در نگین باشد

متن

و کیف لایَخاف العبدُ و هو غیرُ عالم بما یُختَم صحیفتُه (بما یُختم له حقیقة ،

بما تُختم صحيفتُه) و لا له عمل يَتوسّل به (يَتوصّل به) استحقاقا ، و لاقدرةَ له على شىء ، و لا مَفرّ ، و كيف لا يَرجو و هو يَعرف نفسَه بالعَجز ، و هو غريقٌ فى بحر آلاء اللّه و نَعمائه من حيثُ لا تُحصى و لا تُعدّ ، فالمُحبّ (والمحبّ) يَعبد ربَّه على الرَجاء بمُشاهدة أحواله بعَين سَهَر (بغير سهو ، بغير متّهم) ، والزاهد يَعبد على الخوف . قال أُويسٌ لهَرِم بن حَيّان : قد عَمِل الناسُ على الرجاء ، فقال بل (تعال) نَعملُ على الخَوف . والخوف خوفان : ثابتٌ و مُعارض (عارض) ، فالثابت من الخوف يُورث الرَجاء ، والمُعارض منه يُورِث خوفاً ثابتا . و الرجاءُ رجاءان : عاكِفٌ و بادٍ ، فالعاكفُ منه يُقوِّى نسبةَ المحبّة ، والبادى منه يُصحِّح أصلَ (أهل) العجز و التقصير والحياء .

ترجمه

و چگونه ممكن است كه كسى خوف و هراسى نسبت بگذشته و آيندهٔ امور خود نداشته باشد ، در صورتيكه نميداند صحيفهٔ أعمال او بچه نحوى پر شده ، و بچه صورتى خاتمه پيدا خواهد كرد ، و باطن و حقيقت نفس او به چه مقام و مرحله‌اى منتهى شده ، و صفحهٔ دل خود را به چه خصوصيّاتى پر خواهد كرد .

و از طرف ديگر : عمل و فعّاليّتى كه بتواند به آن تكيه كرده ، و باستناد آن مستحقّ نتيجهٔ مطلوب و ثواب جميل باشد ، نخواهد داشت ، زيرا اگر توفيق و صلاح عملى صورت گيرد : با توجّه و عنايت خداوند متعال خواهد بود .

و باز بايد متوجّه باشد كه هرگز خود او با نيروى ذاتى و قدرت و قوّت خود نخواهد توانست كار نيكوييرا انجام داده و يا از عمل خلافى پرهيز كند ، زيرا حول و قوّت از پروردگار متعال است و بس .

و چگونه ممکن است که : امیدوار بفضل و رحمت و لطف پروردگار متعال نبوده و خود را بی نیاز از صفت رجاء بیند ، در صورتیکه او خود بهتر بظاهر و باطن و قوّت و قدرت و أعمال آشکارا و پنهانی خود آگاه است ، و صددرصد میداند که در مقام عمل بوظائف مقرّره عبودیّت عاجز و ضعیف و ناتوان بوده ، و در عین حال از انجام مراتب سپاس و شکرگزاری نعمتهای پروردگار متعال قاصر است ، زیرا نعمتهای ظاهری و باطنی خداوند عزیز و رحمتهای عمومی و خصوصی او چنان بندگان خود را فرا گرفته است که : هرگز از عهدهٔ شکرگزاری آنها نخواهد توانست برآید .

پس شخص مؤمن باعتبار جلوهٔ محبّت روی برنامهٔ رجاء عبادت و انجام وظیفه میدهد ، زیرا او از حقیقت اعمال و از باطن و حالات درونی خود آگاه است ، و قصور و عجز و حاجت و فقر و نیاز کامل خود را با چشم بیدار و بینای خود مشاهده میکند ، و در این مشاهده اشتباهی او را رخ ندهد .

و باعتبار جلوهٔ زهد و پرهیزکاری و توجّه بسطوت و قهّاریّت خداوند متعال روی برنامه خوف عبادت خواهد کرد .

اُویس قرنی برفیق خود هَرِم بن حَیّان که هر دو از بزرگان اهل معرفت هستند ، گفت : مردم روی برنامهٔ رجاء عمل میکنند ، ولی ما براساس خوف عمل میباید بکنیم ، و هرگز نشاید خود را امیدوار کنیم .

و هر یک از خوف و رجاء بر دو قسم منقسم می‌شوند : ثابت ، عارضی .

خوف ثابت : در دل انسان باقتضای معرفت و ایمان و تقوی پابرجا و محکم و ثابت شده ، و در هر قدم و عملی فعّالیّت دارد ، و چون شخص مؤمن باین صفت متّصف گشت : زمینهٔ رجاء در دل او پیدا میشود ، زیرا امیدواری بی‌تحقّق تقوی و حسن عمل و مراقبت در سلوک و احتیاط در سیر نادرست است .

و خوف عارضی : هنوز بدرجهٔ ثبوت و تحقق نرسیده ، و گاهی ظهور پیدا کرده و منتفی میشود ، و اینگونه از خوف هرگاه مورد مراقبت قرار گیرد : مبدّل بخوف ثابت خواهد شد .

و رجای ثابت و عاکف : در دل انسان برقرار و راسخ است و این صفت از رسوخ و ثبوت محبّت و علاقه کشف میکند ، و عکوف به معنی الزام در توقف و محتبس بودن در محلی است .

و رجای بادی و عارض : که گاهی ظهور و جلوه میکند ، و ظهور این رجاء بتدریج موجب برقراری و رسوخ حقیقت عجز و قصور و فقر گشته ، و صفت حیاء و شرم را در مقابل عظمت و الطاف و رحمتهای الهی ثابت میکند .

شرح

خوف در مقابل امن است ، و انسان در هر موردیکه صددرصد امن و اطمینان ندارد خائف است ، و چون در میان پروردگار متعال و بندگان او ارتباط و تعهّدات و حقوقی هست : لازم است این حقوق و تعهّدات صورت عمل و تحقّق بگیرد ، و چون این تعهّدات که بنام وظائف بندگی و احکام الهی نامیده میشوند اجرا نگردیده ، و در انجام آنها از طرف بنده کوتاهی و تقصیر و تسامح پیدا شد ، مفهوم امن و آرامش خاطر مبدّل به وحشت و خوف و اضطراب خواهد شد .

و برای خوف اموری چند در متن کتاب ذکر شده است :

۱- اطمینان پیدا نکردن بآنکه انجام زندگی و نتیجهٔ محاسبات در ساعت آخر چگونه خواهد شد ! و آیا صحیفهٔ اعمال بخیر و مطلوبیّت خاتمه پیدا خواهد کرد یا نه ؟

۲- بدست نداشـتن عـمل یـا وسـیله‌ای کـه صـددرصد مـوجب تـخلّص و نـجات بوده ، و باستناد آن مستحقّ نتیجهٔ مطلوب صددرصد قطعی باشد .

۳- قدرت نداشتن و عدم توانایی کامل که بتواند در مورد گـرفتاری و نـاراحـتی خود را نجات داده و خلاص کند ، و یا از خود دفاع نماید .

۴- نبودن راه فرار و نداشتن قدرت گریز از چنگال ابتلاء .

و چون صفت خوف در دل سالک جایگزین گشت : خود را ضـعیف و مـحتاج و فقیر و بیچاره دیده ، و چاره‌ای بجز از توسّل بـصفت رجـاء و امـید از فـضل و کـرم نامتناهی پروردگار متعال نخواهد انـدیشید ، و مـخصوصاً ایـنکه سـوابـق الطـاف و نعمتها و رحمتهای الهی را بنظر آورده ، و شمول فضل و کرم بی‌پایان او را در همه حال دیده باشد .

پس خوف ثابت قهراً انسانرا به رجاء صحیح خواهد رسانید .

و چون رجاء در حقیقت موجب تـحکیم ارتـباط و تشـدید حسـن ظـنّ و تـوجّه بعطوفت و لطف و رحمت است : قهراً سالک را بمقام محبّت رسـانیده ، و مـراحـل محبّت را در دل او رفته رفته شدیدتر و محکمتر خواهد کرد .

و معلوم شد که : نشانهٔ رجاء صحیح و امیدوار بودن درست ، آنکه بعد از کـمال خوف انجام بگیرد ، و توأم با انجام وظائف الهی محقّق گردد ، و اگر بدون ایـن دو علامت ، ظهوری از امیدواری دیده شد : بطور مسلّم از آثار غفلت و از نشـانه‌های اغواء شیطانی خواهد بود .

عکس روی تـو چـو در آیـنهٔ جـام افـتاد

عارف از خندهٔ مـی در طـمع خـام افـتاد

حسن روی تو بیک جلوه که در آینه کرد

ایـن همه نـقش در آیـینهٔ اوهـام افـتاد

متن

الباب التاسعُ والثمانون فی الرضاءِ

قال الصادق (ع) : صفةُ الرضا أن یَرضی المحبوبَ والمکروهَ . والرضا شُعاع نورالمعرفة . والراضی فانٍ عن جمیع اختیاره . والراضی حقیقةً هو المرضیّ عنه ، والرضا اسمٌ یَجتمع فیه مَعانی العبودیّة . و تفسیرُ الرضا سرورُ القلب . سمعتُ أبی محمّداً الباقر (ع) یقول : تَعَلّقُ القلب بالموجود شِرک و بالمفقود کفر ، و هما خارجانِ عن سُنّة الرضا . و أعجبُ ممّن یَدّعی العبودیّةَ للّه کیف یُنازعه فی مَقدوراته . حاشاالراضینَ العارفینَ عن ذلک .

ترجمه

باب هشتاد و نهم در رضا است

حضرت صادق (ع) فرمود : تعریف رضا آنکه - انسان راضی باشد از چیزی ، خواه آن چیز نزد او فی نفسه محبوب و مطلوب باشد و یا مکروه و نامطلوب ، و رضا اثر و شعاعی است از نور معرفت و علم .

و شخص راضی همیشه از خواسته‌های خود و از تمایلات و خواهشهای خویش منصرف شده ، و میل خود را در مقابل خواسته‌های طرف فانی میکند ، و شخصیکه راضی باشد در واقع در مورد رضای طرف نیز واقع شده است .

و رضا عنوانیستکه جامع همهٔ مراتب و مفاهیم موضوع عبودیّت و بندگی در

مقابل پروردگار متعال است .

از پدرم امام محمد باقر (ع) شنیدم که میفرمود : علاقه پیدا کردن دل انسان بآنچیزی که موجود و حاضر است شرک میباشد ، و بآنچه حاضر نیست و مفقود است کفر است ، و این هر دو معنی از طریقت رضا بیرون خواهد بود .

و تعجب میکنم از کسیکه دعوی بندگی میکند : چگونه منازعت و خلاف دارد در تقدیرات و کارهای خداوند متعال حکیم . منزّه و دور هستند از اینها اشخاصیکه در مقام رضا بوده و معرفت دارند .

شرح

راضی بودن بر دو نوع است :

اوّل در موردیستکه امری مطابق میل و دلخواه انسان صورت بگیرد ، خواه از جهت واقع و حقیقت نیز مطلوب و پسندیده و نیکو باشد یا نه .

دوّم - در موردیستکه صددرصد مطلوب و صلاح و خیر و پسندیده است ، خواه بظاهر مطابق میل و خواهش انسان صورت بگیرد و یا نه .

کلام در این باب در قسم دوّم است ، یعنی اموریکه در مقابل انسان و برای او پیش‌آمد میکند ، و مورد خوشنودی و رضای اوست .

این قبیل از رضا متوقّف بسه أمر میباشد :

۱- علم و حکمت ، یعنی آن امریکه واقع میشود طبق برنامهٔ حکمت و تدبیر صحیح و روی علم و احاطهٔ کامل صورت بگیرد ، و کوچکترین احتمال خطا و غفلت و جهل در آن نباشد .

۲- قدرت و توانایی کامل در انجام دادن و اجرای آن امر : یعنی در مقام ایجاد و

اجرای آنچیزیکه میخواهد کمترین ضعف و ناتوانی نداشته ، و هیچگونه مانع و مزاحمی در مرحلهٔ عمل او دیده نشود .

۳- نداشتن غرض شخصی و نبودن نفع خصوصی در آن کار : یعنی آنچه صورت میگیرد صددرصد بسود و صلاح و خیر دیگری بوده ، و بجز صلاح او هرگز فکر دیگر و نظر و غرض دیگری در میان نباشد .

پس این سه مقدّمه چون قطعی و روشن شد : انسان صددرصد علم پیدا میکند که آنچه برای او از جانب شخصیکه عالم و قادر مهربانست پیش‌آمد میکند ، همه صحیح و صددرصد بسود و صلاح و خیر او خواهد بود .

اینستکه فرمود : رضا شعاعیست از نور معرفت . و شخص راضی از دلخواه و خواستهٔ خود گذشته ، و میل محدود و ضعیف و ناقص خود را در مقابل اراده و تقدیر کامل و تمام الهی فانی و محو سازد .

و چون انسان در مقابل اراده و خواستهٔ پروردگار متعال از جان و دل راضی و خوشنود گشته ، و صددرصد حکم و فرمان و تقدیر او را پسندیده ، و از حقیقت قلب و باطن خود خاضع و خاشع و تسلیم اوامر او گشت : قهراً در مورد رضایت خداوند مهربان قرار گرفته ، و پسندیدهٔ درگاه او ، و از بندگان خالص و فرمانبردار و مطیع و حقیقی او خواهد بود .

اینستکه فرمود : شخص راضی در واقع خود او مرضیّ و راضی شده میباشد ، و در ذیل مفهوم رضا مقامات عبودیّت جمع شده است .

آری حقیقت بندگی : مطیع کامل بودن و تسلیم شدن و فانی کردن دلخواه و خواستهٔ خود در اراده و خواستهٔ پروردگار عزیز مهربان است ، و برگشت این مفاهیم بر عنوان رضاست که ذکر شد .

و شگفت آور آنکه : برخی از سالکین دعوی مقام عبودیّت کرده ، و خود را در مرتبهٔ بندگی بشمار میآورند ، در صورتیکه مبتلا به نارضایتی و منازعه هستند .

و اما فرمایش حضرت باقر العلوم (ع) که میفرماید - تعلّق قلب به موجود شرک است : زیرا که توجّه و وابستگی بموجودی در مقابل وجود پروردگار متعال برخلاف توحید بوده و موجب شرک خواهد بود . و امّا توجّه و اظهار علاقه و تمایل بآنچه مفقود شده است : زیرا که نبود نقیض بود و هستی است ، و هرگز در یک مورد جمع نمیشوند ، و یکی از ایندو باید متحقّق باشد ، یا موجود و یا مفقود . و چون هستی حقیقی و مطلق مخصوص ذات پروردگار متعال است : توجّه و علاقه بنقیض آن که مفقود و معدوم است برخلاف و کفر بوجود مطلق خواهد بود .

و معلوم شد که : حقیقت رضا ، تسلیم شدن و اطاعت و فانی شدن و طرح همهٔ نظرها و خواسته‌ها است ، پس علاقه و خواستن و وابستگی بغیر او موجود باشد یا مفقود همه برخلاف طریقت رضا خواهد بود .

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود　　ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

و مرتبهٔ بالای رضا آنکه : معرفت توأم با محبت باشد ، در اینصورت رضای به خواسته‌های او که عالم و قادر و مهربان و هم محبوب است : با تمام اخلاص و کمال علاقه و صمیمیّت و خواه و ناخواه صورت خواهد گرفت .

و بالاتر از مرتبهٔ رضا : تسلیم است که در این مرحله حتّی توجّه بخود و رضا و خوشنودی خود نیست ، و بکلّی از خود و خواستهٔ خود فانی شده است .

بگذاشته‌ام مصلحت خویش بدو　　گر زنده کند ور بکشد او داند

متن

البابُ التِسعون فى البَلاء

قال الصادق (ع) البلاء زَينُ المؤمن و كرامةٌ لمن عقَل ، لان فى مـباشرته والصبر عليه و الثَباتِ عنده تصحيحَ نسبة الايمان . قال النبىّ (ص) : نحن مَعاشرَ الأنبياء أشدُّ الناس بلاءً ، والمؤمنون الأمثلَ فالأمثلَ . و مَن ذاقَ طَعمَ البلاء تحت سِرّ حفظ اللّه له : تَلذّذَ به اكثَرَ مِن تلذّذِه بالنعمة ، و اشتاقَ اليه اذا فقَده ، لأنّ تحت نيران (ميزان) البلاء والمِحنة أنوارَ النعمة ، و تحتَ أنوار النعمة نـيرانَ البـلاء والمِحنة ، و قد يَنجو من البلاء و يَهلک فى النعمة كثيرٌ (كثير و قد يهلک) . و ماأثنى اللّه تعالى على عبد من عباده مِن لدن آدم عليه السلام الى محمد (ص) الّا بعدَ ابتلائه و وفاء حق العُبوديّة فيه . فكراماتُ اللّه فى الحقيقة نهاياتٌ بداياتُها البلاء ، و بداياتٌ نهاياتُها البلاء .

ترجمه

باب نودم در بلا است

حضرت صادق (ع) فرموده است : ابتلا و گرفتاريهاى دنيوى براى مؤمن زينت است ، و كرامت و عزّت است براى كسانيكه صاحبان تدبّر و عـقل بـاشند ، زيـرا در مباشرت و مصاحبت با بلا هرگاه توأم با صبر و ثبات قدم صـورت بگـيرد : ارتـباط ايمان و نسبهٔ اعتقاد ، محكمتر و قويتر و پاكـتر و نـورانـى‌تر گشـته ، و آلودگـيها و

تیرگیهای دل برطرف خواهد شد .

حضرت رسول اکرم (ص) فرمود : ما جماعت أنبیاء شدیدترین مردم هستیم از لحاظ ابتلاءات ، و سپس گروه مؤمنین هستند ، در حال نزدیکتر و شبیه‌تر ، و سپس نزدیکتر بآنها به همین ترتیب .

و کسی که چشید طعم ابتلاء را ، البتّه در زیر توجّه و سایۀ مراقبت و حفظ پروردگار متعال : هر آینه التذاذ و خوشی او بیش از آن افرادی خواهد بود که از نعمتهای دنیوی و خوشیهای مادّی لذّت میبرند ، و همیشه علاقه‌مند باین ابتلاء بوده ، و مشتاق آن خواهد بود .

آری در تحت آتشهای ابتلا و گرفتاری و سختی : انوار رحمت و نعمت فروزان است ، و بعکس در زیر انوار نعمت و وسعت مادّی آتش‌های گرفتاری و ابتلا گذاشته شده است .

و در این دو مرحله آنانکه نجات و تخلّص پیدا کرده ، و نتیجۀ مطلوب بگیرند : بسیار کم هستند .

و خداوند متعال بنده‌ای را از زمان آدم تا خاتم مورد ستایش و تعریف قرار نداده است ، مگر بعد از ابتلاء و سنجیدن و آزمایش او با شداید ، و پس از وفا و عمل او بوظائف بندگی و حقوق عبودیّت .

پس کرامتها و مقامات بلندی که از جانب پروردگار متعال عطا میشود : در واقع نتیجه‌ها و آثار ابتلاءات اولیّه است ، و بدایات و مقدماتیستکه نهایات و مراتب متأخّرۀ آنها ابتلاءات و سختیها و شدائد است .

شرح

بلا جریانهای ناگوار و مخالف است که در مجری و مسیر زندگی انسان پیش آمد میکند . و چون سخن در این مباحث و این کتاب مربوط بسالک راه الهی و مؤمن است : قهراً مقصود از بلا آن جریانها و پیش‌آمدهایی میباشد که در سیر و سلوک انسان و در راه روحانی دیده میشود .

و چون سالک الهی در مسیری سلوک میکند که برنامهٔ آن راه از جهت تمایلات و اعمال و افکار و اخلاق برخلاف روش زندگی مادّی است : خواه و ناخواه اختلافاتی پیدا خواهد شد .

سالک صراط روحانی از دو جهت برخلاف سیر میکند : از جهت مقتضیات نفسانی و تمایلات مادّی شخصی ، و از جهت تمایلات مادی دیگران و برنامهٔ زندگی دنیوی سایر مردم .

در مرحلهٔ اوّل میباید از پیروی قوای شهوت ، غضب ، حرص ، طمع ، جهل ، غفلت ، خودپرستی ، خودنمایی ، خودخواهی ، هوسرانی ، اعمال سوء ، بدخواهی ، بدبینی ، و آنچه مربوط بامور نفسانی و دنیوی است : پرهیز کند .

پس در مسیر روحانی : اوّل دشمن و مخالف و بدخواه آدمی از داخل خود او و نفس حیوانی او است که پیوسته او را بخواسته‌های خود دعوت کرده ، و سخت با روش و برنامهٔ زندگی روحانی او مخالفت میکند .

آدمی بطبیعت خود میخواهد شهوترانی کند ، اعمال زور و ظلم و تجاوز و هوسرانی نماید ، و غوطه ور در خوابیدن و سایر التذاذات مادّی بشود ، عنوان و شهرت و اسم و رسم پیدا کند ، مال و ملک و ثروت و قدرت ظاهری داشته باشد ، پابند به حدود و قیود و احکام نباشد .

پس مخالفت با این تمایلات و سلوک بطریقتی که خلاف ایـن بـرنامه هـاست : بسیار سخت و ناراحت کننده بوده ، و گذشتن از این مراحل و عبور از این منازل و عقبات ، ابتلاء و گرفتاری بزرگیست .

در مـرحـله دوم : مـیباید خـود را از اغـلب طـبقات مـردم کـنار کشـیده ، و اگـر مزاحمت و مخالفتی از آنها دیده شد تحمّل کند ، و در سلوک راه معنوی خود تمام سعی و کمال استقامت را داشته ، و از تنهایی و یا از قلّت همراهان نیاندیشیده ، و از کثرت مخالفین و از سرزنش و ملامت مردم عادی و از دشمنی و عـداوت افـراد مادّی وحشت نکرده ، و با تظاهر و جلوه‌های زندگی دنیوی در برنامهٔ روحانی خود متزلزل و سست نشود .

ابتلاءات و سختیها و ناراحتی هاییکه در این مرحله پیش‌آمد میکند : طبیعی و قهری و روی قاعده و به اقتضای جریان عادی است .

و گاهی انجام دادن و عمل بوظیفه و دستور و حکم مخصوصی ، شخص سالک روحانیرا به مخالفت و دشمنی و آزار مـردم واداشـته ، و نـاراحـتی کـلّی و اخـتلاف شدید و مجاهدت و مبارزت سختی را پیش میآورد ، و این رقم از ابتلاء اغلب برای انبیاء الهی و پیشوایان روحانی که جنبهٔ تبلیغاتی و هدایت افراد را بـعهده دارنـد ، پیش‌آمد میکند ، و البته هر چه مأموریّت عمیق‌تر و وسیعتر باشد : محتاج بتحمّل و استقامت و فعالیّت بیشتری خواهد داشت ، اینستکه فرمود : نحن معاشر الانبیاء أشدّ الناس بلاءً ثم الامثل .

پس معلوم شد که : ابتلاءات و تحمّل بلا توأم با سلوک و از لوازم سیر روحـانی است ، و تا این تحمّل و استقامت و ایستادگی و صبر در ناملائمات نباشد : سالک مستوجب کرامات الهی و مقامات معنوی روحانی نخواهد شد .

و باز معلوم شد که : در نتیجهٔ کرامات و حصول مقامات ، تکالیف سخت و وظائف سنگینی متوجّه خواهد شد که انجام دادن آنها محتاج به مبارزتهای شدید و استقامت محکم و طولانی خواهد بود - فاستقم کما امرت .

ناز پرورد تنعّم نبرد راه به دوست　　عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد
غم دُنییّ دنی چند خوری باده بخور　　حیف باشد دل دانا که مشوّش باشد

متن

و من خرج من سِکّة (شَبَکة ، سبیل) البَلوی جُعل سراجَ المؤمنین و مونسَ المُقرّبین و دلیلَ القاصدین ، و لاخیرَ فی عبد شکی من مِحنة تَقدَّمها آلافُ نعمة و اتّبعها آلافُ راحة ؛ و مَن لا یَقضی حقَّ الصبر فی البلاء حُرِم قضاءَ الشکر فی النعماء ، کذلک مَن لا یُؤدّی حقَّ الشکر فی النعماء یُحرَم عن قضاء الصبر فی البلاء و مَن حُرِمهما فهو من المَطرودین و قال أیّوب فی دعائه : اللهم قد أتی علیَّ سبعونَ فی الرخاء حتّی تأتی علیّ (و أتی علی) سبعون فی البلاء . و قال وهب بن منبّه : البلاء للمؤمن کالشِکال للدابّة و العِقال للابل ، و قال أمیر المؤمنین علی (ع) : الصبر من الایمان کالرأس من الجسد ، و رأس الصبر البلاء ، و ما یَعقلُها الا العالِمون .

ترجمه

و کسیکه از مرحله و محوّطه ابتلا بیرون آمده ، و در این منزل وظائف لازم خود را بنیکویی انجام داد : قرار داده میشود چراغ اهل ایمان که از روشنایی آن استفاده کنند ، و رفیق و انیس میشود برای بندگان مقرّب پروردگار که با او مأنوس میشوند ،

و راهنمای و هدایت کننده میشود آنانرا که قصد سیر و سلوک معنوی و وصول بمنزل نهایی دارند .

و خیری نیست در آن بنده‌ای که شکایت میکند از ابتلا و ناراحتی و محنتی که هزاران رحمت و نعمت و گشایش در ایام گذشته او را بوده است ، و هم هزاران نعمت و مرحمت و مهربانی در امتداد زندگی او را رو خواهد آورد .

و چون کسی بآنطوریکه لازم است در موارد رو آوردن سختی و ابتلاءات ، صبر و ثبات از خود نشان ندهد : از بجا آوردن حقّ شکر و سپاس نیز در موارد نعمت و وسعت و رحمت کوتاهی خواهد کرد .

و از آنطرف نیز چنین است : کسیکه حقّ شکر را در مورد وسعت بجا نیارد : حقّ صبر را نیز در مورد بلا ادا نخواهد کرد .

و البتّه اگر شخصی از ادای این دو وظیفهٔ مهمّ محروم گشت : بطور مسلّم از طرد شدگان و واماندگان در مسیر روحانی خواهد بود .

حضرت ایّوب در دعای خود عرض میکرد : پروردگارا هفتاد سال در زندگی من فراخی و نعمت به من رو آورده است ، تا هفتاد سال دیگر ابتلاءات و سختیها را تحمّل کرده ، و برنگ دیگر زندگی صابر باشم .

و وهب بن منبّه گفت : بلا برای شخص مؤمن چون کلافه‌ای است برای چهارپایان و مانند زانوبندی باشد برای اشتر .

و امیرالمؤمنین (ع) فرمود : صبر از ایمان چون سر است از جسد حیوان ، و سر صبر هم بلاست ، و نمی‌فهمد این معنی را مگر آنانکه اهل بصیرت هستند .

شرح

آدمی تا در محیط نعمت و خوشی و وسعت و عافیت است : اندازهٔ استعداد او از لحاظ استقامت و صبر و بردباری و ثبات قدم و علاقه‌مندی بحقایق و محبّت و گرایش بصدق و روحانیّت ، معلوم و فهمیده نمیشود ، و بسا که خود او نیز اشتباه کرده و خود را در مقام بلند و مرتبه بالایی ببیند .

و چون بادهای تند حوادث وزیدن گرفته ، و شدّت و مضیقه و گرفتاری و ناراحتی و ابتلاءاتی پیش آمده ، و محیط زندگی تیره و تار گشت : هر کسی در حدود نیرو و قوّت روحی و استعداد ذاتی خود میتواند تحمّل و بردباری نشان بدهد ، و در نتیجه تزلزل و اضطراب و پریشانی و تردید پیدا شده ، و میزان ایمان و اندازهٔ یقین و اطمینان و معرفت معیّن خواهد شد .

پس ابتلاء یگانه وسیلهٔ امتحان و سنجش و آزمایش است ، و تا این سنجش صورت نگرفته : هرگز بمقام و مرتبهٔ کسی نتوان اعتماد کرد .

و کسیکه از این ابتلاءات و گرفتاری و شداید و فشارهای زندگی ، در سایهٔ صبر و بردباری و تحمّل ، نیکو بیرون آمد : چون طلای مخلوطی ماند که با گداختن و آتش کوره و فشار تصفیه گشته ، و از آلودگیها و آمیختگیها خالص شود .

و در اینجاست که : دیگران از انوار معرفت او استفاده میکنند ، و افراد مقرّب و بندگان خالص خدا با او مانوس و الفت میگیرند ، و سالکین راه حقیقت براهنمایی او مراحل سلوک را سیر میکنند .

و باید متوجّه شد که : چون کسی مانند زر خالص از مهلکات صفات و اخلاق باطنی تخلیه نگردیده ، وقلب او از تمام کدورات و تیرگیهای داخلی پاک و تزکیه نشده است : هرگز نتواند راهنمای راهروان باشد ، و چنین شخصی ممکن نیست که

طرف انس و رفاقت بندگان مقرّب قرار بگیرد .

نوریان مر نوریانرا طالبند ناریان مر ناریان را جاذبند

و ضمناً معلوم شد که : اگر کسی در مورد ابتلاء صابر و متحمل نباشد : در موارد نعمت و رحمت نیز شاکر و سپاسگزار نیست ، و همچنین بعکس : زیرا گفته شد که سالک از دو جهت برخلاف مسیر طبیعی (شخصی و عمومی) حرکت میکند ، و از این دو جهت با جریانهای مخالف و ناگوار و با پیش آمدهای نامطلوبی مواجه میشود ، پس ابتلاءات و ناگواریها برای سالک قهری است ، و بلکه نعمت و بلاء و رحمت و نقمت و گشایش و گرفتاری با همدیگرند ،

آری هر قدمیکه انسان برای مطلوب مادّی یا معنوی برداشته و پیش میرود : قهراً توأم با زحمت و ملازم با تحمّل شدائد و رفع موانع و اعراض از مراحل گذشته است ، پس کسیکه راهی برای درک نعمتی و یا وصول به مطلوبی انتخاب میکند : خواه و ناخواه موانع و زحمات و شدائد را در مسیر آن راه تصوّر کرده ، و تحمّل آنها را قبول میکند ، اینستکه انتخاب مطلوب و علاقه و گرایش به کمالی مستلزم تن دادن و راضی شدن بشدائد و ناراحتی‌های تحصیل و کوشش در آن راه است ، و کسیکه طاقت تحمل نداشته و حاضر به ناراحتی کوشش نیست : در حقیقت علاقه و تمایل به مطلوبی هم ندارد - می‌گویند : و مَن طلبَ العُلی سهرَ اللیالی .

و اگر انسان از راه محبّت سیر میکند : باز وصال و فراق و حلاوت و الم و درد و درمان و مهر و قهر توأم هستند ، و همه از اوست .

پس تکمیل ایمان و وصول بمراحل ایقان متوقّف بصبر و استقامت و تحمّل شدائد راه است ، و اگر این تحمّل نباشد هرگز تحقق ایمان متصوّر نیست .

و گاهی ابتلاءاتی ناگهانی متوجّه بندگان خدا میشود که : نظر به تنبّه و توجّه

دادن آنان یا جبران خطا و عصیان خواهد بود ، و از این رقم است آنچه از وهب نقل شد که : بلا برای مؤمن مانند زانوبند اشتر است . یعنی انسان را از آزادی مطلق و هوسرانی و سرکشی باز میدارد .

متن

الباب الحادی والتِسعون فی الصَبر

قال الصادق (ع) : الصَبرُ یُظهِر ما فی بَواطن العِباد مِن النور و الصَفاء ، والجَزعُ یُظهِر ما فی بَواطنهم مِن الظُلمة والوَحشة . والصبرُ یَدّعیه کلُّ أحد ، و مایَثْبُتُ عنده اِلّا المُخبِتون . والجَزعُ یُنکره کلُّ أحد و هو أبْیَنُ علی المنافِقین ، لأنّ نزولَ المِحنة والمُصیبة یُخبرُ عن الصادق والکاذِب . و تفسیرُ الصبر : ما یَستمرُّ مَذاقه ، و ما کان عن اضطراب لایُسمَّی صبراً . و تفسیرُ الجزع : اضطرابُ القلب و تَحزّن الشخص و تَغیّر اللون و تغیّر الحال . و کلّ نازِلة خَلَتْ أوائلُها مِن الإخبات و الإنابة و التضرّع الی اللّه فصاحبُها جَزوع غیرُ صابر .

ترجمه

باب نود و یکم در صبر است

حضرت صادق (ع) فرمود : صبر آنچه را که در باطن انسان از مراتب صفات نیکو و نورانیت و صفا است آشکار میکند . و جزع ظاهر میکند آنچه را که در قلب آدمی است از ضعف و تیرگی و اضطراب و وحشت .

و همه دعوی دارند که دارای صبر هستند ، و در مقابل ، جزع و اضطراب را همه از خود نفی کرده و منکر میشوند ، ولی فقط آنانکه در مقابل عظمت و فرمان خداوند متعال خاضع و بحکم او گردن نهاده‌اند صابر هستند .

و مفهوم جزع دربارهٔ منافقین و در وجود آنان بهتر روشن و معلوم میشود ، و چون ابتلائی برای آنان پیش آمد کرد : حقیقت اضطراب و تردید و وحشت و تیرگی باطن آنان ظاهر گشته ، و در قدم اوّل اطمینان و تظاهر بایمان و ثبات قدم را از دست میدهند ، و دروغ بودن دعوی آنان آشکار میشود .

و حقیقت صبر آنکه : ادامه بدهد و بطلبد چشیدن تلخ امریرا ، یعنی در موردیکه ناگوار است برقرار و ثابت قدم باشد ، پس قید ناگوار بودن موضوع و ادامهٔ قبول کردن این موضوع در مفهوم صبر مأخوذ است ، و در صورتیکه ناگوار نباشد ، و یا روی اضطراب و تزلزل و ناراحتی در آن قسمت ادامه و ایستادگی کند : از مفهوم صبر بیرون میشود .

و جزع بعکس صبر : ادامه دادن امری یا حالتی است که توأم با اضطراب و اندوه و ناراحتی قلب و متغیّر شدن حالت و رنگ و سیمای انسان باشد .

و معلوم شد که : صبر ممدوح ، آغاز آن قرین خضوع و خشوع و تسلیم و توجّه بخداوند متعال و تضرّع بوده ، و سپس ادامه دادن آنحالت است . و چون توأم با این حالات و قیود نگردد جزع خواهد بود .

شرح

بطوریکه در باب گذشته گفتیم - ابتلاءات و گرفتاریهای سالک قهری است ، و ناچار برای او پیش آمد میکند ، خواه ابتلاءات شخصی داخلی باشد ، و یا ابتلاءات خارجی که از جانب دیگران پیش آمد میکند و یا حوادث غیرمنظّمی که از جانب پروردگار متعال بخاطر عللی که ذکر شد متوجّه باشد .

و به هر صورت : ابتلاء پیش آمد ناگواری است ، و شخص سالک راه حقیقت که

در پی مطلوب و مقصودی است ، از جان و دل تن باین ناگواریها میدهد ، و همه رقم زحمت و تلخیها و برخوردهای ناگوار را در راه رسیدن بمطلوب چون حلاوت عسل به خود می‌پذیرد .

در اینصورت حقیقت صبر که از علائم صدق سلوک و از آثار ایمان و از لوازم سیر به سوی حقّ است ، جلوه و محقّق میشود .

و در مقابل این صبر : عناوین - اضطراب ، پریشانی ، ناراحتی ، تأثّرات باطنی و ظاهری ، متغیّر شدن حالت و چهره و رنگ ، غمگین و اندوهناک گشتن ، وحشت و حزن و تزلزل است ، و این عوارض علامت ضعف ایمان و سستی یقین و نبودن صفت صبر است .

گفت پیغمبر خداش ایمان نداد   هر کرا نبود صبوری در نهاد

و همینطوریکه صبر از آثار و علائم ایمان است : بهترین وسیله‌ای است برای تحکیم و تثبیت و تنویر قلوب که دلها با صبر تقویت پیدا کرده ، و صفاتیکه موجب ضعف و تیرگی و تزلزل است محو میشوند .

و چون دل آدمی تقویت پیدا کرده و منوّر گشت : توفیق استقامت در راه مطلوب و استفاضه از انوار و فیوضات غیبی را پیدا خواهد کرد .

صبر و ظفر هر دو همرهان قدیمند   در اثر صبر نوبت ظفر آید

روندگان طریقت ره بلا سپرند
رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز
بدین سپاس که مجلس منور است بدوست
گرت چو شمع جفائی رسد بسوز و بساز

متن

والصبرُ ما أوّله مُرّو آخرُه حُلوٌ لقوم ، و لقوم مُرّ أوّله و آخرُه ، فمَن دخَله من أواخره فقد دخَل ، و مَن دخَله مِن أوائله فقد خرَج . و من عَرف قدرَ الصبر لايَصبر عمّا منه الصبر ، قال اللّه تعالی فی قصّة موسیٰ و الخَضر (علی نبیّنا و آله و علیهما السلام) : و کیفَ تَصبر علی مالم تُحِط به خُبراً . فمن صَبر کُرهاً و لم یَشکُ الی الخلق و لم یَجزع بهتک سِتره (سرّه) فهو من العامّ ، و نصیبُه ما قال اللّه تعالی – و بَشّرِ الصابِرین – ای بالجنّة والمَغفرة . و مَن استقبَل البَلاء بالرَحب و صبرَ علی سکینة و وَقار فهو من الخاصّ ، و نصیبُه ما قال اللّه تعالی – انّ اللّه مع الصابِرین .

ترجمه

و صبر آغاز آن تلخ است و پایانش شیرین میشود برای جمعی ، و برای جمعی دیگر اوّل و آخر آن تلخ است . پس کسیکه وارد در خطّ صبر میشود و پایان و نتیجهٔ آن را در نظر گرفته است : بطور مسلّم از افراد صابرین بشمار رفته ، و توفیق بدست آوردن نتیجهٔ مطلوب صبر را پیدا خواهد کرد .

و کسیکه توجّه و نظر او بتلخی آغاز و ابتدای آنست : هرگز در مورد مصداق صبر قرار نگرفته و از راه صبر خارج شده است .

و چون کسی مقام و منزلت صبر را شناخت : هرگز راضی نخواهد بود که در مقدّمات و موجبات صبر توقّف و تسامح ورزیده ، و خود را آماده نسازد ، خداوند متعال در قصّهٔ حضرت موسی و حضرت خضر (علی نبیّنا و آله و علیهما السلام) میفرماید : و چگونه میتوانی صبر کنی بر آنچه احاطه نداری بر آن از جهت علم و

آگاهی . (سوره کهف ، آیه ۶۸)

پس آنکسیکه روی کراهت و ناچاری صبر ورزیده ، و در عین حال مراقبت کامل دارد که شکایت و اظهار گله‌ای نکرده ، و با اضطراب و جزع ، باطن و اسرار خود را آشکار نسازد : او از صبر کنندگان عمومی بشمار رفته ، و از جهت نصیب و حظّ مشمول فرمایش خداوند متعال خواهد بود که میفرماید : و بشارت بده صابرین را یعنی به بهشت و مغفرت و رحمت .

و امّا اگر از جان و دل از ابتلاء استقبال کرده ، و بدون کوچکترین اضطراب و زحمت و در مضیقه واقع شدن صبر نماید ، و با کمال اطمینان خاطر و آرامش دل و سنگینی و وقار ثبات و استقامت داشته باشد : از خواصّ صابرین محسوب گشته ، و مشمول قول پروردگار متعال قرار خواهد گرفت - خدا با صابرین است .

شرح

گفتیم که صبر در مورد ناگوار بودن و برخلاف تمایل و خواسته طبیعی انسان است ، و از این لحاظ است که فرمود : آغاز صبر همیشه تلخ است و پایانش ثمر شیرینی دارد .

پس کسیکه در ابتلاء و ناگواریها ، توجّه و امتداد نظر او بهمان آغاز برخورد با ابتلاء و ناگواری بوده ، و نتیجه و ثمر صبر را منظور نمیدارد : چنین فردی نه تنها از ادامه صبر و استقامت در آن محروم است بلکه هرگز توفیق دریافت ثمر و منافع صبر را نیز پیدا نخواهد کرد .

و اگر دید او نتیجه و ثمر صبر است ، و در جریان صبر به جز موفّق بودن و رسیدن بمطلوب و بدست آوردن چهرهٔ مقصود نباشد : هرگز در این مسیر توجهی به

منازل اوّل صبر که تلخ و ناگوار و سخت است ، نخواهد بود .

در اینصورت شخص سالک بجز جمیل و خوشی و لذّت نخواهد دید ، و هیچگونه حاضر نخواهد شد که از ابتلاءات و پیش آمدهای ناگوار مضطرب شده و خود را از مواجه شدن با آنها حفظ و کنار کند .

و ممکن است مراد از جمله (منه الصبر) معرفت و آگاهی و علم باشد ، زیرا معرفت سرچشمهٔ صبر و بردباری است ، و در این فرض این جمله با استشهاد با آیهٔ کریمه - و کیف تَصبر علی مالم تحط به خُبراً - کاملاً متناسب خواهد بود .

پس در مرحلهٔ صبر اگر فقط عدم شکوی و حفظ ظاهر شد : مرتبه اوّل که برای عموم است بشمار خواهد رفت . و اگر با حفظ ظاهر توأم با وقار و اطمینان و رضایت کامل باطنی گشت : مرتبه دوم و برای خواصّ خواهد بود .

و چون در اینمرتبه شخص سالک از جان و دل در مقابل برنامه‌های الهی و پیش آمدها راضی شده ، و در حقیقت تسلیم خواسته‌های الهی گشته ، و در مقابل جریانهای خارج از اختیار خود سر فرود آورده و خاضع میشود : پروردگار متعال نیز در این راه او را همراه و یار و متوجّه و مراقب خواهد بود . و اینستکه میفرماید ، خداوند متعال با صابرین است .

و باید متوجّه بود که : صبر مفهوم کلّی و عمومی داشته ، و بهر رقم از استقامت و ثبات قدم در مقابل آنچه ناگوار و ناملائم با طبع است شامل میشود ، و روی اینمعنی : مصادیق مختلف پیدا کرده ، و بقسمت مهمّی از اخلاقیّات صادق می‌شود .

صبر و استقامت در مقابل تکالیف و اوامر و احکام واجب و وظائف لازم که با کمال علاقه و روی تمام خلوص نیّت انجام بدهد ، صبر و ایستادگی در مقابل نواهی

و آنچه باید ترک بشود که با تمام تصمیم از آنها پرهیز کند ، صبر و بـرقراری روی عقائد قلبی و اعتقادات صحیح که با دقّت تحقیق کرده و تشخیص داده است ، صبر و محکم بودن روی اخلاقیّات و خـویهای بـاطنی و صـفات پسـندیده کـه از مـیزان اعتدال و حکمت بیرون نرود ، صبر و پافشاری در سلوک راهیکه حقّ است .

صـد هـزاران کـیمیا حـقّ آفـرید　　　کیمیائی همچو صـبر آدم نـدید
صبر را با حق قرین کـن ایـفلان　　　آخــر والعــصر در قـرآن بـخوان

شرح

الباب الثانی و التِسعون فی الحُزن

قال الصادق (ع) : الحُزن من شِعار العارفین ، لکثرة وارداتِ الغیب علی سَرائرهم (أسرارهم) ، و طولِ مُباهاتهم تحت سِتر (سر) الکبریاء . والمَحزونُ ظاهره قبضٌ و باطنُه بَسط ، یَعیش مع الخلق عَیش المَرضی و مع اللّه عیشَ القُربی ، و المَحزون غیرُ المتفکّر لانّ المُتفکر مُتکلِّفٌ والمَحزونُ مطبوع ، والحزنُ یَبدو من الباطن والفکرُ یَبدو من رُؤیة المُحدَثات (المتجدّدات) و بینهما فَرقٌ . قال اللّه تعالی فی قصة یعقوب : انّما أشکوبَثّی و حُزنی الی اللّه و أعلمُ من اللّه مالاتَعلمون ، فبسبب (فسبب ، نسبة) ما تحتَ الحُزن عِلمٌ خُصَّ به من دون العالَمین .

ترجمه

باب نود و دوم در حزن است

حضرت صادق (ع) فرمود : حزن از علائم و آثار مردان بامعرفت است ، و آن بخاطر القاءات غیبی و واردات بسیاری که بقلوب آنان وارد میشود ، و هم بسبب امتداد افتخار درک سایه و پوشش بزرگواری و عظمت پروردگار متعال است .

و شخص محزون از لحاظ ظاهر و صورت گرفته است ، ولی از جهت باطن منبسط و باز است .

او با مردم چون بیماران و افراد ضعیف و بیحال زندگی میکند ، ولی زندگی و انس او با خدای خود مانند معاشرت نزدیکان و زندگی خصوصی و بدون قید است .

و شخص محزون غیر از کسی است که متفکّر باشد ، زیرا متفکّر با تکلّف ایجاد فکر در قلب خود میکند ، ولی حزن در باطن انسان ثابت است .

و دیگر آنکه : حزن از باطن انسان ظاهر گشته و آشکار میشود ، ولی تفکّر در اثر برخورد با امور خارجی و دیدن چیزهاییکه در خارج حادث شده و پیدا میشود : محقّق گردد .

خداوند متعال در جریان قصهٔ حضرت یعقوب از زبان او میفرماید - اینست من پراکندگی و اندوه خود را به پیشگاه پروردگارم اظهار داشته و شکایت میکنم ، و از جانب او آگاهی دارم بآنچه شما آگاه نبوده و عالم بآن نیستید .

پس اشاره میشود : بآن علم و معرفتیکه در ذیل صفت حزن بوده ، و از آن صفت برمیخیزد .

شرح

حزن در اثر دو امر در دل آدمی برقرار و متکوّن میشود .

اوّل - در نتیجهٔ آگاهی بمقام عظمت پروردگار متعال و معرفت بصفات جلال و جمال او و درک کبریائی او .

دوم - در اثر درک صفات عجز و فقر و ذلّت در وجود خود و آنچه در حقیقت بندگی هست .

البتّه شناسایی مقام عبودیّت و دیدن عجز و فقر و ذلّت در وجود خود پس از معرفت بکبریائی و جلال و عظمت پروردگار عزیز متعال صورت میگیرد .

و سپس در اثر این دو رقم از معرفت : حالت حزن و اندوه استمراری برای او حاصل گشته ، و پیوسته خود را در مقام انجام وظائف عبودیّت در مقابل پیشگاه عظمت و جلال حقّ ، قاصر و مقصّر دیده ، و از این لحاظ همیشه محزون و اندوهناک خواهد بود .

و ظاهراً جملهٔ « لکثرةِ وارداتِ الغیب علی سرائرهم » اشاره بحصول معرفت بمقام بندگی باشد . و جمله « و طول مباهاتهم تحت ستر الکبریاء » اشاره به قسمت معرفت به عظمت و جلال و کبریائی پروردگار است .

و یا آنکه ، مراد از واردات غیبی : همه واردات و معارف الهی باشد ، اعمّ از آنچه مربوط بصفات الهی یا مقامات عبودیّت است .

و در اینصورت جمله « طول مباهاتهم » اشاره به نتیجهٔ این معارف خواهد بود ، که عبارت از تحقّق حقیقت مقام عبودیّت باشد .

و شخص سالک در این مرحله : باطناً و از لحاظ حالات روحی در کمال انبساط و وسعت روحی و نورانیّت قلب بوده ، ولی از لحاظ عمل بوظائف بندگی و ادای حقّ عبودیّت مقصّر و محزون است .

و روی این نظر : معاشرت و آمیزش او با مردم مانند مصاحبت یک فرد مریضی است که نمیتواند با کمال توافق و مطابق تمایلات مردم رفتار کرده و با آنان همنشینی داشته باشد ، ولی در مقام انس با پروردگار متعال با نهایت محبّت و کمال علاقه و خلوص و صفاء و خضوع و خشوع رفتار و عمل میکنند .

و حزن حضرت یعقوب (ع) نیز در مفارقت فرزندش حضرت یوسف از این نوع است : او در اینجریان بآنطوریکه باید نمیتواند بوظائف عبودیّت عمل کرده و سراپا از جان و دل راضی و تسلیم باشد ، و حزن ناشی از قصور در انجام وظیفه بر حزن

طبیعی او که ناشی از فراق فرزندش بود افزوده میشود .

و چون آنحضرت در اینجریان حزن خود را بحساب خداوند گزارده ، و باو تفویض کرده ، و تنها به پیشگاه او گله میکند : استحقاق آن پیدا میکند که علوم و معارف و فیوضاتی را نائل شود - و اَعلمُ من اللّه .

و أمّا جمله - « فبسبب ما تحت الحزن » : بعید نیست که صحیح این جمله در اصل « فتثبت فیما تحت الحزن » یا أمثال آن بوده است ، و این جمله بعداً در مقام استنساخ تحریف شده است ،

ز گریه مردمِ چشمم نشسته در خونست
ببین که در طلبت حال مردمان چونست
از آندمی که ز چشمم برفت رود غریز
کنار دامن من همچو رود جیحونست
چگونه شاد شود اندرون غمگینم
باختیار ، که از اختیار بیرونست
ز بیخودی طلب یار میکند حافظ
چو مفلسی که طلبکار گنج قارونست

متن

قیل لربیع بن خُثیم : مالَک مَحزون (مهموماً) قال : لأنّی مَطلوب . و یمین الحُزن الانکسار و شماله الصَمت . والحزن یختصّ به العارفون للّه ، والتفکّر یَشترک فیه الخاصّ و العامّ . ولو حُجب الحزن عن قلوب العارفین ساعة لاستَغاثوا ، ولو وُضِع فی قلوب غیرهم لاستنکروه . فالحُزن أوّل ، ثانیه الأمن

والبشارة . والتفكّر ثانٍ أوّله تصحيحُ الايمان ، و ثالثُه الافتقار الی اللّـه بـطلب النجاة ، والحزينُ متفكِّر ، والمتفكِّر مُعتَبِر ، ولكلّ واحد منهما حال (رجـال) و عِلم و طريق و حِلم و شرف (و علم و مشرب) .

ترجمه

به ربیع بن خثیم گفته شد : چه شده است ترا کـه مـخزون و مـهموم هسـتی ؟ گفت : برای آنکه مسؤولیّت بر گردن من هست ، و پیوسته من در مورد درخواست و بازخواست هستم .

و حـزن جـانب راست آن انکسـار و فـروتنی است ، و جـانب چپ آن خـاموشی است ، و حقیقت حزن بدون این دو صفت برقرار نمیشود .

و حزن صفتی است که مخصوص اهل معرفت است ، ولی تفکّر در مـیان افـراد عارف و غیرعارف مشترک است .

اگر حزن از قلوب عارفین بخدا ساعتی برداشته بشود : هر آینه بناله و استغاثه درآیند . و هرگاه آنرا بدیگران عطا کنند : اظهار ناراحتی کرده و آنرا مکروه میدارند .

پس حزن مقامی است که : نتیجهٔ آن أمن پیدا کردن از قهر و غـضب و عـذاب الهی و بشارت برحمت و فیوضات معنوی است .

و أمّا تفکّر : پس آن در پشت سر ایمان صـحیح و اعـتقاد ثـابت پـیدا شـده ، و نـتیجهٔ تـفکّر دیـدن فـقر و احـتیاج و نـیازمندی خـود بـدرگاه پـروردگار مـتعال ، و درخواست نجات و استخلاص است .

و هر شخص مـحزونی قـهراً مـتفکّر است ، و هـر تـفکّری عـبرت و پـند بـانسان میآموزد ، و اعتبار از تفکّر حاصل میشود .

و برای هر یک از این دو دسته : حالات مخصوص و معارف و علوم و روش و طریقهٔ خاصّ و حلم و بردباری معیّن و شرف و مقام گرامی روشنی است .

شرح

گفتیم که حزن توأم است با احساس عبودیّت و بندگی در مقابل کبریائی پروردگار متعال ، و اینمعنی همان احساس مسئولیت کردن و خود را در مورد بازخواست دیدن است .

و البتّه درک مقام عبودیّت ملازم با پیدایش حالت فروتنی و انکسار و شکسته دلی است ، و چون حالت انکسار پیدا شد : قهراً حالت سکوت و خاموشی پدید آمده ، و پیوسته در فکر خود و در اندیشهٔ رفع ضعف و فقر و در مقام انجام وظائف خود خواهد برآمد .

اینستکه : انکسار در جانب یمین حزن و صمت در یسار آن قرار گرفته ، و حزن از میان این دو حالت پیدا خواهد شد .

پس حزن برای بندگان حقیقی خداوند متعال یک امر طبیعی و حالت قهری است ، چنان که حالت فرح و نشاط و خنده علامت غفلت و محجوبیّت و تیرگی قلب است .

و از این لحاظ است که : اهل دنیا حالت حزن و اندوهگین بودن را کراهت داشته ، و ساعات عمر عزیز خود را با نشاط و شادی هر چه بیشتر تمام کرده ، و از معرفت نفس و معرفت پروردگار خود و از حقیقت امر خود غافل هستند .

و اما تفکّر : پس آن در اثر ایمان و عقیده و پابرجا بودن در صراط حقّ حاصل شود ، تا بآن وسیله خود را از مهالک و گرفتاریها و لغزشها و غفلتها و انحرافات و

عـادات و خـویهای سـوء و أعـمال و افکـار بـاطل نـجات داده ، و راه خـوشبختی و سعادت را به پیماید .

و تفکّر در هر مرتبه و منزلی لازم است ،گاهی در مراتب پیش از حصول حالت حزن وگاهی در حالت حزن و توأم با آن میباشد ، و بهر صورت نتیجه‌بخش و بسیار مفید است - تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة .

و باید توجّه داشت که تفکّر مقدمه‌ای برای بدست آوردن مجهولیست از وظائف الهی و خصوصیّات سلوک و اخلاقیّات و معارف الهی یا برای کشف مـجهولیست از نقاط ضعف و موانع سلوک و رذائل صفات قلبی و انحرافات در افکار و عقائد ، و اگر تفکّر نشود : ممکن است سالهای متمادی بر همان روش سابق ادامه پیدا شود .

ولی حزن خود مقامی است و محصولیست از مراحل عبودیّت ، و شخص حزین معارفی بدست آورده ، و بنور طاعت و عبودیّت ، روشن شده ، و با روش سکوت و فروتنی و خضوع در صراط حقّ سلوک کرده و با طمأنینه و ثـبات قـدم مـتوجّه بـه مولای خود شده است .

و متفکّر در اضطراب و در اندیشهٔ بدست آوردن خیر و صلاح و حقّ است ، و از این لحاظ در میان این دو موضوع تفاوت بسیاری است .

مـبتلائی بـغم مـحنت و انـدوه فـراق
ایدل این ناله و افغان تو بی چیزی نیست
درد عشـق ارچـه دل از خـلق نـهان مـیدارد
حافظ این دیده گریان تو بی چیزی نیست
دردمـندیّ مـن سـوختهٔ زار و نـزار
ظاهراً حاجت تقریر و بیان این همه نیست

از دل و جـان شـرف صـحبت جـانان غـرضست

غرض اینست وگرنه دل و جان این همه نیست

متن

الباب الثالثُ والتِسعون فی الحَیاء

قال الصادق (ع) : الحیاءُ نـورٌ جـوهرُه صـدرالایـمان ، و تـفسیره التـثبّت (التذویب) عند کل شیء ینکره التوحید و المعرفة . قال النبی (ص) : الحیاء من الایمان ، فقُیِّد الحیاءُ بالایمان والایمان بالحیاء (فقیل الحیاء ...) و صاحبُ الحیاء خیرٌ کلّه و مَن حُرِم الحیاءُ فهو شرّ کلّه و ان تَعبّد و تَوَرّع ، و انّ خطوة تَتَخطّأ فی ساحات هَیبة اللّه بالحیاء منه ، الیه خیرٌ من عبادة سبعین سنة . والوقاحةُ صدرُ النِفاق والشِقاق والکفر (و صدر النفاق الکفر) . قال رسول اللّه (ص) : اذا لم تَستحِ فاعمل ماشِئتَ . أی اذا فارقتَ الحیاءَ فکلّ ما عملتَ من خیر و شرّ فأنتَ به مُعاقَب .

ترجمه

باب نود و سوم در حیاء است

حضرت صادق (ع) فرمود : حیاء نوری است در بـاطن انسـان کـه خـلاصهٔ آن سینه و مرکز ایمان است . و تفسیر حیاء آنکه : آدمی پابرجا و محکم باشد در مقابل هر چیزیکه برخلاف توحید و معرفت است .

حضرت رسول اکرم (ص) فرمود : حیاء از ایمان است . پس ایمان وابسته شده است بحیاء و حیاء بایمان .

و کسیکه حیاء دارد سراپای آن خیر و خوبی خواهد بود ، و آنکه بی حیاء و بیشرم است همه اعمال و کردار او شرّ است ، اگرچه همیشه مشغول عبادت و پرهیزکاری باشد .

و یک قدمی که در میدان عظمت و جلال پروردگار توأم با صفت حیاء بسوی او برداشته شود : بهتر است از هفتاد سال عبادت .

و بیشرمی مبدأ و مرکز نفاق و سنگدلی و کفر است .

حضرت رسول اکرم (ص) فرمود : چون حیاء نداشتی پس هر چه خواهی عمل کن ، زیرا در اینصورت اعمال خوب و بد تو یکسان است ، و در حقیقت همه اعمال و رفتار تو ناپسند درگاه الهی خواهد بود .

شرح

حیاء یکی از صفات نورانیّه نفسانیّه است که اصل آن تکوینی و از قوای نفس است ، و سپس مانند قوای دیگر نفس انسانی میتوان آنرا با تربیت و ریاضت و تعلیم و مجاهدت قویتر و کاملتر کرد .

صفت حیاء بطور کلّی : انسان را از ارتکاب اعمال سوء و از اتیان بفواحش و از نزدیک شدن بقبائح و از اظهار پندار و رفتار و کردار بد و زشت ، در مقابل دیگری نگهداری و ممانعت میکند .

حیاء بر دو نوع بود :

اوّل - در امور مادّی ، چون شرم در پوشاک پست و در مشاغل و عناوین دنیوی و سکنی و امثال آنها .

دوّم - در امور معنوی و الهی ، و حیاء در این مورد متوقّف است به تحقّق نور

ایمان و معرفت ، تا بتواند امور برخلاف حقیقت و روحانیّت ، و آنچه مخالف رضا و خواستهٔ پروردگار متعال ، و خارج از آیین دین الهی و مقرّرات روحانی است ، تشخیص داده ، و نامناسب بودن و فساد و بطلان واقعی آنها را با نور ایمان و معرفت بفهمد .

پس هر مقداریکه ایمان و عرفان پیشرفت کند : بینایی و بصیرت انسان نسبت بموضوعات خیر و شرّ و صلاح و فساد و حقّ و باطل و نور و ظلمت و هدایت و ضلالت بیشتر شده ، و قهراً در مقابل آنچه بر خلاف اقتضای ایمان و عرفان است : خود را نگهداری خواهد کرد .

از اینجاست که فرمود : حیاء از ایمان است . زیرا ایمان منبسط میشود به جوارح و اعضاء و لسان و أرکان (الایمان اعتقاد بالجنان و اقرار باللسان و عمل بالارکان) ، و بسط عقیده یقینی بلسان و جوارح قهری و طبیعی است .

پس کسیکه در مسیر روحانی و در سلوک معنوی خود بمقام حیاء رسیده و تیرگیها و خلافها و مفاسد را دیده و موارد قهر و غضب الهی را با بینایی ایمان تشخیص داده ، و خود را از آنها نگهداری کرد ، (به عنوان شرم و حیاء در پیشگاه عظمت پروردگار متعال) : البتّه چنین آدمی بتمام خیر و سعادت نائل شده است .

برخلاف کسیکه اعمال نیک و پرهیز او از باب حیاء و تشخیص صلاح و فساد و خیر و شرّ نیست ، بلکه از باب تقلید یا تعبّد است ، و بطور مسلّم اطمینانی بچنین فردی که بینایی و بصیرت ندارد نیست .

شرم بادت که خداوند جهان　　　که بود واقف اسرار نهان
بر تو باشد نظرش بیگه و گه　　　تو کنی در نظرش قصد گنه

متن

و قوّةُ الحَیاء من الحُزن والخوف ، والحیاء مسکن الخشـیة ، والحـیاء أوّله الهیبة و آخره الرؤیة ، و صاحب الحیاء مشتغل بشأنه معتزل من الناس مزدجر عمّا هم فیه ولو ترکوا (ولو ترک) صاحب الحیاء ما جالسَ أحداً . قال رسول اللّه (ص) : اذا أراد اللّه بعبد خیراً ألهاه عن محاسنه و جعل مساویه بین عـینیه و کَرَّهه مجالسة المعرضین عن ذکر اللّه . والحیاء خمسة أنواع : حیاء ذنب ، و حیاء تقصیر ، و حیاء کرامة ، و حیاء حبّ ، و حیاء هیبة ، و لکلّ واحد من ذلک أهل ، و لاهله مرتبة علیحدة .

ترجمه

و قوت و نیرو گرفتن حیاء از دو صفت حزن و خوف حاصل می‌شود ، و هـرچـه حزن و خوف در دل سالک بیشتر شد : صفت حیاء نیز محکمتر خواهد شد .

و حیاء محلّ برقراری و نزول خشیت است .

و حیاء در مرحلهٔ اوّل جلوه گاه هیبت و عظمت حق است ، و در مرحله آخر بـا شهود و رؤیت توأم میشود .

و کسیکه بصفت حیاء متّصف میشود : پیوسته بامور شخصی خود مشغول گشته و از مردم کناره‌گیری میکند . و اگر او را ترک کنند : حاضر نیست با کسی مجالست نماید .

حضرت رسول اکرم (ص) فرمود : چون خداوند متعال خیر و نیکویی کسی را بخواهد : او را از محاسن و خوبیهای خود متمایل و غـافل کـرده ، و بـدیها و نـقاط ضعف او را در مقابل دو چشـم او مـجسّم نـموده ، و مـجالست کسـانیرا کـه از ذکـر

خداوند متعال اعراض کرده‌اند در نظر او مکروه میدارد .

و حیاء بر پنج نوع میباشد :

۱- حیاء در مورد گناه .

۲- حیاء در مورد تقصیر و کوتاهی نمودن ولو بآوردن مکروهات باشد .

۳- حیاء در زمینهٔ گرامی داشتن و اکرام .

۴- حیاء باقتضای محبّت و علاقه داشتن .

۵- حیاء در مورد عظمت و بزرگواری و هیبت .

و برای هر یک از این انواع خمسه افراد و أهلی میباشد ، و برای هر طائفه‌ای از آنان مقام و مرتبهٔ مشخّصی است .

شرح

برای حیاء چند خصوصیّت دیگر ذکر میکند :

۱- حیاء از نیروی خوف و حزن اخذ نیرو میکند ، زیرا حزن در مورد نظر بعبودیّت خود و معرفت بکبریائی حقّ است ، و خوف در مورد توجّه به قهر و حکومت طرف و تقصیر خود است ، و اینمعانی زمینهٔ حیاء را برای انسان فراهم کرده ، و در مقابل پروردگار عزیز از بجا آوردن خلاف و از عصیان جلوگیری می‌نماید .

۲- حیاء مسکن و محلّ نزول خشیت است : زیرا چون انسان در مقابل عظمت پروردگار متعال از خلاف و أعمال مکروه و ناپسند خودداری کرد : قهراً جلال و عظمت و سطوت پروردگار متعال در قلب او جلوه‌گر شده و رفته رفته قوّت و شدّت گرفته ، و نور خشیت که خوف و اضطراب در مقابل جلال و کبریائی حقّ است در

دل او برقرار می‌شود . **انّمایَخشی اللّهَ من عباده العلماءُ** .

۳- در مراحل اوّل حیاء توجّه بهیبت و عظمت حقّ است ، و چون این جهت قوّت گرفته و هیبت و جلال پروردگار عزیز در دل صاحب حیاء مستقرّ و ثابت گردید : نور جلال چنان جلوه‌گر میشود که سالک بنور ایمان و با چشم بصیرت قلب خدای بزرگ محیط قیّوم را مشاهده میکند .

۴- او بخود مشغول شده و از دیگران منقطع میشود : زیرا کسیکه حیاء را شعار و طریقهٔ خود قرار داده است ، پیوسته در تمام حرکات و اعمال و امور خود مراقب است که کوچکترین خلافی از او سر نزند ، و تا میتواند برنامهٔ زندگی و مخصوصاً معاشرت خود را محدود و فشرده میکند ، تا اختیار اعمال خود را داشته و بخود مسلّط باشد .

اینستکه رسول اکرم (ص) فرمود : کسیکه مورد لطف و عنایت پروردگار متعال است ، چنان میشود که معاشرت با معرضین از ذکر خدا را از جان و دل کراهت و مبغوض می‌دارد .

و سپس مؤلّف فرمود که : حیاء پنج مرتبه دارد :

۱- حیاء در مقابل خلاف و عصیان و گناه

۲- حیاء در مقابل تقصیر و کوتاهی کردن در انجام وظائف زندگی .

۳- حیاء از نظر گرامی داشت و کرامت و بزرگواری طرف .

۴- حیاء روی محبّت و علاقهٔ قلبی .

۵- حیاء در مقابل هیبت و جلال و عظمت طرف .

پس کمترین مرتبهٔ حیاء آنکه : انسان از خلاف و عصیان پروردگار جهان ملاحظه کرده و از مخالفت او خود را نگهداری کند . و معلوم شد که : بی‌حیائی در

هر موردی باشد ملازم با نبودن ایمان است ، اینستکه وارد شده است - مَن لا حیاءَ له لا دین له .

ای که چـون روح بـتن نـزدیکی　　چون رگِ جان به بـدن نـزدیکی

نـاظر حـال تـو بـاشد شب و روز　　تـو هـم از نـاظریش دیـده فـروز
نـــاظر نـــاظریِ او مـــیباش　　حـــاضر حـــاضریِ او مـــیباش

متن

الباب الرابعُ والتِسعونَ فی الدَعْوی

قال الصادق (ع) : الدَعوی بالحقیقة للأنبیاء و الائمّة و الصِـدّیقین ، و أمّـا المُدّعِی بغیر واجب فهو کابلیسَ اللعینِ ، ادّعی النُسُک و هو علی الحقیقة مُنازع لربّه مُخالِف لأمره . فمَن ادّعی أظهَر الکذبَ والکاذبُ لایکون أمیناً . و مَن ادّعی فیما لایَحِلّ له فتحَ علیه أبوابَ البَلوی ، والمُدّعی یُطالَب بالبیّنة لامَحالةَ ، و هو مُفلِس فیَفْتضِح ، والصادق لایُقال له لِمَ ، قال أمیرالمؤمنین (ع) : الصادقُ لایَراه أحدٌ الّا هابَه .

ترجمه

باب نود و چهارم در ادّعاء نمودن است

حضرت صادق (ع) می‌فرماید : ادّعاء کردن حقیقت را یا در حقیقت نیست مگر از بـرای پـیغامبران و پیشوایـان حقّ و آنـانکه بـمرحلهٔ صـدق در رفـتار و پـندار رسیده‌اند .

و أمّا کسیکه دعوی دارد بدون لزوم و ثبوت ، و روی ظنّ و خیال و وهم : پس مانند ابلیس لعین خواهد بود که ادّعای عبادت و طاعت حقّ نمود ، در صورتیکه او در واقع نزاع کننده با پروردگار متعال و مخالف با او بود .

پس کسیکه ادّعاء کرد : تظاهر بدروغ کرده است ، و آدم دروغگو هرگز مطمئنّ و

امین نیست .

و کسیکه ادّعاء نمود در موردیکه جایز نیست برای او : باز میکند برای خودش درهای گرفتاری و ابتلاءات را .

و آدم ادّعاء کننده : از او دلیل و شاهد برای ادّعایش مطالبه میشود ، و او در این مورد دست خالی و مفلس است : پس مفتضح خواهد شد .

و شخص صادق را که ادّعائی نماید : بازخواست از آن نمیشود .

أمیرالمؤمنین (ع) فرمود : آدم صادق را کسی نمی‌بیند ، مگر آنکه هیبت او قلب طرف را میگیرد .

شرح

دعوی کردن یا در موضوع مقامات الهیّه است که از جانب پروردگار متعال افاضه و معیّن میشود ، و یا در معارف و حقائق است که شهوداً حاصل گردد ، و یا در مراتب و مراحل سیر و سلوک است ، و یا در قسمت عبادات و طاعات و زهد و تقوی است .

و بهر صورت : دعوی حقیقت در هر مرحله‌ای باشد ، بجز از انبیاء و جانشینان معیّن آنان و از صدّیقین که در قول و عمل و ظاهر و باطن براستی و صدق متّصف هستند ، از دیگران مسموع نیست .

و دعوی آنان روی مأموریّت و وظیفهٔ شخصی است ، و در هر موردیکه وظیفه اقتضا نکند : هرگز اظهار مقام و دعوی مرتبه‌ای نکنند .

و بطور کلّی : دعوی کردن از خودبینی و خودستایی و خودنمایی برخیزد ، و اینمعنی برخلاف اصل توحید و مقام عبودیّت است ، و تا سالک خود را می‌بیند از

مقام عبودیّت محروم است ، و کسیکه بحقیقت عبودیّت نرسیده است بهره‌ای از حقیقت توحید ندارد .

اینستکه ابلیس با خودبینی و خودستایی از مقام قرب توحید محروم و رانده شده ، و از اعداء و مخالفین محسوب گردید .

پس هر مدّعی بهر صورتی باشد (غیر از آنانکه مأموریّت دارند) بر خلاف حقیقت خود که بندگی ذاتی است ، تظاهر میکند ، و او کاذب و دروغگو و منحرف از صدق و حقّ است .

و شخص مدّعی چون برخلاف صدق و حقیقت سلوک میکند : خواه و ناخواه در مقابل حقیقت رسوا گشته ، و از آوردن برهان و از اثبات دعوی خود عاجز شده ، و مبغوض پیشگاه احدیّت قرار خواهد گرفت .

آری مدّعی اگر مأموریّت پیدا کند که أمری را دعوی کند : می‌داند که از خود چیزی ندارد ، و می‌فهمد که بحول و قوّت و الهام و القاء و افاضه و اعطاء و توجّه پروردگار متعال این امر صورت میگیرد ، و او بصراحت لهجه اعلام میکند که : **أنَا بشرٌ مثلکم یوُحیَ الیّ** .

اینستکه این دو دسته (مدّعی باطل و مدّعی بمأموریّت) از چگونگی تعبیرات و حرکات و اطوار و خصوصیّات رفتار و کردار و گفتار آنان بخوبی تشخیص داده میشوند . **لایَراه أحدٌ الّاهابَه** .

و اما فرق فیما بین صِدّیقین با حضرت أنبیاء و ائمه علیهم السلام : أنبیاء و جانشینان آنان مأموریّت بدعوت عمومی دارند ، و برای ارشاد و هدایت عموم مردم مأمور میشوند ، البتّه هر فردی را باقتضای استعداد او . ولی صِدّیقین مأموریّت مخصوص و در موارد مخصوص و نسبت به اشخاص معیّنی که مستعدّ ارشاد و سیر

و سلوک روحانی و ترقیّات معنوی و جذبات ربّانی هستند : مأموریت پیدا میکنند .

و از اینجا معلوم میشود که : افرادی که خود را از صدّیقین و اولیاء حقّ محسوب داشته ، و دعوی عمومی ارشاد میکنند : از مصادیق ضالّین و مضلّین هستند .

آنان دم از وحدت و مراحل قرب و فنا و تسلیم و عبودیّت میزنند ، و متأسّفانه خود غرق خودپرستی و فنای در دنیا و مظاهر دنیوی هستند .

از بــلای تــیرشان پــرهیز کــن   بــر فــراز کــوهِ عــزّت خـیز کـن
در سر هر کوچه‌ای صـیّادهاست   مسجد و محراب پر شیّادهاست
هر دکان بنشسته صیّادی کمین   صید جویان از یسار و از یـمین
دام چــبود ایــن نگـاه گـرمشان   گــردن کــجشان زبـان نـرمشان

دردم نــهفته بـه ز طـبیبان مـدّعی   باشد که از خزانه غـیبش دوا کـنند

متن

الباب الخامسُ والتِسعون فی المَعرفة

قال الصادق (ع) : العارفُ شخصُه مع الخَلق ، و قلبُه مع اللّـه ، لو (ولو) سَهاقلبُه عن اللّه طَرفةَ عَیْن لَماتَ شوقاً الیه ، والعارفُ أمینُ وَدایع اللّه و کـنزُ أسراره و مَعدِنُ أنواره و دلیلُ رحمته علی خلقه و مَطیّةُ علومه و میزانُ فضله و عَدله . قدغَنِی عن الخَلق والمُراد والدُنیا . و لامُونِس له سِوی اللّه ، و لانُطقَ و لاإشارةَ و لانَفَس الّا باللّه و لِلّه (الا باللّه) و مِن اللّه و مَع اللّه . فهو فی رِیاض قُدسه متردّد ، و مِن لَطائف فَضله مُتَزوِّد . والمعرفةُ أصلٌ فَرعُه الایمان .

ترجمه

باب نود و پنجم در معرفت است

حضرت صادق (ع) فرمود : عارف از لحاظ تشخّص ظاهری و بدن با مردم است ، ولی قلب او همیشه با خدا است ، و هرگاه قلب او غفلت کند از خداوند متعال یک آنی : هر آینه میمیرد از جهت اشتیاق پیدا کردن بسوی او .

و عارف امین است برای ودایع الهی ، و خزینه است برای اسرار او و معدن است برای انوار او و راهنمای رحمت اوست برای خلق ، و مَرکب علوم اوست ، و میزان فضل و عدل او میباشد .

او بی‌نیاز است از مردم و از مقاصد و مطلوبهای دنیوی و از دنیا ، و مونسی برای

او بجز پروردگار متعال نیست .

و نطق و اشاره و نفس کشیدن او بسبب او و برای او و از او و با او میباشد .

پس او در روضه‌ها و محیط قَداست و پاک پروردگار قدّوس حرکت و آمد و رفت میکند ، و پیوسته از لطائف فضل و کرم او توشه گرفته و استفاده مینماید .

و معرفت ریشه و پایه است برای ایمان ، و ایمان فرع و شاخه‌ای است از او .

شرح

معرفت به معنی شناختن است ، یعنی علمیکه در موارد جزئی و بقید خصوصیّات و قیود باشد .

معرفت اوّلین مرحله از آشنایی و قدم گذاشتن در بساط قرب الهی است ، و هر چه معرفت بیشتر و وسیعتر گردد : آشنایی و نور ایمان و قرب کاملتر خواهد شد .

معرفت چون قویتر گشت : ارتباط و علاقه و آشنایی و اشتیاق بانس و حضور و لقا بیشتر شده ، و پیوسته قلب او وابسته به خدای متعال شده ، و در همه حال متوجّه و ناظر اوست .

او صورتاً با مردم معاشرت و آمیزش میکند ، ولی باطناً با خدا است ، و چنان شوق دیدار و حضور او شدید است که مختصر غفلت و کنار رفتن او معادل با نیستی و مرگ است .

و چون آشنایی و معرفت بحدّ کامل رسید : او محلّ امن برای ودیعه‌ها و امانتهای الهی میشود ، چون قسمتی از مقامات و علوم ربّانی که باو سپرده میشود ، و کنز اسرار پوشیده و معارف مخصوص خواهد شد که به بندگان خاصّ و مقرّب عطا میشود ، و معدن انوار و مخزن صفات و اسماء حُسنی گردد ، و راهنمای

رحمت و نمایندهٔ مهربانی و فیوضات ربّانی شود ، و مَحمل و باربرندهٔ علوم حقیقت گشته ، و میزان و وسیلهٔ سنجش و مظهر عدل و فضل الهی میباشد .

آری اینها امتیازاتیستکه برای صاحبان معرفت و آنانکه آشنایی بدرگاهِ احدیت پیدا کرده‌اند ، داده میشود .

اینها از خصوصیّات و امتیازات انبیای الهی است که : بحَواریّین و أصحاب خاصّ و أولیای مخصوص آنان و بندگان مقرّب پروردگار متعال که صاحبان معرفت هستند ، داده میشود .

پس همهٔ امتیازات مخصوص و مقامات روحانی و ارتباطات معنوی بعد از حصول معرفت حاصل میشود .

و معرفت هم بنور بصیرت و شهود قلب در اثر تزکیه و تهذیب و اخلاص و گذشتن از خودبینی و خودستایی و خودنمایی ، میسور گردد .

و امّا آنچه از راه تقلید و یا اقامهٔ دلیل و برهان و تحصیل علوم رسمی متداوله بدست میآید : نتیجهٔ قطعی نمی‌بخشد ، و از حقیقت معرفت و شناسایی بیرون بوده ، و مَنشأ این امتیازات نخواهد شد .

و مردم عادی در اینجهت سخت باشتباه دچار شده ، و با تحصیل مختصری از علوم رسمی و با یاد گرفتن قواعدی از علوم دینی متداوله : خود را از مصادیق اهل معرفت و از اولیای حق و صاحبان بصیرت میپندارند ، آنان برای همیشه در این جهالت و غرور و گمراهی و محجوبیّت و محرومیّت باقی میمانند .

آری از علائم عارف آنکه : آنان از مردم و تأثیرات و مَنافع و مَضارّ آنها بی نیاز هستند ، و از مَراحل در نظر گرفتن مقاصد شخصی و مرامهای خصوصی و نیّتهای مادّی دور گشته و بجز پروردگار متعال مراد و هدفی در دل ندارند ، و سراپا در

مقابل خواستهٔ او تسلیم هستند . و آنان از دنیا و عیش دنیوی و زندگی مادّی و برنامه‌های ظاهری صرف نظر میکنند .

آنان با کسی غیر از خدا نمیتوانند انس بگیرند ، و تمام سخن گفتن و اظهارات آنان ، و بلکه اشاره کردن و رموز امور آنان ، و بالاتر و دقیقتر از اینها تنفّس و ادامه زندگی آنان : همه از خداوند متعال و برای او و با او و در راه اوست .

و بطور کلّی : مؤثّر و سبب و علّت و مُعین و مقصود و هدفی در تمام جریان زندگی و امور خود بجز پروردگار توانا و محیط و مهربان نمی‌دانند .

آری اینمرحله آخرین درجهٔ معرفت و ایمان است که : انسان بحقیقت خود که سراپا ضعف و فقر و احتیاج و محدودیّت است معرفت پیدا کرده و هم بقدرت کامل و علم تمام و احاطه و اراده و حکومت و مالکیّت و رحمت و فضل و عزّت و کبریائی پروردگار متعال عارف باشد .

فکر بهبود خود ایدل ز دری دیگر کن　　درد عاشق نشود به ، بمُداوای حکیم
گوهر معرفت آموز که با خود ببری　　که نصیب دگران است نصاب زر و سیم

متن

الباب السادسُ والتِسعون فی حُبّ اللّه

قال الصادق (ع) : حُبُّ اللّه اذا أضاءَ علی سِرّ عبدِه (عبد) أخلاه عن کلّ شاغِل و کلِّ ذکر سِوی اللّه (و کل ذکر سوی اللّه ظلمة) والمحبُّ أخلصُ الناس سِرّاً للّه ، و أصدقُهم قولاً ، و أوفاهم عَهداً ، و أزکاهم عَمَلا ، و أصفیهم ذِکراً ، و أعبدُهم نَفساً ، یَتباهی (تتباهی به) الملائکةُ عندَ مناجاته ، و یَفتخرُ ، (و تفتخر ، و یفخر) برُؤیته ، و به یَعمرُ اللّه تعالی بلادَه ، و بکرامته یُکرم عبادَه ، یُعطیهم إذا سألوا (سألوه) بحقِّه ، و یَدفع عنهم البلایا برَحْمته ، ولَو علِم الخلقُ ما مَحلّه عندَ اللّه و مَنزلتُه لدیه ما تَقرّبوا الی اللّه الّا بتُراب قَدمیه .

ترجمه

باب نود و ششم در محبّت پروردگار متعال است

حضرت صادق (ع) فرموده است : محبّت خدا چون روشنایی داد بر باطن بندۀ خود ، تخلیه میکند آنرا از هرگونه مشغول کننده و از هر رقم توجّه و یادکردنی که از غیر خدا باشد .

و شخص مُحبّ خالصترین افراد مردم است از جهت باطن ، و راستگوترین آنان باشد ، و باوفاءترین آنها است در مقابل تعهّدات و پیمانها ، و پاکترین ایشان است از لحاظ اعمال ، و باصفاترین مردم باشد از نظر توجّه و ذکر پروردگار متعال ، و

کاملترین نفوس است از جهت بندگی و عبادت .

ملائکهٔ آسمان هنگام مناجات کردن او خوشحالی نشان میدهند ، و با دیدن و مشاهدهٔ او افتخار میکنند ، و خداوند متعال بوجود او بلاد و زمینهای خود را آباد کرده ، و با تکریم و گرامی داشت وی مردم را اکرام و گرامی میدارد .

پروردگار متعال خواسته‌های مردم را چون بمقام او متوسّل شوند : عطا میفرماید ، و ابتلاءات و گرفتاریهای آنان را با لطف و مهربانی خود برطرف میسازد ، و هرگاه آنان توجّه پیدا کرده و بدانند که چه مقام بلند و مرتبهٔ رفیعی او را نزد خداوند متعال میباشد : هر آینه با خاک قدم او به خدا تقرّب جویند .

شرح

محبّت تمایل شدید است بچیزی که ملایم با او باشد ، و ملایم بودن یا از نظر قوای جسمانی محقّق میشود ، مانند مطلوب بودن آواز با قوّهٔ سامعه ، و جالب بودن صورت در مقابل قوّهٔ باصره ، و نرم و لطیف بودن جسم در برابر نیروی لامسه ، و خوش طعم بودن مأکولات برای قوّهٔ ذائقه ، و خوشبو شدن چیزی در مقابل نیروی شامّه ، و این ملایمت هنگامیکه تحقّق پیدا کرد : بتدریج ارتباط و علاقه زیادتر گشته ، و محبّت رو به افزونی میگذارد .

و یا از نظر قوای روحانی حاصل میشود : و این معنی نسبت بامور روحانی محقّق گردد ، یعنی روح انسان چون از عالم روحانی است : با عوالم روحانی و ماوراء عالم مادّی در اثر ملایمت و سنخیّت ، ارتباط پیدا کرده ، و هر چه این ارتباط بیشتر گشت : علاقه و محبت محکمتر و شدیدتر خواهد شد .

و مخصوصاً اینکه روان آدمی نفخه‌ایست از روح پروردگار متعال و جلوه ایست از

امر او ، و میتواند کمال ارتباط و علاقه و محبّت را در میان باطن خود و خداوند مهربان به وجود آورد - و نَفختُ فیه من روحی ، **والذینَ آمَنوا اشدّ حُباً للّه ، یُحبّهم و یُحبّونه** .

البتّه این ارتباط و محبّت زمانی حاصل میشود که : آدمی از علاقه‌های مادّی و محبّتهای جسمانی و ارتباطات ظاهری منقطع گشته ؛ و جهت توجّه بعالم روحانی بجنبه‌های مادّی غالب و حکمفرما شود .

و چون محبّت حقیقی روحانی در دل آدمی مستقرّ شد : قهراً قلب او از آلودگیهای طبیعی و علاقه‌های ظلمانی و خویهای حیوانی پاک گشته ، و با دل نورانی و صاف در مقام اطاعت و بندگی پروردگار متعال پابرجا خواهد بود .

تو شمع انجمنی یکزبان و یکدل شو
خیال و کوشش پروانه بین و خندان باش
گرت هواست که با خضر همنشین باشی
نهان ز چشم سکندر چو آب حیوان باش
دگر بصید حَرَم تیغ بر مَکش زنهار
وز آن که با دل ما کرده‌ای پشیمان باش

متن

و قال أمیرالمؤمنین (ع) : حُبُّ اللّه نارٌ لایَمرُّ (لاتَمرّ) علی شیء الّا احتَرقَ ، و نورُ اللّه لایُطلِع علی شیء الّا أضاءَ ، و سَماءُ (سَحاب) اللّه ما ظَهَر مِن تحتِه شیء (من شیء) الّا غَطّاه (أعطاه الفیض) و ریحُ اللّه ما تَهبّ فی شیء الّا حَرّکته و ماءُ اللّه یُحیی به کلَّ شیء و أرضُ اللّه یُنبت منها کلَّ شیء ، فمَن أحبَّ

اللّهَ (أحبّه اللّه) أعطاه كلَّ شيء من المُلک والمَلَكوت (والمال) . قال النبيُّ (ص) : اذا أحبَّ اللّه عبداً من امّتی قذَف فی قلوب أصفيائه و أرواحِ مَلائكته و سُكّانِ عَرشه مَحبّتَه ليُحبّوه ، فذلک المُحبُّ حقّاً (المحبوب حقاً) طوبٰى لَه ثُمّ طوبٰى له ، و له عِندَ اللّه شفاعةٌ يومَ القيامة .

ترجمه

و اميرالمؤمنين (ع) فرموده است : محبّت بخداوند آتشى است كه بچيزى نفوذ نميكند مگر آنكه سوخته شود ، و نور الهى است كه بقلبى اشراف نميكند مگر آنكه روشنايى دهد ، و چون آسمانيستكه هرچه در زير سايهٔ آن قرار گرفت از فيوضات آن بهره‌مند گردد ، و مانند نسيم و رحمت رحمانى است كه بهر چه عبور كرده و بوزد آن را حيات و حركت بخشد ، و مثل آب نازل از آسمانستكه همه چيز را بوسيلهٔ آن زنده نمايد ، و چون زمين است كه نباتات را از آن بوجود آورد . پس كسيكه خدا را دوست داشت : خداوند متعال همه چيز از امور مادّى و معنوى او را عطا فرمايد .

رسول اكرم (ص) فرمود : چون خداوند متعال بنده‌ايرا دوست بدارد ، محبّت او را در دل بندگان برگزيده و پاک و ملائكهٔ آسمان و ساكنين عرش خود القا ميفرمايد ، و همگى او را دوست ميدارند ، و محبّ حقيقى خداوند متعال اينچنين آدم است ، خوشا بحال او ، و براى روز قيامت رتبهٔ شفاعت او را عطا ميشود ، تا كسيرا كه ميخواهد شفاعت نمايد .

شرح

حبّ الهی جذبهٔ ارتباطی است فیمابین بنده و پروردگار متعال که چون این جذبه روشنتر و قویتر گشت : علاقه و ارتباطهای دیگر را از دل قطع کرده ، و نور الهی را در قلب وارد نموده ، و هر رقم تاریکیها و حجابهای نفسانی را برطرف میکند .

و حقیقت ارتباط : وابستگی است ، و چون این وابستگی روحانی حقیقی محقّق گشت : موجب نزول رحمت و فیض بوده ، و قلب آدمی بوسیلهٔ این سیم ارتباط بمبدأ نور و قدرت ، پیوسته منوّر و روشن گشته ، و برای استفاضه و گرفتن معارف الهی و حقائق روحانی مستعدّ خواهد شد .

و أما تحصیل حبّ پروردگار متعال : باید متوجّه شد که محبّت بطور مطلق از تصوّر و توجّه آغاز میشود ، و بعد در اثر توجّه بیشتر و شدّت تصوّر و تدبّر و تحقیق : مرحلهٔ تصدیق پیش آید ، و در این مرحله که تحقیق از خصوصیّات و صفات و مزایای موضوعی صورت میگیرد : بتدریج بر معرفت و شناسایی افزوده میشود ، و هر چه مراتب شناسایی بیشتر و افزونتر گشت : قهراً علاقه و محبّت زیادتر خواهد شد .

و ضمناً معلوم است که : تحقیق و بررسی در هر امری ، خواه مادّی و محسوس باشد و یا معنوی و روحانی ، ملازم با نزدیک شدن و قرب و رفع فواصل و موانع و حجابهاست ، تا ارتباط کامل و بررسی دقیق و معرفت تمام حاصل گشته ، و میدان دید و شهود بی‌مانع شود .

و چون دربارهٔ شهود جمال و جلال پروردگار متعال ، همه موانع و هرگونه حجابها از جانب خود ما بوجود میآید ، و در عین حال حجابهای باطنی و معنوی و

قلبی (أفکار باطل و نادرست ، و اخلاق زشت و ناپسند ، و علاقه‌های مادّی و دنیوی) باشند : پس شخصیکه در مسیر محبّت و تحصیل معرفت است ، میباید تمام جدّ و کوشش او در راه از بین بردن این موانع و حجابهای نفسانی صورت گرفته و در تمام حالات و اعمال و حرکات و ساعات خود ، منتهای هدف و مقصودش همین باشد و بس .

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز .

فدای پیرهن چاک ماهرویان باد
هزار جامهٔ تقوی و خرقه پرهیز
فقیر و خسته به درگاهت آمدم رحمی
که جز ولای توام نیست هیچ دستاویز

گلعذاری ز گلستان جهان ما را بس
زین چمن سایهٔ آن سرو روان ما را بس
من و هممصحبتی اهل ریا دورم باد
دولت صحبت آن مونس جان ما را بس
از در خویش خدا را به بهشتم مفرست
که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

متن

البابُ السابعُ والتِسعونَ فی الحُبِّ فی اللّه

قال الصادق (ع) : المُحِبُّ فی اللّه مُحبُّ اللّه ، والمَحبوبُ فی اللّه حَبیبُ اللّه ، لانّهما لایَتحابّان الّا فی اللّه . قال رسول اللّه (ص) المَرءُ مع مَن أحبَّ ، فـمَن أحبَّ عبداً فی اللّه فانّما أحبَّ اللّه ، و لایُحبُّ اللّهَ (و لا یُحبّ عبدٌ اللّهَ) الامَن أحبّه اللّه . قال النبیّ (ص) : أفضلُ الناس بعدَ النبییّن (ص) فی الدنیا والآخرة المُحبّون للّه المُتحابّون فیه . و کل حُبٍّ معلولٍ یُورِث فیه (بُعداً فیه) عداوةً الّا هذین ، و هما مِن عَین واحدة یَزیدانِ أبداً و لا یَنقصان ، قال اللّه تعالی – ألأخِلّاءُ یَومئذ بعضُهم لِبعضٍ عدوٌّ الّا المُتّقین .

ترجمه

باب نود و هفتم در محبّت در راه خدا است

حضرت صادق (ع) فرمود : کسیکه در راه خدا محبّت پیدا میکند : مُحبّ خدا است و شخصیکه در اینمورد طرف اینگونه محبّت قرار میگیرد : محبوب و حبیب خدا میشود ، زیرا محبّتی که در این میان جریان پیدا میکند : در راه خدا است .

رسول اکرم (ص) فرموده است : هر مردی با آنچه که محبّت و علاقه‌مند است محشور است ، پس کسیکه دوست بدارد بنده‌ایرا در راه خدا : خدا را دوست داشته است ، و خدا را دوست نمیدارد مگر آنکه خدا او را دوست داشته باشد .

پیغمبر خدا (ص) فرموده است : برترین مردم بعد از انبیای الهی ، در دنیا و آخرت : آنانی هستند که خدا را دوست داشته ، و همدیگر را در راه خدا دوست میدارند .

و هر محبّتیکه سالم نبوده و برای خدا نیست : در نتیجه موجب دوری از محبوب و بلکه بغض و عداوت میشود ، و فقط حبّ بخداوند و محبّت در راه خدا است که : آنها از یک سرچشمه جریان پیدا کرده ، و پیوسته در افزونی و زیادتی هستند ، و هرگز ضعف و نقصانی در آنها پیدا نخواهد شد .

خداوند متعال میفرماید : دوستان در روز قیامت دشمن همدیگر میشوند مگر آنانکه از گروه پرهیزکاران باشند .

شرح

محبّت یا مقصود أصیل و بذاته است ، و یا مقصود بغیره و در مَسیر دیگری است . و برگشت قسم دوم به اوّلی است .

و از این لحاظ حقیقت و برگشت حبّ فیاللّه : به محبّت پروردگار متعال میباشد ، مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه .

آری در محبت فی اللّه : وِجهه و عنوان حبّ اللّه موجود است ، و در باطن محبّت در اینمورد حبّ اللّه بوده ، و محبوب هم مورد حبّ خداوند متعال و متعلَّق حبّ او واقع شده ، و محبوب خدا خواهد بود .

و باید متوجّه شد که : حبّ فی اللّه همیشه در طول حبّ اللّه و پس از تحقّق آن صورت میگیرد ، و تا حقیقت محبّت خدا در قلب کسی ثابت و مستقرّ نگشته است : نمیتواند محبتهای دیگر را به وجهه و عنوان الهی داشته باشد .

و اینمعنی نظیر معرفت پروردگار و معرفت أنبیا است : و لازم است از طریق بالا و علّت بسوی پایین و معلول حرکت کرد ، یعنی معرفت حقیقی بمقامات حضرات انبیاء متوقّف است بمعرفت اللّه متعال - **أللّهمّ عرِّفنی نفسَک فانّک إن لم تُعرّفنی نفسَک لم أعرِف نبیَّک .**

و بطوریکه در فصل گذشته معلوم شد : حقیقت محبّت تمایل شدید در صورت تحقّق ملایمت و رفع موانع و اختلافات است ، و اینمعنی قهراً و طبعاً ملازم تحقّق محبّت و علاقه از طرف دیگر نیز میباشد . پس محبّ بودن حقیقی همیشه ملازم با محبوبیّت میباشد .

و روشن شد که : محبّت حقیقی و الهی هرگز از یک طرف تنها صورت نمیگیرد .

و امّا محبّت مادّی : یعنی محبّت روی اغراض نفسانی و مقاصد دنیوی و جسمانی از مال و عنوان و فرزند و منافع ظاهری ، هرگز قابل اعتماد و همیشگی و ثابت و باقی نخواهد بود ، زیرا امور مادّی در گذر و زوال و تغییر و تحوّل است ، و آنچه وابسته بچنین اموری باشد : در معرض فنا و زوال قرار گرفته ، و سزاوار اطمینان و دلبستگی نخواهد بود .

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم — که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق
مقام أمن و مَی بیغش و رفیق شفیق — گرت مُدام میسّر شود زهی توفیق

متن

لأن أصلَ الحبّ التَبرّی عن سِوی المحبوب (سوء المحبوب) . و قال أمیرالمؤمنین (ع) إنّ أطیبَ شیء فی الجنّة و ألذَّه حُبُّ اللّه و الحبُّ فی اللّه والحمدُ للّه ، قال اللّه تعالی – و آخِرُ دَعویهم أن الحمدُ للّه ربِّ العالمین ، و

ذلک أنّهم اذا عایَنوا ما فی الجنّةِ من النَعیم هاجت المحبّة فی قلوبهم ، فیُنادون عندَ ذلک – والحمد للّه ربِّ العالمین .

ترجمه

زیرا أصل محبّت و ریشهٔ آن از تبرّی کردن و دور شدن از غیرمحبوب و یا ندیدن کوچکترین نقطه ضعف برای محبوب صورت میگیرد .

و أمیرالمؤمنین فرموده است : پاکیزه‌ترین و لذیذترین چیزیکه در بهشت مورد استفاده قرار میگیرد ، محبّت بر خدا ، و محبت در راه خدا و ستایش کردن و حمد پروردگار متعال است - خداوند متعال میفرماید : و آخرین اظهار و دعای آنان حمد و ستایش خداوند عزیز است .

آری اهل بهشت چون نعمتهای بهشتی و لذائذ و خوشیهای فراوان جنّت را مشاهده نمودند : محبّت الهی در دل آنان بهیجان و جوش آمده ، و در اینجاست بستایش و حمد پروردگار متعال مشغول میشوند .

شرح

آری پایهٔ حبّ منقطع شدن و منصرف بودن از غیر محبوب ، و تزکیه و تنزیه او است از هرگونه نقطه ضعف و نقص و عیب .

و تا شخص محبّ باین درجه از علاقه و توجّه نرسیده است : در محبّت خود صادق و خالص و پابرجا و ثابت نبوده ، و در معرض تزلزل و زوال قرار خواهد گرفت .

و چنانکه گفتیم حبّ ارتباط شدیدی است فیمابین طرفین ، و البتّه این ارتباط

و علاقه در جهان آخرت روشنتر و محکمتر و باصفاتر میشود ، زیرا حجابها و موانع جسمانی دنیوی از میان برداشته شده است .

و محبّت چون برقرار شود : هیچ لذّت و حلاوت و نعمتی با آن نتوانـد رقـابت و مقابله کند ، مخصوصاً که حبّ الهی باشد .

آری انسان در مقابل محبّت شـدید بـه فـردی یـا امـری : حـاضر است از تـمام خوشیها و نعمتها حتّی از مال و اولاد و عنوان بگذرد ، و همه و همه را در راه وصال او فدا کرده و از دست بدهد .

هـر آنکـو خـاطر مـجموع و یـار نـازنین دارد
سعادت هـمدم او گشت و دولت هـمنشین دارد
حـریم عشـق را درگـه بسـی بـالاتر از عـقلست
کسی آن آستان بوسد که جان در آسـتین دارد

سـرو زر و دل و جـانم فـدای آن یـاری کـه حـق صحبت مـهر و وفـا نگـه دارد

و اما حمد و ستایش : زیرا چون ایمان بمرتبۀ یقین و اطـمینان رسـیده ، و در مقابل عظمت الهی خاضع و خاشع گشته ، و نفوذ و رحمت و سریان جود و فیض او را در تمام طبقات و همه حالات و به هر موجودی محیط و شامل دید : قهراً بـجز حمد الهی و ستایش او ، توجهی بهیچ امر یا سبب یا واسطه یـا عـلل ظـاهری یـا قدرتهای دیگری که همه از او و یا اوست ، نخواهد نمود .

اینستکه : اهل بهشت در اثر معرفت و شهود صفات و اسماء جلالیّه و جـمالیّۀ خداوند عزیز و جلیل ، پیوسته مشغول حمد او خـواهـند بـود ، و خـود را در هـمۀ حالات مشمول عنایات و ألطاف و رحمتها و فیوضات او خواهند دید .

من که سر در نیاورم به دو کون — گـــردنم زیــر بــار مــنت اوست
تــو و طــوبی و مـا و قـامت یـار — فکر هر کس بـقدر هـمت اوست
مــلکت عــاشقی و گــنج طــرب — هر چه دارم زیمن هـمت اوست

متن

البابُ الثامنُ والتِسعونَ فی الشوق

قال الصادق (ع) : المُشتاقُ لایَشتهی طعاماً ، و لایَلتذُّ شراباً ، و لایَستطیبُ رُقاداً و لایأنَسُ حَمیماً ، و لایأوِی داراً ، و لایَسکُن عُمرانـا ، و لایـلبَسُ لِـینا (ثیابا ، ثیابالیّنة) و لایَقِرُّ قَراراً ، و یَعبدُ اللّهَ لیلا و نهاراً ، راجیاً بأن یَصِلَ الی ما یَشتاقُ الیه (اشتاق الیه) ، و یُناجیه بلسان الشَوْق مُعبِّرا عمّا فی سَریرته ، کما أخبَرَ اللّه تعالی عن موسی علیه السلام فی مـیعاد ربّـه : و عَـجلتُ الیک ربِّ لِتَرْضی .

ترجمه

باب نود و هشتم در شوق است

حـضرت صـادق (ع) فـرمود : کسـیکه اشـتیاق بـلقای پـروردگار مـتعال دارد : اشتهای طعام و غذا نداشته ، و از مشروبات لذیذ استفاده نخواهد برد .

او هرگز با طیب خاطر استراحت و خواب نکرده ، و با کسی انس و گـرمی پـیدا نکرده ، و منزل و خـانه‌ای بـرای خـود اخـتیار نـنموده ، و در مـیان آبـادی سکـنی نخواهد گرفت .

او پوشاک نرم و لطـیف دربـر نگـرفته ، و در یک حـال بـرقرار و اطـمینان پـیدا نکرده ، و شب و روز مشغول عبادت و بندگی شده ، و تمام نـظر و فکـر و هـدفش

رسیدن بمطلوب و آنچه مورد اشتیاق او است خواهد بود .

او در همه حال با زبان و سخنان داغ و گرمیکه از قلب آرزومند او جلوه میکند ، با خدای محبوب خود مناجات و راز و نیاز میکند .

چنانکه حضرت موسی (ع) هنگام میعاد عرض نمود : پروردگارا من شتاب و عجلهٔ فراوان از خود برای لقای تو نشان دادم تا خوشنودی تو را دریابم .

شرح

شوق رغبت شدید است ، و رغبت هم میل شدید است .

و شوق در اثر شناسایی صفات و خصوصیّات برجسته و پسندیدهٔ طرف حاصل میشود ، و چون شناسایی و معرفت مراتبی دارد : قهراً مراتب شوق نیز در اثر این مقدّمات مختلف و متفاوت خواهد بود .

۱- شناسایی با مقدّمات و مطالب ظنّی که : ضعیف‌ترین مرتبه شوق خواهد بود .

۲- شناسایی با علم الیقین و از راه براهین و ادلهٔ مرسوم که : اکثر مردم از این راه تحصیل معارف الهی پیدا میکنند .

۳- شناسایی از راه عین الیقین و مکاشفات باطنی و مشاهدات قلبی که : این قسمت مخصوص اهل دل و آنانکه موفّق به تهذیب باطن و تزکیهٔ قلب و تجلیهٔ روحانی شده‌اند ، میباشد .

۴- شناسایی از راه حق الیقین که : با رفع حجابها و وسائط و استغراق در بحر فیض و توجّه و نور ، حاصل خواهد شد .

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز .

دل دادمش بــه مــژده و خـجلت هـمی بـرم
زین نقد قلب خویش کـه کـردم نـثار دوست
گــر بــاد فــتنه هــر دو جــهان را بــهم زنـد
مــــا و چــــراغ چشــــم و ره انــتظار دوست

پس اگر کسی بـا تـوفیق و تأیـید پـروردگار مـتعال مـوفّق بـه شـناسایی بـهتر و کاملتری گشت : اشتیاق او بحدّ أعلی و بمیزان شدیدتری خواهد رسید .

آری تمام لذّات و خوشیها و خواستنیهای اینعالم در مـقابل لذّت انس و لقـای پروردگار متعال بسیار ناچیز است ، **فما متاعُ الحیاةِ الدنیا فی الآخرةِ الّا قلیل** .

متن

و فسَّر النبیُّ (ص) عن حاله : انّه ما أکلَ و لاشَرِب و لانام و لااشتهی شیئاً من ذلک فی ذَهابه و مَجیئه أربعینَ یوماً شوقا الی ربّه . فاذا دخلتَ مَیدانَ الشوق فکبِّر علی نفسِک و مُرادک من الدُنیا ، و ودِّع جمیعَ المألوفات ، واجزِم عن سِوی مَعشوقک (واصرفه عن سِوی مُشوّقک) و لَبِّ بینَ حَیاتک و مَوتک : لَبّیک اللّهم لَبّیک ، أعظم اللّهُ أجرک . وَ مَثلُ المُشتاق مَثلُ الغَـریق لیس له هـمّة الا خَلاصُه ، و قد نَسِی کلَّ شیء دونَه .

ترجمه

و رسول اکرم (ص) حال آنحضرت را باین گونه تفسیر فـرمودند کـه : حـضرت موسی (ع) در طول رفتن او بکوه سینا و برگشتنش که چهل شبانه روز ادامه پیدا کرد : چیزی را نخورد و آبی نیاشامید و استراحت و خوابی نکرد و اشتهای چیزیرا

نداشت ، و سراسر اجزاء و اعضای او شوق بدیدار بود .

پس چون قدم بمیدان شوق گذاشتی : پنج تکبیر فنا بر خود و بر خواستهای خود از دنیا بگوی ، و از هر چیزیکه الفت و انس داری وداع کن ، و از غیرمعشوق خود منقطع باش ، و خود را از غیر آن علاقه‌ایکه تو را به اشتیاق واداشته است منصرف کن ، و در این حال که خود را فیمابین دنیا و آخرت و زندگی مادّی و روحانی می‌بینی لبّیک گفته ، و بگوی که سراپا در خدمت تو قیام کرده‌ام و از جان و دل در اطاعتم ، البتّه خداوند متعال آنچه را که سزاوار تو باشد عطا خواهد فرمود .

و این نکته را متوجّه باش که : شخص مشتاق مانند یک فرد غرق شده‌ای است که هیچگونه فکر و اهتمامی بجز نجات خود نخواهد داشت .

شرح

آری اگر کسی را این مقام رویداده ، و بمرتبهٔ اشتیاق تمام که حضور کامل و فنای از خود و غرق در جمال و تجلّیات حقّ است ، رسید : هرگز نمیتواند از شدّت محو و توجّه و عشق ، بغیر او متوجّه گردد .

و تا این حالت ادامه دارد : نخواهد توانست بجز دیدار روی و حضور او چیزیرا بخواهد و یا بچیزی توجه کند .

البته این حالت وابسته بنظر و توجّه و ادامهٔ تجلیّات جمال حقّ است ، و با موارد و اشخاص فرق میکند ، نسبت بموردی ممکن است یک ساعت ، و در مورد دیگر یکروز ، و نسبت بشخصی چهل روز یا بیشتر ادامه پیدا کند .

و بمجرّد آنکه این توجّه و تجلّی روی صلاح منقطع گردید : حالت عادی نیز برگشت کرده ، و برای انجام وظائف ظاهری و تکالیف خود اقدام نموده ، و با

اخلاص و محبّت و توجّه در اطاعت اوامر خواهد کوشید .

مـن گـدا و تـمنّای وصـل او هـیهات مگر بخواب به بینم خیال منظر دوست

و عشقهای ظاهری نفسانی نمونه‌ای است از این شوق معنوی روحی ، و کسیکه از عشقهای نفسانی آگاهی داشته باشد : میتواند این مراحل را تصدیق کند .

زلف او دام است و خـــالش دانـــهٔ آن دام و مـــن
بــــر امـــــید دانــــه‌ای افـــتاده‌ام در دام دوست

ســـر زمســـتی بـــرنگیرد تـــا بــه صــبح روز حشــر
هر که چون من در ازل یک جرعه خورد از جام دوست

گـــر دهـــد دســتم کشــم در دیــده هــمچون تــوتیا
خـــاک راهـــی کـان مشــرّف گــردد از اقـدام دوست

متن

الباب التاسعُ والتِسعون فی الحِکمة

قال الصادق (ع) الحکمةُ ضِیاءُ المعرفة ، و میزانُ (میراث) التقوی ، و ثَمرةُ الصِدق ، و ما أنعَم اللّه (و لو قلتُ ما انعم اللّه) علی عبد (علی عبده) بنعمة أعظَمَ و أنعمَ و أرفعَ و أجزلَ و أبهی من الحِکمة للقلب (لقلتُ صادقاً) . قال اللّه تعالی یُؤتِی الحکمةَ مَن یشاء و مَن یُؤتَی الحکمةَ فقد اوتِی خیراً کثیرا و ما یَذّکّر الّا اولُوا الألباب . أی لا یَعلم ما أودعتُ و هیّأتُ فی الحکمة الّا مَن استخلصتُه لنفسی و خَصصتُه بها .

ترجمه

باب نود و نهم در حکمت است

حضرت صادق (ع) فرمود : حکمت روشنایی و جلوهٔ معرفت ، و میزان و میراث تقوی ، و میوهٔ راستی و درستی میباشد .

و پروردگار متعال به بنده‌ای احسان و انعام نفرموده است بچیزیکه بزرگتر و روشنتر و بهتر و بالاتر و ارزشمندتر باشد از نعمت معرفتیکه در دل انسان پدیدار می‌شود .

خداوند متعال میفرماید : میدهد حکمت را بهر کسیکه میخواهد ، و کسیکه باو حکمت داده شد : البته خیر فراوانی او را عطا شده است ، و بمقام عظمت حکمت

متوجّه نمیشود مگر آنانکه صاحبان باطن و بینایی هستند .

منظور اینستکه می‌فرماید : آنچه را که در موضوع حکمت ودیعه گذاشته و در زمینه حکمت فراهم کردم ؛ آگاه نمیشود از آنها مگر آنانکه بندگان خالص و مخصوص و برگزیدهٔ من هستند .

شرح

حکمت از حکم است ، و حکم با قید یقین و قطعی بودن مأخوذ میشود ، پس حکمت آن معارف و احکام و حقائقی است که توأم با قطع و یقین باشد ، و چون یقین در اثر نورانیّت و طهارت و صفای قلب حاصل میشود : ناچار باید بشهود و دید باطن صورت گیرد .

توضیح آنکه : بینایی و بصیرت قلب مانند دید چشم میباید آلوده و مختلّ و ضعیف نبوده ، و هرگونه موانع و حجابها از مقابل آن برداشته شود ، و در نتیجه لازم است قلب آدمی از صفات و اخلاق رذیله که برخلاف انسانیّت و صفا و طهارت است ، پاک و مهذّب گشته ، و از آراء و افکار فاسد و از علائق مادّی منقطع گردد .

و چون چنین شد : دل مانند آیینهٔ صافی گردد که میتواند دیدنیهای روحانیرا درک کرده ، و قابل پذیرش صور و نقشهای معنوی شود .

و از طرف دیگر : وقتی که قلب انسان توجّه و دیدش را از همه علائق و امور مادّی و بلکه از غیر خداوند عزیز متعال منصرف و قطع کرده ، و حتّی در مرتبهٔ آخر از دیدن خود نیز منصرف و منقطع گشت : در چنین موقعیّت آنچه در مقابل دید باطنی او قرار میگیرد : تنها و تنها نور محیط حضرت حقّ متعال است .

و در اینصورت آنچه شهود دارد : بطور کلی نور حقّ خواهد بود ، و چون خواهان

کسب فـــیض مـــخصوص و مشـــاهدهٔ قســـمتی از مـعارف و صـفات و اسـماء گردید : بمقتضای اصل جود و لطف و کرم و رحمت الهیّه ، درخواست و مسؤول او باجابت رسیده ، و آن قسمت برای او ارائه و تفهیم و نشان داده خواهد شد .

اینجاست که : حکمت که نوعی از حکم قطعی و جدّی مربوط بـاحکام تکـوینی الهی است ، برای او افاضه و اعطاء و تفهیم شده است .

و این حقیقت باندازه‌ای پرقیمت و در سطح بالا و عالی و از افکار مردم عـادی بلند است که دیگران نتوانند بحدود و خصوصیّات آن آگاهی یابند .

و اما علم حکمت : این علم نمایش و فرضیّه‌های علمی است از آن حقائق ، ولی شنیدن کی بود مانند دیدن ، و چون ، مبنای این علم بر فـرضیّه بـوده و اغـلب بـا نقشه‌ها و خیال بافیهای محدود ترسیم و تصویر میشود : مطالب برخلاف حقائق ، و بلکه مسائل گمراه کننده و انحرافی نیز در میان آنها دیده میشود .

و خوب است افراد باتقوی و حقیقت خـواه ، در مـقام تـحصیل ایـن عـلم ، اوّلا استادیرا انتخاب کنند که عملا و روحاً مربوط باین مطالب باشد ، و ثانیاً بآنچه استاد تقریر میکند و خود او با فکر محدود خود تصویر میکند : دلبستگی پیدا نکند .

این رباعی را بابن سینا نسبت داده‌اند :

دل گـرچـه در ایـن بـادیه بسـیار شـتافت
یکـــموی نـــدانست ولی مـــوی شکــافت
انـــدر دل مـــن هـــزار خـــورشید بـــتافت
و آخـــــر بکـــمال ذرّه‌ای راه نـــیافت

متن

والحکمةُ هی النَجاة ، و صفة الحکیم (الحکیمة) الثَباتُ عند أوائل الامور ، والوُقوفُ عندَ عَواقبها . و هو هادی خَلق اللّه إلی اللّه تعالی ، قال رسولُ اللّه (ص) لعلیّ (ع) لَأن یَهْدیَ اللّه علی یَدَیْک عبداً مِن عِباده خیرٌ لک ممّا طلعَتْ علیه الشمسُ من مَشارقها الی مَغاربها .

ترجمه

و حکمت یگانه وسیلهٔ نجات یافتن از ابتلاءات و ناراحتیها و اضطراب است .

و علامت حکمت : استقرار و ثبات قدم و عدم تزلزل و اضطراب خاطر است بهنگام پیش‌آمدها و حوادث ، و توقّف و راضی بودن و تسلیم شدن در اواخر جریانهای قضایا و حوادث .

و شخص حکیم راهنما و هدایت کنندهٔ مردم است بسوی خداوند عزیز متعال . و رسول اکرم (ص) میفرماید : خداوند بدست و راهنمائی تو بنده‌ای از بندگان خود را هدایت فرماید ، بهتر است برای تو از همهٔ دنیا از شرق تا غرب .

شرح

آری معرفت یقینی و حکمت است که آدمی را از اضطراب فکر و تزلزل خاطر و تشویش خیال نگهداری کرده ، و در همه حال ثبات و اطمینان و استقامت بخشیده ، و هیچگونه تردید و شک را بدل راه نمیدهد .

و تا اینگونه معرفت برای انسان که حکمت شهودی و حقیقی است حاصل نشده است : هرگز از اضطراب و تردید در عقائد خالی نخواهد بود .

و چون انسان بمقام حکمت منتهی شد : خواهد توانست که دیگران را نیز از شک و اضطراب و تزلزل عقیده بیرون آورده ، و بسوی حقیقت و ایمان هدایت و راهنمایی نماید - آن کس که خود گم است که را راهبری کند .

و اگر کسی هم با خلوص نیّت برای هدایت دیگران قدم بردارد : البتّه در حدود خود و باندازهٔ یقین و اطمینان نظری و عملی خود خواهد بود .

و اینمعنی در صورتیستکه : تزویر و ریا و خودپسندی و نیّت فاسد و اغراض شخصی و مطامع دنیوی نبوده و اطلاع صحیح و آگاهی باشد ، و اگرنه هیچگونه نتیجه و اثر و موفقیتی حاصل نخواهد شد .

و معلوم است که : منظور از هدایت در روایت شریف رسول اکرم (ص) ، هدایت کامل و ارشاد همه جانبه و حقیقی است .

این رباعی را بامام رازی نسبت داده‌اند :

هرگز دل من ز علم محروم نشد
کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد
هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز
معلومم شد که هیچ معلوم نشد

متن

البابُ المائةُ فی حقیقة العُبودیّة

قال الصادق (ع) : العُبودیّةُ جَوهرةٌ کُنهُها الرُبوبیّة ، فَما فُقِد من (فی) العُبودیّة وُجِد فی الرُبوبیّة ، و ما خَفِی عن الرُبوبیّة أُصیبَ فی العُبودیّة . قال اللّه تعالی - سَنُریهم آیاتِنا فی الآفاقِ و فی أنفُسهم حتّی یَتبیّنَ لهم أنّه الحقّ أو لم‌یَکفِ بربّک أنّه علی کلّ شَیء شَهید . و تفسیرُ العُبودیّة بذلُ الکلّ (الکلیة) ، و سببُ ذلک منعُ النَفس عَمّا تهوٰی و حَملُها علی ما تَکره ، و مِفتاحُ ذلک ترکُ الراحة و حُبّ العُزلة . و طریقُه الافتقار الی اللّه تعالی . قال رسولُ اللّه (ص) : أُعبُدِ اللّه کأنّک تَراه فإن لم تکن تَراه فانّه یَراک .

ترجمه

باب صدم در حقیقت بندگی است

حضرت صادق (ع) فرموده است : بندگی حقیقی جوهره‌ایست که اساس و ذات آن ربوبیّت است ، پس آنچه از مقام عبودیّت کم و ناپیدا شد : در مقام ربوبیت پیدا و هویدا گردد . و هر مقداریکه از مراتب و صفات ربوبیّت مخفی و پوشیده گشت : در مراحل عبودیّت جلوه گر و آشکار شود .

خداوند متعال میفرماید : ما آیات و نشانیهای خودمانرا در آفاق و أنفس اراءة و نشان میدهیم ، تا اصل حقّ روشن گردد ، و آیا برای آنان کافی نیست که خداوند

جهان بر همه و بر بالای همهٔ اشیاء و موجودات حاضر و شاهد است .

و تفسیر حقیقت عبودیّت : درگذشتن از همهٔ علائق و بخشیدن هر چیزی در راه اوست .

و مقدّمه و سبب آن : باز داشتن نفس است از خواستهای شخصی او ، و وا داشتن بآن اموریکه موافق میل و هوای او نیست . و یگانه کلید اینمعانی : ترک راحت‌طلبی و خوشیها ، و عادت کردن بکناره‌گیری از معاشرتهای مادّی و نفسانی است .

و راه و صراط این برنامه : در یافتن و ایمان بآنکه سراپا وجود او محتاج بخداوند متعال است ، و بهر حال باید رضای او را تحصیل کند ، و هر مقصد و خواسته‌ای داشته باشد باید از او بگیرد .

رسول اکرم (ص) فرمود : خدای عزیز را بندگی کن که :گویی تو او را می‌بینی ، و هرگاه نتوانستی اینحالت را دریابی : بدان که او حاضر و ناظر بر تو است .

شرح

این فصل نتیجهٔ همهٔ فصول نود و نه و جامع همهٔ مطالب گذشته است ، زیرا همهٔ فصول و مطالب برای پیدایش عبودیّت است ، و عبودیّت است که منتهی الیه سیر و سلوک بشر و آخرین مرتبه قرب الهی است .

آری عبودیّت قبل از توجّه مقام رسالت بایستنی است ، و تا عبودیّت محقق نگردد : مورد اطمینان و اعتماد نخواهد بود - **أشهد أنّ محمداً عبدهُ و رسولُه** .

و حقیقت عبودیّت : سلب تمام آثار و نمایشهای شخصی ، و گذشت و عبور از همه منازل مادّی و نفسانی ، و فنا و محو در مقابل جمال و جلال احدیّت است .

و امّا عبودیّت تکوینی و مَظهر بندگی در وجود خارجی : پس آن جوهری است که صفات مادّی را از خود رها کرده و بصفات الهی آراسته شده و مَظهریّت تامّه برای اسماء و صفات پیدا کرده است .

پس اگر در شئون و مقامات عبودیّت چیزی کسر و کم شد : این نقطه نقیصه را باید در میدان ربوبیّت پیدا کرده و از آنجا این کسری را اتمام و جبران کرد . و همچنین اگر نقطه‌ای از مقامات صفات و اسماء الهی مبهم و پوشیده و مجهول گشت : میباید آن نقطهٔ مجهول را از راه عبودیّت و در مقام عبودیّت بدست آورده ، و ظهور آن را از اینجا مشاهده کرد .

پس معلوم شد که : انسان چون بمرحلهٔ حقیقت و کمال عبودیّت منتهی شد ، مظهر تام و مجلی کامل ربوبیّت قرار خواهد گرفت .

و در تعبیر بربوبیّت نه الوهیّت : لطیفه‌ای است ؛ و آن اشاره باینستکه مقام الوهیّت یعنی مقام معبودیّت و مقصود بودن ، و در این جهت کسیرا اشتراکی با خداوند متعال نبوده و نخواهد بود .

خداوند عزیز می‌فرماید : سَنُریهم آیاتِنا : مقصود آیات تکوینیّه در آفاق و انفس است ، یعنی مظاهر صفات و مجالی اسماء ربوبیّه ، و عبودیّت تکوینی هم چنانکه بیان شد یکی از این آیات انفسی است .

و اما جمله - یتبیّن لهم انّه الحق : زیرا چون انسان دیدش از ماسوی او منقطع و منصرف گشته ، و بمقام بندگی رسید ، با چشم دل که بسی قویتر است انوار حقّ را مشاهده کرده ، و خواهد فهمید که خدا در همه حال حاضر و ناظر است ، خواه او متوجه باشد یا نه .

آری ما باید بهر صورت معتقد باشیم که : خداوند عزیز متعال ما را می‌بیند و

محیط بر ظاهر و باطن ما است ، خواه ما او را دیده و متوجّه و شاهد باشیم و یا غافل و غائب - **انّه علی کلِّ شیء شَهید** .

فقر و فخری را فنا پیرایه شد — چون زبانه شمع او بی سایه شد
ابر را سایه بیفتد بر زمین — ماه را سایه نباشد همنشین
بیخودی بی ابریست ای نیکخواه — باش اندر بیخودی چون قرص ماه
بود من ابر است بر دست و کثیف — ز انعکاس لطف حق او شد ضعیف

متن

و حروفُ العبد ثلاثة : العین و الباء و الدال ، فالعَین عِلمُه باللّه ، والباءُ بَوْنه عمّن سِویه ، والدال دُنوُّه مِن اللّه تعالی بلاکَیْف و لاحِجاب . و اُصولُ المُعامَلات تقع علی أربعة أوجُه : معامَلة اللّه تعالی ، و معامَلة النفس ، و معاملة الخلق ، و معاملة الدنیا ، و کل وجه منها منقسم علی سبعة أرکان : أمّا اصول معاملة اللّه فسبعة أشیاء : أداء حقّه ، و حفظُ حدّه ، و شکرُ عَطائه ، والرضا بقضائه ، والصبرُ علی بلائه ، و تعظیمُ حرمته ، والشوقُ الیه .

ترجمه

و کلمهٔ عبد مرکّب از سه حرف است : عین ، باء ، دال .

امّا عین : اشاره و دلالت میکند به علم و شناسایی بنده پروردگار خود را .

و امّا باء : اشاره میشود به بون یعنی دور شدن قلب او از غیر خدای متعال .

و امّا دال : دلالت می‌کند به دُنوّ یعنی نزدیکی و قرب او از خداوند عزیز ، و این نزدیکی از جهت کیفیّت و چگونگی و یا از جهت حجاب داشتن نیست .

و کسیکه در مَسیر عبودیّت است : میباید در چهار جهت معامله و کارپردازی داشته باشد .

اوّل -کارپردازی و معاملهٔ او با خدای خود ، یعنی آن وظائفیکه در مقابل پروردگار متعال باید انجام بدهد .

دوّم - معاملهٔ او در مقابل و با نفس خود .

سوم - معاملهٔ او با مردم .

چهارم - معاملهٔ او با دنیا و در مقابل زندگی مادّی دنیوی .

و هر یک از این چهار رقم معامله بر هفت رکن استوار میشود : امّا ارکان و اصول معامله با خداوند متعال : پس عبارتند از بجا آوردن حقوق ربوبیّت و الوهیّت او ، و حفظ و مراقبت از حدودیکه معیّن شده است ، و سپاسگزاری از نعمتها و ألطاف او ، و راضی شدن بقضا و تقدیر و حکم او ، و صبر و شکیبایی در مقابل ابتلاءات و ناراحتیها ، و در همه حال از او تجلیل و احترام و تعظیم نمودن ، و شوق و علاقه بسوی او داشتن .

شرح

در باب ۸۶ بیان شد که در میان حروف و کلمات و معانی تناسبی هست ، و ما این مطلب را در خاتمهٔ جلد سوم التحقیق روشن ساختیم .

و چون این باب مربوط بعبودیّت است ، دو مطلب در اینمورد بیان میشود :

اوّل - تناسب حروف عبد با حقیقت عبودیت که هر حرفی به ترتیب مقامی را از مقامات عبودیّت دلالت دارد : علم ، بُعد از ماسوی ، قُرب و دنوّ بحق . و تا این سه مرحله محقّق نگردد ، حقیقت عبودیّت صورت نمیگیرد .

دوّم - معاملات کسیکه در مرحلهٔ عبودیت ادامهٔ وظیفه میدهد : و لازمست شرائط و خصوصیّاتیرا در مقابل خالق و خود و خلق و دنیا که پیوسته با این چهار موضوع تماسّ مستقیم و ارتباط دارد رعایت کند .

در مرتبهٔ اوّل باید متوجّه باشد که : لازمست معامله و روش او در مقابل پروردگار متعال با رعایت هفت اصل صورت بگیرد .

و اگر در یکی از این هفت أصل رخنه و تسامحی وارد شود : بنای عبودیت سست و متزلزل و واژگون خواهد شد .

او را بچشم پاک توان دید چون هلال
هر دیده جای جلوهٔ آن ماه پاره نیست
فرصت شمر طریقهٔ رندی که این نشان
چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست

متن

و اصولُ مُعامَلة النفس سبعةٌ : الجُهد ، والخوفُ ، و حَمْلُ الأذى والرِياضة ، و طلبُ الصِدق ، والإخلاصُ ، و إخراجُها من مَحبوبها ، و رَبطُها فی الفقر (الفقه) . و أُصولُ معامَلة الخَلق سبعة : الحِلمُ ، والعَفو ، والتواضع ، والسَخاء ، والشَفقّة ، والنُصحُ ، و العدل و الانصاف (الإنصات) . و اصولُ معاملة الدنیا سبعة : الرضا بالدُون ، والایثار بالموجود ، و ترک طلب المفقود ، و بُغضُ الکثرة ، و اختیار الزهد ، و مَعرفةُ آفاتها ، و رفضُ شهواتها مع رفض الریاسة . فاذا حَصلت هذه الخِصال فی نفس واحدة : فهو من خاصّة اللّه و عِباده المقرّبین و أولیائه حقّاً .

ترجمه

و ارکان و اصول معامله با نفس هفت است : پیوسته مجاهدت با نفس و کوشش داشتن ، و ترس و خودداری را شعار قرار دادن ، و بآزار و ناراحتیها و ریاضتها متحمّل شدن ، و راستی را در کردار و گفتار منظور داشتن ، و در همهٔ اعمال روی خلوص نیّت اقدام کردن ، و نفس را از هویها و خواستنیهای او نگهداشتن ، و با عالم فقر آشنا شدن .

و ارکان و اصول معامله با مردم نیز هفت است : با مردم بحلم و نرمی رفتار کردن ، و از لغزشها و خطاهای آنان درگذشتن ، و در مقابل آنان فروتنی داشتن و از تکبّر دور شدن ، و با سخاوت و کرم رفتار نمودن ، و با مهربانی و عطوفت با آنان معامله کردن ، و همیشه با صفا و خیرخواهی و خلوص مواجه شدن ، و عدل و انصاف را شیوهٔ خود قرار دادن است .

و ارکان و اصول معامله با زندگی دنیا نیز هفت است : در زندگی دنیوی بحدّ قلیل راضی بودن ، و در حدود امکانات خود بخشش و گذشت داشتن و در موارد خیر مصرف کردن ، و آنچه موجود نیست و به دست نیاید طلب نکردن ، و بمال زیاد و دارایی بسیار علاقه نداشتن و بلکه مبغوض داشتن ، و انتخاب کردن روش زهد و بی‌علاقه بودن به دنیا و لذّات آن ، و توجّه پیدا کردن به آفات و شناختن گرفتاریها و ابتلاءات دنیوی ، و برانداختن شهوات دنیوی و ترک ریاست و مناصب ظاهری .

پس چون این خصوصیّات و وظائف در شخص سالک که بسوی مقام عبودیّت سیر میکند ، عملی شد : او از جمله خواصّ و مقرّبین و اولیاء بندگان پروردگار متعال محسوب خواهد شد .

شرح

بحث از خصوصیّات هر یک از این موضوعات موجب اطالهٔ کلام میشود ، و مخصوصاً این که در ابواب کتاب از آنها بحث مفصّل بمیان آمده است .

و بطور کلّی باید گفت که وظیفهٔ هر کسیکه رو بکمال و سعادت قدم بر میدارد ، اینستکه در این چهار رقم از معامله و تماسّ مراقب باشد .

اوّل - معاملهٔ او با دنیاست که : در تمام جریانها و امور خود که مربوط بزندگی دنیوی است ، هیچگونه علاقه و تمایلی بدنیا نشان نداده ، و بلکه خود را از لذّات و شهوات و زینتها و عناوین و افتخارات دنیوی کنار بکشد .

دوم - معاملهٔ او با مردم است که : در همه حال نظر احترام و خدمت و تجلیل و احسان و تواضع و مهربانی و خیرخواهی داشته ، و هرگز کوچکترین قصد سوء و نیّت آزار و تحقیر و اهانت و ضرر نسبت بآنان روا ندارد .

سوّم - معاملهٔ او با نفس است که : نفس خود را از تمایل بسوی دنیا و تمایلات و شهوات دنیوی و تساهل و غفلت و آلودگیهای مادّی و خویهای حیوانی و افکار شیطانی و آنچه بضرر و زیان روح انسانی است ، نگهداری کند .

چهارم - معاملهٔ او با پروردگار متعال است که : در همه حال حقوق الهیرا رعایت کرده و بوظائف بندگی خود صددرصد عمل کند .

و این کتاب شریف از ابتدا تا پایان آن محتوی بحث و شرح این مطالب و این خصوصیّات و وظائف است .

و انصافاً کتابی به این دقّت و محکمی و اتقان که تمام منازل و مراحل سیر و سلوک را بیان و روشن کند : به نظر نرسیده است .

و جا دارد که حقیقتاً گفته شود : **هذا کتابٌ لویُباع بوزنه دُرّاً اَلکان البایع**

مغبوناً هرگاه این کتاب فروخته شود بثمنی که بسنگینی آن از جواهرات باشد هر آینه فروشنده مغبون خواهد شد .

متن

قال الصادق (ع) کتابُ اللّه تعالی علی أربعة أشیاءَ : العبارة ، و الاشارة ، و اللطائف ، و الحقائق . فالعبارةُ للعوام ، و الاشارة للخَواصّ ، و اللطائف للأولیاء ، و الحقائق للأنبیاء علیهم السلام . والحمدُ للّه ربّ العالمین .

ترجمه

حضرت صادق (ع) فرموده است : کتاب خدا بر چهار طبقه استوار است : قسمت عبارتها و جملات و قسمت اشارات خصوصی که فهمیده میشود ، و قسمت لطائف و نکته‌های دقیق که استفاده میتوان کرد ، و قسمت حقائق مطالب و معارف الهی .

۱- عبارات قرآن مجید : افراد عمومی در این محدوده از قرآن مجید استفاده کرده ، و فقط از قراءت جملات و آیات ، و از مفاهیم لغوی ، و تفسیرهای عرفی و ظاهری آنها ، بهره‌مند میشوند .

۲- اشارات : اشارات و مفاهیم التزامی و خصوصیّات اضافه بر مفاهیم ظاهری از جملات ، مخصوص خواصّ و افراد مخصوصی است که از نظر علوم رسمی یا روشنایی ایمانی و نورانیّت قلبی ممتاز باشند .

۳- لطائف : نکته‌های باریک و نقاط دقیق و مطالب لطیف که تنها با نور باطن و بصیرت قلب و با دید روحانی میتوان تشخیص داد ، مخصوص بندگان مخصوص و

مقرب و اولیای حقّ میباشد .

۴- حقائق : و امّا حقائق و مطالب صددرصد محکم و ثابت و معارف یقینی که از قرآن مجید استفاده میشود ، مخصوص أنبیا است .

شرح

در پایان کتاب بچند نکته توجّه داده میشود .

۱- اینحدیث شریف در برخی از نسخه‌ها موجود نیست .

۲- این طبقه بندی در روایت شریف : بلحاظ محدودهٔ افکار و اندازهٔ بینایی و دید افراد صورت میگیرد .

افرادیکه محیط بینایی آنان در محدودهٔ طبیعیّات و مادّیات و تنها جهان طبیعت است : بجز الفاظ و مفاهیم طبیعی و محسوس آنها ، معانی دیگری نمیتوانند درک کرده و متوجّه باشند .

و آنانکه باریک بین و متفکّر هستند از این طبقه : میتوانند از آن مفاهیم طبیعی بیاری فکر و تعقل و تدبّر ، اشارات و نتائجی بگیرند .

و چون محیط بینایی وسیعتر شده ، و از جهان ماورای مادّه و از عالم برزخ نیز آگاهی یافت : خواهد توانست مفاهیم دقیق و معانی لطیف و رقیقتر از مادّه را درک کرده ، و از مطالب مربوط باین قسمت که در قرآن مجید است ، استفاده کند .

و در صورتیکه بینایی بحدّ کامل رسیده و چشم قلب شاهد حقائق اشیاء و مُدرِک معارف الهی که از ماورای برزخ است ، گردید : معاینةً این حقائق مشهود خواهد شد .

البته درک و فهم هر مرتبه بالاتر برای طبقه پایین‌تر غیرممکن است ، مانند

شخص اعمی که نمی‌تواند محسوسات و دیدنیها را مشاهده کند ، و چشمی که ضعیف است نمیتواند مسافت بعیدی را تشخیص بدهد ، و یا گوشی که ضعیف است ممکن نیست که صداهای ضعیف یا از دور را بشنود .

۳- مراتب قوّت و ضعف در بینایی : مربوط باصل وجود و تکوینی است ، نه اینکه اعتباری و عرضی باشد . پس قوّت بینایی و وسعت محدودهٔ آن بمعنای وسعت نور وجود و شدّت روحانیّت و قدرت و کمال نفس انسانی است . و ضعف بینایی بمعنای ضعف مرتبه و مقام نفس است .

و معنای - و مَن کان فی هذه أعمی فهو فی الآخرة أعمی و أضلُّ سبیلاً - همین معنی است ، یعنی هر کسی در اینجهان قدرت و مقام روحی او بهر اندازه‌ای باشد : در آخرت نیز در همان مقام و بهمان اندازه خواهد بود .

آری با رسیدن موت : تن و جسم طبیعی انسان متحوّل شده و از میان برداشته میشود ، و امّا نفس انسانی هیچگونه تحوّلی در او پیدا نخواهد شد ، و با هر کیفیّت و خصوصیّت و صفات و وسعت و قدرت و نورانیّت و یا آلودگی و ظلمت و محدودیّت و وابستگیها که در این جهان بوده است : ادامه پیدا کرده ، و بلکه صفات و امتیازات و خصوصیّات او هویدا خواهد شد .

۴- روح انسانی در آغاز تعلّق ببدن : بموجب و نفخ فیه من روحه - امر بسیط و مجرّد و خالص و پاک روحانی است .

و این امر چون تخمیکه استعداد نموّ و رشد و ترقّی و تعالی دارد ، چون بهمراه تن جریان زندگی و مسیر رشد و ترقّی خود را شروع کرد : اگر آلودگیها و توقّف پیدا نکرد ، در همان طهارت و صفا و خلوص و قدرت باقی بوده ، و بر قوّت و نیروهای روحانی او افزوده خواهد شد .

و اگر در مقام رشد تحت تأثیر قوای جسمانی و شهوات و تمایلات مادّی قرار گرفته و آلوده بعلایق و خصایص و لوازم زندگی دنیوی گشت : نه تنها از رشد روحانی محروم خواهد بود ، بلکه ممکن است در اثر گرفتاری‌های روحی و تاریکیهای ناشی از اعمال سوء و اخلاق و صفات رذیله : صفا و طهارت و نورانیّت خود را هم از دست داده ، و بکلی محجوب و مبتلا گردد .

۵- مسلّم است که کمال انسان با رشد و قوّت روح انسان پیدا میشود ، و امّا کمال تن از جهت تنومندی و پرخوری و شهوترانی و تأمین غرایز جسمانی و بدست آوردن وسائل عیش و آسایش و خوشیهای مادّی : هرگز آدمیرا بقدرت و نیروی انسانی و قوّت و کمال حقیقی نخواهد رسانید .

اوّلاً این خوشیها هر یک آلوده و توأم با رنج و زحمت و گرفتاری است ، و در جهان مادّی لذّتی بدون رنج و زحمت نیست . و ثانیاً این خوشیها از عوارض زندگی است و مربوط بذات انسان نیست که موجب کمال و قدرت ذاتی او گردد . و ثالثاً تمام این خوشیها و لذائذ موقّتی و چند روزی است ، و با از میان رفتن تن همه از میان خواهد رفت .

۶- سیر و سلوک : یعنی تکمیل نفس و سیر کردن بسوی کمال انسانی و چون هستی کامل و وجود تمام از هر جهت که قادر مطلق و عالم مطلق و حیّ مطلق و أزلی و ابدی و غنیّ بالذات باشد تنها خداوند متعال است : پس لازمست انسان خود را باو نزدیک کند ، تا از فیوضات و الطاف و توجّهات او استفاده کرده ، و در نتیجه قرب حقیقی که اتصاف به صفات او و تزکیه از صفات رذیله و مانعه و حجابهای ظلمانی باشد : خود را بمراحل کمال سیر بدهد . پس حقیقت سیر و سلوک : قرب بخداوند متعال است . و حقیقت قرب بخدا اتصاف بصفات اوست .

۷- و باید توجّه داشت که : وظیفهٔ اوّل و نخست فریضه برای انسان ، همان سیر و سلوک بسوی خداوند عزیز است ، و همهٔ فرائض و واجبات و تکالیف الهی از آنچه مربوط باعمال باشد یا آنچه بر میخورد باخلاق : همه برای تهیّه مقدّمات این نتیجه یعنی قرب بخداوند متعال و تحقّق حقیقت سیر و سلوک است .

پس کسیکه توجّه او به فرائض و تکالیف الهی : فقط جنبهٔ سطحی داشته ، و فقط بخود آنها متوجّه شده ، و برای آنها موضوعیّت قائل است ، یعنی تصوّر میکند که هدف و نتیجه تنها برآوردن خود آنهاست : اشتباه و انحراف بزرگیرا مرتکب شده ، و قهراً خود را از مسیر کمال و حقیقت بازداشته است .

۸- تألیف این کتاب شریف چون در ایام سفر و بی بودن وسائل انجام گرفته است : لذا از اینکه شواهدی از آیات کریمه و روایات شریفه ، ضمیمه نشده است ، معذور بودم . و ضمناً منظور روشن شدن مطالب بنحو اجمال بود .

و از پروردگار متعال خواهانم که : این کتاب شریف را وسیلهٔ خوشبختی و سعادت و قرب این بنده عاجز محجوب و سایر خوانندگان گرامی قرار بدهد .

و ختم این کتاب در پایان سال ۱۳۶۷ شمسی قمری صورت گرفت . و برای تتمیم فائده : فهرستیکه برای متن کتاب سابقاً تهیّه کرده بودیم ، و بشمارهٔ ابواب اشاره داشت در اینجا هم آنرا اضافه میکنیم و آن شماره‌ای که در میان پرانتز ذکر شده است : اشاره است به باب مستقلّی که در اینموضوع منعقد شده است .

« فهرس جزئيات المطالب »

فهرست مطالب

موضوع — صفحه